

۹۲۹۵-۹۲۹۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: فقه الفرائض فی بیان طریقه در حساب اموال

فقهی

مؤلف: علی امین زاده علی اکبر بروجردی

مترجم

موضوع: خط مؤلف

شماره قفسه: ۹۳۰۵



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۸۵۷۴۳
۱۳۱۹۰

خطی - فهرست شده
۹۲۰۵

بازدید شد
۱۳۸۲

تاریخ ثبت: ۱۳۸۲/۰۵/۰۸
شماره ثبت: ۸۵۷۴۳



9306



بر خوان اخلا و روحانی واحد فاصفا
 از این خادم شرح افروز و ساهی بز و بیج مذ هب
 حضرت جعفر علیه و علی ابائه و ابنائه صلوات الله
 الملك الاكبر و دای دوام دولت ائمت از هره
 ابن علی اکبر علی اصغر نقی الله عنهما فی القبر و فی
 یوم المحشر نقی الله رساله بلقیه فارسیه غوده
 که بخنوی باشد بر آیات و اخبار و آثار ظهور نور
 موفی السوء و مشعل بر امارات و علامات
 و شرطیات و خاصه و عامه و قریبه و بعیده باشد
 بالیقین و کتب رجعت ال محمد و سایر ناس از
 بطن قبور لهذا طلبا لمرضات الله تعالی و مجبا
 لدعوتهم بالاسمال اختلال احوال و اشتغال بانغال
 بال علی سبیل الاستیصال فله عزم بر و رف عزم
 نهاده در اینجا مقصود دعوت الله الملك المعبود
 بعبادات مختصره فارسیه خالصه از تکلفات
 عربیه و عماریه از غوامض ادله عقلیه و نقلیه
 قریبه الی افهام الخواص و البعوض کوشیدم که

کتاب
 شرح
 افروز
 و ساهی
 بز و بیج
 مذ هب
 حضرت
 جعفر
 علیه
 و علی
 ابائه
 و ابنائه
 صلوات
 الله
 الملك
 الاکبر
 و دای
 دوام
 دولت
 ائمت
 از هره
 ابن
 علی
 اکبر
 علی
 اصغر
 نقی
 الله
 عنهما
 فی
 القبر
 و فی
 یوم
 المحشر
 نقی
 الله
 رساله
 بلقیه
 فارسیه
 غوده
 که
 بخنوی
 باشد
 بر
 آیات
 و
 اخبار
 و
 آثار
 ظهور
 نور
 موفی
 السوء
 و
 مشعل
 بر
 امارات
 و
 علامات
 و
 شرطیات
 و
 خاصه
 و
 عامه
 و
 قریبه
 و
 بعیده
 باشد
 بالیقین
 و
 کتب
 رجعت
 ال
 محمد
 و
 سایر
 ناس
 از
 بطن
 قبور
 لهذا
 طلبا
 لمرضات
 الله
 تعالی
 و
 مجبا
 لدعوتهم
 بالاسمال
 اختلال
 احوال
 و
 اشتغال
 بانغال
 بال
 علی
 سبیل
 الاستیصال
 فله
 عزم
 بر
 و
 رف
 عزم
 نهاده
 در
 اینجا
 مقصود
 دعوت
 الله
 الملك
 المعبود
 بعبادات
 مختصره
 فارسیه
 خالصه
 از
 تکلفات
 عربیه
 و
 عماریه
 از
 غوامض
 ادله
 عقلیه
 و
 نقلیه
 قریبه
 الی
 افهام
 الخواص
 و
 البعوض
 کوشیدم
 که



هر کس نقد در بهر خود از او بفرستد و فیض
 او را بد حال فرخنده مال اعلی حضرت گردد
 امید از خلایق عالم چنان است که مقبول
 درگاه حضرت داور و مطبوع طبع اشرف علی
 کثر کن دد و او را مستحق قدم نبور الانوار فی
 انوار ظهور و رحمت ائمه الهام علیهم سلام
 اشرف الملک الغفار و مرتب کردم او را عقیده
 و انوار معیشت و خاتم نبیج مسطور در بیان اسم
 و لقب و کینه مبارک حضرت بقیة الله و از حد
 کیفیت و لذت ما حیده ان معجز و لوا لا صبار است
و اینصفا حد و تولد و علایمات و امارات
 امامت و تعین معجزات با هرات او است **و اینصفا**
 در شکل و شمایل و طول عمر و مدت عمر و معتبر
 ام سابقه و این امت مرحومه و رفع شبهات و از
 در باب وجود شریف او با وجود غایب بودن
 شخص حضرت از انصار و انظار خلق با وجود
 کمال احتیاج و افتقار بیا و **و اینصفا** در بیان

بکین

کیفیت وقوع غیبت صغری و حضور سیادت او در بیان
 و کلا و اثبات حسیکه در آن مدت غیبت حضرت
 رسیده اند و در بیان بعضی از مدعیان کذاب
و اینصفا در بیان بعضی از توفیقات حضرت و اینصفا
 در بیان برخی کلمات معجزه علامت او است **و اینصفا**
 در بیان ادله وجود شریف او است ان
 عقل و نقل و اخبار سنیان و آثار شیعیان و
اینصفا در بیان علامت و امارات ظهور و در
 وقایع و بروز فتنه های عالم که در غیبت کبری
 باید ظاهر شود از علایمات خاصه و عامه و
 و شرطیه و اقمه و منظره **و اینصفا** در بیان حق
 دجال و سفیانی و صیحه اسفانی و افعات دیگر
 و عالم که بر شدن کفر و ظلم و جور **و اینصفا** در بیان
 خروج شصت کتاب ملعون بدعوای نبوت ادعای
 دوازده نفر از آل ابوطالب با امامت بکند
 خیانت و ادعای باطله نیابت و و کالت و
اینصفا در بیان ولایات و اولاد و موالیان

او در طالقان و سایر بلاد و خرابی و لایات
معبره **و ایضا** در بیان اشخاص است که با بد
و کاب ظفر آفتاب آن قدوه اولوالالباب
باشند از جنود ملک و جیوش جن و عسکران و
ایضا در بیان زمان ظهور وادان خروج و
و کیت و محل بروز و عدد لشکر و لشکرگاه و محل
سکنای و پایتخت و است **و ایضا** در بیان
سیر سلوک و رفتار و گفتار و کردار و حرکات
و مسکنات الجناب است با خلق عالم و کیفیت
اهل عالم است با الخفیه از دوست و دشمن و
تبر و فاجر **و ایضا** در بیان مدت سلطنت و حکومت
او است در مشرق و مغرب و اوضاع و احوال
حدود و احکام و بر نمودن عالم را از عدل و داد
عباد را از ظلم و جور شده باشد **و ایضا**
در بیان کیفیت شهادت او است بعد از فتح بلاد
و سلطنت زیاده **و ایضا** در بیان دوازده هکت
که بعد از انجمنای او شد و از اولاد او میباشند

و ایضا

و ایضا در بیان کیفیت و کیت رحمت الهی
و سایر خلق است و دیگر کون شدن اوضاع عالم
است از حرکات افلاک و تاثیر کواکب و اثر زمین
و ایضا در بیان انتقام کشیدن ایشان است
از دشمنان و کافران و منافقان و زندقه نمودن
مؤمنین و کافران و منافقین و بیرون آوردن
افراد از زمین **و ایضا** در بیان تعیین احکام
و جتد دار و احوال و اشخاص و در بیان احوال
رحمت انانیات و اخبار و انانیت و در
بیان پاره متفرقه حضرت زهرا و بیان عدالت قائمه
و رحمت حضرت سید الشهدا و رحمت سید
اکبر حضرت پیغمبر و سایر ائمه هدی و شکایت نمودن
ایشان بالخفیه از طغیان و ظالمین و جایزین
عصر خود **و ایضا** در بیان مدت سلطنت و
حکومت هر یک و نقد در رحمت امیر المؤمنین
و حنک نمودن او با شیطان لعین و عین زانیها
و من الله الاستعانة **اما مفصله** در باب

اسم و لقب و کینه و ولادت با سعادت و
 شکل و شمایل و برخی معجزات و بعضی صفات
 و کلاه و توباب و توباب و حجاب و کسا نیکوخت
 او رسیدند و مدعیان باطله و کاذبه و در
 او چند نور است **نور اول** بدانکه اسم و کینه
 خاتم الوصیین موافق و مطابق است با اسم و کینه
 حضرت خاتم النبیین که **م ۲ د** و ابوالقاسم با
 و حضرت رسول این اسم و کینه را تا و عطا فرمود
 و اسم انتخاب را در محافل و مجالس خاص بودن
 منتهی عنه است لقوله عز من سماء فی جمع الناس
 فعليه لعنة الله و ستر او گذشت و جانی نیست این
 برای غیر آنحضرت که جمع میان این اسم و کینه مباد
 نماید و القاب مبارکه را که آنحضرت بسیار است
 مثل قائم و محسن الله و بقیة الله و مهدی العجل و
 صاحب العصر و صاحب الامر و غیر از اینها و
 در زمان غیبت کبری باید و را بالقاب و یا
 نمود و آنحضرت حق بن ند دلنشد سعادت مند

حضرت

حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی
 بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
 علی بن ابیطالب علیهم صلوات الله المملک القالب
 است و دانکه صاحب او فرزند خاقان بنت شوخی
 ابن قیصر پادشاه روم است و نوزاد حضرت از طری
 بدر و مادر هر دو پادشاه زاده است و حد
 بدری و مادر علی بن محمد و علی و سمعون القنفذ
 بلا فضل حضرت عیسی بن مریم است و از حواریان
 خاص الخاص است **اما کیفیت** افتادن دانکه
 صاحب او از روم بفرمان رای که مسکن او و پدر
 بن کرکوار حضرت است بدین طریق است چنانچه
 جوان علی و محمد بن از شهر انصاری روانه میکنند
 که روزی جناب امام علی النقی علیه السلام را طلبید
 چون شرف دست بوسی آنحضرت در احاطه شدن
 امام همام فرمود که ای بشر تو از فرزندان انصاری
 و مودت تو با اهل بیت خلفا عن سلف مومنی
 است میخواهد تو را مخصوص و مورد ذکر دائم بفضیلت

مکاتب

افعال نهج خانی

که برد بکران سبقت کیوی بر موالات مالین
حضرت نامه نوشت و سرا و مهر نمود دستا
چه روزی بیرون آورد که دولت و بیت دنیا
در او بود که بگو حال هر یک دنیا را و ملک اشرف
همچو بخود وزن است و فرمود ای شریف
و نوشته را بگیر و برو در بغداد و در مسیر
فوت حاضر شو که فرما وقت چاشت کتو خواهد شد
از روی اب کرد و کنیزان فروغی باشد و این
میان بخار عهرین بنی نخاس طلب نما و منتظر باش
که و کلا عبا سیان و طرفا عرب بخیر یاری کنیز
خواهند آمد و پرده داران کنیزان را برضریات
غافلان میان کنیزی ای و امتناع خواهند نمود
از آنکه پرده او را بردارند که او مشتریان بنما
و نخواهد گذاشت که کسی او را به بیند و او را
که نشود و غری پوشیده باشد ملک نفران
مشتریان بیان نمایند که من این کنیز را بسیار
دنیا میخرم جهت عفت و آن کنیز کو بی اگر بالفرض

ملکت

ملکت سلیمان را مال شوی که بغنی تو نیست
نخاس کو بی که چاره جز فروختن تو نیست او کو بی
شباب حبیب خدیجه که دل من می خواهد بهم
در سید چون کلام او با این جا منتهی شود تو در نزد
عمرین زید نخاس برو و بگو که نامه با من میباشد
که یکی از اشراف خط و لغت روی نوشته است او را
با این کنیز بده اگر مصاحب او میلی نماید من وکیل اویم
که این کنیز را از برای و بخرم **شیر** کو بی که من چون
از خدمت ذی بخت الشرف مرخص شده و بغداد
رفتم الخدان حضرت فرموده بود جمیعاً بدون
نقصان و زیاده بمیل آمد و چون آن نامه را به
کنیز داد او را که فقه بان نمود مطالعه کرد و گفت
و گفت البته مرا مصاحب این نامه نفوس چون
با صاحب گفت و شنود نمودم قیمت او را بهمان
که آن حضرت داده بود داد لهذا وجه را بدین
کنیز را برداشته بمنزل او ردم چون او بمنزل سید
بنیشت و خوشحال و خندان نامه را از نعل خود

پس و ن او چه بوسید و چشم خود میمالید و فلک
 ان نامه و صاحب و مشی من با و کفتم کاغذ را
 میبوس که صاحب او را ندیده و عیشنا به پس
 برایش رفت و فرمود ای عاجز ضعیف در معرفت
 اولاد انبیاء توان خدمت اوئی و معرفت بحال
 او نداری و از فضل و کمال او چیزی گوش نمیدی
 و دل خود را حاضر کن تا آنکه من شمه از احوال او
 از برای تو بیان نمایم **بدانکه** من کینز بستم بلکه در حق
 شوعای پس قیصر و دم و مادر هم از اولاد مشغول
 الصفا و صوفی حضرت عیسی بن مریم است و حدیث میفرماید
 خواست مرا ببرادر زاده خود بدهد پس حکم نمود
 که جمیع قستیین و رهبانان را جمع نمودند و رسید
 نفران میان ایشان انتخاب نموده برکنند و **هفتصد**
 نفر همه از احرار و قابلین مملکت منتخب گردید و چهار هزار
 نفر از معتمدان لشکر بان حاضر ساختند و سخن از
 خواندن بیرون آوردند که مکتل با انواع جواهر
 بود و او را در میان قصر بر بالای پایه های نهاد

و برادر

و برادر زاده قیصر بران تخت برآمد و جمیع خدمت
 و حشم با انواع نیتها در خدمت او گردیدند **الشیاء**
 پس رهبانان سفرهای اجیل را باز نموده خواستند
 که مشغول قرائت افها شوند که ناگاه بیکبار **مصر**
 بلرزید و هر کس در بالای ای او بود برو بیفتاد و
 پایهای تخت از جای خود بدر رفتند برادر زاده
 قیصر از روی افتاد و بهوش شد و نیک
 از روی کشتیان پرید و لرزه بر اندام ایشان
 افتاد پس بزرگ ایشان بعضی حدیث رسانید که
 ما را معاف دار که از این حال علامات بد ظاهر
 میشود او فرمود شما عموهای چلبایاها و حلایا
 را در دست نمائید و برادر کوچک این بد تخت
 را بیاورید تا این کودک را با و دم تا آنکه او
 سعادت خود بخوست این را از شماها دفع نماید
 چون ایشان بفرموده او عمل نموده و برادر کوچک
 او نیز بر تخت بالارفت و قستیین و رهبانان
 خواستند مشغول قرائت اجیل شوند باز همان

حادثه اولی که مخوف و دلبر مردم متفرق شدند
و حیدر تنها و غمناک در منزل خلوت نشست
و نعم و ابرو و رت و من در آن شب خواب
دیدم که حضرت مسیح بن مریم و شمعون الصفا
حواجز حواریان در کوشک من احبای عوده
ناگاه منبر بلند از نور که بر آری با آسمان
منفرد آورده و در محلی که تخت حیدر را در آنجا
منها دند که گذارند پس ناگاه دیدم که حضرت محمد
صمصی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین
که بلا با هشت نفر دیگر از اولادش در آنجا
شدند پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
سلم ملتفت بجانب حضرت علی شد و فرمود بآن
امام من آمده ام که نسب خود را نسب تو بپوشانم
و ملکه را از برای پسرم ابو محمد یحیی امام عسکری
علیه السلام از شمعون الصفا خواسته کار غیب
و اشاره بطرف امام حسن ع و فرمود پس حضرت مسیح
شمعون تکریم و فرمود بدو سبیکه شرافت

روی

روی بتواورده است پیوند غم خود را
برجم ال محمد پس شمعون عرض کرد که چنین
کردم پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
سلم برخواست و شریف شریف را بر سران منبر
نموده و خطبه بلقیه را فرمود و حمل با ابو محمد
عسکری علیه السلام تر و بیخ نمود و حضرت مسیح و
حواریان را بر او گواه گرفت ناگاه من از خواب
بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را از برای
که اظهار غمایم گشته شوم لهذا پنهان داشتم و
لکن محبت ابو محمد بر دل من و او را شد محبت
از خوردن و آشامیدن باز ماندم و ضعیف
و خفیف شد و بدو و حیدر کان نمودند که من
و بیمار شده ام پس طبعی در شهرهای روم باقی ماند
مگر آنکه فرمان حیدر هم حاضر شدند و از دوا
ایشان هیچکس از برای من نبود و حاصل نشد
چون بپسرم از غیبت من نویسد شد روزی
بن فرمود که ای نور هر دو چشمم هیچ از وی دل

داری که او را از برای تو حاصل غایم من عرض
 نمودم که درهای فرج و فرج را بروی خود بسته
 می بینم اگر از این دنیا میان خود که هم اسیر و دستگیر
 توان از اهل اسلام غل و زنجیر بر میداشتی
 امید داری شدم که حضرت مسیح و مادرش را
 شفا دهند پس پدرم جمعی از سیران اهل و زنجیر
 رها فرمود و من قدری اظهار خوشحالی
 و بختی نموده اندک طعامی تناول کردم پس
 و پدرم باین واسطه شاد شدند و بنیکو
 با سیران می نمودند و بعد از چهارده شب یک
 در خواب دیدم که حضرت سیده نساء فاطمه زهرا
 عذرا و زهره زهره زهرا شریف می آورد که
 ناگاه کسی بمن گفت این مادر شوهرت ابو محمد است
 پس من برخاستم و تعظیم او نمودم عرض کردم که
 شکایت از حواء ابو محمد دارم و کرسم چون
 آن بضعه احمد مشاهده حال مرا فرمود ما را میگوید
 تو بدین و من هب ترسایان باشی فرزندم

فرمود

نزد

نیز تو خواهی آمد اگر رضا خدا و مسیح را
 خواهی و میخواهی که نیز یاربت فرزندم ابو محمد تا
 شوی اسلام را قبول نما و بگوای شهد این لا اله
 الا الله و ان محمداً ابی رسول الله پس چون
 من این کلمات را باین بیان کردم سیده
 نساء عالمیان خراسینه مبارکه خود حساب اند
 و فرمود دل خوش باش که فرزندم ابو محمد را
 از برای تو فرستم منتظر باش پس من از شوق
 از خواب بیدار شدم و میگفتم و اشوقا الى لقاء
 ابی محمد و در شب دیگر حضرت امام حسن
 را خواب دیدم و با عرض نمودم فدای تو شوم
 چرا این قدر حفا فرمودی بعد از آنکه دل
 مجامع و جوامع محبت و مودت خود مفتوح
 مشغول نمودی فرمود تا خیر بسبب شریک
 بود حال که شرف اسلام مشرف شد دیگر
 شب انشاء الله نیز تو می آیم تا آن ما نیکو
 سبحان و تعالی بظاهر میانه من و تو جمع فرماید

و از آن زمان تا بحال فیض زیارت جمال
مثال آن بزرگوار بر کزیده حضرت ذوالجلال
از من قطع نشده است **شیر** کوید پرسیدم
حال چگونه در میان اسیران افتادی فرمود
شما بوجهد علیه السلام بمن فرمود که حد نود
این نودی شکر می بخند مسلمانان خواهد
فرستاد و خود نیز از عقب ایشان خواهد رفت
باید تو که تو همراه او باشی با جماعتی از غلامان
و خدمت کاران آن را می می اندیم تا گاه طلای
عسکر اسلام بجا رسد و ایشان غالب شده و ما
اسیر شوند و کارهای بجائی رسید که تو دیدی
و در این مدت هیچ نفهمید که من کیستیم بجز
تو که حال احوال خود را بتو گفتم و چون آن
شیخ که من در غنیمت نصیب و شدم از نا
من پرسید گفت نام من زهر است گفت بحج
است که تو در صفتی الاصلی چگونه بان غلام
را باین فصاحت میدانی گفت حدم از بس

دوست

دوست میداشت بسیار عریص بود که جل
اداب اموزند لهذا زنان مترجمه السنه مختلفه
آورده بود که مرا تعلیم مینمودند از انجمله زنی
عریص بود که بآمدن و شباهنگاه بنزد من می
آمد و مرا تعلیم زبان عربی میداد تا آنکه زبانم
باین زبان گویا شد **شیر** میگوید من کمال استیجاب
و استیصال نمودم و او را با احترام تمام برداشتم
تسریعاً رای بخد مت الحضره آوردم چون حضرت
امام علی النقی علیه السلام او را دید فرمود حق
سجانه و تقاضا چگونه بنمود عت اسلام و
خاری نصرت و شرافت محمد و اهل بیت محمد را
بنمود او عرض نمود که چگونه وصف نمایم بخت تو
یا بن رسول الله چیزی را که تو اعلمی و از من
پس حضرت فرمود بشارت باد تو را بفرزند یکی که
مشرق و مغرب عالم را بران عدل و داد نماید
بعد از آنکه بران ظلم و جور شده باشد عرض نمود
قدی تو شوم آن که خواهد بود این فرزند فرمودی

از کسیکه حضرت رسول خدا محمد مصطفی نور
 ان برای او خواستگار از حضرت عباس بن
 مریم و شمعون بود در فلان زمان از فلان
 شب از فلان سال در فلان مکان در سر
 منبر نور تزیین فرمود ایا بخاطر است
 عرض بلی فدای تو شوم مرا بفرزند دلند
 مند تو ابو محمد علیه السلام عقد بست حضرت
 فرمود او را میشناسی عرض نمود بلی فدای تو
 شوم از آن شبی که در دست سیده کساء علی
 و اهل بیتان مسلمان شده ام دست رد سینه
 نگذاشته و هیچ یار ت جمال پنهان خود را از
 من پنهان دریغ نداشته است پس جناب بخاوه
 فرمود که خواهرم حکیمه خاتون از برای من بخوان
 چون علیا اخبار حکیمه خاتون را بشنید دست
 بوسی برادر بزرگوار خود فایز شد حضرت باو
 فرمود ای خواهر این است لپاره مکر حقیرمه
 دست بکردن آن مخدوم فرمود او را شرف نقیب

دختر

دختر و خواهر و عمه امام فایز خود پس حضرت
 باو فرمود ای خواهر حال او را ببین به خانم
 خود و احکام و فرائض و سنن و آداب را
 غرضی محمد پیر را باو بیاموز که این زن فرزند
 ابو محمد و والد حضرت مهک و قائم آل محمد علی
 الله علیه و آله و سلم است **فرمود** در میان
 تزیین آن مخدوم و فرزند و بعضی از خصایص
 و صفات و برخی از مخبرات و تکلمات پندار
 جمعی از علماء اخیار و محدثین ارباب از علیا
 حضرت حکیمه خاتون رضوان الله تعالی و آتیه
 اند که چون چندی از این مقدمه گذشت رفت
 الشریع بوستان امامت و رهبری حضرت امام
 حسن عسکری علیه السلام در محفل خانۀ نظر تنیدی
 بنی جبر خاتون فرمود من عرض کردم عمه فدایت
 شود هرگاه وجود شریف را میلی باشد از پند
 این مکرارت اذن حاصل نموده فرج خاتون را
 بخدمت نفرستم جناب فرمود ای عمه نظر حضرت

از بابت این بود که خداوند عالمیان باین
 از او فرزندی بوجو خواهد آورد که شرق
 و غرب دنیا را بران عدل و داد نماید بعد
 آنکه بران ظلم و جور شده باشد پس من بخواستم
 و چادر را بر انداخته بخدمت برادر بزرگوار
 خود شتافتم و چون حضور با هر التماس و ادا
 نمودم بران نوعی ادب بخدمت آن سرور شستم
 لب قبل از آنکه من تکلم نمایم حضرت استیلا
 نموده فرمود ای خواهر من بزرگوار این برای فرزند
 ابوجعفر بفرستنی عرض نمودم فدای تو شوم
 من هم بجهت همین مطلب مدعو بودم پس بخواستم
 و آن خلیفان محفل اجتناب میروند امده هیه
 و تدارک ضرورتی بجز خاتون را دیده او را
 بخدمت برادر زاده ام حضرت ابوجعفر عسکری
 علیه السلام فرستادم و چون چند عیالین گذشت
 و برادر بزرگوارم بعالم قدس رحلت فرمود
 و مدت که هم از این برآمد و روزی بعزم شرفیاب

خود

خدمت برادر زاده خود بدولت سری
 او بمرکز ملا خطه جبال حضرت دانی شدم و قدر
 در خدمت آن بزرگوار شستم و استفاده نمود
 احکام الهیه نمودم و چون خواستم بخواسته شدم
 آن سرور را بخیار و بان کوه را در در نظر من
 انعامش دانم اما باش که در این شب خلف
 الهی صلی الله علیه و آله وسلم متولد میشود
 آن شب بنام شعبان بود من عرض نمودم یا بن سرور
 الله فدای تو شوم از که متولد میشود فی مودان
 من حضرت عرض نمودم این چلی در او ظاهر عظیم فرمود
 ای عهده مثل او مثل موسی کلیم الله است که از جلال
 بر مادر او نمایان نبود تا آن زمان ولادت این
 بامر حضرت در آن شب خدمت بوده آن بزرگوار
 خالق اکبر بر بدم و چون آن نماز بجهت فارغ شد
 گمان کردم که صبح نزد یک رسید و آن آفتاب تابان
 و بر نمایان که وعده طلوع او بود طلوع نشد
 عالم را بنور حال خود متورق نمود که آگاه او

نویسند حضرت تا ام

مبارک حضرت ابو محمد علیه السلام را بیکبار
 شنیدم که آن میان حجره مبارک که خود فرموده
 بخیل مکن و قدری صبر کن من نسبتاً از خیل خود
 بخیل و منفعل شدم و از آن حجره که شب در آن
 بودم بیرون آمدم و متوجه حجره نوح خان ^{نوح}
 شکر ناکاه آن خندان که مکرّمه برخواست و در
 ساخت و مشغول غارت شد و چون من
 بدرخانه رسیدم مرا استقبال نموده در آن
 وقت دیدم که روضه بر بدن او افتاده و
 بغایت اضطراب نمود و او را در بر گرفتم و بینه
 خود چسبانیدم و او را در درون خانه که
 او مردم و قلعه ها را احداث و آنرا ناکاه و ^{الکوت}
 میخواندند و با و میدیدم ناکاه شنیدم که حضرت
 صاحب العصر علیه السلام در آن درون شکوای
 خود بامان در خواندن سوره ها میفرمود موافقت
 میکرد **دلب نوح خان** و آن زمین نیست که ناکاه
 دیدم خانه روشن شد و آن هلال اوج سماء

و بیدار

و اقبال از آفاق دامن طهارت و آله مآخذ
 طاهره خود طالع و زاهر شد و در بجانب قبله
 بسجده حضرت واجب الوجود و ملک عزیز معبود
 افتاد و چون او را از زمین برداشتم طیب
 و طاهر و پاک و پاکیزه و معطر و نورانی و
 ناف بر لبه و خسته کرده دیدم که گویا فرج حق
 و چشمه خورشید بود ناکاه او را مبارک حضرت
 ابو محمد را شنیدم که فرمود ای عمر قرّة العین
 مرا بیا و مرا بین آن توکل بوستان محمدی ^{محمدی}
 کشتن احکام را بسینه خود چسبانیده میبوسیدم
 و میبوسیدم و او را او را در خدمت و آله مآخذ
 بن کواکب و انحضرت آن نو شکفته کل چنین ^{ساک}
 و نوال سرستان امامت و ولایت را بد
 و طرفین را بدست مبارک خود نشانید و
 زبان معزیان خود را بد بهان آن بر کنیده
 حضرت ملایکات افاضه و زمان آن خلیف
 و دومان احمدی زبان آن سر و چرخ محمدی

مکتب و در خیر و نیکو لسان خود را بدو
 چنان حق باین مبارک او کرد اندیشه بدها
 او نهاد لب زبان و قلم بکوش داشت و چپ
 او خواند و دست بر سر مبارک او نهاد و فرمود
 یا نبی انطق باذن الله ای فرزندان باذن خدا
 تکلم نما که ناکاه آن زبده عالمیان و عده اوستا
 بزبان آمد و فرمود اللهم اعوذ بالله السميع
 العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
 زبانی من علی الذین استضعفوا فی الارض ^{و فی السموات}
 المولایین و عنک اللهم فی الاجز و فی ذی فروع و اما
 و جنودها منهم ما کانوا عین دون و صلی الله علیه
 محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن
 المجتبی و الحسین الشہید و علی بن الحسین و
 محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
 موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
 ابی جلولات الله علیهم اجمعین **بس** ناکاه دین
 مرغان سبز سیاه و اطراف آنرا ندر طیاران میخوانند

بر زبان حضرت زکریا

بر

بس برادر زاده عالم قدام نظر مبارک
 انداخت و اول فرزند خود خواند و با و فرمود
 فرزندان باذن خدا محافظت نما تا آن مائیکه
 خدا و خدا و را رخصت ظهور فرماید بکشت آن
 الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا پس این
 مرغ سبزان سید سدید و کل پرسته باغ شفا
 و امید در میان دو بال فرخنده قال خود
 گرفته بشوق تمام بر و از با سمان نمود و بنا
 مرغان از عقب او پرواز نموده رفتند من چنان
 کردم یا بنی انجب مرغان خوش رنگ و طایر
 خوش آهنک بودند که نور چشم مرا بر دندان
 جناب فرمود ای محمد این مرغان ملک تکریمت
 حضرت نشان میباشند و آن مرغی که فرزندم
 را با و دادم جوی تیل امین بود من عرض کرد
 فدای تو شوم او را بکجا بردند فرمود ای محمد
 او را بردند با سمانها تا بعرض الهی که مخلع بانوار
 انوار اسرار و فیوضات النقاات حضرت بر

غفار شود چون زمانی گذشت تا گاه دیدم
 همان مرغان فرو دامند و آن مرغ سبز نیز
 الحجاب آمد و آن بدر میزبان میان ما را خود
 بیرون آورد و با حضرت داد لب الحجاب بن
 فرمود ایچه بگریزند سعادت مندم را و
 نما درش برسان کی تقرعنها و لا تخزن و لتعلم
 ان وعدا شحوق و لكن اکثر الناس لا يعلمون
 تا آنکه چشم ما در او روشن شود و باید بخیزد
 لشوق و بلای که وعده خدا حق و راست است
 و لكن اکثر مردم نمیدانند و **در حدیث** آمده است
 که چون حضرت متولد شد بچها افتاد و بعد از
 او برخواست و بدو را نوشتند و آنکس بشتا
 خود را بجانب آسمان بلند نموده و شهادت
 بر زبان میزد باین خود جا رخت نمود و عطفه
 و گفت الحمد لله غیری مستکبر و لا مستکبر و لا یغیر
 مستکبر پس فرمود زعمت الظلمه ان حجة الله ا
 ولو ان الله لنافي الكلام ثم قال لك بغيره كان

تا آنکه چشم ما در او روشن شود و باید بخیزد
 لشوق و بلای که وعده خدا حق و راست است
 و لكن اکثر مردم نمیدانند و در حدیث آمده است
 که چون حضرت متولد شد بچها افتاد و بعد از
 او برخواست و بدو را نوشتند و آنکس بشتا
 خود را بجانب آسمان بلند نموده و شهادت
 بر زبان میزد باین خود جا رخت نمود و عطفه
 و گفت الحمد لله غیری مستکبر و لا مستکبر و لا یغیر
 مستکبر پس فرمود زعمت الظلمه ان حجة الله ا
 ولو ان الله لنافي الكلام ثم قال لك بغيره كان

نموده

نموده اند ظلمه بدرستی که حجت الهی قطع شوند
 است و هرگاه خدای تعالی اذن صفر نمود
 برای ما در حرف زدن هر آینه شک برطرف
 میشد **بلا تنکه** و لا دوت با سعادت آن خیر
 دودمان عالمیان در شب نیمه شعبان فرست
 بطریق خیر صادق در شسته دولت پناه
 یخ یا شش نیا بر آنیکه ماده تابخ اولقط نور
 باشد در زمان خلافت المعتمد بالله خلیفه
 باقر دهم عتایه و بعضه المهدی باشد گفته اند که
 خانه پدر بر بر کواش در قصه طبعه شریف
 رای و الحجاب با حضرت ولایت ماب پدر
 و کواش و علی الاصح پنج سال بود و شش و هفت
 و نه و ده نیز گفته اند هنوز متولد نشده است
 و بعضه گفتند متولد شد و بعد از دو سال فوت
 شد و بعضه گفته اند متولد خواهد شد و بعضه
 گفته اند همدل محمد غیری معاین است و **در حدیث**
 نیست بلکه نوعی است و در هر عصری در یکی

ولادت با سعادت حضرت

جلوه و ظهور میکند و بعضی گفتند اند مقدر
 عباسی بود که مرد و هم این اقوال باطل و غلط
 است چنانچه تفصیل در سیف الشیعه کبیر
 نوشته ام بلکه آن حضرت از اولاد امام حسین
 است نه امام حسن و بدو حضرت امام حسن
 عسکری است نه امام حسن مجتبی و او قتل
 شد و بعد از رحلت پدرش غیبت صغری بود
 که خاص شیعه او غیبت او میرسد و در
 بعد از مدت هفتاد سال و کبری غیبت کبری
 از برای او واقع شد و حال هم زنده است و
 خواهد ظهور نمود و خداوند هرگز زمین را
 خالی از حجت نخواهد گذاشت لعمریه لا
مالم لصاحف الارض باهلها هرگاه امام بر
 خواسته شود هرگز فرو نخواهد برد زمین
 خود را چنانچه او در توقیع مبارک خود فرمود
انا امان لاهل الارض تا ان النجوم امان لاهل
السماء و امان از برای اهل زمین میباشد از

اختلاف در غیبت

هزار

هلاکت چنانچه ستارهها امان از برای اهل
 میباشند و اعیان فرمودند من مات ولو عرف
 امام زمان مات میتة جاهلیة کسی که بمیرد و
 امام زمان خود را نشناسد بمیرد و زمان جاهل
 مرده است و او را بنی زمان قیامت میکنند که
 زمان میان حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبد
 بائند که کسی در آن زمان خدا را نمیشناخت و
 او را عبادت و اطاعت نمیکرد و پیغمبری و امام
 در میان نبود مگر بعضی اعیان حضرت عیسی و غایت
 اهل جاهلیت بر چنین گفتند در آن بود و در
 حج میبودند و بدو خانه کعبه برهنه بجهاد
 دست و پا طواف میکردند و اطفال خود را بر
 قوس قزح نشان دادن میکشیدند خاصه و
 حق در این امر اکی مای نباشد که مردم او را بشناسند
 باید بمیرند مردم جاهل میت لبر وجود مبارک
 امام در عصر زمانم است نور دو آیه
 در بیان بعضی صفات و برخی معجزات و کمالات

صفحات نخست

و چون حضایی با بركات حضرت است ^{نقل}
حضرت در شکر ما در خود تسبیح و تحلیل و ^{تقلید}
و تحمید و تحمید الهی منبسط و چون متولد شد
و آن والد ما حبه او شکفته شد و فرمود
و آن ده متعارف که مردم بیرون می بینند
چنانچه سایر ائمه همین حال را دارند و چون
بزمین افتاد سجده ملک معبود نمود و آنست
شهادت خود را بلند بطرف آسمان کرد و شهادت
تین گفت و عطسه نمود و بخت کرد و آیات قرآنی
را خواند و صلوات بر محمد و آل محمد که ابا خود
باشند فرستاد و بر بالی جبرئیل نشست ^{باسمها}
و بر شرف بالا رفت و واقع مورد التفات ملکوت
و فیوضات غیر متناهی الهیه شد و روزی
فرود آمد و چون متولد شد بر بالی ^{راست}
او نوشته بود تحت کلمه ربك صدق و عدل لا
لا متبدل کلماته و هو السميع العليم بقیه تمام شد
کلمه پروردگار توان روی صدق و عدل که

بروز

بدل کننده آن برای کلمات الهیه نیست ^{بد}
شوا و دانا است و ایضا بر بالی وی چپ و
نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان
الباطل كان ذوقا یحیی حق امد و باطل ^{طرح}
شد بدستیکه باطل رونق است و حضرت
دست بر می بیند و می داند چنانچه آن پیش رو
می بیند و در خواب می بیند و می داند چنانچه
در میگذری میباید و چشم مبارک او بخواب
می رود و لکن دل پاک او بیدار است و چون
متولد شده پاک و پاکیزه ان الایاتی کتافات
و خون و نایق و خسته کرده متولد شد و در هر
ساعت او بقدر روز سالی اطفال غوث می شود
و هر روز او بقدر هفته دیگران و هر هفته
او بقدر ماه و هر ماه او بقدر سال دیگران
است ^{و عجب آن} و بود که بعد از چهل روز آن
نقل حضرت روزی بعزم دست بوسی می زد
برادرش دغم ^{نام} که در دلم آن سر و بوستان

رسالت و نبی با و هجین امامت در سخن خوانند
 ده میرفت و بایک یل از اهل خانه زیارت
 فیض ننگه منمود که من از فصاحت و بلاغت
 و طلاق لسان مبارک او متعجبم و فرمود
 ای عجمه ان نبی با و هجین رسالت یحیی نیست و
 ایضا اب نطقه مبارک که آنحضرت ان اب هر جا که
 در زیر عرش است که هر وقت که مقدر شده بود
 که نطقه او منعقد شود خداوند از امر فرمود که
 قطره ان آب بر میوه و غیره حکید و والد ما
 او را تناول فرمود و نطقه او منعقد شد
 و آنحضرت مثل رسول خدا سایه نداشت و اب
 رحمت بر سر مبارک او سایه می انداخت و در
 مد فوج او را فرود میزد و صفات خاصه امام
 در آنحضرت یافت میشود چنانچه در عقاید شیعه
 نوشته ام **و از** نسیم خادم منقولست که من در
 سیم ان نواله آنحضرت داخل خانه شدم و عطسه
 نمودم ناگاه دیدم که ان افتاب آسمان امامت

بیج

نظم او در عهد

بیج مهد سیدی را در عهد فرمود چنانکه
 با ذرا که عطسه امان ابو نصر خادم گفت بعد از
 سه روز از تولد آنحضرت من رفتم در خانه که از
 گاه و ابره مبارک او در او بود و چون روی مبارک
 چون فریضه فرمود دیدم بر او سلام کردم تسبیح
 جواب سلام مرا داد از میان کف و ابرو فرمود
 علی بالصندل الاحمر قد ری صندل سرخ التراب
 من بیاور چون رفتم و صندل ان برای او حاضر بود
 نمودم و از ان احوال متعجب بودم که ناگاه فرمود
 انقر فنی ایام را بنشینا به عرض نمودم بی فایده
 شوم تو سبید و مولای تو سبید و مولای منی
 فرمود لبست عن هذا سالک ان ابن ان نویس
 عنکم انا خاتم الانبیاء و بی بی فم البک **شیعه**
 من خاتم اوصیاء انبیاء و بواسطه من بلا ان شیعه
 بر داشته میشود **و ایضا** ان معتقد موق
 احمد بن اسحق موقی منقولست که در نری رفتم نزد
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که ان امام

سعدی در سوال تمام چون نشین دست بوسه
نور روشنی خنیا کانیات رسیدیم قبل از آنکه
تمام حضرت فرمود ای احمد حق تعالی هرگز نکر
خالی از محبت نخواهد گذاشت تا روز قیامت و
و اهل و انصار ندان وجود حق که بواسطه او
خیرات و برکات بر اهل زمین نازل شود و آنها
و بلاها را ایشان رفع کرد و در عرض نمودم که
فدای تو شوم یا بن رسول الله خلیفه و امام بعد
از جناب شما که خواهد بود پس حضرت برخاست
و باند مردم خانه طاهر تشرف برد و بیرون
آمد و پس از آن سه سال چون ماه شعبان
در غل گرفت و او را در فرمود ای احمد چون
بسیار درین دعا غریق و محترم بودی من این
سیر را بنویسم و او تمام حق خود را بخدا حضرت
حق مصطفی است و او را زمین را بران عدل و داد
خواهد نمود بعد از آنکه بران ظلم و جور شده باشد
من عرض نمودم فدای وجود مبارکت شوم علامت

امامت

امامت او چیست که قلم با و مطهرین کرد و تا
دیدم آن طفل سخن آمد و زبان فصیح فرمود
انا بقیة الامم فی الارض انا المنتقم و انا الکام
و انا الخاتم و انا الذی املاء الارض عدلا کما
ملئت ظلم و جورا و بعد از آن ماند از آن
هنگام در زمین و من انتقام کشنده آن دشمنان
خدا و دشمنان احمد همد و من هدایت کننده
خلق را و راه راست و حق و من قائم با امر حق و
من قائم با عدل و صیاء و من که زمین را بران عدل
و داد خواهم نمود بعد از آنکه بران ظلم و جور شده
باشد و **و اما** آن حضرت مکرر در مخالفت
جناب اسرار غریبه غیبیه و آثار عجیبه مکنونه
مکنونه و اخبار غیبیه می داد که بخیر خداوند و
راستخون در علم کرد و بکارها را نمیدانست و حل
مسائل مشکله می نمود و آیات غامضه را کشف
می فرمود و اخبار غیبیه را بیان میکرد و
رموزات را اسکار می نمود و بسیار مسائل

در او راق را که خدمت پدرش را کرده اند
 بدون دیدن و ملا حظت نمودن میفرمود و
 میفرمود فلان کس است و فلان مسئله را می
 خواهد سؤال نماید یا نوشته است و جواب
 این است و مکرر جوابهای شاقی را از مطالب
 و مضامین و مآرب مخفی مکنون در دستها
 مردم را میداد و قبل از اینکه سؤال نماید بگوید
 اوقات خفیه هدی که از اطراف بلاد قریبه
 بعید نائیه میوردند یا آنکه از عارضه و جو
 بران قبیل اجناس و کوزه و مظالم از کثافت
 شیعیان و محبتین ارسال خدمت ذی صرت
 می نمودند قبل از آنکه خبر و اثر آنها با حضرت برسد
 در مجلس ملت محفل پدرها بپیدا میفرمود
 فلان شیء حلال است و فلان شیء حرام است و
 فلان چیز از فلان کس حاصل شده است و
 و دنا نبر او فلان قدر است و سکه ای فلان است
 و فلان کس بر فلان از فلان ولایت میخورد

احباب از غیب

فلان

فلان وقت و زمان او را داده است و میفرمود
 فلان وجه حرام است بجهت آنکه فلان شغل
 و عمل در او شده است و چون او روزه یا
 صاحب مال ملا حظت می نمود بهمان طریق بود
 که آن مخدوم عالمیان و سرور عارفان قدوس
 او میان بیان فرموده بود بدون زیاده
 نقصان و **اصفا** مکرر خبر از موت بعضی شیعیان
 و دوستان و محبتان و موالیان خود میداد
 و با بود که از راه التفات حنوط و کفن با ایشان
 میداد و میفرمود در ساعت فلان از روز فلان
 از ماه فلان در سال فلان خواهی مرد و فلان
 ناخوشی را خواهی گرفت و چون موعد میرسد
 بقدر بگذرد و تخلف نمی نمود و بضماعت و ملا
 خیانت و اولاد و تنزیلات آیات قرآنی و روایات
 سنی و اخباری میفرمود که علماء و حکماء در حیرت
 می افتادند و استفاذه طلبی از او می نمودند و بسیار
 حلال و حرام و قیاس و سنن را در حالت خلوت

و صغر ^{مرد} بچان با نفاست مضاحت و بلا غت مبصر
 که حیرت فقها و حقا و اصحاب حدیث زیاده
 به آن یاد میکرد بدبا وجود آنکه بحسب عادت
 ظاهری قوه احد بود که ملک از این حرفها بزرگ
 و در نزد کسی در می نمود و همیشه در
 خانه آن اطراف صفای و تقارب و تجار و ظلمه و
 کسبه و عوام و خواص بهمان بود مگر آنکه گاه کجا
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنحضرت
 را در محفل لهشت ایمن خود می آورد با الله
 او را به بعضی از دوستان خود نشان میداد
 که او را بشناسند و عامه ضحی امام زمان خود
 باشند و شیخه مسائل چند از مشکلات علوم حوائج
 از حضرت امام حسن علم سوال نماید قبل از سوال
 حضرت می نمود آنها را از فرزندم سوال نما و آن
 حضرت قبل از سوال و فی مورد سوالات تو چند
 است فلان و فلان و فلان است و جواب آنها
 هم این است از آن جمله سوال از بعضی که بعضی بود

مهرن

حضرت در جواب او فرمود کاف اشاع بکبریا است
 و لها اشاع بهلاکت اهل بیت است و یا اشاع
 ببطش ایشان است در آن بیابان و صا د اشاع
 بصیرایشان است و مکرر امور عجیب و غریب از او
 سر میزد مثل آنکه ملک حرف معالجه اراض مسکه
 من مندر صعبه مهلکه را که هر طبایع عاجزان معالجه
 آنها بود ندانستند بعد از آنکه طبایع عاجزان دعوات
 و اعتراف و اقرار می نمودند که این کار هیچ بن مریم
 است نه غیر او خواهد دوست باشد و خواهد شد
 و بسا بود که فقیری از او سوال می نمودند که
 خاک در ملک آن زمین بر میداشت و با عطا
 می نمود چون ملک خطه می نمودند مجموع ملک یا فقر
 و انواع جواهرات شده بود و بسیار طلب دعا از
 آنحضرت می نمودند هر کدام را وعده میکردند که
 بخواهد و مکرر جواب می بخشید مشکله مردم را بر می
 آورد و بعضی خواهش اولاد از او می نمودند و
 حاصل شد چنانچه گذشت که ابو جعفر محمد بن علی

کلمه ای در حاشیه

الاسود روایت میکنند که علی بن الحسین بن
 موسی بن بابویه قزوینی از من خواهرش منشد
 که بخندمت ابو القاسم حسین بن روح بن نجفی
 وکیل بنیم حضرت عمر بن کثیم که بخندمت حضرت فاطمه
 زهرا را بنام من استند عاز اولادی غایتی و چون
 من رفتم بخندمت او رسیدم بعد از سه روز
 توفیق شریف بیرون آمد که علی بن الحسین را
 خداوند فرزند مبارک عطا فرمود پس بخندمت
 علی بن بابویه قزوینی از شاهجهاد بن و علما و
 فقهاء شیعه است وجود آمد و در حق ابو جعفر
 نوشته بود او را فرزند خواهد شد و در
 حق دیگری نوشته او را فرزند خواهد شد
 یکی نام فلان و یکی نام فلان نام بکنند و عینی
 اینها که علما ابرار و محدثین اخبار از حضرت
 و خواری عادات حضرت روایت در کتب
 معتبره معتبره خود نموده اند شکر الله تعالی
 روح الله عنهم و ما لم یخف حدیث در این کتاب

نقل

نقل میکنم که موجب روشنائی چشم سیمیا است
 مزید اعتقاد ایشان شده باشد **خواجه**
 حمزه بن محمد بن اخیار روایت میکنند از
 سعد بن عبد الله اشعری و حاصل بمشهور او
 این است که روزی یکی از سنیان بمن رسید
 بر سید چه میگوید در ایمان ابو بکر و عمر و ابی طالب
 ایشان از روی رضا و رغبت با اختیار خود ایمان
 آوردند و اظهار اسلام میکردند و اطاعت و
 خدمت حضرت رسول گرامی و مردن من فرو
 ماندیم از جواب او که اگر بگویم ایمان ایشان از
 روی اکراه بود علاوه بر اینکه از جان خود می
 ترسیدیم در جواب میگفت که حضرت رسولان
 وقت که ایشان ایمان آوردند معجوت بسیف
 نشده بودند و خوف و کراهی و اجباری در میان
 نبود و اگر بگویم از روی رضا و رغبت و طوع
 ایمان آورده بودند بخوبی ایشان را نام علی الله
 لهذا از جواب او ساکت شدم و مباحثه کنز را بنید

حدیث شریف

تا آنکه از او گذشتیم و رفتم بخانه احمد بن اسحق که
 از جمله اهل تشیع بود که این سؤال را با سؤال
 دیگر غایب چون غمزه و سیدم و احوال او را پرسید
 گفتند حال بیرون رفت بطرف سرمن رای
 من نیز رفتم سوا را سب خود شدم در راه سر
 من رای پیش گرفته رفتم تا آنکه ملحق با احمد شد
 او از من پرسید که اراده کجا داری گفتیم بقدر
 مسئله بر من مشکل شده است و میخواهم بروم و
 حضرت امام حسن عسکری سؤال غایب پس فرست
 یکدیگر رفتم تا آنکه وارد بقصر سرمن رای شدیم
 و بکاروان سرای رفتم حجره گرفته و منقولات را
 در آنجا نهادیم بجهت رفتم و خود را از آن گداه
 شسته غسل نموده بکرده بیرون آمده رو بخانه
 حضرت که مطاف ملائکه بود نهادیم و احمد بن اسحق
 هم در میان راه انبیا می خرید و بایم تحفه هدایا
 که از برای آن حضرت آورده بود در میان او
 نهاده بدوش گرفته رفتم و در میان راه توقف

و انابه

و انابه و استغفار از کناهان گذشته خود نمودیم
 و صلوات بر محمد و آل محمد صیغریستادیم تا آنکه یک
 دولت برای آن فرمود و دمان ادمیان دعا
 رسیدیم لذن دخول حاصل نمودن شرف پای
 بود و حضرت مشرف شدند و دیدیم که آن سرور
 عالمیان و آن مخدوم دو جهان یعنی حضرت
 امام حسن عسکری علیه السلام در صحن نشسته
 است و طفل مانند ماه شب چهارده که در وضع
 بخش جان عالمیان بود با حسن و جمال و کمال تا
 و تمام فن و حضرت بود پس سلام نموده شرف
 بوسی اختیار یافتیم آن حضرت بعد از جواب
 سلام اشعار بنشستن فرمود پس من و احمد بدو
 را نوبت در خدمت حضرت باحوال استعجاب
 نشستم و احادیث آن خود را فرموده نهاده و
 حضرت مشغول نوشتن جواب عارض و مسائل
 شیعیان که از اطراف و اکناف عالم آورده بودند
 بود و جواب هر یک را در زیر سؤال او مینوشت

نکته آن طفل که مانند قرص قمر بود و
 مبارک خود را بطرف احدین استحقاق نموده فرمود
 این ابنا ن تحف و هدای دوستان ما میباشند
 که از برای ما فرستاده اند احدی عرض نمود بفرمود
 تو شوم ای سید و مولای من بفرمان طفل فرمود
 اینها صلواتی است که بر تو فرستاده اند که بفرمان
 غنائم تو را که در این ابنا ن حلال و حرام مختلط
 و همزوج است بر حضرت امام حسن علیه السلام
 بعد مبارک خود را بان طفل نموده فرمود
 تو مردی حق سبحانه و تعالی تو را الهام داد
 است و میزان حلال و حرام را در کف کفایت
 تو برقرار فرموده است میان اینها امتیان
 کن و با نجه ضعیفیت تو را که حکم فرما پس احد
 از میان ابنا ن هیان زری بیرون آورده
 باد ب تمام نمرده در خدمت آن طفل نهاد پس
 آن طفل فرمود این هیان فلان کسیر فلان است
 که آن فلان مکان او را فرستاده است و او را

اینها با صحت

کندی

کند و است که فرموده است اما در حین تقسیم
 آن گندم با خراشها آن خود حقیقت نموده و
 دانیوش این وصفانش حیان و چنین است
 و کاغذی هم نوشته شده است در میان
 هیان که عدد دنانیرها هم صاحبان و آن او
 معلوم میشود و سه عدد دنانیر در میان
 دنانیر است که آن باقی حمانا است یکی مقصود
 بسکه بده امل است و یکی غیر مسکول و یکی بکرا و
 بطریق غم و تان از مرد بجا با فتنه و بیما
 گرفته است زیرا که بیما ن داده بود بیما
 که او را ن برای او بیا فتنه و در نزد آن ن بیما
 را از او دزدیدند من غیر قریب چون نسخ
 حکایت دزد را صاحب بیما ن گفت از او
 قبول نکرد چون احد این حکایت معجز علی مات
 استماع نمود با کمال استعجاب و حیرت آن صریح
 زرد بکنایه نهاد و صریح دیگران هیان بیرون
 آورده در خدمت آن حضرت نهادن طفل را

هم در فرمود و سبب قبول نکردن او را هم بیان
 نمود و فرمود این صریح را هم نودن صریح نگذاشت
 جامه را که فلک نه بخیزد صالحه داده است و
 دلش میان او را بدست خود داشته و باقیه است
 بنزد ما بیا و سر که او را از او بقبول است احدی
 نمود فدای تو دیدم من و پدر و مادر و
 شویم او را فراموش نموده ام و در منزل مانده
 است و الحال میرم و او را حاضر نمائیم پس
 احد برخواست و بیرون رفت **نکته** حضرت
 امام حسن عسکری علیه السلام روی مبارک
 بطرف من نمود و فرمودان چهل سئوال که تو را
 مشکل شده ان فرزندم سئوال ما تا آنکه حل مشکل
 تو شود تاگاه ان طفل بدو ناسئوال تمام
 بپایان آنکه من سئوال را و نمودم جواب مسائل
 حل شافی و کافی داد تا آنکه فرمود و اما ایمان
 ابو بکر و عمر کما یا اعیان ایشان از روی رضا و
 و طوع بوده است یا آن باب کوه واجب را بداند

ایمان

ایمان ایشان ندان که بود و نه از طوع بود
 بلکه از روی طمع و مکر بود که اظهار اسلام
 نمودند و اختیار خدمت حضرت سید مختار را
 نمودند زیرا که از اهل کتاب شنیده بودند
 که محمد از مکه ظاهر میشود و بر عرب غالب میشود
 و دین او رونق میگیرد و زواجی پیدا میکند و
 مالک شرق و غرب عالم و ربع سکون زمین
 خواهد شد بطریق استیلا و تحت انفس و نفوس
 بلکه در خبر دیگر وارد است که ابو بکر در سفر
 شام از بصره راهب شنید که این محمد خاتم بعثت
 است و تو هم خلقت بجای او خواهی نمود لهذا
 چون دانستند که ان عهد همین محمد مکی خواهد بود
 خدمت او را اختیار نموده با و ایمان آوردند
 بجهت طمع دیاست و حکومت و خلافت و ملک
 او را بر ملک نمودند تا آنکه عرب و مصر متحد
 ان حضرت زباید نمایند و از توحید انجباب حکومت
 و ایالت و امامت بر سبب ان حضرت در حال

حیات خود ایالت و لایق با ایشان بدهند و
 خیال خدمت منتهی ند و بحسب ظاهر از خالصین
 و خلصین و مریدین و صحابه بودند تا آنکه چون
 از حجة الوداع برگردیدند حضرت رسالت پناهی
 امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را باذن
 خدا در منزل غدیر خم و علی عهد خود فرمود و
 را بصب با ماریت و ولایت و امامت و خلافت
 نمود امید ایشان قطع شده بشیمان شدن دان
 اظهار اسلام خود و با خود هاشان گفتند ما بجهت
 ایالت و امامت و حکومت ایمان باین مردیم
 بحسب ظاهر و مردم و از عشار و قبایل و اقوام
 قطع نمودیم و جدائی و عزلت اختیار کردیم و آن
 قریش طعنهای بسیار شنیدیم و اهانت و خواص
 کشیدیم و عار ابرت بشمار چشیدیم و بهیچ وجه
 این مدت اثری از مطلوب ما ظهور نوسید
 حال هم عم ناده و داماد خود را ولی عهد خود
 نمود و او را برگردن ما سوار نمود پس مصلحت

این

این است که فرصت نموده او را بکشیم و در میان
 قریش رفتن بگوئیم که اظهار اسلام و ایمان
 بواسطه این بود که در ظاهر خدمت محمد را
 بنماییم و با او در هر جا باشیم تا آنکه در وقت
 فرصت او را بکشیم و شر او را از سر خود و شما
 و خدا باین خود رفع و دفع نموده باشیم چون
 عیشت بدشغوان او پیش برد ما از راه دشمنی
 به پیش او رفیق و در این مدت فرصت نکردیم
 حال فرصت اتفاق افتاد کار خود را انجام
 رسانیدیم و باین سبب حق بر گردن قریش
 ثابت کنیم و در میان ایشان و سایر سرکش
 عرب عزیزی و محبت و مکتب باشیم پس با بعضی
 از اشقیاء و منافقین که همزمان ایشان بودند
 اتفاق نمودند که در وقت فرصت الحظرت را
 بکشند تا آنکه در لیلۃ القیامه بر این امر شریع
 معتمد شدند و با هم گفتند که میرویم و بر سر راه
 محمد بنهادن میشویم و چون او محل خطرناک

اهل بیت

میرسد از کتب گاه بیرون آمدن شتر او را در
 دهیم تا آنکه او از شتر بزیارت افتاده از کوه
 سران بر شود و هلاک کرد و ما درین د
 قریش رفتند عند مرکب و صاحب حضرت و
 ابرو شویم و عرب را هر چون خدمت خود نمود
 باشیم پس در تبه های خود را بران خالک و
 نمودند که در بلندی صعبه عقبه بنهان شوند
نکته هجرت اهل امین حضرت مستدین امین نان
 شد و جز عقیده و مکر ایشان را بعضی اقدیر حضرت
 رسالت رسانید چون حضرت استخفا از کفنا
 و کرداد و احوال و اطوار آن ملک عین و بر ساه
 اشارت بهر بیان حکم با حصا از محاسب فرمود و حکم
 تا فدا آن مصلحت حکومت حق تعالی صد و یافت که
 قبل ازین بعقبه بالا نرود چون آن منافقین
 سبقت عقبه ممنوع شدند با خود بشوید چنین
 دبی ند که در شب که تاریک است در میان راه
 مقابل چاه در مکان مرتفعی بنهان شود که

ایشان

مجلس

ایشان را نبیند و نشاسد و دهانهای خود
 را به بندند بدستمال و چون آنحضرت بجهان
 ایشان رسید دتبه های خود را از بلند برپا راه
 بغلطانند تا آنکه شتر آنحضرت از جای خود
 بجهت ورم غایب و از این زمین بشیلا
 شایسته مقصود خود را حاصل نمایند و چون
 شب شد دتبه های چند هم بستند و خود را به
 بمکانی که مقصود داشتند رسانیدند و در
 آنجا ساکن شدند تا آنکه چون شتر آنحضرت بجهت
 ایشان در میان راه رسید ایشان بیکدیگر
 دتبه را غلطانیدند و از آنجا در میان کوه
 بجهت و شتر آنحضرت خواست از جای خود بجهت
 ورم کنند که حضرت با و فرمود ساکت باش و
 با سبب حال حرکت مکن پس شتر در همان مکان بزیارت
 برآمده و هجرت اهل امین بن و ل غوده در میان
 حضرت را اگر فتنه او را محافظت نمود و در آن
 انشاء ستاره از آسمان درخشان شد و حین

نمود که جمیع آن منافقان در آن میان نمایان
شدند و حد فیه یمانی که مهاو شران سرور
میکشیدند ایشان را بان مروشنائی دید و شناخت
و حضرت رسول این واقعه را از ایشان شنید
کنار آمد و عبدالله با ایشان رفتار فرمود و گفت
فرمود افتاد ایشان را مکن و حال ایشان مثل
طایفه و زبیر بود که بعد از قتل عثمان بطیعیان
و اما نه و حکومت با امیر مؤمنان بیعت نمود
و چون مدتی گذشت و از این مقصود خود ما
پرس شدند و غمخوار و من نکت فاما نیکت علی
نفسه تقض عهد و بیعت آنحضرت را نمودند و
عکس رفتند عایشه دختر ابو بکر را با خود برداشتند
طریق مصر بردند و او را از غیب و خبر
بجنگ و محاربه شاه و لایق نمودند و چون او
عذرت سابقه از آنحضرت در باطن خود داشت
فرست غنیمت حسیه با هم چون اشقیاء متفق
اقدام بر جنگ آنحضرت نمود و چون از آن میان
گشت

بکشتن دادند مسجد کوفی چون کلام معجز نظام
انطفیل باین جا رسید حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام برخواست بنمایان و من هم از خدمت
ایشان محض شدم و بیرون آمد بطلب احمد
اصحی رفتم چون با او ملاقات نمودم او را گویا
بستم سبب کی بود تا خبر آمدن را برسدیم
گفت جا معجزه مفقود است گفتیم با کی نیست
برو بخدمت آنحضرت عرض کن چون رفت خند
بر کردید و برخیزد و آل محمد صلوات میفرستاد
سبب پرسیدیم گفت چون داخل شدم دیدم آن
دور بر پای آنحضرت افتاده و الجناح بر روی
او تان میگردید و چند روزی که در آنجا بودیم
بخدمت آنحضرت میرسیدیم و لکن دیگران طفل
ندیدیم و چون روزی و داع رسید من و احمد با
دو پیروم در یکر خدمت آنحضرت رسیدیم احمد
بر پای استاد عرض نمود باین رسول شرف
محض شدن نزد یک رسید است و بختها

ز یاد شده است شوالی غایم از خداوند
 عالمیان که صلوات بر محمد و آباء طاهرين شود
 نور و نورند و بفرستند و قدر و مرتبه نور
 بیشتر غایب بود و شما ن نور را بخند و دل و ملک
 فرماید این را آخر عهد زیارت ما تکرار کند
 چون کلام احمد با نجات رسید اشک چشم مبارک
 آن حضرت کرد و فرمود ای احمد تکلف در
 دعا مکن که در این سفر با خدا ملاقات خواهی
 نمود پس احمد نشیند این کلام بخواند شد چون
 بخود آمد عرض کرد تو را بخدا و محبت حدیث
 قسم میدهم که مرا بخیر قدر مشرف فرمائی که او را
 کفن خود قرار دهم حضرت دست مبارک خود
 بر بوسه طعنه بنیده در هم که بیول حال مجید
 شود شش بر بال ناصیه عددی ۸۰ بخود آید
 سه شاهی را به بیرون آورد و فرمود اینها
 بجز نفقه خود در حق مکن و کفن هم بوقت حاجت
 بنویس خواهی رسید پس زنده مت الحضر خرق

وفات امام علی

شد

شدیم و از شرفین رای بیرون آمدیم و عقیقه
 نموده تا آنکه سه فرسخ جلوان رسیدیم احمد
 بت شدیدی نمود و ناخوشی صیحه عارض
 او شد تا آنکه وارد جلوان شدیم و در کار
 سراف منزل کردیم و احمد از حیات خود ما
 یوس شده بود شیعیان گفتند مرا تنها بگذارد
 چون صبح فردایک شد چشم خود را باز نمودم
 دیدم که کافر خادم امام حسن عسکری علیه السلام
 اینجا حاضر است و فرمود خدا بگو نماز بخوان
 در عزاء صاحب شما ما فارغ غسل و کفن او
 شده ایم حال شما او را دفن نمایند بدستیکه
 کرایه زمین شما بود و در نزد سید شما ابرار
 ما غایب شد و ما برخواستار او را کیان دفن
 جلوان نمودیم و معجزات با اهل بیت و کرامات
 و کشف مشکلات و بیان تا و بیکت و تنبیهات
 آیات و روایات و حکایات الحضر بسیار
 و ما بجهت اقتضای کتفا عبد کرامت مکین

تورسم در میان شکل و شمای و افضلیت
 و کسافا است که بحضرت همان حضرت رسید
 است از شیعیان در زمان پدر که کوفه
 او در زمان غیبت صغری و بیات خاصه
 و کلا و نوکب او قطع و کالت و بیات خاصه
 او بعد از وقوع غیبت کبری و در بیات
 آن ملک عین مدعین کاذبه و لایق و وکالت
 و بیات خاصه و بیات حضرت است اما
شما بل الحضرته جنابچه از بعضی اخبار ائمه
 اطهار معلوم میشود این است که شکل و شمای
 الحضرته شبیه شکل و شمایل حضرت رسول خدا
 عالمیان است و خطی از موی سبز بر تن او
 از جنم کردنش تا ناف مبارکش کشیده شده
 است و بر تن او عرق کندم کون مایل سبز
 است و بیات کشیده در خشان و جسم لطیف
 اسرارینی و مستاد به الحلقه میباشند و دندان
 نهای مبارک اشعید و مثل مروارید مشهور است
 و بزرگ

در شمای و شمای

و بزرگند در است مبارک او خال هاشمی در شانه
 میباشند **وین** دای دوام دولت ابدت
 قاهره در آن بلوغ که قریب به بیست و سیال
 میشود شیخ عالم رقی با حضرت الحضرته
 رسیدیم و چون شیطان مثل بصورت امام
 نمیتواند شود بعینه خود او را دیدیم که ظهور
 فرموده است و در مسجد جامع بلبه طبرستان
 در پای صبر کوه چک طرف دیار بر سر باب السیاق
 و پشت مبارک خود را غیر داده است و
 در بطرف مردم استاده است و بقدر
 سه صفت صف نماز جماعت مردم بسته اند
 و مردم از اطراف و کثافت و جواب و مسجد
 میدوند و من هم رفتم چون نزدیک الحضرته
 رسیدیم ملک خطه جمال با کمال او را عوده دیدیم
 که صورت کرد کندم کون بچید موی شمشاد
 مایل بر تن خرمائی سیاه کشیده بر وی میانه
 بالای صق وسط الحلقه میان بن دندانها و

در پای و شمای

گشاده بود که گویا آن سفر آمده و نیک سفر بود
 نشسته بود و حبه آن ششم شتر مثل جبهای
 خراسانی در برداشت و دستهای مبارک
 خود را از استین حبه بیرون آورده بود
 و بروی او جوی میسبته بود و شمشیری حمایه
 فرموده بود و عمامه کوچک سفید عربی بر سر
 بود و از آن زمان ان الی الان هفتاد و نه سال
 و طرز حال آن بر کتب و حضرت معالی آن نظر
 مجرب شده است که چون مشاهده اقیاب حال
 با حال آن بد را سمان آماست و نمودم و اختیار
 صفوف را هم زدم و خود را بیای مبارک
 از هر در آن ختم و بنای بسیدن پای او را
 نمودم بحکمیکه آن خود رفتن ناگاه بعضی از مردم
 بن روا و زردند و گفتند این کوزه خواهد بود
 در حضور امام علیه السلام ای ادبی است من
 خود را آمدم و از تیرین بر خواستم و در مقابل
 حضرت ایستادم که در بدم الجناب دست مبارک

خود را

خود را بحیب خود نموده خند مشت اشرف و نیک
 و نیک سیاه بلام ریخت و مرا عرض فرمود
 که بروم و من بیرون نمی آمدم از مسجد و صدید
 که مردم صدید و نیک و صدید حضرت صاحب الامر
 یا صاحب الامر علیه السلام ظهور نموده است و
 من هر کس که صدید و بد می رسیدم قدر عرفان
 بولها که در دامن داشتم میدادم و صدید شتم
 آنکه از مسجد بیرون رفتم و آن خواب میدار شد
 و باقی صفات و خصایص کالات الحضر در کتب
 کتاب مذکور خواهد شد **و اما** افضلیت او از
 انبیاء و اولاد و اصیاء سابقه محل شک نیست
 نظر بکثرت اخبار و آثار که از اجماع است حدیثی
 که عیسی بن مریم با او افتاد خواهد نمود و متابعت
 او را میکنند و انبیاء شکی در افضلیت حضرت نیست
 و شاه و لای و دوستی جوانان اهل بیت
 امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از
 الحضر نیست نظر بکثرت اخبار و آثار و کتب

افضلیت

افضیت ائمّه ثانیّه از او یا از ایشان در
 میان علماء اعلام خلقت جوینست و عی
 بالانشان میباشند نظر بویرواد اجبار علیّه
 و بعضی قائل با فضیلت انحضرت از ایشان شد
 اند نظر بکثرت عمر و ز یادتی عبادت و
 بر گردن او زمین را از عدل و داد و پا
 نمودن او عالم را از ظلم و کفر و شرک و نظر
 با بر ما نفع من ادیه او و نهانات بحیرتها
 مشکما و بر و انیة خصصاح نور و غیر از اینها ان
 اخبار حنا بخبر در کتاب مشکوة الانوار
 ام **بنام** ان حضرت در سال دوست و بجه
 پنج باش در نیم شعبان متولد شد و قاسمه
 دوست و شقیب با بر بر کوا بر خود بود
 و چون حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 رحلت فرمود ان حضرت علی داده حنوط و
 کفن نمود حاضر نمودند و جعفر برادر انحضرت
 خواست با و نماز نماید و مردم صف کشیدند نما

لای

طفی سن چهار ساله با پنج ساله از خانه بیرون
 آمد و کوشید و داء جعفر کشید و فرمود ای
 عم بکنیا و بالست تا بر بر بر کوا بر خود نما
 نما بر بر بر کوا جعفر متغیر شده بکنیا رفت
 و انحضرت بعد از عالمقار خود نماز کرد و
 او را در خانه خود در بن دخت بر کوا بر
 دفن نمود و رفت در خانه و کوشید بکرا و را
 ندید بخیر موالیان خاصه او و این اول غیبت
 صغری است و چون جعفر گفتند این طفل کیست
 گفت او را ندیده ام و نمیشناسم بر مردم کان نمود
 که حضرت امام حسن عسکری را لای نداشت که بجای
 بنشیند و جعفر را دعا امامت نمود خواست بجای
 برادر بر کوا بر خود بنشیند لهذا شیعیان عبادت
 سابق خود نیز و جعفر می آمدند و از او مسائل
 می پرسیدند و اعیان عیب او و خواستند جعفر
 عاجز شده برخواست و گفت مردم ان ما علم عیب
 خواهند و عیب را عیب ندانند و ندانند عالمیا ک

و دعا خواندن جعفر از باب

با و مسکنتند برادر و بدست جواب این مردم را ^{دند}
 می گفت ایشان باها افترا می کنند حال ^{حضرت}
 بر مردم معلوم شد و عظم کردید رفتند
 خلیفه و گفت سالی فلان قدر میدم ^{اعلا} بدین
 که بنیامین مردم شیعه نیز گفت برادر مردم ^{مید}
 بنیامین می باشد و اینچنان برای ایشان ^{مید}
 از برای من می باشد و بر مردم با و بخندیدند
 می گفتند اگر توانست داری برای تو ^{مید}
 آورد و الا فلا این همه عیال ^{مید}
 توانستند فوراً امام عصر را بوسه ^{امید}
 و ادعای ارث برادر خود را نموده اموال ^{مید}
 را در میان خود و ما دخواست نموده بود
 لکن چون خلفاء بنی عباس شنیدند ^{مید}
 آنحضرت اما حسن عسکری علیه السلام ظاهر ^{مید}
 که سلطنت را از همه عالم بکشد در مقام ^{مید}
 حضرت برآمدند که او را میدانند و ^{مید}
 آنحضرت فرستادند و تقشیر نمودند که ^{مید}

میاوردند و بعضی آن کسان آنحضرت را گرفته
 حسب نمودند که شاید از حال او ظاهر شود و
 غلامان خانه او فرستادند که بجهت داخل شوند
 و هر کس را به بنشیند بکشند چون آمدند و داخل
 شدند دیدند برده او بختنه است آن برده ^{مید}
 بلند نمودند و دیدند خانه پر از آب است و ^{مید}
 حصیری بر روی آب انداخته مشغول نماز است
 ایشان هر چه تکلوم نمودند جواب نشنیدند بگویند
 آن غلامان حیا برت نموده خود را با بزد ^{مید}
 او را بکشد غرق شد و با دعوای تا آنکه دست او
 مرا گرفتند و او را آوردند و دیگری هم با این حال
 شدند چون این گرامت را دیدند بدعت بسیار از آن
 حضرت خواستند بجناب اصلاً التفات بان ^{مید}
 فرمود ایشان بپروان وقت حضرت بخلیفه دادند
 خلیفه امر با خفای این را نزد خود نگه داشتند
 نشدند تا آنکه آن خلیفه آن زمان مرد و آن کبر
 از جسد برها شد و آنحضرت در خانه خود نامت

هفتاد سال و کسری و اندک این مدت را غیبت صغری
 میگویند که عامه مردم از مشاهده جمال آنحضرت بخود
 بودند و لکن جوانان خواص شیعیان و موالیان خاص
 الحاضر آنحضرت غیبت او می رسیدند چنانچه بعضی
 در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 بخد مت او رسیدند بود و آنحضرت در این مدت
 غیبت صغری چهار وکیل داشت که احکام و مسائل
 و وجوه مردم را بخد مت آنحضرت میرسانیدند و جواب
 گرفتارانی مردم می دادند اما کسانی که بخد
 آنحضرت رسیدند بدین موجب است عثمان بن عری
 و محمد بن عثمان و اسحق بن یعقوب و ابوالقاسم
 و ابوعبدالله کندی و ابوعبدالله بن روح و هاشم
 القاسم و مرد بن طایع و خنيس و ابوعبدالله
 اسحق کاتب و ابن کسره و حسن بن هرون و نبی
 و ابن بادشاه اصفهانی و حسن بن نصر قوی و حسن
 بن یعقوب و قاسم بن موسی و علی بن محمد و محمد
 بن کلین و مرداد قزوینی و ابن خال شهر ذری

و این است از رجال و فضلاء و عظمای این زمان که در غیبت صغری
 و اول غیبت صغری عامه مردم را از مشاهده جمال آنحضرت محروم
 میگردانیدند و عامه را از دیدن آنحضرت محروم میگردانیدند
 و این است از رجال و فضلاء و عظمای این زمان که در غیبت صغری

و اما

و اما و کلام ابراهیم آنحضرت که در زمان
 غیبت صغری که مدت هفتاد سال و کسری بود
 واسطه میان جناب و خلق بودند و مطالب
 و علمای مردم بنو سبط الشیاه با آنحضرت می رسید
 و جواب گرفته میشد و با ایشان می رسید **اول**
 جناب و ثقات ماب عثمان بن سعید عری
 بود که ملقب با بو عری است و حضرت امام حسن
 عسکری علیه السلام او را بمنصب جلالت و کمال
 و بیات مخلص فرموده بود و حضرت قائم هم او را
 بعد از رجعت بدین کوار خود بر منصب خود
 برگزید و فرمود **دوم** و لد ارشد او محمد بن عثمان
 ثقة جلیل القدر بود که حضرت نقیبا الله او را
 بعد از فوت پدرش منصوب بنصب و فرمود
 و بر بنده نیابت و وکالت فایز شد **سیم** عالم
 زاهد عابد القدر ابوالقاسم حسین بن روح
 نوبختی بود که محمد بن عثمان او را در نزد فوت خود
 با آنحضرت حجة الله نصب باین مرتبه عظمی نمود

در کلام ابراهیم

که بعد از وفات او شرف شرافت فیض نصیب
 نیابت شد **چهارم** عدل معتد ابو الحسن علی بن
 محمد سهری که از جمله اهل علم و دانش و عباد بود
 و او را حسین بن روح در نزد موت خود از جانب
 حضرت صاحب الامر علیه السلام فرجه منصوب بدو
 علیا در جمله نیابت و وکالت نمود و چون زمان
 وفات آن بزرگوار تو قیع شریف آن ناحیه مقدسه
 عرض شد در یافت بر فوت او و حصول غیبت کبری
 و کذب مدعی مشاهده و این است بنابر و استیخ
 طریح و احتجاج و غیره در غیر و لیس الله الرحمن
 الرحیم یا علی بن محمد التمری عظیم الله اجر احوال
 فیک فانک متب ما بینک و بین ستمه
 ایام فاجع اولک و لا توصی احد فیقوم مقامک
 بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة الثالثة
 التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی
 ذکر و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلب و
 امتلاء الارض جورا و سبائی من بدعی المشاهدة

و کانت
 ترفع القطایف

الامن

الامن ادعی المشاهدة قبل خروج السیفان
 الصیحة هو کذاب مفر و لاجول و لا وقت الا
 بالله یعنی ای علی بن محمد سهری بر زک بگو
 خداوند را خبر بیاوردان تو را در مصیبت تو پس
 بدرسینکه تو میانه شش و زده بگو خواهی
 پس از خود را جمع نماید و صیت بکند مکن که قائم
 مقام نشود بعد از تو نیز بر تحقیق که واقع شد
 غیبت تا مدتی ظهوری نخواهد بود مگر بعد
 از طول مدت و قیوة قلب و پر شدن زمین
 از ظلم و جور و زو است که بیا بد کسب که ادعای
 دیدن من را بیا بد نگاه باش که هر کس ادعای دیدن
 مرا مشاهده نموده است پیش از بیرون آمدن
 و پیش از ظاهر شدن صدای اسمانی بر او دروغ
 گو و افترا بنده است و نیست حول و قیوة مکن بخدای
 علی عظیم بر چون زمان وفات آن بزرگوار شد
 جو شیعیان از او خواهش نمودند که شخص را و کتب
 بنام او را بیاورد و با ائمه ان برای خدا امر هست

که او را رسانده ان اراست و دیگر کسی را
 بکالت و نیابت منصوب ننمود و رحمت الهی
 حاصل شد پس و کالت بفرست او منقطع شد و
 کسی دیگر بخدمت حضرت بقیة الله نرسید و
 نخواهد رسید تا زمان ظهور آنحضرت مگر آنکه
 در بعض اخبار مرده است که بعضی از موالین
 خاصه آنجناب بخدمت او میرسند که او نماز جمعه
 را با جماعت با ایشان نماید و بر واتی آنها چهل
 نفر بر واتی می نفرماید و بعضی ایشان را
 او تا در آید و رجال الغیب میگویند و ایشان
 ظاهر کن خود را دیگران غیبتا سازند و خود را
 مردم آشکار و ظاهر بنمایند و کسی ایشان را نمی
 شناسد و بجهت نظم نظام عالم در احوال و
 در یا میباشند و چنانچه خود آنحضرت غایب
 است ایشان هم غایب از نظر میباشند و در میان
 مردم ادعای رؤیت و مشاهده آنحضرت را نخوا
 هند نمود مثل بعضی از مشایخ صوفیه و بابیه

نابیه

نابیه پس بگو آنحضرت در مدت غیبت کبری
 و کبلی و نابی و بابی خواهد داشت و احدی واسطه
 میان آنحضرت و خلق نخواهد بود مگر علماء اعلی
 و فقهاء ذوی الحجة و الاحقرام که بخلق خلعت
 نیابت عامه آنحضرت میباشند که روایه اخبار
 احادیث اباء کرام و صلوات الله و سلامه علیه
 و علیهم اجمعین میباشند که با دیگر مردم باذن
 عام او رجوع با ایشان در جادئات و امور صالح
 حلال و حرام نمایند و هر کس ادعای نیابت خاصه
 و رؤیت و مشاهده آنحضرت را در زمان غیبت
 کبری نماید فاسق و ملعون و کذاب و مفتری خواهد
 بود و هر کس خود معتقد باشد و متابع او را
 ملعون و مظهر آنحضرت و خدا و رسول و سایر
 ائمه علیهم صلوة الله علیهم بود تا روزی که خود ان
 جناب باذن عنایت خودی و قیام ظهور فرماید
 و در اقول وقوع غیبت کبری عمر مبارک او بیفتاد
 و چهار سال و کبری رسیده بود و او در سنه

عنه

۳۲۹

سعيد و بيت نه هجري واقع شد و از عمر ^{شريف}
او تا زمان بخش راين ^{جمله} كه كذا و س ^س ده
سال و پانزده ماه و كسري است و در مردانه
خانه انبان كه الحال مردم زيارت او را در الجاهلي
كنند غايب شد و در قريش شيخ مفيد نوشته بود
كه حال او شمر اخ منزل داريم پس هر كس در زمان غيبت
كبري او مشاهده و ديدن آنحضرت را نمايد و
بيدري كه مخصوص ساختن باشد و باين واسطه
مدعي كالت و نياب و با بيت آنحضرت باشد
ملعون و كذاب و مفرغ خواهد بود و هم چنين است
حال كسي كه ادعاء نمايد كه او را آنحضرت خصوصي معين
از براي هدايت خلق نموده باشد يا آنكه بگويد ان
حضرت بمن توحيي يا نوشنه يا حيفه يا كاغذي
داده است و مرل نايب و وكيل و با علم خود قرار داده
است يا آنكه مردم بايد متابعت مرا نمايند و پرا كبر و
قول ناز يا حيفه بجهت ده كه در انجا احكام جدي
سپاشد تا نزل شده است غلط و كفر است چنانچه
مؤلف

د كتاب عقايد الشيعة نوشته ام يا آنكه ادعاء
مهد و بت نمايد كه من مخصوص مهد لئ الزمان ^{شمار}
مثل اين باب ناياب كه بدو مقدم او معلوم است
مهد ال محمد عليه السلام و زندي سعاد امام حسن
عسكري ميا شد نه علي محمد شيرازي جاهل فاسق
كاف يا آنكه بگويد من از عبايت حضرت قائم ال محمد
مصنوعم يا آنكه جميع احكام و علوم و معارف
حقه را بايد ان من شنیده و يا دگر فتنه فتنه
يا آنكه احداث دين و مذاهب و طريقت و آيين تازه
كند يا آنكه منكر بكي از ضروريات دين ميبين حضرت
خاتم النبيين صلي الله عليه و آله و سكره از اصول و
چه ان فروع شود كذاب و مفرغ و مرند و كافر و
العين و واجب القتل است و هر كس هم متابعت او
نمايد و معتقد با اعتقادات فاسده كاسه او شود
كافر و مجنون و لان القتل است و اكل اخلاص و احكام
فرع به نمايد كه غير ضروريه و غير مجمع عليها باشند
يا آنكه در عقايد مذموميه اختلاف نمايد و واجب كفر

قتل و ابر تداد و عیش و مکر و انکار و زنی
 درین میان حضرت سید المرسلین بکشد تفصیلی
 در عقاید الشیعه نوشته ام و در آن منبر سابقه
 نقر مدعی کالت و نبوت و بابیت آن حضرت
 ظاهر شد و با دعای باطله خود خواستند
 مردم را غافل کنند بحدیثی که کذب و افتراء
 و ملئت و سبطت و مقصدت ایشان بر کافه
 خواص و عامه عوام الناس محقق و معلوم شد و
 از آن جمله حسین صفور حلاج بود که دعوی
 نموده که اول انبیا است و کالت آنحضرت بود
 اعتبار بخدا و حلول را خود و دیگر خلیفه آن را
 او را که قتل کردند و صوفیه او را میزدند و میزدند
و اینها طایفه خبیثه شلمناویه و ابونبیسه ظاهر شدند
 و دعای باطله نموده منقرض شدند و خداوند
ایشان در میان حقیران عجمی تا باب با سیه هم
 رسیده که اشهد فتنه انهم الشیاع بودند
 ادعاهای باطله نمودند و اسم بابیت حضرت قائم

و ابر سر خود نهادند و مدعیان امور باطله
 بسیارند بعضی گفته اند مثل حاکمیه و شطریه
 و ابوالخطاویه و شایعه و حدیده و محاسبیه و
 و مهدویت و کلبه و بعضی حال دست بکارند مثل
 بابیت و بعضی هم خواهند آمد اینها که از جمله علما
 ظهور حضرت صاحب العصر علی الله فرجه است
 و اگر این باب ناب مودی ال محمد بود پس چرا هنوز
 علامهات ظهور را و نباهها ظاهر نشده است
 مثل خروج دجال و سفیانی و صدای اسمانی
 و غیره اینها ان علما هم حقیر و شایعین علی
 مات و قات و بقات قاتید با آنکه در میان خود
 دجال و سفیانی ملعون قرار داده باشند مثل
 آنکه طبرستان را حیرت حضرت قائم نهادند و ای
 ترکیب و مجموع از جمیع مذاهب مختلفه حقه و باطله
 جمع نموده اند و مردم چهارم را دعوت مینمایند
 که شباهت بعضی دین و مذهب ندارند با وجود آنکه
 ما خود آن همه است و لکن جمعی از این بی دینان شقیان

الله تعالى وتوجه ائمه هدى واعانت حضرت
 الله و همت متعالیه علی حضرت قدر قدرت دان دان
 سکندر نشان سلطان نشان دین پناه حضرت علی
 السلطان بن السلطان **ناصر الدین شاه** ناجاوند
 الله مکه و مدینه و احسانه و باهتنام تمام امامت
 و ایتانست سناپ بنالت و عدالت اباب قدوده و غیر
 او الی الالباب مرجع و ملجأ امراء الختم صاحب الحکم
 السیف و القلم بدو مشعشع و لادام جناب جلالت
 ماب اعلا قدر صد و عظم عظم القدره الاشهر
 و قطع و قمع شده و مشهورند فقطع دایر القوم الذین
 ظلموا و الحمد لله رب العالمین **نورجهاد** در میان
 بعض توقیعات مبارکه که جناب که دست خط مبارک
 انحضرت است که آن ناحیه مقدسه آن برای بعضی و کلاً
 مؤالین او شرف عزم و ریافته است از آن حله
 است توقیع مبارک من سما فی جمیع الناس فعلی غنة
 الله بکسبکه نام مرا برید در میان جماعت مردم
 با دعت خدا لهذا بنا یا اسم مبارک آن سرور را بر دیکه یا

اورا

اورا بالقاب مبارکه او خواند و این دی
 احتمال دارد **اولا** آنکه فو یا که اوست محققان
 غیبت صغری بوده باشند تا آنکه انحضرت تمام
 برده نشود که اعدای آن خلفاء بود و او را بر
 مر فیعد شهادت برسانند و منظور نظر
 الخویشهادت او از دست برود و جناب
 توقیع دیگر عمر صد و ریافت که شیعیان تا
 نزک ز باریت مفا بر قورش را در بغداد
 نمایند که حل در قس مطهره را ما ماین هبامیر
 کاطمین علیهما السلام بوده باشد و چون معک
 شد خلیفه آن زمان فغان ز باریت قس
 آن دو بر کول مر غوده بود بلکه امر بقتل را
 برین کمره بود **دوم** آنکه چون هیو دستکونید
 محمد بیکه خاتم النبیین است در احوال زبان خوان
 امد و اسم مبارک حضرت قائم با اسم مبارک حضرت
 رسول بیک است و کنیه هدی و هم ابو القاسم
 است لهذا فی ان اسم بر دن ان حضرت دد

زمان غیبت او مطلقا وارد شد که موجب
 شبهه عوام نشود که تصدیق یهود را نمایند
 و بگویند محمد خاتم النبیین خواهد آمد و مثلاً
 بر دیگر داشته باشد الله اعلم ابو علی
 عریضه بخودت الشجر را رسالت داشته است
 از این نموده بود که بعضی تعبیر ظهور را مینماید
 آیا صدق است یا کذب آن قدوه اولوالالباب
 در جواب او نوشت کذب الوقایق دروغ
 میگویند کسایک تعبیر وقت ظهور را مینمایند
و در خبر دیگر وارد شده است که هر کس چنین
 ظهور قائم ال محمد را نماید ادعای شراکت با علی
 که مختص خداوند عالمیان است نموده است و این
 از اسرار مکنون مدح فیه است که بجز علی
 الغیوب کسی دیگر او را نمیداند بلکه از جمله اهل
 که غنص ذات اقدس الهی است بلکه از انبیاء
 ان اجزاء آثار ائمه اطهار علیهم السلام است
 الملک الفنا و معلوم میشود که پیغمبر امام هم
 نمیداند

نمیداند بلکه خود حضرت صاحب الامر هم نمیداند
 شد مگر وقتی که او را از نبد همد و در حق
 وارد شده است که خداوند عالم علم او را با همه
 عطا فرمود و بعد از ایشان او را بخود کرد
 حنا خبر ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول
 کافی از اعلی حضرت مولانا امام الباطنی و الظاهری
 ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام الله الملک الفنا
 حدیث نقل میکند که حاصل مضمون در هر
 شیئی از این است که کسی داند خداوند
 عالمیان وقت ظهور حضرت صاحب الامر را
 در نزد پس چون مردم شهید نموندند خداوند
 غضب خود را بر اهل زمین و ظهور را بر اجانب
 بنمایاند و سخت بکشد و چهل پس را معا شمشیر
 نشانیها را شیعان خبر دادیم و شما یقین او را
 نموده افشاء او را کردید و پرده را از میان
 برداشتید و مردم او را گفتند پس خداوند عالم
 او را از ما برداشت و دیگر وقایع برای او

این امام حسین را شنیدند

در نزد ما قرار نداده است که ما بدانیم
 بحواله ما نشاء و یقین و عند ام الکتاب
 هو مفر ما بد خدا هر چه را که میخواهد و اثبات
 میکند و در نزد او هست مادر همه کتابها
 و مشایخ را از خود بود و هجرت باشد یا بعد
 از وفات حضرت رسول **و انما** و انما الحق
 بن یعقوب که یکی از احب ائمه است مسائل
 بسیار از حدیث ان قد و اولو الایمه عریضه
 نگاشته بود در وسط و کتب ثانی جناب و کتاب
 ماب محمد بن عثمان بن عوفی رحمه الله علیه
 برقی قیاس مبارک خط شریف عریضه و ریاضه که
و اما سئل من امر المنکرین لمن یلقینا و نجی
 عننا فاعلم انه لیس بان الله عز وجل و بین
 قرابت و من انکر فی فلیس یقف سبیل سبیل این
 نوح و اما سبیل جعفر عوفی و الله فی سبیل اخوة
 یوسف و اما الجیستوال نموده بودی از او
 از امر منکرین من از اهل خانه ما و اولاد می

نویسند و با هم

مالی

ما اسیران بدر است که عیاش شد میان خدا
 عز وجل و میان احد از بنده کان او خوشی
 در کسیکه انکار را نما بدین زمین نیست و طریقه
 او طریقه حضرت نوح است و اما طریقه عم من
 جعفر مثل طریقه برادران حضرت یوسف است
 پس از این کلام شریف می شود که هر کس انکار کرد
 خود حضرت صاحب علیه السلام یا انکار کرد
 او یا انکار همت او را نما ندیدیم کتمان کسر
 نوح را که غرق شد با کافران دارد و اما جعفر
 که معروف بکتاب است جاهل و فاسق بود
 شرب بنید میکرد و قمار میبخت و ارث
 برادر خود امام حسن عسکری را مطلق نمود
 بلکه خواست بمقام و منصب همت اخ اعز خود
 فانی شود و از حرکات جاهلانه خود خود
 مطعون دوست و دشمن نمود و منبغض خدا
 و رسول و ائمه شد و شاید توبه نموده باشد
و اما الفقاع فشر به جوام و لاس بالثلثات و اما

اموالکم فبا تقبلها الا لتظهر بان شاء فليصدق
ومن شاء فليقطع فبا اتانا الله خير مما اناكم
اما شرب فحرام است وارشاد جاحل
از عصبها شد و باکي ثلثات عصبها شد و
ان نوحه مشرب است که دران زمان متدا
ول بوده است و حلت او محل شد ان
برای سائل بوده است و اما اموال شما
ما قبول نمیکنیم مگر آنکه اهلان پاک نما سید
از حقوق واجب اهلان خود حق الله باشد
و خوله خوله التاربغ شد مثل زکوة و اخماس
و مظالم و شبهات پس کسیکه میخواهد وصل نما
و کسیکه میخواهد قطع نما بدین پنج بند و در عبا
عطا فرموده است هبت است از پنج شنبه
داد ه است و اما ظهوی فرج فانه الى الله و
کذب الوقوف و اما قول من زعم ان الحسين
عليه السلام لم يقتل فکفر و کذب و ضلک و
و اما ظاهر شدن فرج پس و با خداوند عالمیا

است

در شبها

است و کسیکه تعیین وقت او را میکند
در فرج میکونند و اما کسیکه کان میکند که
حسین بن علی علیه السلام در حشر کربلا
شهید شده است بلکه شبیه او را بقتل
پراشیدند و خود با سمان بالا رفت کفر
و د و غ و ضلالت و کراهی است شاید
انکار قتل سید الشهداء کفر باشد و اما
الحوادث الواقعة فارحوا فيها الى ولة
حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجتی الله علیهم
و اما حکم حوادث واقعه را که نمیدانید
رجوع نمائید در انها بسوی راویان احاد
درست ما اهل البيت پس بد رستیکه اثبات
حجت من بر شما میباشد و من حجت خدا بر شما
میباشد پس از این کلام شریف بر حال بد که
حفاظ و فقها و علماء نایب عام الحضر
میباشند در زمان غیبت او که مرا محمد
بن جامع شرایط فتوی و مرافعات باشد

که با بدیدم در آن خدسائل حلال و حرام و
 قطع منازعات و مخالفات خود بترا فاع
 رجوع بالاثان نمایند که انچه از ایشان
 از احکام صادر شود بر مردم حجت میباشد
 و حضرت قائم حجت خدا بر ایشان خواهد بود
 و آنحضرت بطریق عموم نایب خود مجتهدین
 و رواة اخبار را قرار داد و دیگر چنین
 نایب مخصوص در هر زمان غیبت گزینی نکرد
 پس دعاء نیابت خاصه و نیابت این
 باب نایب غلط است بر هر کس رد بر
 حکم مجتهدین تمام و فقهاء کرام و علماء دین
 الاحترام نمایند و در آنحضرت کرده است
 و در دوازده مرتبه رسوله خداست و در آن
 رسوله خداست و او در حد شرک خداست
 چنانچه حضرت باقی علوم الاولین و الآخرين
 فرموده انظر الى من كان منك قد روى
 حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا
 منا فارضوا به حكما فان قد جعلته عليكم حكما

موت زدن حکم میدهد

فاذا

فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما يحكم الله
 استخف وعلينا ردوا لرا دعليا الى
 على الله وهو في حد الشك با الله تعفى
 نظر نمایند بسوی کسیکه بوده باشد از
 شما که تحقیق روایت کند حدیث ما را و
 نظر نماید بسوی حلال و حرام ما و بشناسد
 احکام صادره از ما را پس راضی شود و بدین
 محکومت اوست پس بدینستیکه من گردانیدم
 او را بر شما حاکم که در میان شما حکم نماید
 پس ما نیکه او حکم ما حکم نماید و کسی را او
 قبول نکند پس این است و چنان نیست که
 بحکم خدا استخفاف و بر ما رد کرده است
 و کسیکه رد کند بر ما باشد رد کند
 بر خدا و ندانم میان شما شد و او در حد
 شرک خداست پس حضرت قائم عدد در زمان
 غیبت خود نایب عام بجهت رفع خصومات
 قرار داده است و آن نایب چنانچه حضرت

رسود باین حدیث الحمد لله روایت
نماید و نظردر حکم و حرام ایشان نماید
و حکم و حرام ایشانرا شناسد یا بعلم
و یقین و آنچه مطابق موافق با نفس
و لوح المحفوظ باشد یا آنکه بعلی عادیه ظاهر
از ادله ظنییه نقلیه شناسد و چون
شخص حکم ایشانرا شناخت و با وحکم نمود
بر مترافین و سایر مؤمنین واجب است
که حکم او را اذعان و متابعت و انقیاد
نموده قبول نمایند و اگر العباد با الله حکم
او را قبول نکنند و یا رد کنند حکم امام را
رد نموده است ~~نه حکم خود~~ و رد بر حکم امام
رد بر حکم خداست و او در حد شرک قرار
دادن از برای خداست پس بنا برین حال
رسول رد حکم مجتهد جامع شرایط حکم و شری
بر خداست و آن جمله کافران و مشرکین خواهد
بود مگر آنکه یکی از شرایط واجب قبول در

تقیبات

او مفقود

او مفقود باشد چنانچه در محل خود من
بویاست و اما محمد بن عثمان عمری بسبب
از او و پدر او را ضعیف دانسته و ثقیفی و کتابه
کتاب و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی
فیه صلی الله علیه و آله و آله و آله و آله و آله
که حکم با صلاح بیاورد قلب و مراد و اطمینان
و نماید از او شک و در این ابن مهزیار
از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود
لکن در باطن چندان معتقد حضرت قائم
نبود و چون آنحضرت باطن او را میدانست
دعا فرمود که شک او برطرف شود و آن
مخلصین شیعیان شود چنانچه شد و او
هدیه آن برای آنحضرت فرستاده بود آن
حضرت او را قبول نفرمود و فرموده بود
و اما ما وصلنا به فلا قبول عندنا الا لما
طاب و طهر و اما آنچه را که او صلح نموده است
با و ما را پس و در نزد ما قبول نیست مگر الله

طیب و طاهر شود احتمال دارد که مرده
 ان باشد که تا هدی به طیب و طاهر شود
 یا بجهت حرام بودن او یا بسبب شبهه او یا
 بجهت اختلاف ط او بحرام یا بجهت متنجس بودن
 او و احتمال دارد که مرده خود او باشد یعنی
 تا آنکه از شک و شبهه در مأمیت مرده
 و طاهر شود و آن وقت از او هدی بیاورد
 قبول خواهیم نمود و اما چه بن شا دان بن اسم
 در بد و سیکه او مردی است از شیعه ما
البیت و اما ابو الخطاب محمد بن الحزین
احد ملعون و اصحاب ملعونون فلا تجا
لیراهل مقاتلهم فانی بری منهم و ابای
علیهم السلام منهم کبر و عن المعینه حرام و
قیمه کثیره مغنیه حرام است و در باره محمد علی
 شلمغان فی موده بود تا در رجل ملعون و
 این مرد ملعون از جمله فضلاء شیعه بود
 و بعد از غلات مرده شده شد و کتایب در

فقد

فقد با سلوب شیعه نوشت الایک
 مخالف با شیعه شد که شاهد اعتقاد
 بقول مدعی غوده شهادت دهد و اصلاً
 توقیع شریف بر لعن غلات و مقوضه بر
 و قوم ملعون است ملعون است کسیکه
 بناحقین بیندازد نماز مغرب را تا آنکه
 آسمان از ستاره‌ها مشیت شود و ملعون
 است ملعون است کسیکه بناحقین بیندازد
 نماز صبح را که ستاره‌ها از آسمان پنهان شود
 و طاهر مرده تا حقین از ختن آنها است غدا
 نه خطاء و غفله و لما یغ و کعبه و اصلاً
 از برای ابو جعفر را مد که خداوند و
 بر تو عطا خواهد فرمود یکی یا احد و آن
 دیگری را جعفر نام بگذارد و دو نفر حبس
 علی بن باویه و محمد بن باویه که آن شاهزاده
 علماء و محدثین و عباده و مجتهدین میباشند
 بدعای آن بزرگوار بوجو دادند و هر یک

مصنفاي چند دامنند که معرفت کند یکی
 قم و دیگری در رمی مدفون میباشد
 و توقیعات آنحضرت بسیار است که در اصل
 و مسائل فر و غیبه و عقاید اصلیه و رد و
 مفوضه و غلات و معانی آیات قرآنی
 اخبار غامضه و مشکله میباشد و بعضی از
 توسط ثواب و وکلاء امرایه عرض میدود
 یافت و بعضی بغیر توسط ایشان و بعضی
 در حالت غیبت صغری و بعضی بعد از و
 وقوع غیبت کبری چنانچه در ششمها صد
 و ده آن برای شیخ صدیق محمد بن محمد النعمانی
 المعینی و شرف صدور یافت و آنحضرت را
 مقفّر باقی الاخوان الولی والسید ابوالرشد
 الشیخ المعینی فرمود و توقیعات آنحضرت بسیار
 است ما اقتضای بهیشت میکنیم و مرحوم شیخ
 طبریزی در کتاب احتجاج بسیاری از اهل
 نقل منقول بدین شکل الله سبحانه و تعالی
 در بیان

تعلیق آنحضرت

در بیان سر غیبت آنحضرت است بدانکه
 غیبت آنجناب از جمله اسرار مکتومه و آثار
 حقیقه و رموز و کلمات مکتومه است که نمیداند
 او را مگر خدای علام الغیوب و راسخون
 در علم که بتعلیم الهی میدانند و لکن احتمال
 چند در او میرود اولی آنکه چون بنا بدین
 هرگز خالی از حق نباشد و قرار الهی بر این
 است شده است که عدد دایم هرگز دوازده
 باشد بعد از تقابل نبی اسرائیل بقوله تعالی
 عدّة الشهور عند الله اثني عشر شهرا الخ
 پس خداوند آنحضرت را از انظار زمان
 و بخار و ظلم و منافقان و کفار و شرار
 غایب و مخفی فرمود که آنها با دست
 نداشته باشند که بواسطه اغراض دنیا
 دنیّه و خیاالات شیطانیه شهید نمایند
 او را چنانچه از صادق احمد سؤال نمود
 از سر غیبت فرمود بجهت خوف از سر بریدن

در بیان

حقق میشود و بدست مبارک خود اشاء
خلق خود فی مود و چنانچه خلفاء نبی عباس که
معاصر این جناب بودند سعیهای بلیغ و
اطفاء آن نور انور نمودند و آن برای
الشیان میسر نشد و خداوند او را حفظ فرمود
و چنانچه میفرمایند بدون لطف و امان
نور الله با فواهم و یا ای الله الا ان یم نور
ولو که الکافرون میخواهند کافری و منافقین و ظالمین و فاسقین که خواست نمایند
نور افروخته و مشعشع الهی را بدو هائهای
خود و ای میفرماید خداوند مگر آنکه تمام
فواهد نور خود را در دشتانی و صبا و
تلو او بحد کالی که خود میخواهد برسانند
و هر چند که نخواهند کافران و سببای آن
کفر و فحشاء و فساد و فسق و فساد و فساد و فساد
مردند و بجهت الله عظیم ترسیدند و ایم
آنکه چون بایده که در امتها سابقه

نبی

نور اسرائیل واقع شده است در این امت
مرحومه نیز طایفه النعل بالنعل واقع شود
و آن برای بعضی انبیاء و اولیاء و اصحاب
الشیان غیبت اتفاق افتاد پس آن برای
حضرت قائم هم بایده غیبت واقع شود تا
آنکه با کشته شدن طایفه واقع شود چنانچه
شد سیم آنکه چون این امت مرحومه در آخر
ایم سال الفتح واقع شده است و بایده حضرت
قائم دین جدا بحد نبی رکوع خود را در ولج
دهد و احکام شریعت او را روشن و آشکار
نماید و زمان این امت ممتد تا قیامت است
لکن بایده شخص جناب او مدتی مدتی در انظار
مردم غایب بماند و لیکن اسم و رسم او
عوام و خواص شود تا آنکه بمرایایم و از من
امر او روشن شود و قلوب مؤمنان شایق
و مایل و از زمینان سعادت مند
شوند و محبت و مودت و ولایت و

و حکومت و ریاست و سلطنت او در اینها
و دلها و چشمها با و ظاهر شود که کشتی
و شبهه در او نکند و چون ظاهر شود
نظهور و بر و بر معجزات با هرات و کرامات
ظواهر است شک شکا کین بر طرف شود **چهارم**
و جبهی است که خود انحضرت در توقیع بیان او
فرموده است و او این است که و اما علة ما
وقع علیه الغیبة فان الله يقول لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبدلوا فتنوا و لکن احکم
ابائی الا وقعت فی عنقه بیعة لظا غیبه
زمانه و ان فوج و لا بیعة لاحد من الطواغیت
عنقی و اما علة الحجة غیبت بر او واقع شده
است پس بدستیکه خداوند صفها بدستوال
میکنید از چیزها بیکه اگر از برای شما ظاهر شود
شما را بداند و آن او بد حال شود و نمیشد
مکلی از برای من مگر آنکه تحقیق که واقع شده است
بیعت بکلیان طایفه ای همان او در کردن او

در کتب

بدستیکه من بیرون محایم و حال آنکه بیعت
احد از طایفه ها در کردن من نخواهد
بود و سر این هم معلوم است که چون انحضرت
قیام لسیف منما بد نباید از بدست کسی
دینا واقع شود یا آنکه در بیعت که داخل شد
با شدن بر که باید عالم را از ظلم پاک نماید
و فاسقین و فاجرین و ظالمین و کافرین و
مشرکین و منافقین را از روی زمین براند
پنجم آنکه غیبت امام علیه السلام بحسب
امتحان و امتلا مردم است و باید خدا و بد
امتحان شده کان خود را نماید حق شهادت الی
من القی و لیمیز الحدیث من الطیب نا آنکه حق
از بد و حدیث از طیب جدا و مشتمل بر کافران
مومن و منافقین از مسلم و فاسقین عادل و فاجر
از بد و زشتان زینا نمایان کنی دند و بیا
مومن خالص شود شک و شبهه او بر طرف شود
و کافر هویج در کفر خود نماید و محبت الهی

خلق تمام شود لهلك من لهلك عن بينه و
 يحيى من يحيى عن بينه تا آنكه هلاك شود كسيكه
 هلاك شده است از روی دلیل و برهان
 هلاك شده باشد و زنده شود با ما
 كس زنده شده است از روی حجت و سند
 و دلیل زنده شود و لئلا يكون للناس على
 الله الحجة تا آنكه نبوده باشد از برای مردم بر
 خدا حجتی و خدا حجت خود را بر خلق تمام نموده
 باشد و این مقام امتحان مقامی است كه خداوند
 سده كان خالص خود را با امتحان و ابتلا میفرماید
 مثل ملائكه او را بقال تكذابند و غش او را
 تكذیبند و او را خالص نمایند و او را محبت
 امتحان زنند و این بجهت اظهار جلال و
 جبروت الهی است و بجهت ظاهر شدن احوال
 خلق است بیکدیگر بلكه بخود شخص احوال خود
 او معلوم شود و الا خدا عالم و دانای جمیع اشیا
 ظاهر و مكنون میباشد احتیاج با امتحان و ابتلا

دره



سده نادر بدون امتحان خوب بدو را مبدل
 و بسا باشد نبدل بخیر او میباشد كه بسیار
 خوب صابر و شاکر و عابد و زاهد است
 و چون با امتحانات الهیه مبتلا میشود از فقر
 و فاقه و دردمند و ناخوشی و وقوع حادث
 و ورود بلیات و مصائب طبع و ناملائقا
 و زوکار و پادین آمدن از مقام و مرتبه
 خود و عجز و فقر و بالارفتن و عزت و ذلت و
 صحت و سقم و فقر و غنا و غیر ذلک از امتحانات
 و ابتلاات بزرگسبكه در معرض امتحان در آید
 شد و صبر نمود خوب است و الا فلا و
 با ابتلا و امتحان معلوم خود شخص غیر او میشود
 و تا كسيكه مبتلا و محقق نشود و سركش است
 بخود و مثل جلال و فقر و آهن مكن ترد و بوبه
 و كومه الش نرود و جگرش بخود صاف و پاک
 و بیغش و خالص نمیشود و قابل محبت و درجه
 عالیات و مقامات رفیعات و مراتب متعالیات

امتحانات و ابتلاات

خواهد شد و مردم را بحال خود نمیکند و هر که
 کسی را شک گفت من مؤمن یا مسلم اکتفا به عبارت ایمان
 و اسلام ظاهر و غایب و بدون امتحان و اثبات
چنانچه خداوند سفیرا بدالم احسب الناس ان
یتروا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد
فشا الذین من قبلهم فلیعلم الذین من قبلهم
لیعلمن الحاذبون ایا کان سکینه مردم انیکه و
 کذا میشو ند همین قدر که بگویند ما ایمان
 آورده ایم و حال آنکه بعض امتحان و ابتلا در
 نیاید و هر آنکه تحقیق که ما امتحان نمودیم
 کسانی که پیش از شما بود ند پس بعد از
 امتحان هر کسی خواهد داشت آنکس آنکه در
 میگذشت و آن کسی که دروغ میگفتند یخبر
 که دعوی ایمان او صادق باشد و حقیقت
 ایمان آورده باشد با امتحانات و ابتلاات
 ایمان او بحال خود باقی خواهد ماند و خواهد
 که ایمان او اصلی بوده است و عارضی و عارض

بنود

بنوده است و هم چنین کسی که ایمان اثبات
 عارضی و عارضی بوده است بعد از امتحان
 و ابتلاء ایمان ایشان بطرف خواهد شد و
 ایشان خواهند داشت که ایمان ایشان اصلی
 بنوده است بلکه عارضی و عارضی بوده است
 نه هرگز ایمان اسلام غایب مسلمان است و نه
 هرگز ایمان غایب مؤمن است خوش
 بود که بحث بجزایب ایمان تا سید روی
 شود هر که در او غش باشد پس عارضی و عارض
 خود را مسلم و مؤمن نهادن کسی داخل نصیب
 نمیشود چنانچه خداوند عالمیان سفیرا بد
 ام حسبتم ان تخرجوا الخبیة و لما یا تکم مثل الذین
 خلوا من قبلکم مستهم البیاساء و الضراء ایا کان
 میکنید شما ای بنده کان که داخل هشت حق
 شد و خواهد آمد بر سر شما مثل آنچه بر سر
 پیش از شما بوده اند آمد که با ایشان رسید
 و ضررهای جانی و مالی بجهت بدون آنکه کسی

امتحان کن دین شود داخل بهشت غیش و مکر
 بعد از آنکه مبتلا و محنت شده صبر و پرهیز
 کرده و تسلیم و رضا نمود و تقوی بر او وجود یافت
 کرد و توکل بر او در جمیع امور خود نمود آن وقت
 قابل دخول بهشت خواهد شد مثل طلائع نیکو
 او که بر طریقت شدن وقت قابل واقع شدن
 سکر بر او می باشد و اخبار بسیار نیز بر طبق
 آیات الهیه و ربانیه امتحان و مبتلا واقع شده
 است از جمله است خطبه مبارکه امیر المؤمنین
علیه السلام که بعد از قتل عثمان او را بر صبر و
 کمال آن بلیت که دعا دت کشتنها يوم بعث
 الله نبيه و الذي بعثه بالحق لبيننا بيننا
 و لتقر بيننا غربة حق صبر و اسفلكم اعداء
 اعداءكم اسفلكم و ليس بقر سباقون كانوا اقصر
 و ليقصر سباقون كانوا سفيها و الله ما كانت
 كلمة و لا كذب كذب و لقد ثبت هذا
 المقام و لهذا اليوم و در نسخهای دیگر اختلاف

عبدی

عنايت ديگر اين خطبه شریفه دارد بفرموده
 باشد بدو سینه بلیه و امتحان و ابتلاء
 شما تحقیق کرد بر کرد بدو مثل هفت او در روز
 که خداوند عالمیان مبعوث فرمود رسول
 خود را بریالت قسم با خدا و یکدیگر و مرا حق و
 راسته مخلوق فرستاده است که هر چند امتحان
 کرد بدو خواهد شد شما البته امتحان شدن
 و هر چند غریب کرد بدو خواهد شد غریب
 شدن تا آنکه بر کرد در بر شما اینا لای شما
 و بود با لای شما بر شما و هر چند بیخبر
 و سبقت در عبادت و اطاعت بکس نباشد
 آن کس اینکه بود بدو پیش از آنکه تقصیر می نمود
 در اطاعت الهی و هر چند تقصیر نمایند البته
 عبادت خدا آن کس اینکه بود بدو پیش از این
 که تقصیر می نمود بدو بلکه اطاعت میکردند قسم
 بخدا که نهان نکردم نهان کردن تقصیر رسا
 سوزنی و دروغ نکفم دروغ گفته و هر چند

بتحقیق که خبر داده شده ام من باین مقام و
 باین روز یعنی حال با بد شما باین محض شده
 در مقام ابتلا بر این جهت استعلام احوال
 خود زیرا که چون زمان دولت حق انحضرت
 زمان رسول خدا بود چنانچه در زمان
حضرت مثل زمان رسول خدا بود چنانچه
 در زمان حضرت آدم بمقام امتحان و ابتلا و
 بیرون آمدن میشدند حال هم با بد مقام
 و ابتلا برسد و غریب کرده شوند که از شدت
 ابتلا مثل سنگ در میان غریب نری
 و بالآخر نیند تا آنکه آنکسایک در پیش ایمان
 آورده بود نه جهت اعراف نفسانیه نماز دوی
 حقیقه ایمان عامه و ایمان بطن شود و
 مثل غش حلال که در بونته میگذرانند و در و تا
 آنکه کسایک پیش از حمله مقصود بودند و بد
 انا به نموده و رجوع حق کرده ایمان بیاورند
 و ایمان ایشان کامل کرد و چنانچه چنانچه شد
 که کسایک

در این باب

که کسایک ایمان در زمان رسول خدا
 بودند و با حضرت بیعت بجهت طبع حکومت و
 ریاست و یا لک و لا یقونوده بودند مثل
 طلحه و زبیر و سایر منافقان از ناکین و
 منافقان بیعت حضرت را شکسته در مقام کید
 و مکر و محاربه با او برآمدند و کسایک ایمان
 نیآورده بودند ایمان کامل آوردند بجهت
 آنکه شهادت شد ایشان بجهت ظهور اعدا
 عقاب شوی غمانه بر طرف شد و بقیه منقولست
 که یکی ز صادقین ال محمد فرمود در این لطفا
 العرب من امر قد اقرب وای باحوال طاعتها
 عرب از امریکه بتحقیق نزدیک است که ظهور
 برسد که ظاهر امر در ظهور هو فو السرف و
 حضرت صاحب الامر است و بقیه صادق آل
 محمد فرمود لا تب للناس عن عیصوا و عیصوا و
 غیر بلو و لیصحیح فی الغریب الخلق کثیرا فیه جاد
 نمیشد ان برای مردم بخیر آنکه امتحان کن دیو

شوند و نیز داده شوند و غریبال گردند
شوند و بیرون بیایند از غریبال خلق دنیا
و انصاف و مودان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد
یاس و لا والله حق بنیر و لا والله حق
بفحص و لا والله حق شوق من نشو و سعیدین
سعید یعنی بدستیک ظهور فرج ال محمد حق
آمد بر شما مگر بعد از یاس کلی از انداختن
است که ظاهر خواهد شد تا آنکه شما غیر داده
نشوید و بخدا قسم است که ظاهر میشود تا آنکه
امتحان کرده نشوید و بخدا قسم است که ظهور
خواهد واقع شد تا آنکه شوق بدیخت شود
هر که که در باطن شوق بدیخت است و تا آنکه
سعید و نیک بخت شود کسی که در باطن سعید
و نیک بخت است یعنی تا آنکه باطنها پر از
غنا بند و ظاهرها معلوم شود و چون سعادت
و شقاوت امر باطنی است لهذا اعتبار و چند
نظواهر حال مردم نسبت چون مقام امتحان بر می
آیند

معلوم

معلوم میشود خوب و بدی الشیان و انصاف
ان محمد و م عالمیان فرمود ان حد نیکم هذا
امتحان من قلوب الرجال من اقر به فزیل
و من انکره فزیل و انه لا بد من ان يكون
فتنه و تقع فیها كل بطامة و ولیح حق لفظ
فیها من شوق الشعر شعر بن حق لا یسقى الا
الاخن و شیعتنا بدستیک این خبر شما در
باب امر ظهور هکذا الحمد لله من عزم میشود
از او قلبهای مردم و قبلها از او بر جسته می
افتند پس یکبار اقرار ظهور دولت حقه غایب شما
هم کل و سخن ظهور را با و زیاد نمایند و
کسی که نکار او را نماید او را بحال خود و آنکه
نماید و با او در این خصوص سخن نگوید به
بدستیک لا بد و ناچار است از فتنه که واقع
شود و بیفتد در میان ان فتنه و امتحان
هر متفحصی بزکی و ایمان بدرود و
بیفتد در میان این فتنه و ابتلا کسی که

بزری و زبیری کی یک موی را شق نموده او را
 دو موی نماید تا آنکه در غیر این امتحان باقی
 نماید مگر ما شیعیان ما و باقی مردم از غیر ما
 ریخته شوند **و نصیحا** الخطاب فرمود **السلام**
 یفتنونکم بافتن المذهب و یخلصونکم
 یخلصونکم از مذهب مردم که اخته خواهند شد
 بود امتحان چنانچه طاک و کد اخته میشود
 و پاک و خالص خواهند شد از کد اخته
 بود امتحان چنانچه طاک پاک و خالص میشود
 در قال الله چنانچه غش و حرم طاک در قال و
 بیز و کد اخته بر طرف میشود و طکی خالص
 پاک او باقی میماند مردم چنین میباشند خلق
 که غش ایشان در بود امتحان و اینک و طرف
 میشود و هر چه طاک بیشتر در قال میرود پاک
 تر میشود و غش و کد میشود و این خلق هر چه
 بیشتر محض میشود خالص تر و نیکوترند تا آنکه
 کسانیکه ایمان عاری نباشند اندر بروند و کسانیکه

ایمان

ایمان کامل دارند بمانند ثابت قدم درین
 و مذهب چنانچه مصلحت میشود که مردم مان
 بزری که با آنکه چیزی صلیغند و ایمان ایشان
 بر طرف شده حرکت میشوند غش و کد اخته
 خونی بود تا آنکه بزده که بیرونی بود
و نصیحا الخضر فرمود الشیعة تریب بالآ
 مانی من سنین یعنی تربیت داده میشوند
 در باب ظهور قائم آل محمد صلیت و لعل و
 رفی و انتظار فرج **و هر کس** که بگوید که شمر
 وجود امام علیه السلام این است که مردم را
 بر حق دعوت نماید و احکام حلال و حرام را
 ببرد بگوید و مردم بخدمت او برسند و او
 دفع منافع و مخالفات از ایشان نماید
 و او بر دین و دینای مردم را منظم نماید و
 صورت بنودن امام را غیبت او شمر می
 نخواهد بود **و جواب** او این است که اینها

غش و کد اخته
 مذهب چنانچه

سؤال را عرض نموده است خود حضرت قائم
 نمود و توقع شریف او بیرون آمد که و اما
الانتفاع فی کالاتفاع بالشمس اغیابها النفا
والفی امان لاهل الارض کما ان الجرم اما
لاهل السماء یعنی اما منتفع شدن مردم
من و حال آنکه من غایبم مثل انتفاع بودن ایشان
 است بافتاب در روزها تنگ در زیر اینها
 شده باشد و بدستیک من امان از برای اهل
 زمین میباشد چنانچه ستاره ها امان از برای
 اهل آسمان میباشد و در آنکه ستاره ها از
 آسمان که بر طرف و محوشند آسمانها از هر پاشید
 خواهند شد و قیامت برپا میشود و همچنین
 امام که از روی زمین بر طرف شدن زمین
 اهل خود را فراموش و از هر پاشیده میشود
 و بدل بر زمین دیگر میشود و قیامت برپا میشود
 و علت او این است که امام هر چون علت غائی

افزین

افزینش نیامد باشد همین که علت برخواست
 شد معلول هم برخواست خواهد شد و
 چون بواسطه وجود مبارک امام فیوضات
 نامتناهی الهیه از برکات ارضیه و سما
 مردم میسر خواهد فیوضات معادیه از قبیل
 علوم و معارف و عوالم و احکام باشد و
 معاشیه از قبیل رویانیدن زمین علفها
 و میوه ها و بیرون آوردن ماکولات و عین
 و انصار و ما محتاج از باریدن آب از آسمان
 و وزیدن باده ها که هر یک موجب حیات و
 کانی دنیای فانی میباشد و بواسطه وجود
 او افلاک گردش میکنند و افتاب و ماه حرکت
 میکنند و شب و روز و نور و ظلمت حاصل
 شود و بوجود او کوهها السیاده و کشتهاد و
 روی آب روان است و مردم در صحرا و دریا
 تعیش میکنند و امام علیه السلام قلب عالم است
 چنانچه ادا می بیند که قلب زنده است و غیر

وجود خود امام

آن مرده است و بگذشت و پیرمردی که او
مکدر و پیرمرد و ناخوش است و چنین
بصحت او هیچ است و عالم هم بوجود مبارک امام
صحیح خواهد شد بود و هر چیز او در محل و
موقع واقع خواهد بود و مقوضات ناشناخته
المیه انا فانا با ضرورتیات عالم وجود آن
و منتهی فیض جباری است و فیض از قیام
ابتدا امام علیه السلام میاید و بعد از او
نقدی نموده ببار وجودات خواهد رسید
در وجود اشیا بوجود مبارک امام است
و قیام آنها بعد از امام است و بقاء آنها
بقیاء امام است و وجود و بقاء امام
و اشیا هر بسته بقیاء الله و وجود او است
درین دنیا لازم است ابقا و حفظ وجود امام
و بواسطه حفظ عالم بر آنکه او و هاب قیامت
و باید فیض او انا فانا برسد و هرگز قطع نشود
در هر عالمی تا نسبت با آن عالم خود و رسیدن
او برین

او موقوف بوجود امام است که علت غائی اشیا
و سبب انقیاد رعی و سماء و محل فیض حضرت
الله و قلب جمیع مراتب ادنی و عوالم علیا است
درین وجود او لطف است و ظهور او لطف بکبر
و عدم ظهور او بواسطه مانع خارجیه است که
عبارت است از سوء افعال و اعمال و گفتار و
کردار و رفتار و بدخلق است بر علت غیبی
سوء اعمال نام است و وجود او لطف لازم
است که بر خدا واجب است و خدا کار خود را
فرموده است که ایچا د امام و حفظ او نام باشد
و عاصیه کان نام بر این عصیان سوء اعمال خود
مانع ظهور او شده ایم بجهت طاعت نکردن و
انقیاد ننمودن او را و او هر روزی اعمال عباد
غایب شده است که خوف قتل باشد لهذا مرجه
خواجیه نصیر المله و الدین طوی من فیها اب وجود
لطف و ظهور او لطف حق و عدم مر من فیها اب
نمودن او لطف علی لطف و عدم مر من فیها اب که

تصرف نمودن امام در زمان ظهور و بروز ^{الظفر}
 بر لطافت و تصرف نمودن او از جناب
 عباد است پس وجود مبارک امام مثل افتا
 است که موجب روشنائی دنیا و مافیها
 که هرگز هر چیزی بقدر قابلیت خود از او
 منتفع نمیشود و فیض حاصل میکند و لکن انتفاع
 ایشان از وجود اقطاب در روز بروز و
 قسم میشود متصور باید که مانع و حاجب است
 بایع المانع است که وجود سبحان و انتفاع
 از اقطاب با بر نوع دیگر است و انتفاع ایشان
 از او در روز بروز نوع دیگر است و چنانچه
 انتفاع بودن اشیاء از او در فضل و زمان
 طوالت است و بهر دو پائین غیر از یکدیگر
 است چنانچه انتفاع از او در ساعات غیر
 از یکدیگر است مثل اول صبح با وسط روز
 یا آخر روز که هر یک علیهم السلام انتفاع برد
 از اقطاب در روز بروز غیر از انتفاع از او

است

است در روز غیر از او و یک نفع عباد او
 بر طرف شدن ظلمت شب است بر وجود او و
 هر انتفاعی که مردم از اقطاب در روز بروز
 میبرند بهمان سیاق اشیاء از امام انتفاع
 میبرند زیرا که وجود هر چیزی وجودی
 موقوف بر وجود شریف امام است پس امام
 را که باشد اشیاء وجودی دارند و الا فلا
 چنانچه بسط کلام را در کتاب مشکو الا نواف
 داده ام در باب خلقت و طینت او **فورا**
ششم در بیان ادله نقلیه وجود مبارک
 حضرت قائم علیه السلام است از اخبار خاصه
 و عامه با ادله مختصر خلاصت و امانت و
 طولی المختار باید که اخبار بطریق شیعیان
 سنیان در وجود مبارک او یافت میشود
 از اخبار بطریق مقبول از امیر المؤمنین ^ع
 رسول منقول است که حضرت عیسی فرمود یا
 علی ان الخلفاء من بعدی اثنتی عشر ائمة اولهم و

ادله نقلیه وجود مبارک

اخرهم القائم الذي يفتح الله به مشارق الارض
 ومغاربها يعني بدستیک خلفاء بعد ازین
 دوازده نفر باشند اول الشیخان یا علی
 هیه و اخر الشیخان قائم است و او چنان کس
 است که میکشاید خدا بدست او مشرقها
 و مغربهای زمین را **و انصبا** حضرت رسول
 خدا فرمود علیک الارض من ولدی ایضا
 عشر خلیفه ثم یخرج المهکم من ولدی یصلح الله
 احره فی لیلته و احده ما لا یتمشود زمین را
 از اولاد من دوازده خلیفه پس بیرون آید
 مهکم از اولاد من که اصلاح می دهد خدا امر را
 در آن شب و مراد از ما لا یتمشود این دوازده
 خلیفه اولی تنصیر بودن الشیخان است نه پادشاهان
 کردن الشیخان باشند تا کتب لازم بیاید جهت خا
 نشین و مقهور بودن غالب الشیخان و ما لا یتمشود
 خلفاء جور زمین را یا مراد ما لا یتمشود الشیخان
 است زمین را در زمان رجعت **و انصبا** ان

حضرت

حضرت رسول منقولست که مهکم از اولاد من
 ظاهر خواهد شد و این عباس از آن قد و ناس
 روایت میکند که فرمود یخرج المهکم من ولدی
 علیک الارض قطا و عدلا کما ملکت ظلما و جورا
 بیرون خواهد آمد مهکم از اولاد من که زمین
 بران عدل و قسط میکند بعد از آنکه بران ظلم و
 جور شده باشد و فرمود که عیبه بن مریم از شما
 نزل میکند و در پشت سر او نماز خواهد باقند
 نماید و خواهد رسید سلطنت او مشرق و مغرب عالم
 تا بجایی که نه کفرش سم کرب نرسیده باشد
و انصبا در صحیح مسلم که یکلید کتب معتبره اهل
 عامه است از حضرت رسول منقولست که فرمود عیبه
 از شما نزل خواهد نمود و حضرت صاحب الکتاب
 علیه السلام با و یکوید از برای مادر نمازها
 کن عیبه قبول نکند و گوید تو اولویت داری
 از من تو امامت کن تا من نبوا قند کم از برای من
 امامت مختص شما است پس عیبه دست حضرت

در کفر و او را پیش بدارد و در عقب سر او
 غازی را اقتدا نماید **و انضیا** از حضرت رسول
 بر دیات عدایه منقول است که مکرر میفرمود
 الائمة صلی الله علیه و آله عشر راوی میگوید که حضرت
 کلایه بکر فرمود که من نفهیدم او را و از آن
 خود که در نزد من نشسته بود پرسیدم چه
 فرمود گفت فرمود که هم من فریضه احبار عهد
 معتقد و آثار کثیره معتبره که بحد توان معنوی و
 استقامت قطعی و شیاع و ذیاع و کثرت و نظا
 از خاصه و عامه رسیده است که صاحب الامر
 قطعا خواهد بود و او غایب خواهد شد و ظهور
 خواهد فرمود و این محل شک و شبهه احدی
 از مسلمین نیست که جمیع ایشان اتفاق بر وجود
 شریف او دارند بلکه جمیع ارباب مملک و اصحاب
 محل از ادیان مختلفه و مذاهب متشکله غیر
 متفقند بر وجود و رضای و محوس و صائبین و
 بن و دشمنین و فرقی مختلفه مسلمین از سنیا

و شیعیان

و شیعیان و شیعیان و صوفیان و حکما و اطبا
 و علماء و ارباب سیر سلوک و حدیث و فنا
 بیخ و غیر از مذکور است متفق بر وجود شریف
 او در آخر الزمان میباشند و لکن اختلاف
 در باره او نموده اند بعضی میگویند ظهور
 و خروج و حال از احتمیات است و جمعی قائلند
 بانکه او پادشاه تمام روی زمین خواهد شد
 که جمیع سلاطین و خوارین و احرار و صغیرین
 و ساکنان دین مسکون مطیع و منقاد او خواهند
 شد و لکن خلیفه و امام نبوت بلکه سلطان قوی
 و برحق میگویند سلطنت و سلطنت ظاهری
 اولوالامر است نه خلقت حق و امامت
 صدق و انضیا حضرت پیرین و رملین از حضرت
 و رمل و منجین از جور و احقر شناسان و
 ستان شما که هم متفقند بر ظهور و سلطنت
 او حق آنکه جا ما سب در کتاب خود احوال
 او را مفصلا نوشته است و طایفه فاضیه

اتفاق بر وجود و شریف

و فرقه مجتبه شیعیه اثنا عشریه میگویند و
 امام عصر صاحب زمان و حجة الرحمن و نزل
 القرآن و خلیفه دوران دوران ده حاتم
 بعیدتران است و او متولد شده است و قیام
 است جهت حکمهای الهیه و اسرار سبحانی
 و پاره سنیان میگویند مهدی آل محمد باید
 بیاید و لکن هنوز متولد نشده است و بعد از
 این متولد میشود و بعضی از ایشان قائل بقول
 شیعیان میباشند چنانچه میاید نظر بکثرت
 اخبار و عدل ایشان از طریق رسول مختار و
 ائمه اطهار که فریقین از خاصه و عامه در
 پاره افروخته کتب عدیه معتبره خود نقل
 نموده اند از اهل سیر و تاریخ و حدیث و فقه
 فقهاء و علماء و فضلاء و مؤلفین و معدلین
 و معتدین و معتبرین و اوصیای زاهد و برج
 و تقوی و صلاح و ساد و شاد چید و
 تولد او چهره در امامت و خلافت و سلطنت
 و چه در غیبت کبری و صغری او و چه در
 بودی

بودن او پس حضرت امام حسن عسکری از اولاد
 امام حسین از نسل علی و بطین فاطمه طاهر از نسل
 رسول خدا و رسیدن جوان کلین اخبار و
 مؤلفین ابرار نجدت آن بزرگوار چه در
 زمان حیات و ولد ما بعد عالم تقدیرش و
 چه در زمان غیبت صغری او و فساد
 نمودن ایشان انوار جمال و جلالت و کمال آن
 بزرگوار بزرگوار حضرت قائم معالی را و
 دیدن و شنیدن و دانستن و تعیین کردن
 ایشان با ثبات معجزات با هرات و خوارق مآدات
 و حل مشکلات غامضات و بیان تنبیهات
 و تاویلات آیات متشابهات و حکمات و
 اصول و فروع و معانی متکثرات آن برای علماء و
 و فقهاء و شائسان و ولد ما بعد او حضرت
 امام حسن عسکری عم او را خواص مولیات
 و فرمودن او و سایر امامان از آباء و اجداد
 عالم ریاضات او که مهمل الخدمه کسب امام حسن عسکری

4
 است که امام و خلیفه دوازدهم رسول خدا
 مجید است و مشرق و مغرب عالم را مالک میشود
 و عالم را از ظلم و کفر و شرک پاک میکند لهذا
 خلفاء نوح عیسی و بلقیس نمودند و در حق
 و جبرائیل که شاید او را بدست بیاورند و میر
 ایشان نشد حق آنکه در شبها بجزایر او
 ریختند و جبرائیل نمودند و کثیران و اهل
 را حبس نمودند و امر قتل اطفال را یافت شد
 الحاکم که در دنیا مثل غمزد و فرعون کوشیدند
 بودند که ابراهیم و موسی و اخی طاهر خواهند
 که سلطنت ایشان را بهمین تند لهذا در سال ۱۰۰۰
 ایشان چندین هزار طفل را سرکوب کردند و
 از آنها ظاهر شدند و ندیدند تا آنکه امر جبرائیل
 باریک شدند و حمل آنها بر والدات ایشان
 ظاهر شد و احد نفهمید و خلفاء نوح عیسی
 بر او و بر هیچ طفل ظفرها قشند و چنانچه مرده
 و فرعونیان شکر زانان اسکا فته و مردها را

از زبان

از زبان حدیثی که دند که شاید نطفه میا
 حضرت ابراهیم و حضرت موسی بن عمران منعقد
 نشود احوال امر تا میخ که فحیم نمرد بود در
 کشیدند و در بالایی سر نمرد و مقاربت با حق
 خود نموده نطفه میا ابراهیم منعقد شد و
 فرعون بواسطه زین خود بشوق تمام شدند تا
 آنکه در میان ایشان خلد و دند بدست
 شان در خانه خود شان دشمن ایشان را بر
 پرورش داده بپیشبرد سائید که هلاک کنند
 و فرعون را بدست ایشان با سوجال قرار داد
 و چون باندای خود را منتهای کشتن واقع شود
 در این امت نیز جاری شود تا بظالمی جعل بینا
 لهذا خدا در خانه و مملکت خلفاء حضرت مهک
 را حفظ فرموده و حمل ما در او را میهان
 نمود و شخص او را بخفی کرد و عمر او را طولانی
 و او را ظاهر خواهد فرمود و هلاک طواغیت
 و ظلم و فسق و فجور و کفر و ملاعین و منافقین

واهل رده و دشمنان خدا و سوادین مبین
 را بدست او جاری خواهد نمود و چون آن
 انحضرت ولادت او از مردم مخفی بود بجهت
 حکمت های الهی لهذا اوست والد ماجد او را
 در میان عم و عقیقه مادر حضرت مخفی نمودند
 از این جهت احوال او این بود که خلفا بنو عباس
 خواستند مردم بفهمانند که حضرت امام حسن
 عسکری علیه السلام بک ولد و عقیقت و محمد
 الحجازی صلب و نیت و غایب نیت و ظهور
 نخواهد کرد و این کلمات بیهوده را فضاوت
 و این حرکات ایشان بحدی که موجب اطمینان
 الخصاب نشد و در برون پیش ظهور و بروز
 و علماء شیعه تنها این اخبار را انا بردارند و حق
 وجود و غیبت انحضرت نقل نکرده اند بلکه جماعتی
 از شاه علماء و فضلاء و حفاظ و فقهاء اهل
 و جماعت هم اخبار و آثار بسیار در این مطلب
 روایت بطریق خود نموده اند مثل طبرسی و بغیة و ابن

ماجه

۶۱
 ماجه و ابن مساک و غفرل و ابن صباح مالکی و ابن
 جوزی و سبط او احمد خلیل و ابن مغاذل و
 ابن شریه و ابن مرد و به واحد خطیب خوارزمی
 و بخاری و مسلم و محمد بن جریر و جمع بین صحاح شسته
 خود و ابن حجر مکی در صواعق خود و مستحسانی
 و غیره را ایشان جای بخند در کتاب سبب الشیعه
 نوشته ام بالتفصیل بلکه حیوان علماء ایشان قابل
 ستودن و وفایت و ظهور را شده اند و انحضرت
 را امام دوازدهم میدانند مانند شیعه الا الله
 خلفا نکند را هم بخوبی میدانند و در باره دوازده
 امام کتابها نوشته اند و احوال و اخلاق و افعال
 و علم و حکمت و زهد و تقوی و اخلاص ایشان را
 اهل عصر خود نوشته اند مثل سبط ابن جوزی
 و حافظ ابونعیم اصفهانی و ترمذی و از آن جمله
 است فاضل بن حجر ابن ابی الحدید و عالم معتبر ابن
 صباح مالکی مکی کتاب در باره امامت دوازده
 امام انا هم علیهم السلام نوشته ام و کیفیت احوال

و عمر اخلاق و اولاد و زمان و خلفا عصر
 شهادت افغان غالباً بطریق شعبه نوشته است
 و اسم کتاب خود را اصول المهتمه گذارده است
 و آن کتاب از جمله کتب معتبره و ثقیله
 است است لهذا ما هم بضمیمه مضامین عبارات
 آن کتاب را در این جا نقل میکنیم بجهت اتمام حجت
 الحق با خود میگویم که هرگز در این باب من عسکر علی
 است و در زمان المعتمد بالله عباسی در ۳۵۰
 دولت و بیت و پنج متولد شد و پنج سال هم
 با پدربزرگوار خود بود و بعد از فوت پدر خود
 دو عیبت نمود یکی بصری و یکی گری و بر میخیزد به
 شمشیر با خود و در صیفا بد و لغت کتبنا فی الزیور
 من بعد الذکر آن الأرض برضا عبادی الصالحین
 هر آنکه تحقیق که ما نوشته ایم در این مورد بسیار
 ذکر آنکه در سنی که در مین را صیرت ندید کار
 نیکو کار من و حضرت رسول فرموده است که هر
 الا بام و الدیا لی حق سبب الله رحمت من اهل
 بوالی

افغانیان

بوالی اسم اسم علی الأرض قسطاً و عدلاً ما ملئت
 ظلماً و جوراً یعنی نمیکند در شب و روزها تا الله
 بر آنکس از خداوند خدای را از اهل بیت من که
 موافق باشد اسم او با اسم من که بر نماید زمین
 را از عدل و داد و حیا بخیر بر شده باشد از ظلم
 و جور و باز از نظر ائمه بن اعیان منقولست که گفت
 از ابو جعفر که فرمود الائمة الاثنی عشر کلهم من
 النحل صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب واحد
 عشره و ولد یحیی ائمه دوازده گانه همدان الحمد
 میباشند اول ایشان علی بن ابی طالب است باریان
 نقران اولاد او و باریان است نموده است فقط
 ابو نعیم اصفهانی بسند خود که دفع او را نموده
 بسو عبد الله بن عمر بن الخطاب که رسول خدا فرمود
 است که لا تذهب الدینا حتی یبعث الله رجلاً
 اهل بیتی بوالی اسم اسم و اسم اسم ابی علی ها
 قسطاً و عدلاً ما ملئت ظلماً و جوراً و یعنی این فقره
 میاید که اسم پدر او موافق است با اسم پدر من پس

ابن صباح در این کتاب حسب و نسب و القاب
حضرت قائم را بیان میکند و چند حدیث را نقل
میکند و بعد باین مضمون میگوید که حافظ ابو
نعمان جمع نموده است چهل حدیث در امر مهکد مختصر
و تصنیف نموده است شیخ ما ابو عبد الله محمد بن یوسف
بن محمد بن شافعی در این باب کتاب را که اسم او
را کتاب البیان در اخبار صاحب الزمان نهاد
است بر میگوید روایت نموده ابو عبد الله که
از زکریا بن عبد الله که حضرت رسول فرمود لا
تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيته
يواطى امرهم اخرجها بودا و در اصحاب از امیر
المؤمنین منقولست که حضرت رسول فرمود هرگاه
باقی غایت از دهر هرگز یک روز هراسی نگیرد اند
از اهل بیت من مردی را که بر غایت زمین را از غایت
و داد چنانچه بر شده باشد از ظلم و جور و احوال
نموده این را بودا و در رسد خود و اخبار را
نموده است ابو داود و ترمذی و هر یک از صحیح

راویان

راویان اند با پی سعید که گفت شنیدم از رسول خدا
که فرمود مهکد از من است بشارتی را که گشاده
است و دماغ او کشیده است که بر میکند زمین
از عدل و داد بعد از آنکه بر شده باشد از ظلم و جور
و ابو داود بر این حدیث را داده نموده است
در روایت خود فقره و علامت سبع سنین را بجه
مالک ز من میشود هفت سال و بعد از آن برادر
حدیث میگوید حدیث ثابت صحیح بحدیث ثابت
صحیح است و اخبار روایت نموده است طبرانی در معجم
خود و غیر از او از محمد بن قزح که کرده است
این شری و بعد باین در کتاب فرودس در باب الف
لام با سناد خود بسوی ابن عباس که رسول خدا
فرمود المهکد طاهر من اهل الخبث مهکد طاهر اهل
نفس است و اصحاب اسناد روایت را میدهد
محمد بن یحیی باین از حضرت رسول که فرمود مهکد و
من صورت او مثل قمر و شوهر او مثل ماه و برک او
در ملک عرب و حیم او حیم اسرائیل است که بر میکند

اخبار

زمین را از عدل و داد چنانچه بر شده است
 از ظلم و جور که ترضی اهل السموات و الارض و
 الارض و الطرف الحق علیک عشر سنین یعنی ده سال
 میشود بخلاف او اهل سماها و اهل زمین و
 مرغ در هر که مال میشود زمین ده سال و
 اعتبار وایت میکنند او را و که میرسانند
 او را بآدم سلمه که گفت شنیدم از حضرت رسول
 که فرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمه علیها
 السلام از عترت من از اولاد فاطمه است و از او بیاید
 است این خبری که روایت نموده است او را قاضی
 ابو جعفر حسین بن مسعود غفرلہ در کتاب خود که
 مستخرج شرح السنه است و اخراج او را نموده اند مسلم
 بخاری در صحیح خود که هر یک سند او را میرسانند
 با بقره که گفت شنیدم از حضرت رسول
 که منفرها بیکفیتهم از انزل ابن مریم فیکفوا اما
 منکم چگونگی میباشد شما را بیکدیگر نازل شود پس
 مریم در میان شما و بشوای شما از شما باشد

وایضا

وایضا از این باب است این خبری که اخراج
 است او را ابو داود و ترمذی در مسند خود که
 میرسانند هر یک سند او را بسوی ابن مسعود که
 گفت فرموده است حضرت رسول که هرگاه باقی ماند
 از دنیا مگر یک روز هر آنکه طول میدهد خداوند
 آن روز را تا آنکه بر آنکس از او مرد بر آن است
 که موافق باشم اسم او با اسم من که بر عابدین زمین
 را از قسط و عدل چنانچه بر شده باشد از ظلم و جور
وایضا از این باب است این خبری که روایت میکنند
 او را ابوالحسن احمد بن محمد غفرلہ که میرسانند سند
 بسوی ابن بن مالک که گفت حضرت رسول خدا
 ص فرمود ما اولاد عبد المطلب سادات اهل بیت
 لعنت مبایعتم من و حمزه و جعفر و حسن و حسین و
 مهدي عليهم السلام و اخراج این حدیث را همان است
 در صحیح خود نموده است **وایضا** روایت شده است
 از علقمه بن عبد الله که گفت بودیم ما در خدمت
 حضرت رسول که تاگاه چند نفر از بنی هاشم آمدند

بر چون انجا با ایشان را دید اعز و برت عیاه
بالدموع چشمهای او پر از اشک شد و رنگ
او متغیر گردید پس من عرض کردم یا رسول الله
می بینم در صورت مبارک تو چیزی را از اندوه
که خوش ندارم او را بر من حضرت فرمود انا اهل بیت
اختار الله لنا الایة علی الدنیا یعنی بدرستی که
ما اهل بیتی میباشیم که اختیار فرموده است
خدای تبارک و تعالی از برای ما اخوت را
بر دنیا بدرستی که با اهل بیت من بعد از من
خواهری و برادران منما سید ایشان را از محل
خود تا آنکه می بیند قومی از مشرق و با ایشان میباشند
علمهای سیاه و سفید دهند آنها را بر روی از اهل بیت
من که بر میکنند زمین را از عدل و داد بعد از
آنکه می شده باشند از ظلم و جور بر هر کس در ملک
نمایدان ما را از شما این برودن را و هر چند
برودن را رفتن باشد بر روی برف اخراج این را
کرده است حافظ ابو نعیم و چون این حدیث را این

نصفان شب

صباح

صبح طویلا و روایت نموده بود ما موضع حدیث
او را گرفته باقی دیگر او را انداختیم و **اصبنا**
روایت نموده است حافظ ابو نعیم از ثوبان
که حضرت رسول فرمود اذا را بتم الی ابات السود
اقبلت من غسان فانها ولوجوا علی الثلج فان
فیها خلیفة الله المهدی یعنی زمانیکه دیدید برفها
علیها سیاه را که رو آوردن از طرف غسان پس
بروید برف را و هر چند بسیند راه رفتن
روی برف باشد بدرستی که در میان آن علمها
خلیفه خدا مهدی میباشند و شما بیدار از این
حدیث برگردیدن حضرت باشند از طرف ترکستان
بعد از فتح آن بلاد و آنکه مقصود اول ظهور حضرت
باشند زیرا که اول ظهور هو جیر السری را بجانب باز
ملک خواهد بود چنانچه ذکر آن خواهد شد و حمل
نمودن طایفه طائفة من آل محمد همیشه با بیهوشی
این حدیث را بر ظهور حضرت و خروج ایشان از
طبرستان و احداث قندهار نمودن و بجزایر مغلوت

سند ن الثمان غلط است و کذب و اقتران الثمان
بر عالمیان ظاهر شد **و انصافا** حافظ ابو نعیم
اخراج نموده است سند خود از عبد الله ابن
عمر بن الخطاب که گفت رسول خدا فرمود که بخیر
المکه من قرینه فقال لها الکریم بنی حضرت مهدی
بیرون خواهد آمد از قریه که او را که عبد الله
و معلوم نیست که کجا باشد در روایت شیعه
وارد شده است که حضرت در شمرخ و شمرخ
مسکن دارد و کوی عید الله او در کجا واقع است
و انصافا هارون عبدی روایت میکند از ابو
سعید خدیج که من با او میبودم و گفتم اگر حدیثی از
حضرت رسول شنیده از برای من بگو او حدیث
طویل در مدح فاطمه و شوهر و پسران او از برای من
روایت نمود که حضرت رسول فاطمه فرمود با
اهل بیت عطا ستند حصا لکم عطاها من الاله
ولا بد رکها من الاخرین غیر نا بینا خبر الاله
و هو اولک و وصینا خیر الاوصیا و هو بقلک

و سید

و شهید ناخبر الشهدا و هو عم ابیک و عفا سبطا
هذه الامه و هما ابناک و منا المهدي الامام الذي
يصلي خلفه عيسى بن مريم ثم ضرب على منكب الحسين
عليه السلام و قال من هذا مهدي هذه الامه
و بعد میگوید و هم چنین اخبار نموده است
او را در قطعی صاحب جرح و تعدیل یعنی
فاطمه ما خا نروا ده میباشیم که خداوند نش
خفت عا عطا فرموده است که یکی از آنها را
با حد از اولین عطا نفرموده است و یکی از
آخرین هم او را در آنکس خواهد نمود غیر از او
اول آنکه پیغمبرها بهترین همه پیغمبران است و او
بپیر تو میباشند دوم آنکه وصی ما بهترین همه
است و او شوهر تو میباشند سیم آنکه شهید ما
بهترین شهیدان میباشند و او عم و پیر تو میباشند
است چهارم آنکه از ما میباشند دو سبط این
که حسن و حسین باشند و آن هر دو پسران تو میباشند
پنجم حضرت علیا را از ما میباشند که بدو با خود زر

برواز میکنند ششم آنکه از ماسپا شده هکایت
 و او اما میست که نماز میکنند در عقب سر او عیبه
 این مرتبه حضرت دست مبارک خود را بدوش
 امام حسین نهاده فرمود و هکایت از این در خواهد بود
 و این حدیث شریف را جمیع علماء و فضلاء
 و علماء از سلمان و غیره نقل کرده اند **و این**
 روایت میکند عبد الله بن عمر بن الخطاب از حضرت
 که فرمود بیرون میاید بدهی و بر سر او عیبه
 سپاسد که بر او مکتبی مکتبی است که ندا میکند
 خلیفه الله المهدی فانه یقر این خلیفه خدا هکایت
 پس از آنکه نصبت نماید و همین روایت را بعینها
 ابو نعیم و طبرانی و غیره نقل کرده اند از حضرت
و این جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند
 که از حضرت رسول شنیدم که فرمود سبکوار
 خلفاء و من بعد الخلفاء امرأ و من بعد الامرأ
 ملوک جباریه ثم یمخرج المهدی من اهل بیت علی الاوی
 کاهلست جبار یعنی زود است که میباشند بعد از من خلیفه
 و از بعد ایشان امرأ مملکت دار خواهند بود و بعد از

این

ایشان پادشاهان جباری کنند خواهند بود و بعد از
 آنها بیرون خواهند آمد هکایت از اهل بیت من که بر
 کند زمین را از عدل بعد از آنکه بر شده باشد
 از جور **پس** این صباغ بعد از ذکر مذکور است
 استعادت و دفع شبهات طوایف حضرت را کند
 و مثل او را مثل حضرت الیاس عیبه و جانی
 شیطان میزنند و از برای بقا هر یک از مرتبه
 آیه از قرآن شاهد میآورند که محال نیست بقاء
 حضرت مثل بقا این اشخاص و پس از آنها در عالم
 مات و مائت ظهور او را میکنند و ذکر رفتار
 سیر سلوک او را با مردم مینمایند و چون ذکر همه
 کلمات او موجب تطویل است لهذا همین قدر
 بکلام او غور کردم که شمعان بدانند که جمیع علماء
 سینان هر قائل بوجوب مبارک حضرت مهدی علی
 محمد میباشند و اخبار بسیار از آثار حضرت
 مختار را نموده اند بر وجود ظهور او نقل شده
 است **و آنکه** حدیث اخیر دلالت بر حقیقت خلفا

ندارد زیرا که آنحضرت بیان وقوع واقعه را نموده
 است که بعد از من چنین و چنان واقع خواهد شد
 و خلفا و امرا هم میسند چنانچه با دشاهان
 هم خواهند رسید چنانچه حدیث الحلافة بعد
 ثلاثون سنه را از آنحضرت روایت کرده اند
 و معارضات این اخبار را با خبر اثنی عشر خلیفه
 کلمه من قریش را با وجود اینکه خلفا را بعد از
 ماه امام حسن خلیفه شد با سایر اخبار بسیار
 در کتاب سیف الشیعه نوشته ام **و اما** حدیث
 عمر آنحضرت را حدیث مبدا ند که چه قدر خواهد بود
 و لکن در خبری وارد شده است که با آنحضرت
 هزار نفر از اولاد خود را مکمل و مسلح نموده به
 جهاد بفرستد و بعضی از حکما گفته اند آنحضرت
 عمر هفت کی که خواهد نمود و بعضی گفته اند با دیدن
 حضرت نقی المولود عمر بیست و یک ساله عمرها بود
 جهت حصول طاعت و تقوی و این امت و امتها کن
 شده و عمر چند نفر از اولاد خود داشته و هست از مؤمنین

در حدیث

و کافین

و کافین اولاد آدم یکی خضر و یکی الیاس و یکی ارمیا
 و یکی عیسی و یکی در حب و یکی نوح که دو نفر ایشان
 زنده اند و دو نفر ایشان با سمان زنده اند
 و دو نفر ایشان مرده اند و هر از خود با نند از
 بدان هم بسیارند مثل دجال بنا بر اینکه از اولاد
 آدم باشد چنانچه در روایت وارد شده است
 در خبری در زمان حضرت رسول متولد شد
 و ساری است که هنوز از زمان موسی زنده است
 و در بیابان مصر است و لا ساری میگوید که
 بنی داوود بنواذیر و در ذری که هر دو را بت شد
 عارض میشو و چون خواست او را نکند خطاب رسید
 با او که ساری سخی است و موسی او را نکند و چون
 که سال را درست نمود و مردم را نصیحت است
 دعوت نمود عذاب لا ساری و حیات دنیا با
 نازل و اولاد او هم در مصر همین در دستند
 و نصیحت از حضرت این بدان یکی عیسی و یکی
 حضرت آدم است از آن زمان زنده بود تا آنکه

بدست موسی بن عمران گشته شد و یکی هاروت
و ماروت بودند که در شبه صالح بودند
بواسطه معصیت معذب شدند در جاه باطل
نکوهت تاقیامت زنده اند و ملک بودند یکی
دجال است و در عمر هر یک نیکان و بدان مذ
کورین خلاف واقع شده است در اجناس حضرت نوح
بر او بود و هزار و پانصد سال و کمتر و بیشتر
و حضرت لقمان سه هزار و چهار هزار سال و
است و حضرت خضر و الیاس قریب هفت هزار
سال عمر دارند پس بنا بدحضرت نقیض طول العمر
گذشته کان عمر غایب زیرا که در میان آنها کسی
میانند که تاقیامت زنده خواهند بود مثل
خضر و الیاس پس مراد این است که بنا بدکوتی این
طول عمر حضرت نما بد زیرا که در گذشته کان
سیام بودند که طول عمر داشتند و دارند بلکه
این زمان طول انجذاب یک از معجزات با هاروت و
بود و در این مدت ضعف و سستی و قوت

پوری

و پیری با اعضا و جوارح و قوی و جوارح ظاهر و
باطن و نرسیده است بلکه چون ظاهر شود
چهل سال مرگان ظاهر کرد و در انجذاب وجودان
محبت کثرت طول عمر و غلط و باطل است زیرا که
امتناع عقلی و عرفی و شرعی ندارد که خداوند محبت
خود را محبت مصالح چند از فطرها غایب نماید
بعد از مضمون او را ظاهر نماید و اینچنانچه جمیع
انبیاء و اولیاء و اوصیاء و زماهای گذشته غایب
شدند مدتها و بعد ظاهر گردیدند و دعوت الهی
را تمام نمودند و معتزین از ملک و جوی و شیاطین
سیامند که هر یک چندین هزار سال عمر نموده اند و ملک
شیطان چندین سال قبل از خلقت آدم خلق شد
بود و پس زاده او که هام بن هیم بن لافیس بن الیس
باشد در زمان آدم موجود شد و ایمان به پیغمبران
او برد و بانوح در کشتی بود و از شیاطین که بخیر او
مسلمان و خوب نسبت و حال هر مجموع مدتی که در جوی
کیهای هند چهره نفس خود میمانند و هر یک ملک مدتی

طول عمر حضرت

ن نه کانی دنیای فانی را میکنند بلکه بجهان
 اقبال در خفا میکنند هر یک که سالهای بسیار
 او میکنند **درین** بخت این عمر این حضرت نیست بخت
 منکرین است که طول عمر این خاصه مذکور را قائلند
 و عمر این باب را منکرند باینکه ظاهر حال آنکه عمر
 از اعمار مذکورین بمراتب اقصاست زیرا که این
 بختاب در دین و دینیت و بیعت با شیعی
 بود بنا بر این نوع نور حال که زمان عمر این بخت
 است هزار و چهارده سال و دوماه که است
 چه بختی دارد که خداوند او را حفظ نماید و چون
 نخواهد و ظاهر نماید و از خود را بواسطه او
 جاری نماید **اما** در مدت سلطنت او هم بختی
 واقع است در احبای آثار این سبب اختلاف
 شده است بجهت سال و ده سال و سبب سال
 و هفتاد سال و سصد سال و نه سال بعد
 این احباب گفته و گفته اند چنانچه خداوند
 صیفا بدو و لبثوا و کفهم ثلثمائة سنین و از داد

مدت الحث

النسا

تسامح میان احباب ممکن است بوجه عدل
 که کجایان اینها این است که جمیع مدت سلطنت این
 حضرت از ابتدا تا انتهای سصد و نه سال باشد
 و هفتاد سال و مختص بختاب باشد که احدی
 از اینها بخیر او در روی مرع مسکون این و این
 سلطنت نکند و دریا قاف با اهل دنیا از منکرین
 و کافین و ظالمین و فاسقین قاجارین مشغول
 حیل و حجاد باشد و غیر اینحضرت هم قبل از استیلا
 او سلطنت نمایند و ده سال او مشغول بخیل و حکما
 حلال و حرام بر جمیع اهل دنیا باشد که بجزیره و سلطنت
 او در اجزاء حد و دو احکام حکم از بخت
 نافذ نباشد یا آنکه مراد از هفت سال و هفتاد
 سال مذکور باشد زیرا که مراد از هر سال این زمان
 مقابل با ده سال این زمان است زیرا که خداوند
 امر صیفا بدو افلاک را که با او حرکت نمایند از
 سطح حرکت نمودن هر فلاک خالصه فلک اعظم و فلک
 اقل و فلک الافلاک حرکت متوالیه افتات ماه و

حرکت فلکی آنها که برخلاف فوالمی است بطریق
 شود و بنا بر حرکت نماید که مدت زمان حرکت
 کلیه اوزان متوالی غیر متوالی بقدر حرکت
 سال از منتهای زمان واقع شود و این موجب
 درخشد و افلاک می شود و نیز که خداوند قادر
 بتغییر دادن حرکت افلاک است که بطریق تسریع
 و تسبیح و غیره بطریق تبدل نماید و الاخر اولی از
 ادب و این کفر است و تحقیق این مسئله در علم
 است **نور هشتم** در میان علامات ظهور موعود
 السی و این سراسر است که با بقیه از ظهور حضرت
 ان امارات ظاهر شوند و آنها بر شش قسمند اول
 حتمیه که الله باید واقع شود مثل خروج دجال
 و سفیان و صیحه اسمانی و این هر سه علامتی
 است که مقارن با ظهور خواهد بود و حقیقت
 معلقه و شرطیه و عینیه الهیه است که هر یک
 خواست واقع می شود و الا فلا جهت حرکت و مصلحت
 و مقتضی موانع خداوند عالمیان می باشد

علامت خاصه

بوی

بوی اصلیت باحوال عباد رفتار خواهد نمود
 و شاید بفعل عباد از اطاعات و معاصی موجود
 و مرفوع شوند و الله العالم سیم غلامانی است
 که تا بحال که زمان تحویر این محال است واقع شده
 اند مندرجاً به اقسام اما انی است که هنوز واقع
 نشده اند و باید واقع شود و شوند بجم علامان
 است خاصه که مختص خود ان جناب است که بدان
 خداوند را از ان ظهور داده است زیرا که در
 اخبار گذشته که علوی ظهور را بجز خدا که عین
 و در این علامات که شریک نیست با حضرت
 ششم علامات عامه است که ان برای عامه معلوم
 و خاص خواهد بود و خواهد شد جناب خواهد بود
 انشاء الله تعالی **اما** علامات خاصه و اما ان
 الجناب و چه راست اول شمس ان حضرت است که
 در غلاف خود می باشد و چون خداوند می خواهد
 ظهور او را امر می نماید که سبب او بخودی خود از
 حقین و عین خود بیرون می آید و زبان فصیح

می کند اخرج یا ولی الله فلا یحل لك تقدر بعد
 عن اعداء الله یعنی بیرون بروای خدا
 که بگره حلالت نسبت از برای تو که بنیست از
 بعد از آن دشمنی خداوند تعالی در قیام علم
 جناب است که شقه او است است و خود
 بخود باز میشود و بلند میگردد و عرض میکند
 یا ولی الله اقبل اعداء الله ای دوست خدا
 بکش دشمنان خدا را و با حضرت سر علم می
 باشد که بر شقه علم اول نوشته شد است اليوم
اقلت لكم نيكو و اتمت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام
 سلام دنیا یعنی امری را کامل نمودم از برای شما
 دین شما را و تمام نمودم از برای شما نعمت خود را
 و راضی شدم از برای شما که اسلام دین شما باشد
 بر شقه علم دوم نوشته شده است يؤمرون
بالنذر يخافون يومها كان شره مستطيرا و شره
علم ستم نوشته شده است لا اله الا الله محمد
 رسول الله علی ولی الله و خلیفته و الحسین

والنعمه

والنعمه من ولد الحسين اوصيا و اما علامت
 عامه ظهور نور و قهر المرق را سوره بسیارند
 و ما در این مجال علی سبیل الاختصار نزدیک
 شصت علامت بیان میکنم تا الله شعیبان
 فوق البیان بر بصیرت باشند و هر چیزی که
 در صحیحی عرجم نماید نگویند امام یا باب
 و نائب خاص امام است زیرا که حضرت نائب
 خاص در زمان غیبت گری احداث ندارد تا الله
 با امر خود بیکدفعه ظهور نماید اول خروج
 شعیب بن صالح ناجی است از شهر مکه که اموا
 عظیمه را ترکب خواهد شد و ناجی خروج او
 معلوم نشده است و این ترتیب را که ذکر میکنم
 ترتیب وقوع علامت نیست بلکه مقصود تعداد
 و شمردن آنها است و شاید بقدیم و تاخیر و
 علامات مذکور است واقع شود دوم خروج عیسی
 ناجی است که سلی است در زمین حرمه که او را کوی
 گویند و قریب شهر ابوشهر است و خروج او با

و مناد خواهد بود تا آنکه می رود به شوق و در
 کشته خواهد شد **سهم** قتل حین است چنانچه
 از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود
 یکی از علامات ظهور کشته شدن دعی است
 انزال جدم در میان رکن و مقام که نام او محمد
 بن حسن زکریاست و در خبر دیگر است که در
 میان کشته شدن او ظهور فرج پیشانی او
 در رخ خواهد بود و در حدیثی فاصله یحیی و ز
 خواهد بود و جمع میان هر دو ممکن است بر حدیث
 را بر نفس ظهور و دیگر بر مقتضای او و این
 علامت هنوز نیامده است **چهارم** اختلافی
 عباس است در ملک و سلطنت و پادشاهی
 این علامت واقع شده است و شاید بعد از این
 هر نوع عباس اختلافی در سلطنت نمایند و بعضی
 از ایشان در بعضی از سلطان شوند **پنجم**
 گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان
 و گرفتن قمر ماه است در آخر ماه و هر دو بخلاف

خروج

خروج و عاده و متعارف است زیرا که آفتاب در
 نیمه ماه خواهد گرفت و ماه در سیزده و چنانچه
 میگرد در آخر ماه خواهد گرفت زیرا که بقاعد
 اهل یحیی کسوف شمس بواسطه جلوه جرم قمر است
 زمین و آفتاب و این در آخر ماه حاصل میشود
 نه در وسط او و حروف قمر بواسطه جلوه که
 از خاست میان شمس قمر لهذا مانع از تابیدن
 نور آفتاب است بخیر صیقلی قمر در کف
 شمس جرم کسوف قمر مانع از احشاء نور شمس
 است بر وجه زمین **ششم** و گرفتن
 است در شرق زمین بر زمین و گرفتن
 بعضی است در مغرب زمین بر زمین و احتمال
 دارد که اهل این زمین فرمودند و احتمال
 دارد که شهر یا قریه یا اهل او زمین فرمود
 یا بواسطه فلان یا بواسطه ضاعقه یا بخود خود
 بدون اسباب ظاهر **هفتم** استادن آفتاب
 است از اول و آخر ظهر و وسط آسمان ناوقت

علامات

عصره و در آنکه حرکت نماید و این دلیل بر این
 است که حرکت افلاک متغیر میشود و زمان
 میگذرد و چون در عالم را خلق نموده
 و این افلاک را بحکمت محاوره قادر است که در
 افلاک را از حرکت بیندازد و تغییر در حرکت
 ایجاد دهد و وضع افلاک را هم بهم نزاع و
 احتمال دارد که آفتاب را امر نماید که حرکت
 بواسطه حرکت فلک الافلاک و تحقیق این مسئله
 را در کتاب سیف الشیعة در حدیث و شعر
 نموده ام و این استیاد و آفتاب را رکود
 شمس مگویند و در هر روز و جمعه از برای شمس
 رکودی واقع میشود و در روز و اول ظهور و
 انکسار و زحمه افضل بام هفت است و بواسطه
 رکود شمس را بیا طول ایام شود و این از اسرار
 الهیه است **هشتم** طلوع نمودن آفتاب است در
 روز از طرف مغرب بخلاف عاده که از مشرق طلوع
 میکند همیشه و این را از جمله علامات قیامت گوی

نصفه

نصفه شمرده اند و باین طلوع نظم و نظام حرکت
 افلاک بهم نخواهد خورد و احتمال دارد که حرکت
 از طلوع آفتاب در این جا ظهور نور جمال بیهمال
 باهمال فلک مثال برکن بدو الخلال و حضرت قائم
 متعالی و مکتب الخیر صلی الله علیه و آله باشد **نهم**
 بعضی از علماء اعلام و محدثین نظام او را باین
 حمل نموده اند و خبری هم باین مضمون و امر در
 شده است **نهم** کشته شدن نفس کیه است
 در پشت کوفه با هفتاد نفر از جمعی و این نفس
 غیر از حسن زکیه است که در مکه در میان کن
 و مقام کشته میشود چنانچه گذشت و این هر دو
 علامت ظهور است الا آنکه آن اولی قریب و ثانی
 ظهور کشته میشود و این اخیر احتمال دارد
 بعد از زمان ظهور واقع شود یا قریب باد
 پس ممکن است که بعد از این واقع شود و ممکن
 است که واقع شده باشد در قصه هائیکه مناسب
 یاد رقصه بر عصبه بخینه و ظهور کوفه شامل

علامات قیامت

خف اشرف و خود کربلای معلای میشود
د هـ سر بریده شدن سید هاشم حلی
 القدر است در مکه معظمه در میان رکن و مقام
 و این علامت نیز غیر از آن کشته شدن سید
 است و هر کلام علامت علییه میباشد اگر چه
 احتمال اتحاد می رود الا آنکه اصل در عقد
 احبایست و آثار است و اصل در کلمات معتد
 تا سیرت نه تا کید است **با هـ** مسخیر از بعض
 اعلام شد که خواب شدن دیوار قصر دارالامان
 کو فریاد دیوار مسجد کوفه از جمله علامت ظهور است
 و دیوار حال بر سر پا در پشت مسجد است که
 میکنند که این دیوار قصر است و اطراف پای
 در قضا است و بقدری باقی مانده است که بنایی
 عاده آن دیوار برپا باشند **د و هـ** خروج
 یافا است از این که احداث قنیه میکنند و در
 حد و دین و اطراف و نواحی و اسم او معلوم
 و احتمال آنکه واقع شده باشد یا واقع شود

خوار

د و هـ می رود و معلوم نیست **سیر هـ**
 خروج مغرب است در مصر مالک شدن است
 اطراف شام را با مصر و نواحی و احتمال
 وقوع و عدم وقوع او هر دو می رود و شاید
 محمد علی پادشاه مصری باشد که مال مصر و
 شامات و حجاز و یمن و حبشه و نیکبار شد
 اگر چه دو کثرت اجتماع نموده خوانند دست
 او را از حجاز و شام کوتاه نموده **د هـ** باز
 تکرار نیز است در جزیره و قوم که بحسب عاد
 محل تعجب باشد خواه بقدر یا کوچک تر یا بزرگ
 تر از تخم مرغ باشد و احتمال وقوع و عدم وقوع
 او می رود چنانچه در سنوات سابقه مشاهده
 شد و شاید باز هم واقع شود و الله اعلم
با ن هـ طلوع نمودن ستاره الشی در طرف شرق
 که در ششمین می دهد مثل هر شی در آن ماه و بعد
 آن کشیده میشود و بحسب یکدیگر در ملک است آن که
 دو طرف **هـ** می رسد و احتمال دارد که این علامت

خروج

وقوع یافته باشد و احتمال واقع شدن معبد
در او می رود و در هر سه ظاهر و در و کتب و
شصت و یک هجری داعی مشاهده نمود از جهت
قبله چند شب در اول شب که دروشانی مستطیل
بسیار بزرگی حادث میشد دیگر معلوم نشده
که ستاره است یا دنباله ستاره است یا چیز
دیگر است **شانزدهم** ظاهر شدن آتش است که
سمت مشرق زمین که ناسته روز در میان
زمین و آسمان افروخته باشد که محل بقیع
خوف باشد **هفدهم** ظاهر شدن سرخی شده
است که بر اطراف آسمان پهن شود که کوی یا
آسمان را گرفته است **هجدهم** ظاهر شدن آتش
است که هر مردمان از مردان و زنان ساکنان
روی زمین از آن ترسان و هراسان و از
کناهان و عیسای بخولانان شوند و هرگز
اعمال بد خود بدین و مذهب خود بر نیارند
نوزدهم مطلق العنان شدن عربان است که

هر جا

هر جا بودند و هر چه خواهند کنند **بیستم**
خارج شدن شان است از میان زمین **بیست و یکم**
یکم کشتن اهل مصر است امیر کبیر عظیم خود را
با کمال قوه و شوکت او **بیست و دو** خواب شدن
شام است و از او پرسیدن محال بدست علم و
دایت کرد و رایت او و صفت مصر و ملک رایت
او بطرف بخراسان خواهد رفت **بیست و سوم** وار
شدن سواران است از جانب مغرب زمین
منزل نمودن ایشان است بخزیره و دمشق
بیست و چهارم ظاهر شدن سواران است با آنها
سایا از طرف خراسان و سایه این چند علامت
واقع شده باشند و چون بلا دمشق و پارس
شده اند کوفی است و بر ربات سیاه خراسان
شاید اهلای افغانه و از بکلیه شرق و خوارزم
باشند که در زمان صفویه مسلط بر ایشان
و بر ایران شدند و شاید وقوع بیا **بیست و پنج**
حادث شدن لغری است از شطرات و

جاری شدن او است بکویچه های کوفه ^{این}
علامت ظاهر شده است و الحال هر جای
است بلکه جبر هر وی اب در کوفه بسته
است بلکه کشته بر روی اب روان است و
کوفه و اطراف او بواسطه آنکه نمهند و
حفر نمودند اب از سطح جدا شده و زیر او
در میان بیا بان افتاد و آن حفر را او نشسته
کر بلا صعلی تالشت مسجد کوفه است بلکه بعضی
از زمین شهر کوفه را اب فرو کرده است
کوفه و بنا با دی افتاده است و بواسطه آن
اب اطراف او را غرق گرفته اند و لکن هنوز
کوفه با دان بلدی شده است اگر چه محققان
حال شهر که حلی آبادی است که برج و بارو و
قلعه و خندق و عمارات محکم دارد **بیستم**
ظاهر شدن شصت نفر مدعی نبوت است مدعی
که ایشان کذاب و شیخ کفار و فاسق باشد
و بنا نوع نیرنجات و شیخ و طلسمات و اعدا

و جاری

و جاری و بحر العیون و بادویه و ادعیه و شعیب
یا از امور عجیب و غریب مردم ضعیف العقول
بنمایند و مردم را فریبند غایت و این اشخاص
اگر مسلمان باشند واجب القتل خواهند بود
و بواسطه محاربان و اگر کافر اند لازم الحد
باشند و اما بجهت ادعای نبوت واجب القتل
خواه مسلمان باشد و خواه کافر باشد بر کفار
ضروری دین محمدی است کهحضرت خاتم
بعثت این است و کسی دیگر بعد از او بعثت نخواهد
بود و اگر کسی ادعای نبوت نماید ^{القتل} است و چند
نفر بعد از رحلت حضرت رسالت ادعای نبوت
نمودند که یکی مسلم کذاب بود و یکی شیخ نام زنی
کذاب بود و او را مسلم بر او نام نمود و هر دو آن
درجه اعتبار بغیر در میان خمریان
حق افتادند و انو بکر لشکر مسلم فرستاد
و وحشی او را در جنگ کاه کش و در زمان
سلطین صاحب بعضی هم این گونه دعاوی با

و در اطراف و کثبان زمین نمودند و بعضی
بجهت ضعف حال ایشان خفی ماند و امر بعضی
ایشان افشاء شد و بعضی با قتل شدند و
بعضی بدون قتل شدند مثل بعضی از مشایخ
صوفیه و بعضی از احققان معتقدان شدند
و از این جهت نفرایند در بلاد و قریب یا اسکا
و نهان اند نمودند ظاهر شدند و موقوف
با بظاهر شدند و از برای بقا دین کذابین
مقام دیگر است **بسیار** ظاهر شدند و در
نفرستید ابو طاهر که در آغا امامت بیاطل
و کذب نمایند و بعضی اول آغا نیابت خدا
انحضرت و وکالت و سفارت و با بیکدیگر
نمانند و بتدریج آغا مهند ویت و امامت و
خلافت کنند و بعضی از آنها شعبات و زیر
بخات و سحریات امور عجیبات و مرموزات
بواسطه کیسات ادویه و ادویه و طلسمات
و قلعطرات و در بلاد علی دویرها میروم

سها

سفها و حقا ضعیف الایمان خیف البیان
نمایند و بعضی را جمعی از احققین جاهلین فا
سفین فاجین مطر دین مرد و دین محمد اسم
و ادعای متابعت نمایند هوای نفس اعدای
شیطانند بیه تفهید بر بخورده و سزانشه
محض ادعای بدون مطالبه دلیل و برهان و
بحث و سند و بعضی از آن ملا عین متدعین
مکارین خدا عین بعد از غیبت کبری حضرت
قائم محمد الله فرجه از سادات و غیر سادات
این دعای باطله عاقله فاسده کاسه را
نمودند و جمعی هم مطاوعت ایشان را کردند
و بعضی را احققین و مجانبین و معنوهین و
سفها و مجنوبین الانف ایشان در زمان
خراب این عجاایهین دعاوی را نمود و قتل
اوان قتلهای مفتین سابقین بیشتر بود
چهار الله تعالی انهم متعالی سلطان السلاطین
پادشاه دین نباه فاضل الدین شاه قاجار

ملا ما تاجون

الله ملکه و عدله وجوده و احسانه قطع قطع
و قمع شده و خواهند شد و اهل همین طایفه
حنا که مسئله ملکه با بیه نا با بیه بودند و
شکر الله شیطنت و ملعت ایشان و مسلمان
ظاهر با هر فردی و غایبان شد و انحراف
این دوازده نفر کذا بین گذشته اند که احده
و باقی آنها باقی مانده است و خواهند آمد و ادعا
خواهند نمود و دعا را معشور غوده احداث
فست و مناد میکنند تا آنکه خداوند از آن
بدهد و حق مکرر قیام گیرد و صاحب الک
ظاهر شود **و اینها** حسرتنا و در زمان سابق هم رسید
باره دعاوی باطل نمود و ادعا نبایست خلافت کرد
و مردانی جمع نمود و باره هر یک خود و فرزندان چند
پیدا کرد تا آنکه بنده و ملا او ظاهر شد و متوجه شدند و بعد
میت شتم سوختن بن مرد جلیل القدری است از
شیعه بن عباس در میان علویان و خاندانین و ظاهر همین
خاندان عرب و عجم باشد و شاید در آن از مرد سید
احمد باشد و فقط شیعه بن عباس بن عبدالمطلب عم
خوین

حضرت رسول الله باشد و مراد از جلالت
مشو و ظاهر ایا باطن باشد اگر چه جلالت قدس
باطن باشد شیعه عباسی بودن صافا دلیر و حکم الله
محول باشد با شکر با وجود شیعه اثنی عشریه بودند
شیعه عباسی با هم باشند یعنی با ایشان دو
و موالی باشند **و اینها** دین حیرت در
خدا که رخ بغداد و این واقع شده است و الا هم خود
است و او همین جبر است که در بغداد دین
شده است و مختصر همین دین حیرت و در زمان
عباسیین خاصه در زمان منعم که او خلفا
نوعی است بود هفت حسرت در بغداد دین شده
بود جهت کثرت متروک دین از اینده و رفتن
سوم و زید بن با دسیاهاست در بغداد
در اوله و زید واقع شدن زن از شد بد است
دراو که بسیاری از اهل او میرند و اضطراب بسیار
در میان اهل او هم رسد که انام نداشته باشند
بلکه هم از عرب مضطرب شوند اضطراب شدیدی

سی و یکم فورقین جمعی است در بصیرت زمین
 بخدی که اهل و متفرق شوند و خالصی بصیرت
 خراب کرد و او بدست مردمی رسد و است
 شود که اتباع بخوابند و غلامان سیاه را
 باشد و احتمال میرود که بصیرت چندین دفعه
 خراب شود بواسطه تعدد اسباب او و حال
 دفعه خراب شده است و یک دفعه بدست
 ملقب بصاحب ذبح خراب شده است در سابق
سی و دوم وقوع طاعون و وبالت در عالم
 در بغداد و ما قریب به که جمعی کثیر و جمعی غیر
 مردمان ساکنان دنیا با و آخرت شدند و
 همتی سفرها رفت از علایق و جمعی نیکو کردند
 زود بکشته های مرده پدید آمدن از شهرها بکشتن
 بقا کشتی و قوچ و قوچ و وند و بیک دفعه دنیا
 خالی گشته اند و هر آنی قضای عالم کون و فساد را
 وسعت دهند و مشاهده این احوالات در
 و وبای که در صغیر تخمیناً هشت سال قبل از این
 شد

و ان طاعون و وبای که کبر شد بود خاصه
 ملت ایران در روم و حجاز **سی و سوم** آمدن طاعون
 بسیار و جرا و منتشر بشمار است در وقت و
 غیر وقت آن که موجب تفرقه ناسل زعموم و
 خاص شود و در سینه بجه و چهار چنان
 هجوم جوش و جنود جرا و منتشر در در کربلا
 معلا داعی ملک حظه نمودم که نشا بدان آمده قطعا
 بود عجب که در خانه ها و بازار و کوچه ها و محرابان
 دواب و انسانان فرود می افتد بودند که از جهنم
 سینه مرگ بخیزد و منتشر میشد **سی و چهارم** خون
 درین شهر و قتل و هلاکت و فتنه و فساد بسیار
 است در میان دو طایفه ای که هم که هم که هم
 و شمشیر قتل رشتن و کرب و بیکر را مقراض نمایند
 و قریب کلوز و ب و تفنگ بنیان و حبلان
 قلعه ملک همتی کرب و بیکر را خراب نموده قاعا
 متقصیف کنند با وجود آنکه هر دو طایفه ات
 این سخن از مردم با شنید از قایلین و مقبولین

و اختلاقات ایشان بواسطه اغراض دنیای
دنییه و شهوات نفسانییه شیطانیه باشد
که اهل الطاهر در این سنوات حلقه بسیار این
قبل مشاهده شد **سوی هفتم** صبح شدن طاهر
و قوی است بصورت قریه و خزان برود و بود
است که این مردم و نامر که در باطن شیطان
و الخناس میباشند بحسب صورت میمون و
خون و غیره شوند که در همین دنیای دنییه
جهت کثرت جنات باطن و اعمال زشت و صبح
بصورت ایشان حیوانات و سباع ضار میشوند
و باطن ایشان بروز غوده ظاهر شود **سوی**
هشتم بیرون رفتن غلامان است از اطاعت
آقایان خود و کشته شدن آقایان یا احتمال آن
که مراد از غلامان سیاه و زرد خرد باشند
و یا آنکه کوچکان و بزرگان و کتب فطریه
باشند که اطاعت بزرگان خود را نکنند و
ایشان را خفیف و خوار و بی قدر و منزلت نمایند

که مرکه

علیه السلام

که بزرگ کشته شدن ایشان باشد و احتمال آن
که مراد از آقایان علماء و بزرگان دین باشند
که این عوام و مردم کو ستمند طبیعت از برهقه
اطاعت و انقیاد ایشان بیرون رفته در
مقام اذیت و از مرایشان را بند جنایتها
همین احوال در اهل عصر خود مشاهده است
سوی نهم ظاهر شدن صورت سینه و سینه
است در چشمه خورشید و قرص آفتاب که
مردم او را ملا خطه نمایند و تعجب کرده متفکر
شوند و مدتی همان حال بماند و کسی و حیوان
نداند و این قریب بزمان ظهور و نور فرج اعظم
ان سر در است **سوی دهم** باریدن چهارده
باران بی در پی میباشد برخلاف عادت این
صباغ ماکلی که در فصول الممته خود روایت است
و چهار باران بی در پی را جنایا بدوین و این
افطار و بروز این امطار جهت پاک نمودن زمین
است از کثافات و جنات و نجاسات ظاهره

و باطنه **مور و هم** زنده شدن مرده ها است
 از قبور خود بعضی از متقدمین و برخی از
 متأخرین و بعضی از اهلان دنیوی و بعضی از قبور
 خود بعد از آنکه عظم رمم شده اند بقبریت
 کاملاً خداندندی زنده شوند و در کوهها
 با زارها تردد نمایند و بکلی بگردانند
 و این علامت قریب ظهور فرج و برود زوایا
 ان سرور است و این علامت هم در زمان
 ظهور و هم در زمان رجعت واقع میشود
 لکن معلوم نیست که چه کسانی از مرده ها زنده
 میشوند و کیان آن زندانیان قبری بپایان
 و با تب بعضی بدن و جسم دنیوی بدنیایا
 نه جسم مثالی یا جسم مبتدلی یا جبه طائفه تنای
 سخیه میگویند و آنکه طائفه یا تب یا تب میگویند
 مانده میشوند و بدنیایا عود میگویند غلط است
 زیرا که زنده شدن مرده ها از قبور علامت
 ظهور نبوت است سرورهای میان حضرت صاحب

است

است و ایشان میگویند این زمان ظهور است
 و مهلتی برای خود برپا نموده اند لهذا بعضی از
 ظهور نور زنده شدن ایشان علامت او
 خواهد بود مگر آنکه از برای رجعت باشد
 در زمان رجعت هم مخصوص بنده شدن تا
 نا با تب ندرم بلکه باید مؤمن خالص کافر
 بیرون بیایند چنانچه خواهد آمد از ایشان
 با کافر محض اند یا مؤمن محضند و بر هر دو
 ایشان و غیر ایشان ان کافران و مؤمنین
 میشوند **مهم** منقول است از سند کانیات
 خلاصه موجودات و نورانی و مجربات و در
 اطیب مقدمات سخن مصطفی که فرموده شد
 چرا عراج بردند خطاب مستطاب ان حضرت
 الامرباب بن مرسیب که یا محمد از حلقه عطاها که
 سو مرتضی فرموده ایم ان است که بیرون آمد
 از صلب تو یا زده امام که هر ایشان از عطف
 قوا طیفه میباشند و آخر ایشان مردی است که

حدیث شریف

نماز خواهد نمود عیبه به مریم در عقب سر او
 و او پرسیدند زمین را از عدل و داد عدل
 آنکه پس شده باشند ظلم و جور پس من عرض نمود
 بدرگاه پادشاه بنده نواز کی دم که پروردگار
 این امر در وجه وقت ظاهر خواهد شد خطاب
 مستطاب رسید که یا محمد در وقتیکه بر طرف
 شود علم و ظاهر شود جهل و دنیا رشود قتل
 و کفر شوند علماء و فقهاء و حقیق و بسیار شوند
 فقهاء و خیانت و ضلالت و بسیار شوند شعراء
 و بکثرت توفیق و صاحب نفع قبرستان
 را مسجد نمازند یا آنکه مسجد را قبرستان کنند
 و شاید کتابه از خوابیدن مردم در صاحب
 باشد و در میان قبرستان نماز نمایند چنانچه
 این فعل بسیار متداول شده است خاصه در
 مشهد مشرق و حال آنکه مکروه است و بعضی
 علماء جان نمیدانند یا **عقد** امت تو زینت نما
 بلکه صاحب و مصاحف را چنانچه در این زمان

درین

بسپار شده است که قرآن را از طلا کاخی و
 صاحب نقاشی میکنند و هر دو بهر مخالف
 رضای الهی است و بسیار شود جور و فساد
 و بکودند امراء کفره و اولیاء و دوستان ایشان
 فخر و اعوان و انصار را یا بران ایشان ظلم و ستم
 رای و مشورت ایشان فسخه که فاسقان فی
 دنیا و اهل مشورت ایشان خواهند بود که کفر
 بنده حقیقی را بجهت رضای خدا بلکه بجهت میگویند
 بجهت ریا و هوای نفسانیه و شهوات دنیوی
 دنییه باشند و آنچه را که بخیاالی ایشان باشد
 کوفتند و میکنند و بجهت حصول رضای الهیه
 کارهای میکنند و در کارهای میگویند خاصه در
 وقتیکه جلب نفعی نکنند یا آنکه احتمال خیال ضعیف
 بر ضرر داشته باشند بالنسبه به شایسته
 در وقت یا بجهت سه خسف میشود یکی در سمت
 مشرق و یکی در طرف مغرب و یکی در جزیره عرب
 و مراد از او فرورفتن زمین با اهل او و زمین

۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

خروج سفیان

یا فرو رفتن زمین اهل خود را زمین شد
 و خراب شدن بصره است بدست یکی از کد
 نو که اتباع او را مجبور شدند و خروج مردمی
 از اولاد حصان بن علی که بیرون حایب و
 ادعا میکنند که موجب قننه عالم خواهد بود
 و ظهور در حال است از طرف مشرق از حبش
 و در بعضی نسخ است که از حبشان یا اصفهان
 و ظهور سفیانی است **مجلد یکم** خروج سفیانی
 ملعون است که از علی بن حقیقه است و آن
 ملعون مردمی است چهارشنبه بدست مردمی
 در سرکند از رف حشم که منزه از خدا را هرگز
 در مد عمر بن عمر خود نگرده است و عکله
 و عدیه مکرر و هرگز حشم ندیده است و
 هرگز را می بیند بنیاد که اعور است اسم
 بنز او عثمان است و بنی لوی عینه یا عینه
 است و او را اولاد سفیانی بن حور بن حیره
 بن معاویه است و او را سفیانی بن حور و

سینه

سفیانی بن قیس هر صیگویند شاید یکی از بد
 معروفه او را حور و یکی دیگر را قیس بگویند
 که با اسم هر دو خوانده شود و آن ملعون حبش
 از سگ مکرر در ماه مبارک رجب از وادی
 حب اب و غلف از طرف مکه معظمه خروج میکند
 و شاید از زمین جبل یا بن خروج کند که در
 بین شام و مکه و مدینه است و آن ملعون پنج
 شهر متصرف میشود از بلاد شام که عبارت
 است از دمشق و حمص و فلسطین و اردن
 فلزین و خروج او بعد از قننه بن کهاست
 میان اهل مشرق و مغرب عالم پس آن ملعون می
 فرستد بلطافه از لشکر کفر و شرک از خود
 بطرف مغرب و افواج چند او را بطرف مشرق
 می فرستد و جمعیت بطرف بابل که از آنجا کوفه
 و بغداد است روانه میکند بجهت هلب و قنق
 و قمارت پس حبشی میکنند و خرابی بسیار
 و غلطکاریهای بسیار میکنند و کشتن اکثر آن

سه هزار نفر را و مجوز خواهند نمود با بیشتر
از صد زن عقیقه و میکنند سصد نفر از
اکابر بنی عباس و ظاهر در آن زمان اموی
به دست بنی عباس باشند و بعد از آن می آیند
بطرف نجف اشرف و کوفه و عراقی بسیار است
کوفه و نجف و اطراف و جوانب و میکنند و
مردم آن حدود را غارت و هفت ضعیفانند
بعد از آن یک حصه لشکر او متوجه بجات
شام میشوند و در میان راه لشکر حضرت
قائم با ایشان می رسند و غارت و منهب و
و غنائم ایشان را از ایشان میکنند و الجاهله
انها را میکنند و یک حصه از لشکر که از راهی
روند بجات مدینه طیبه و در طرف مدینه
روند مدینه مشرف را تاج و غارت میکنند و
بسیار می رسند پس از آنجا بعد از عراق و هفت و
قتل و بطرف مکه معظمه خواهند نمود و چون به
کعبه می رسند نزد ملک عبدالله که کوه های اطراف

زین قریب حوزات

محمّد

محمّدان میگویند می رسند و شب را در آنجا درنگ
نمایند که روز او برودند که ناکاه ملک خداوند
عالمیان میفرستند که فریاد میکنند که بن مین است
ملا عبرت فریاد بخود بر پس بیدار جمیع آنها را که عدد
ایشان بیصد هزار نفر می رسد با اسباب و
واصله و آنچه با ایشان است فرموده میگردانند
از قیل و چینه باقی میماند که ملک و وی ایشان را
بعقب می کشند که یکی از آنها را شیر دیکویند
میگویند پس آن ملک به دست میگوید که بر و عک
و قائم الی را محمد را بشمارت هلاکت این لشکر
بد و بند بر میگوید بر و شام و جزیه بیاور
ملعون بد و او را بر مسان پس بشیرند بر شام
و نذارت خود را بحضرت قائم و شام می رسند
پس سفیان خنیک از شام متوجه سمت کوفه
میشود و در آنجا نزول می نماید و منادی و ندا
میدهد که هر کس بر لب شیعہ علی بن ابی طالب علیه
السلام را بیاورد هزار درهم بکشد که به نول حال

مسکود بشک باد شاه دین بنیاد ناصر الدین شاه
 قاجار باشد چهل و پنج شرفی دانه هجده خود در
 است بر مردم و درین باب باک ناپاک که نطفه
 خلل دارد بجهت طبع و عاقل فایده دنیای دنییه
 و اغراض باطله نفسیه شهوانیه و بعضی عقاید
 و دشمنی بکلی بکفر را بدست آن ملعون میدهند
 همه آنکه همایون در حق همایون بگویند این از آنها
 و کردن او را بزد و هزاره درهم بکشد و دیگر
 با و بگویند این از آنها است و کردن او را بزد و
 هزاره درهم بکشد و هکذا صادق ال محمد صوفی
 که عمادان شیعیان در ایران مان فرزندان
 نفا باشند و امراء سنیانی اجنبی هم حرام زاده
 باشند و آن صاحب برقع شیعیان ما از آنها
 برسد و آن ملعون حرام زاده شخصی است که درین
 شیعیان بوده است و هکذا ایشان همیشه است
 و خود را با ایشان از ایشان میجوید است در آن
 روز او بر قوی وی خود میدانند که مردم را

نشانند

نشانند و کسی او را نشانسد و آن ملعون را
 نزد سنیانی حرام زاده باشد و مردم را بکشد
 او دهد و او بکشد **پ** حضرت قائم علیه السلام
 بر اسباب یقین میاورند باشد و داخل کوفه شود
 و سنیانی ملعون بکشد بزدنشان بر حضرت لشکر
 تعیین فرماید و در شام بر سر او فرستد و با او
 خنک نماید تا آنکه آن ملعون مغلوب و دست
 گیر شود و او را در سر سحره بیت المقدس سر بید
 و عالم را از لوث کثافت و نجاست و جنات آن
 ملعون پاک نماید مدت سلطنت آن حرام زاده
 با این هم فاسد که از او در دنیا ظاهر میشود هشت
 ماه بخیر میروند و در ذوال دولت آن
 موقوف بظهور نور موعود الشریعان سرور است
 و عبود اذ جاء الحق ذوق الباطل ان الباطل
 ذوقا اقرب و خشان که عالم را نور جمال خود
 منور نمود خفاشان و سبب به کان تحقیق و طریقت
 و بهمان خواهند شد و انحصار با و ندارد جمیع

قتل سنیانی سنیانی

وامراء و پادشایان و خواجهان روی زمین
 همین احوال خواهند بود الا آنکه بقاعده الاقرب
 فالاقرب همه مغلوب و منکوب خواهند شد مگر
 را که خود مختصرت مملکت حکومت و ریاست
 و امامت و سلطنت جهان باین فرمایند بجهت
 عدالت و رحمت و نراقت او با علم و عبادت با الله
 کان خدا که او فانی برایت علیا و درجات قصود
 و فرمان فرمائی اخوت و دنیا خواهند شد و آن
 برکت علم و عمل و عدالت سلطنت دنیا و اخوت
 خواهند رسید **چهارم** **دوم** آن است که بعضی از علما
 اعلام نصیح در کتب خود نموده اند که قبل از ظهور
 مختصرت بسیاری از شهرها با سبب متعدد
 خراب شوند و خرابی غالب آنها بواسطه بوق
 و شیوع و ظهور کثرت فساد و معاصی و قتل امر
 معروف و نهی منکر و قتل علم و هدایت حرمیت علما
 و خفت فقها و غلبه جمال و سفاه باشد و کسی
 ممکن از امر معروف و نهی منکر نشود و اگر ایضا

کسی بکند کسی نشود لهذا هر یک را سبب خرابی و
 او سبب می مبتلا شوند و بعضی سبب مبتلا و سبب
 خرابی آنها را بدین وجه بیان کرده اند و بعضی
 از اقسام واقع شده است و بعضی بکسر متوقع
 الوقوع است **شهر** **مهر** را از آن خراب کند **عنا**
 را در خراب کند **بصره** را التیاز آسمان الله
 و سوزاند **دمشق** را با خراب نماید **روم** را
 صاعقه از آسمان امدد بسوزاند **مصر** را در
 قریح بیهل و غالب شود و آنها باین مرض مبتلا
 و خراب شود **نفت** را اب دحلر بنیان و
 بنیاد او را از ریشه بکند و خراب کند **مدینه** را
 ابله بیهل و غالب شد ایشان را بکشد و اولا
 اهلها را خراب شود و **دوستان** را در کان خراب
 کنند و خرابی و تاجحال بعد از وقوع چنین بجا
 خود باقی است **اصفهان** را امری علیه تمام حال
 کند و غالب اهل ساکن در زمین **طبرستان** را کم
 در دماغ و دهن بیفتند و موجب هلاکت ایشان

شود **نیشابور** را سنگ از آسمان بیاید و غلبه
 کند **طافان** را طاعون خواب نماید حاصل هر دو
 را خداوند بواسطه عمل بکسیب از اسباب قهر
 غضب خراب نماید و بسیاری از بلدان از بجز
 حکام زمان در هر عصر و دوران غلبه شوند
 و این علامت آن علامت شرطیه است و شاید بقی
 و انابه بر طرف شود و این چند بلد را در کتاب
 ن بیه النصارین بعد از نموده است و العالم
 هو الله **تم جهل و ستم** خروج دجال است و او
 مقارن با ظهور و بود در نور عالم افر و حضرت
 یحیی امده است و اسم آن ملعون صابو بر صید
 و لقب او دجال است و این از علامات حقیه
 است که التبت با بد واقع نشود و خروج کند و
 و مساجد جهت ابتلاء و امتحان عباد در عالم
 کون و مساجد بنیاد نماید و دجال صیغه مبالغه
 دجال است که بجهت پوشانیدن حق بیاطل است
 بجهت خدعه و مکر و حیل نیز آمده است که همان

اولی

اولی باشد و آن ملعون اول ادعای نبوت و
 اخراج عامر بوبیت و الوهیت خواهد نمود که
 خاك ناپاك بدهان بی باک او باد و اجناس خاصه
 و عامه در باره توکل و اختلاف دارند بعضی
 لایزال بر این دارند که او را از زمان آدم و بعد
 و بعضی دیگر دلالت دارند که در زمان حضرت
 رسول متولد شد با شرف حروف منیر و از عبد
 الله بن عمر بن الخطاب مرویست که در روز حضرت
 رسول بعد از داده قرصه صحیح با جمعی از اصحاب خود
 بخانه از خانه اعیان سید شریف شریف را برد و
 در نزد ناگاه پیره زنی بیرون آمد حضرت
 اذن دخول از او طلبید داخل خانه شد و ما هم
 در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه دیدیم مردی در
 آنجا آمد بود که سر خود را بقطیفه پیچید بود خود
 بخود حرف منیر و بعد از او مسکوت بکلمات
 نجاسات بود و هرگز چند مکلف پس حضرت
 سولی در اشاره بکلمه ها دین فرمود او قبول

اهل حال

نگردد و عرض کرد که کون من بقوت سراج رتبه
 من رسول خدا میباشم حضرت رسول رومی
 مبارک از او کرد اینده بیرون تشریف آورد
 روز دوم باز همان خانه تشریف برد **ناگاه**
 دیدیم آن ملعون بر سر درختی رفته بود و هر
 کی میفود چون حضرت رسول داخل شد آن
 زن که مادر او بود با و گفت پائین بیا و ساکت
 باش که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمد بر آن ملعون
 نوبت آمد ساکت شد پس آنحضرت اظهار شهادت
 گفتن از او مطالب نمود جواب غیر صواب داد
 سابق شنید باز بیرون تشریف آورد و
 در هر روز سیم تشریف برد ناگاه دیدیم آن ملعون
 در میان کوفته اند خند رفته بود و صدای
 مثل صدای کلان از او ظاهر میشد حضرت باز از
 امر آنها دین نمود آن ملعون انگار عوده گفت
 آنحضرت فرمود اخلاص تو را عود داده اند و با تو
 خود نخواهی رسید و آنچه مقدر شده است آن

نوعی

آن تو بعل خواهد آمد **در جزئی** عرض شد
 و عرض کرد نمود پارسه الله اذن بفرمای تا کردن
 این ملعون را بنیم بر آنجناب رو با حجاب نمود
 فرمود خداوند تعالی هر آینه از قفسه دعا
 تو ساینده است و او را مهلت داده است تا آن
 شما و این همان ملعون است و عروج خواهد نمود
 و اقول دعای نبوت نماید و بعد از آن ادعای
 الوهیت کند و در سال خط ظاهر خواهد شد
 با او باشد دو کوه یکی شبیه کوه نان باشد و
 یکی شبیه کوهی که چشمهای اب صاف جاری دارد
 باشد و حیوان مرغ مان متاع او نماید و اکثر
 متاعان و مرغیان او زنانه و بعد از آن و اعراب
 با دبه نشینان و سبایان و سر ناهیان و کوفت
 ز ناو ناکالان باشند و این ملعون هر روز
 ز مین را سر خواهد نماید و لصبه جاری میکند
 مکرر و مدینه را که خواهد دید و قدم کثیف و
 حرمین شریفین نخواهد رسید این ملعون

احوال نابینان

اعور و کور است و خدای تعالی اعور و کور است
و در جنس دیگر است که حضرت رسول امیر مود
 نمایی که بشکل مرغ بزرگ شده بود و فرمود که این
 را بردار و هر جا که ما مویر برسان تا زمان خروج
 او که او را هفت داده اند و در چند دیگر است
 آن مرغ او را برد در جزیره که در طرف زمین
 چاه فریبیده است یا صفتها یا اصناف یا اصناف
 حس بود و مرغی و زنجیر است تا آن مایه مشیت
 الهی و خروج او را بر کرد و در حجت امتحان و
 مردمان و سایر مصالح و اسرار و حکمت که خدا
 داند نظهر و در میرسد و آن مفاسد مکنون و مخفی
 او بطهور برسد و آن ملعون خلقه عجب و خرم
 دارد **اما** صفت حق تعالی این است چنانچه در بعضی
 اخبار بعضی علماء اخبار استنباط نموده اند که حق
 تعالی خندهای عالمیان است مثل آن خرمی که بر این
 حق سوار است و او بسیار بزرگ است بحدی که
 میان دو گوش او یک میل راه فاصله است و بزرگ

بزرگ

صفت حق تعالی

بلند است بدن او کمال دارد سفید و بیکال اند
 سیاه است و بسیار خوش رنگ و خوش مزه و قد
 کام و میان هر کام او که بر میدان در یک ثلث است
 است و زمین در زیر پای او بچیده میشود و
 از نهرها و دودخانهها و دریاها عبور میکند
 آن بیابانها و کنایه شهرها و قریه ها عبور میکند
 و مردم در عقب سوار می افتند بسیار با و غی
 در سنج بخت تنیدی و قیزی راه او **اما** صفت
 خلقت خود در حال ملعون کاف بعضی اخبار این است
 که یک چشم او مالیده شده است و چشم چپ او را
 میان پیشانی او واقع شده است و میدان چشمت
 در پیشان ستاره صحر و در میان او پاچه خونی
 واقع است که گویا غلوط خون شده است و در
 میان محل دو چشم او نوشته شده است خطی
 که **البر عن رحمة الله** که از رحمت الهی مبرا است
 و در خبر دیگر نوشته است که خدا کافرها و
 کسان زن و مرد و عا و عا و این نوشته را میتوان

صفت خلقت حق تعالی

نخاند و بدنا او بسیار بزرگ و تنومند است که
دید آن محل عجب عامه خلق خداست با شکل
و رنگ و غریب و اطوار و گفتار و رفتار و عوام
و ان ملعون ساها و اهری است که بچرخ و میزد
بهر باها و بچشم مردم مان علی که سیر منما بدید
او افتاب و در پیش وی او کو سیاه و درخت
سر او کو سفید نمایان میشود و چنین منما بدید
که کو فان و اب است و حال آنکه شراب است چون
نزد یک میرهی چیزی نیست و بچرخ مردم مان
منما بدید که هشت و دوازده با او همراه است آن
الن و منصور و اها و اطوار علی رف و الاشیاء
و حال آنکه اصل نماز و قلعون با آن خ و کوهها
اب و نان و دوزخ و جان سیر طایف جهان را
منما بد و قدم نامبارک خواهد بود و با و فکر میرسد
اب او فر و میرد و خشک خواهد شد که تا روز
قیامت انبیا خواهند دید و کوهها و صحراها و کلا
شهرها و قریه ها را که شر میکنند و فریادی میکنند

که اهل

9
که اهل شرق و مغرب و چین و انبیا خواهند شنید
و با و از بلند که خالک نایک در دهان باد
فریاد میکنند که او کیا ای انا الذی خلقنی و
انا الذی قدر نعمتی انا انکرم الا علی معافی
دوستان من منم ان خدائی که خلق نمودم منم
کائنات و اعضا و اجزاء الی ان السویه که دم منم خدائی
که تقدیر امور عباد را نمودم بر همت یک کلام الی ان
نرا به راست منم پروردگار بلند مرتبه شما و پر
معلوم است که این حرام زاده ملعون از ل و اب کو
اعور شقی نایک با آن بحار جبار کذاب خدائی ناند
بلکه دلیل ضعیف و خفیه که علی محیل خرموار
خداست که کو بر آن از ادعا کذب او عالم است
و ان دون دون باز شیطان و کافران و فاسقان
و فاجران و ظالمان و منافقان و ساحران و کاهن
و مردم مان بی دین و ایمان است و شیطان اعوان
انصار و اتباع خود را از جهت و انس و شیاطین منما
و غیر هم را جمع او ری نموده بر اطراف او در می اندازد

نامند و انواع سازها و سرناها و بربطها و در
 شیطا بیت و نغمات بر او مرده مردم را مشغول
 با و رخود نماید و خواهر در نظر این جنوعه
 و سفها چنان نیست دهد که جلوه او در نظر
 انظار بسیار برین بر باد افتاد باشد و آن ملعون
 بچو چنان و نماید که انظار را بر روی خویش و نفس و
 اهنگ و سرود ساز و سرنا و بربط و با بد
 هر کس را بنمای خود و صدای دلربای او ای خود
 بر باد که موجب حیرت و تعجب خلق مردن کار
 شود **و این دای دوام** دولت ابد مدت قاهر و قد
 بلوغ محبت بلوغ در عالم دویاد بدیم که میدان نشنا
 و سبع نیز که بود و آن دحام و حقیقت بی شمار
 از زلفان و مردان در آن میدان بود و کو یا میدان
 صبا عا نه هوان بود که بجز همی برین بخش دیگر
 دیگران هم مردمان نداشت که ناکاه غوغای
 عظیم و هیاهای کرب و هیهب صفی در میان
 مردمان افتاد که دجال جمال خو سوار نا پابه

رؤیای
 الرقی

دارق

دارق اند و انواع اصوات نغمات ساز و سرنا
 بر پا شده برخواست و احقر هم در میان مردمان
 دوان میان میدان استباه بودم که ناکاه کله
 سرخ دجال جمال خو سوار از گوشه طرف مشرق
 نیز آمد میدان نماید شد که همان مردمان از پیر
 و جوان و زنان و مردان بچیده افتادند و احقر
 در کمال استعجاب و فکر شدم و همان نحو استباه
 بودم تا آنکه از زبان طوف میدان گذشت و رفت
اما کیفیت خروج و زمان بروز او بدین طریق
 است کافی بعد از آنکه که سه سال قبل از خروج او
 خط و غلا در دنیا واقع شود و باین پنج که در سال
 اول ثلث باران از آسمان که متعاقب او فالت
 از مان است بنابر و زمین ثلث و ویدین
 متعاقب خود را نیز و باند و در سال دوم ثلث
 باران و ویدین زمین بنابر و نیز و ویدین
 سال سیم ثلث قطره باران از آسمان و ویدین بر زمین
 زمین نیز ویدین و اکثران جان داران زمین از آله

جوع میرند و در **جوع** از آب و اما مضره صغیر است
 که حضرت رسول فرمود که هر وقت که دجال را ببینید
 آب دهان پرورید و ببیند زرد و با او ساجد
 باشند و اکثر خلق مناصبت او را نمایند مگر کسی که
 که خدا نگاه دارد و با او هشتاد و دو نوحه صبر است
 بر هر روزی که بد و زنج او گرفتار شود و سوره
 مبارکه حمد را بخواند و بر آتش بد مدت تا آنکه بخور
 او اثر دوار نکند و آن ملعون در یوان غرض
 تبهای بسیار داشتند باشد که آنها بصورت
 آدمی شکل شده باشند در آن ملعون **الطهار**
 خارش عادت یکسبکه بد و ما در او درجه نشند
 بگوید بخور و بد و ما در او درجه کم پس که آنها
 اقوام را در هفت من نمایند آن مرد قبول کند پس
 بد و دیوان در آن خود نماید که بشکل بد و
 ما در او شکل شوند و زن دوارند و گویند
 ای زن ند اطاعت او را نمائ که بر او کار نیست
 و آن ملعون هر شهرهای را مضر کند مگر مکه و مدینه

نوع دجال با ابی

لاکه

که چون قصد انجام کند ملک او را نگاه دارد که
 نتواند داخل آنها شود و لکن در اطراف آنها
 بیا بدید و مرد نیز زنی را عظیمه واقع شود که هیچ
 منافق نماید مگر آنکه در او نتواند نماید بلکه برکت
 بیا بد و نیز دجال بد فعال آمده مناصبت او
 کند پس چون کلام معجز نظام آن خزانام باین مقام رسید
 ام شریک عرض نمود یا رسول الله در آن زمان مؤ
 منان در کدام یک از بلدین سپاسند حضرت و بد
 در بیت المقدس جمع خواهند شد و دجال را
 و ایشان را حصا عجا نماید در آن اوان در نزد
 صبح و بر و آنجا آن حضرت قائم خواهد و از آن
 اقامه میکند و با ایشان تمام الحجاجت منبسط
 و در این هنگام عیسی بن مریم از آسمان فرود آید
 مناره بیضا بر بالای کوه اقیق تا زلزل میشود و در
 جامه مصری پوشیده باشد و موی سرش با طراوت
 باشد و هر دو دست خود را بر بالای آسمانهای
 شنه گذاشته باشد و رجاء و مبارکتر عرق عرق

نوع دجال

باشد بحد بیکه چون سر بر بی او در فطرت عرق چون
 مروارید از جبین مبین او برین دو چون نفس
 انقاس او بر هر کافری برسد در همان ساعت عجز
 و نظر مبارک او بر هر کافری بیفتد همان جا به
 یفتد و جان دهد و در همان اوقات صبا حبس
 نماید بر دران حصار و نکشاید و بیرون اند
 و با دجال هفتاد هزار فرمود مسلح و مکمل باشند در
 دوران حصار چون عقیقه از قلعه بیرون اند دجال
 و الحال با کمال استحال بکوبند و او را در حوال
 بکوبند و بکشند و لشکر و عسکر ضلالت اثر او را
 از حصن و قلعه محضن شوند و خود را از لشکر
 مؤمنان تحقیر و نهان نمایند چون و ند عالمیان
 امر بان هملها و حمله نمایند که بزبان بیایند و
 منین بکوبند از لشکر دجال بد ضال در مانها
 میباشند در ایشان انفاق بیرون آورده بکنند
 بحد بیکه از آن دجال و دجالیان نمایند و در
 خبری از رخ شده است که دجال را در شام بکوبند
 و در دست

و در دست حضرت عیسی شمشیر با حربه دیکه باشد
 و بر او زدن و او را نکشد و جمیع اتباع او را هلاک
 نمایند و انقباض منقولست که حضرت صاحب الزمان
 علیه السلام تا می که بکشد از ملعون نفرستند و چون
 دجال دجال او را به بلید بشکریان خود کوبند
 خواهد احد سر عسکر را بکنیم و باز او را زنده
 کنم کوبندی اری دران ملعون سعی نماید که
 احد بیفتد و بیهوش کرد که کوبیده است و
 ز مانی بکشد در دجال بیا بدی بر خیزد و آن ملعون با
 احد سه دفعه ازین عمل بنیادی و میسر نماید و
 احد بقوت ایمان و توحید حضرت صاحب الزمان
 با او جنگ بسیار نماید و جمعی از لشکر ضلالت
 از ان ملعون را نکشد تا آنکه او عاجز شود و آن
 دست احد اسمیت مکه بکوبند و احد را بر تاقه
 که ناگاه ملکی احد برسد و بگوید خود را زودتر
 او بکشد برسان که ظفر حضرت با تو خواهد بود پس
 احد متوجه مکه شود و ملک موکل بر میان رفت

جاد و غیبی در دجال

و آنکه بشود که احد زودتر از دجال بمکه برسد
 بر کوه دو سر راه او را بکشد و با آن ملعون
 جنگ نماید تا آنکه او عاجز شده بطرف بیت المقدس
 بگریزد پس احد با عسکر ظفر از خود او را بقا
 غنوده با و برسد و با او جنگ نماید و جمعی کثیر از
 لشکر او طعم شمشیر ایشان را احد و عسکر او شوند
 او شکست فاحش خورده و بطور هربا فرار نماید
 احد در عقب او برود و با زمینها جنگ عظیمی
 واقع شود پس دجال شکست خورده بگریزد و در
 مدینه او را در اهل او را محاصره نماید و کار را
 بسیار بر ایشان تنگ نماید پس مردم تنگ آمده
 بر وضعه مطهره منوره سید عالمیان روند و غدا
 دفع شر آن ملعون را نمایند که در این حال حضرت
 صاحب الزمان و عیسی بن مریم با لشکر گران میسند
 چون دجال این حال را ببیند کتاب مفا و مفا
 فرار بفرار حیات نماید و چون بگریزد دجال وند
 امر بن مین فرماید که او را بکاه بداند تا آنکه حصار

دجال
 ضار و مضر

علی

عظیم با و برسد و حربه خود را از پشت سر با و
 بزنی که آن سینه او را برود و از زیر زنگون
 بیفتد و دندان خون از او برود که در صلب را
 از خون او تر شود تا آنکه هلاک گردد و جمیع اتباع
 او طعمه شمشیر مین شوند و **و در رجوع** دیگر
 و ارم شده است که چون آن ملعون از مدینه فرار
 نماید بطرف شام بگریزد تا آنکه چون از عقبه کوه
 افق بخراشد بالامر ددرسه ساعتی از رجوع
 حضرت قائم علیه السلام با و برسد و او را ضرب
 ذوالفقار الش با هر دو اسفل درک من النار نماید
 و دنیا را از او کشتافت و بجا است و شکر کفر
 و زندقه و الحاد او را با اتباع او پاک فرماید اللهم
 العن لعنا و بیلا و عذبه عذابا الیما و احبنا
 بسیار و اهل سرور و ثناء و کرم و افعال افعال
 بد افعال و ارم شده است لکن خوفا لا طمانینه
 قدر کتفا میشود و شاید بر کسی کام و میان
 کوشش و از سر حیا ن نمایان باشد یا آنکه محمول

بر شدت نیر که خراو باشد یا آنکه در حقیقت
 بان نیر که می باشد که در حقایق ها و دریاها
 بان نیر که است و در شهر و قریه ها نیز که چک
 شود با آنکه کو حاکم و سیر نیر که غایت و چون
 به بلند می بالارود در ستهای اولی که کوه و
 پاهای و در آن کرد و چون آن بلند می نیر
 اید ستهای او بلند و پاهای او کوه و کوه
 و تر وجود و حکمت خلقت او را خداوند عالم
 و را چون در علم میداند **جهان** حقایق
 است که از حضرت رسول خدا منقول است که **فقط**
 کلمات دوازده شیئی در این مضمون است که در
 سال شصت و هجده و قتل بسیار میشود و بر میگرد
 زمین از ظلم و جور **و** نیت بعد از آن واقع
 شود موت علماء یکی بعد از دیگری بی در **و**
 باقی خواهد ماند یکی از آنها **و** سو بعد از آن
 واقع میشود یکی بیل و قوت بیکدیگر در مان
 در وسط شط نراعت نماید **و** در جهل بعد از
 آن

علامت کلمات

آن سنت از اسمان بیارخ بقدر نیر که تمام مرغ
 و باین واسطه بسیاری از حیوانات تلف میشود
و در پنجاه بعد از آن مسلط میگردد در **و**
 کان بر مردمان **و** شصت بعد از آن میگردد
 افتاب پس نصف زمین و از آن جدا **و**
 هشتاد بعد از آن میگردد در نان مثل بایم و
 شایب نان صفت در ده کان را بهم خواهند
 رساند که بجز خوردن و خوابیدن و چون صفت
 زدن و ازت و از مردمان بچاره و نمودن و
 بخواهند نفسا نیر و شوکت شیطان نیر و فساد
 کردن دیگر چنین دیگر خواهند دانست و فهمید
نیر احتمال دارد که مثل بایم صفات نالیند **و**
 و خلایق غیر حقیقه و در عین صفت **و** تمام
 که هیچ وجه نتوان با ایشان بکنار آمد و رفتار
 که **و** احتمال دارد که بواسطه افعال ایشان
 بصورت بایم و حیوانات درنده و چرند منجم شود
 و این افعی الاقمار است زیرا که ایشان

افعال در دبه و اعمال بخفیه و صفات غیر ضربه
و اخلاق ناسند به و دارند و قانا الله و
هت **و** نود بعد از آن بیرون می دانه
الارض از آن **و** هفتصد طلوع میکند آفتاب
تا ریلک و ماه سیاه ریلک و دیگر بعد از آن غول
تکین در احتمال دارد که مگر کورن مقدس مات
گرمی باشند بعد از ظهور و رحبت **و** احتمال دارد
که در آن سالها از هزار دوم از غربت واقع
شود و مراد از دانه الارض حضرت امیر المؤمنین
باشد که بجهت غربت و یاری فرزند خود حضرت
قائم ظاهر شود زیرا که از برای حضرت امیر المؤمنین
و جماعت متعده بکرات متکبر خواهد بود در
خفا و اسکار و احتمال دارد که این واقعات در
میان زمان ظهور و رحبت واقع شود و احتمال
دارد که اینها محمول بر طواهر خود باشند بلکه مالک
تبارک و تعالی باطنه باشند **و** اصحاب در جبهه دیگر و
شده است که سال ششصد و هشتاد ظاهر میشود

ذی

ذی که سعیده نام داشته باشند و صاحب ثنی
و سبیل باشند مانند مردان و حیایان و طرف
بیابان و هزاره او باشند هزار نفر از سواران
و در سال ششصد و هشتاد و هشت ظاهر شود
از مردم مردی که اسم او خدیاست و با او باشد
هفتصد علو که بر هر علم یک جلیبه او بخند باشند
عبارت است از خارج مضای که شکل داد کشید
حضرت علی بن خرم است و در روزی هر علم هزار
سوار و تکی و نصرانی باشند که عبارت از
صد هزار نفر و تکی باشند و در آن وقت ظهور
میکند از طرف مکه مردی که اسم او سفیان بن
حرب باشد و شاید مراد همان سفیان ملعون
است که سابق بر این احوال و گذشت در این قریه
میشود که مراد از این سنوات سنوات قبل از
ظهور حضرت قائم است پس بدید مراد از ششصد
و مابعد او ششصد از هزار دو و نیم از هفت باشد
که حال دولت و شصت و هشت او گذشته است

نشانی از این حدیث ظهور آنحضرت طولی خواهد
 داشت و شاید اینها از علامات شرطیه معلقه
 باشند نه حتمیه که عیشت الحویلی بتوبه و انابه و
 تصدقات بنده کان حلال و نه انهارا بخوف واید
 یا آنکه وقوع میا بند و یا آنکه حصول برخطی اهریبا
 شدند بلکه مراد تا و بکات انهارا باشد و الله اعلم
 و در صورت تحریر این عجاای مسموع شد که این
 صاحب دیش و سبیل یافت شده است اما سوا
 نداشت **جهل و جهل** علامات و اما از آن است
 که حضرت امیر المؤمنین عم انهارا بیان فرمودند
 منقولست که روزی آنحضرت بمنزل شریف برده و
 سلونی قبل از آن تفقد و بی سوال از من کنیست
 آنکه مرا بیا بند سر صمصعه بن صوحان از آن
 میان برخاست و عرض نمود یا امیر المؤمنین خرج
 و حال در چه زمان خواهد شد آنحضرت فرمود
 از جمله اسرار الهیه مخفی است و از برای خروج او
 وفق معیت نشد است و لکن علامات و اما از آن
 دارد

دارد اگر نخواهی بیان کنم عرض نمود بی فدای تو
 این آنحضرت کلمات چند فرمود که مضمون در هر
 سخن انهارا این است که ان علامات او میباشند
 مرهم است غایت و ضایع غایت اما نانات
 و حلال دانند دروغ را و بخیرند و بار را
 بکیرند و نه و بیان خاندانها را حکم نمایند
 و دین را بدینا بفرستند و سفیهان را حجت
 امور خود قرار دهند و در امور مشورت با نفا
 نمایند و قطع رحم نمایند و تابع هوا شوند
 استحقاق بکشان و خون ریختن کنند و علم
 اهل علم حقیقی را ضعیف نمایند و خوارج را
 و ظلم نمودن در میان ایشان قرار باشد
 امراء فحشه و ذل و ظلم شوند و اهل معرفت ظلم
 حیانت کار شوند و قراء فسق گردند و دشمنان
 ناحق زیاده شود و فتنه و جور را علانیند
 اشکار نمایند و هتای زیاده شود و در مسجد
 گناه نمایند و اشرار محترم و مکرم باشند و نرد

علامات ظهور آنحضرت
 امیر مؤمنان

شود غذا بها نیک خداند وند عالمیان با آنها و عذ
 فرموده است و زنان در تجارت نمودن با
 مردان شریک شوند و صدای فاسقان و عشت
 امور بلند شود و دست برین قوم نبرد قوم
 کردند و مردم تقیه از فاجری نمایند و قصد
 دروغ گردانند و خیانت کار را امین دانند
 و زنان خواننده و غنا کنند زیاده شود
 سان و سرها در میان مردم پیدا شود و
 آخرین لعن بر اولین نمایند و زنان سوار بر نهان
 شوند و مردان شبیه زنان و زنان شبیه
 مردان شوند یعنی در زلف و پیشانی و
 خود را درست کردن و زینت نمودن و زنان
 لباس مردان و مردان لباس زنان پوشیدن
 بلکه مردان کار زن را از دست ایشان بگیرند
 و مردم طلب علم نمایند بجهت طلب دنیا کی درین
 در این زمان غالب طلب دنیا شده اند و طلب
 امور دنیوی و احکام و بایسته و معارف شجاعت

مثل

مثل کو کرد اجمل بسیار که است و مردم آن امور دنیا
 مقدم بر امور آخرت دارند و خود را بجهت
 مؤمن و متقی نمایند و حال آنکه کسان در نزد
 بلباس ایشان باشند و دلهای ایشان تلخ
 قرآن صبر کنند و از مردان باشند و در آن
 وقت خروج و حال آن دین است و بهترین
 مکاتبا در آن زمان بیت المقدس است که در
 آن روز و کنند که کاش ما در نجاسات میبودیم
 همین علامت مذکور در سال آخر بر این بحاله که
 ۱۲۶۰ هزار و دویست و شصت هشت و شصت
 است و اعلان درجه ظهور رسیده است بلکه عمر
 زیاده اند **همل و ششم** علما می است که انحصار
 خاتم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله منقول
 است که آن حضرت افاض در بیان تاویل این باب که
 فقد جاء الشراطها بیان نموده است پس فرمود تا
 خود که یا صحرای من شما را خبر دهم بعلان مانت است
 که مراد قیامت صغری باشد که آن زمان ظهور خواهد

ان زمان رحمت باشد چنانچه در بعضی جا
ائمه اطهار منقول است که ایاتی که خداوند در
بانم احر قیامت و ساعت صفرها بدرج قیامت
صفری میباشد که زمان رحمت ال محمد است
و ابتداء اوزمان ظهور حق و موقوف الهی در حضرت
قائم ع است پس همان فایده میخواست و غیر
نمود بای رسول الله تبارک و تعالی در رحمت
دیکر است که حضرت دست مبارک خود را به
پرده کعبه زده بود که این کلمات را بیان
فرمود که مضمون در شیخونش این است که آن
وقت ضایع شدن صلوات و تابع شدن
شعوات و میل هوا است و عظیم نمودن مال
و فقر و خستن دین بدینا است پس در آن وقت
ار می شود دل مؤمن چنانچه اب میشود نمک در
اب نجس چنانچه بیند آن نمک و غیو آن که او را
تغییر دهد و چون او تا بدین زمان عرض نمود
یا رسول الله ایاینها هر واقع شدن است ان

حزین

حضرت فرمود بای حق ان خدا آنکه جان من در
قبضه قدرت او است ای سلمان در آن وقت
والی و حاکم میشود بر مردم مان احر اوج و در
زل و فتنه و عارفان ظلم و امنا و حیانت کا
سلمان عرض کرد که اینها البته شدنی است
چنانچه فرمود بای در آن وقت میگردد معرفت
مکرم و مکرم معرفت و امین خائن و خائن امین
میشود و دروغ گو راست گوید است که دروغ
گو میگردد در میان مردم مان ای سلمان در
ان وقت امارت و بزرگی بانان و شورت
نورن با کثرت ان است و اطفال برهنه بالا
روند و بر اینها بنشینند و دروغ گفتن رحمت
و شوخی خواهد بود و زکوة دادن غرامت
تا وان خواهد شد و مال خدا را غنیمت میدانند
و مردم بر بدید مادرجا میمانند و حال آنکه
با دوست ظاهری خود نیکو احسان میکنند و
طلوع میکنند ستاره و بنالدار ای سلمان بزرگ

میشوند زنان با شوهران در تجارت و با آن
 از آسمان بغیر موقع و محل بیارند و جنوبات
 پامیال بدان شوند و عبادت کنند و کار
 خا و ذلیل میشوند و مردم از خدا هشیما
 خواهند نمود یکی کو بد چینی نفر و ختم و یکی
 کو بد نفی و یکدم **ای** سلمان در آن زمان که
 و امیر خواهند شد بر این مردم که آنکه آن
 حوت زنند اما را نکشند و اگر حوت زنند
 مالهای ایشان را میرند و مال مردم را جلای
 دارند و چون ایشان را می زنند و دل ایشان
 بر آن خوف و بیم و ترس میمانند و میگویند
 را مگر ترسند و ترسند و یکی بر آنکه از ایشان
 و می زنند بعضی از شرق و مغرب و متوجه امر
 امت من میشوند **سب** و ای بر ضعیفان است
 من از ظلم و جور ایشان و دلیل و جهنم باد برای
 ایشان و هم نمی کنند و یکی را و احترام نمی کنند
 بر یک را و نمیکند بر آن که آنه کار می کند
 انباه

دل
 ایشان بصورت آدمیان و قلوب ایشان مثل
 شیطان است **ای** سلمان در آن وقت که
 غایت مردان مردان در دفع شهوات خود
 کتابه از کثرت لواط است و هم چنین زنان
 آنکه از زنان در کسر شهوات میمانند و بعضی
 خواهند نمود و زنان رشک و غیرت میرند
 بر سران چنانچه رشک میرند بدختران در
 خانه اهل ایشان و شبیه میشوند مردان بر زنان
 و زنان مردان و زنان متصد امر و حق امور
 میشوند و مثل مردان بر آنها سوار میشوند پس
 آن زنان از امت من با د لعنت خدا **ای** سلمان
 در آن زمان نقاشی و طلاق مالی میمانند و بعضی
 را چنانچه بضای معابد خود را نقاشی و طلاق
 مالی میمانند و قرآن ها را طلاق کاری و زینت
 میدهند چنانچه حال متعجب **سب** شده است
 که سر لوحها و حلا و طلاق آن برای قرآن در دست
 میکنند و بلند کرده میشود ضارها و بسیار

شود صفهای آنان جماعت با دلهای پر نفس
وز با نهای مختلفه ای **مسلمان** در آن زمان
نبیت مینماید مردان است من خود را بطاعت
و فی پوشند و برب و دیباج و استعمال مینمایند
پوست غور و خن را و ظاهر میشود در با و
معامله مینمایند بز یا دق گرفتن مثل ده دق
مردده سه و ده چهار و کمتر و بیشتر که در این
نمان متعارف شده است و بر شوه میکینند
و دین را نسبت مینمایند و دنیا را بلند می
کنند و او را نیز بک مینمایند **ای مسلمان** در
آن زمان ظاهر میشود زن آن خواننده و
نوازنده آلات کعبه و لعب مثل ساز و سرنا
و طبل و غیره و حاکم و والی میشود بر آنها
اشرار است من **ای مسلمان** در آن زمان حج
میکیند بزمرگان است من جهت تقصیر و تقصیر
و تفریح و اعتیاد جهت تجارت و فقر و جهت بیا
و ستم و شهرت و قوی یاد میکیند قرآن آن
برای

برای غیر خدا و قرآن خوانی را خواننده میگویند
و قرآن را بغنا بخوانند و غنا کی دن را قرآن خوان
نام مینهند و علم را یاد میکینند جهت غیر خدا و
در آن زمان یاد میشوند اولاد نادر مردم خود
بر روی دنیا می اندازند **ای مسلمان** در آن زمان
پایه میشود بر دلهای احترام مردم مان و کسب
کرد به میشود کناهان و مسلط میشوند اشرار
بر اخیار و فاش میشود دروغ و ظاهر میشود
فقر و فاقه فقر و مباحات مینمایند مردم مان
یکدیگر بلباس و آساس و بیار در باران و غیر
اوان و انگار نما مینمایند معروف و لغو آن منکر
هست آنکه تو من دلیل برین است من باشد و ملا
نمایند مردم مان متابعان قرآن و عبادت کننده
کان را و این مردم مان را در اسمها با اسم الجاس
و اجاس بخوانند **ای مسلمان** در آن زمان
نمیرسد خیر غنی و مال دار فقیری هست آنکه سائل
کلف مینماید و در میان دو حبه نمیرسد کسی که

چیزی در مشت او نگذار و حرف نخواهد زد
در امور عامه است من کسیکه قابل حرف زد
نباشد و در این زمان جمیع این علما را بکار
نظور هر رسیده اند خداوند عالمیان ظهور
الحجج را بنزدک بفرماید

چهل هفتم از علامت حقید انسانی است که از جد
شرایط و علامات حقید قریب ظهور است و آن
صدق است که البته از آسمان باید ظاهر شود
در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان که
هر مردمان از عالمیان از اهل شرق و مغرب
شنوند از مرد و زن و سفید و سیاه و رنگ
آن نالاجدی باشد که خوابیده بیدار و نشسته
خیزد و آبیاده بنشیند از شدت هیبت آن
صلوان ندادهند چیزی ببل امین خواهد بود که
در نزد صبح با و از فصیح و بلیغ بلند بگوید الحق
مع علی و شیعه یعنی حق با علی و شیعه و می باشد
و شیطان در وسط روز فریاد کند در میان
زمین و آسمان که هرگز نشود که الحق مع عثمان
و شیعه حق با عثمان و شیعه او می باشد و در چنین
دیکر است که در روز صد از آسمان بلند شود که
الان محمد قد ظهرت عند بیت الله فاشعوه فان
الحق مع امه با شنیدند بر سبب که حق خدا ظاهر شد

همی در تن دخترا ندر و مرا متابعت نمایند
 و سینه خوش با او میباید و چون قریب به قریب
 افتاد شود شیطان از میان زمین و آسمان
 نماند که هر کس شود که اگر در خلایق بود در کار
 شما در وادی یا در ظاهر شده است و عثمان
 بن قیس از فرزندان بنی مدینه معاویه است با او
 بیعت نمایند تا هدایت یابید و مخالفت را
 نکنید که گمراه میشوید و شاید در از این سفیانی
 همان سفیانی بن حرب ملعون سابق الذکر باشد
 و مراد از وادی یا در همان وادی بی آب و علف
 خشک است که در میان مکه و شام واقع است
 از جبلشان و در بعضی جاها وارد شده است که
 معیان شهادت سید الشهدا علیه السلام و پیش از
 ظهور سفیانی و صحابه اسمانی هیچ ملک از فاطمیین
 خروج نسیم نمیکند مگر آنکه مغلوب و منکوب شود
 شد و قطره باد شمن او خواهد بود و بنا بر این حداد
 صادقین علیهم السلام در حق بنی مدینه و در **چهل**

هشتم از جمله غلامان حقیقه قریب ظهور خود
 سید حسینه است و آن جوان خوش روی خواهد بود
 که از طرف دین و قرین خراج خواهد نمود
 با و از فصیح بلند فریاد خواهد نمود که تفریاد
 بر سید ال محمد بشارت دهد که آن شما یاری میطلبید
 پس در اخبار نمایند کهجهای خدا در طالقان
 و آن کفها از طلا و نقره خواهند بود بلکه در آن
 شجاعان حید باشند که مانند پارسهای آهن
 جماعت باشند با عزم و صلوات و ایشان بر پا
 بقوای شهب مسلح و مکرل سوار باشند و بر دوش
 حصیه جمع شوند و جمع متابعت نموده او را
 موافقت کنند پس و اکثر از زمین را از کافران
 بیاورند خود با ک غمناک آنکه وارد کوفه شود
 و با اصحاب خود در آنجا ساکن گردد که تا که خبر
 برسد که مقدس الله ظهور نموده است و آن مکه و
 مدینه شریف آورده است و نزد یک تکوین ^{سید}
 است پس سید حسینه با اصحاب خود کوفه ^{مدینه}

قریب ظهور

و بدینم که این مرد کسب و چه میخواهد و حضرت عیسی
 الی حدیث من مودعته قسم است که آن جوان میدان
 که این اندک حضرت مهدی الی حدیث است اما مطلب این
 است که حضرت الخضر را بر مردم و اصحاب خود
 ظاهر غایب است و چه با اصحاب خود بیرون
 بیاید و در مقابل لشکر کا و الخضر فرود آید
 و بیاید با همی آن اصحاب خود و در بر حضرت
 مهدی علیه السلام بایستند و عرض کنند که اگر تو مهدی
 الی حدیثی که گویا میباشند عصا حدیث رسول خدا
 و انکشتی الخضر و در دوزخ او که او را فاضل
 میامند و عمامه او که سیاه نام داشت و است
 که بی بیع نام دارد و نافع غصبای او است و
 او را دلیل میامند و حاکم بر او که سفیر و
 بر او میگویند و گویا است مصحف امیر المؤمنین که
 الخضر او را جمع نموده است بعد از رحلت حضرت
 رسول که تغییر و تبدل ندارد پس حضرت مهدی
 علیه السلام با و نماید با برهان واضح و دلیل لایح و حجت

و نیز

و سند حجت اندک جمع موارث انبیاء با و نشان
 خواهد داد مثل عصای حضرت آدم و حضرت نوح
 و قر که حضرت هود و حضرت صالح و عیسی حضرت
 ابراهیم و صاع حضرت یوسف و کیل حضرت شعیب
 با قرانوی او و عصای حضرت موسی و قر حضرت
 داود و انکشتی حضرت سلیمان با تاج او و کینا
 حضرت عیسی بن مریم و باقی موارث انبیاء و ائمه
 با و بنیاد پس عصای حضرت رسول را بر
 صفحه نصب نماید که در ساعت سبز شود و رنگ
 بر یکی شود که سایه او در آن بر سر جمع آن
 دو لشکر بین شود که هر حیرت نمایند پس این
 هنگام حسیه بگوید اشهاد برای فرزند رسول
 خدا دست مبارک خود را در آن فرما که بیعت
 با حق نماید پس دست الخضر را بیوسد و با
 حضرت بیعت نماید و جماعت کثیر هم از اصحاب او
 بیعت با الخضر نمایند مگر چهل هزار نفر از آن
 از لشکر او که از بیعت تخلف نمایند و مصحفها بگرد

خود بیند از ند و فی یاد نماید که این سخن بزرگ
است و آنها میپا شدند که با نود ند حضرت
مهدی هر چند ایشان را نصیحت فرماید و اظهار عجز
نمایند سود ندهد و گویند آنها هر سحر است و تا
سرورن با ایشان مدافعه نمایند پس بفرمایند
آنکه گردن هر دو بزنند و این جوان سید حسن را
از اولاد حسن بن علی بن ابیطالب است یا آنکه
حسن نام دارد یا ملقب بحسن خواهد بود و در آن
نیات و بابت حضرت مهدی را نمیکند بلکه شیعه
عشیره است و مردم را بید و باطل دعوت خواهد
نمود و لکن به نیرنگی و مطاعیت و ریاست خود
رسید و گفتار و کردار او موافق با شریعت حضرت
رسول باشد و لکن در آن زمان کفار عالم را فرود
گرفته باشند و مردم از دست ایشان تنگ آمده
باشند که آن جوان حسن فی یاد کند که فی یاد رسید
مضطرب بچاره و در آن وقت جوان مؤمنین که

مسند

مسند باشند او را اعانت نمایند و گم گم
بر کفار غلبه بخورید و از ایشان بکشید و خود
بگیرید تا آنکه جمیع او را سیار شوند و در شهر
که بطریق سلاطین عادی حرکت نمایند تا آنکه با
جمعی کثیر و جو غفیر وارد کوفه گردند و این در
وقتی است که کوفه را باران شده باشد و محل
سکنای بزرگان باشد و در لشکر و طوایف
مختلفه باشند که از آنجمله باشند طایفه زیدیه
که قائل با امامت زید بن علی بن الحسن یا زید
حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
و زیدیه از عسکر او سر با نهند از اطاعت او
و انقیاد حضرت قائم و آن طایفه از اعراب خواهند
نزد انحام و خصوصیات دیگر دارند که ان شاء الله
خواهد شد **چهارم** خراب شدن بغداد
است بعد از آبادی او چنانچه از حضرت صادق
الهدی منقولست که فرمود و قوی شود که بغداد
چنان آباد شود که مردم کو سید دنیا همین بغداد

است و قصرهای او از قصور محبت است و در
 او حور العین و پیران او علما و دوله
 خلاست و چنین کان کنند که روزی بنده کان
 را قیمت نکرده اند مگر در آن شهر ظاهر شود
 از افترا بر خد و رسول و حکم غیر حق و شهادت
 ناحق و شراب و خمر و زنا کردن و غیره تا
 دین و مال مردم بر دین بحد یکسان قدر تمام
 دنیا بنا شد پس در آن وقت آن شهر محل غضب
 خدا و لعنت او خواهد شد و وی بر کسی که در آنجا
 ساکن شود از علمهای زرد و علمهای صریح و
 علمهای شکی از نزد یک دور متوجه او میگردند
 قسم بخدا که نازل میشود انواع عذاب و آصاف عذاب
 که بر امتهای گذشته نازل شده است و بعد از آن
 در آن شهر نازل شود که چشمان دیده باشند و
 کوشا نشینند با شد و این عذابها از قبل ملاعون
 و و با خط و غلا و طغیان آب و بادهای مختلفه
 زرد و سیاه و کرم و طی فان آب و طوفان شمشیر

عجله

غلبه دشمن بر اهلها باشد و تعبای برسد و ارباب
 کجی از آن محل عبور نمایند بیکدیگر بگویند که
 این شهر نبی داشت **پیامبر** کلام حق است
 لیس السلام در خطبه شریفه مایه الا ان للبال
 حوله و الحق دولت یغیاگاه باشد که از برای باطل
 جولان دهد و دین باشد و از برای حق
 خواهد بود و بعد از این کلمات چند سفیرهای کرام
 از وقوع واقعات است که بعد از آنحضرت ظاهر خواهند
 شد چنانچه اینچه فرمود تا بحال ظاهر شده و خواهد شد
 بدون که روزی در مضمون در شیخ کلمات عجبه
 مات او این است که آگاه باشید که زود است که من
 از میان شما خواهم رفت پس منتظرش باشید تا موتی
 را که دولت سر بعلی الحوره طایفه نبی امیر است و دولت
 کسریه را که در دولت نبی و زن باشد که بقاعده
 و قانون پادشاهان بنحیم و بحسب مرقعات خواهند
 نمود که انصار کسی میکشند و بعد از آن رو خواهد
 آورد دولت نبی عباس با خوف و بیم و قهر و قاتل

برای عامه ناس پس در زمان ایشان بنا میشود
 که او را زور و کوه و آوار در میان دجله و کبیل
 واقع خواهد شد و در آن شهر بغداد است که
 منصور و فائق عباس و اورا بنا نهاد و باقی
 عباسیان در آنجا برقرار شد و بعد از آن
 آباد بود که کمتر شهری با آن آبادی بود و او را
 دارالسلام نام نهادند و بعد از اسلام بر آن حضرت
 فرمود ملعون است کسی که سکه در او نماید و آن
 او بیرون جای طاعت چهارم به اینها اهل
 ناصیه و سق و دشمنان علی و اولاد او در آن
 میباشند که سکه با اختیار خود بدون سبب
 شری در آنجا سکه کند ملعون است و باز و حق
 قهرها را او بلند میکنند و سوار بر آن
 میکنند و معامله خرد و بزرگ مکرر در آنجا خواهد
 شد و بنو عباس او را رونق خواهند داد
 و رونق بغداد و آبادی او و حیدر رسید که هفت
 صبره را و البته بودند بجهت اندک آن و روند

کمان و در زمان معتمد اوضاع در آن فراق
 بود که غرضهای سر راه او را در روزی که میرد
 میرفت بفرار و بسیار بگریه میبادند که مردم به
 نشیند و غمناک حلال او را میبودند تا آنکه
 شد بقتله هلاک و خانیچه حضرت امیر المومنین
 فرمود پس بعد از آن قتل غمناک است که حرکت و
 همچنان خواهد آمد که کمتر نشاند و بشنید و اگر بگوید یا
 قلاد سرخ که در کردن او باشد و خواجده نصیر الملوک
 و الدین هلاک و خانیچه بغداد را و در بعد از آن
 فتن بغداد و مالکین معتمد را در میان غنای
 قتل در بغداد نمود که اب دجله بغداد سرخ رنگ شد
 خانیچه اهل سیر و نامیخ نوشته اند و هنوز اثر آن
 بغداد هست و خرابی و بادی مثل غراب که فروزی
 شود و هنوز نشده است و آنحضرت علامات دیگر و
 علامات چند بیان کرد و بعد فرمودم اسفرین
و حوین این اجتهاد الا قالیم کالضر المخبی بین الکو الکلیب
 ظاهر شود نوری از سورت من در میان بالهای

ولا يتفاضل بابه ورو شود هنده میان ستارگان
و شاید مراد ظهور حضرت قائم باشد که نور حق
انوار حضرت و از اولاد اجداد ان جناب است که
نظر بقیه و تحجیر و تیر و قاعد و قانون ان
حضرت سلوک و رفقا و کفایه خواهد نمود که
کو یا نور و دوحان حضرت عالم را تعدیل و داد و
علم و حکمت بر نموده و روشن فرموده است و مراد
ان بین ائمه الاقالیم مکه است زیرا که ام القریه است
و وسط دنیا است و قریب بخط است و است
حضرت قائم فرمود بعد از او زمان رجعت میشود
و حضرت امیر المؤمنین هم به دنیا رجعت خواهند فرمود
و لهذا این کلام فرمود **پناه و بکم** از جمله علایم
مسموئیه ظهور حضرت مهدی علیه السلام اباد شدن
کو فداست بعد از خرابی و و گزندن مدتهاست
از خرابی و الحال شهر کو فدا یا د شهر بخت و
حال خرابی خود با قلب است الا اینکه آثار ابادی در
او پیدا شده است و آب بعضی را فرو کرده است

در این

در این واسطه جویان اعراب خاها می دانند
ساخته اند و علامت امارت هم در او که کرم یافت
میشود باین واسطه **پناه و بکم** از جمله علایم
فرودگن قنن کفر است عالم را که غلبت کفر و آریها
فتی و فحش و بدش و عدا قناب و ماه و ستاره
ایمان و اسلام را بکسی ندانند بیکه ظلمات کفر بعضها
نور بعضی شوند و در بعضی این علامت خندید
احتمال میرود **اول** آنکه هر مردم دنیا ان زن و
مرک و سفید و سیاه کافر شوند و از دین اسلام
روگردان شوند و این بیداست زیرا که عباد مؤمنین
بسیارند **دوم** آنکه کفار سلط بر هر عالم شوند
خواه ملک فرقه باشند یا طوائف متعدد و مختلفه با
شدن زیرا که اکثریت واحده و تسلط کفار بر عالم
میشود و بتو و غلبه و جبر با شد و میشود بد و بد
و بیکه نیک با اهل اسلام باشد در قواعد دولتی
دنیوی که مسموع القول و مقبول الکلام باشند که آنچه
خواهند نتوانند بجا میاورند یا بر و یا بر و یا

نور کفر و کفر عالم

بگوید و شاید مردم اهل اسلام مایل باشند که
جهت اظهار نمودن ایشان عدالت ظاهر در دنیا
مردم جهت جذب قلوب عامه ناسان و عوام و خوا
هر چو که ممکن باشد اگر چه حیالات بعید و دین
اطوار و گفتار و کردار نیک یافت شود و باین
سبب هر قدر که خواهند در اقطار عالم نمایند
قرب و آمین و مطاع و نیکو شوند و در امور
محل شوری و صلاح شوند بلکه بدین رضاء ایشان
امر عده واقع نشود مگر آنکه با اختیار ایشان نباشد
لبس بوسه کرد آنها شوند و مردم اهل دنیا جهت
اغراض نفسانی و دنیوی و دینه و شهوات شیطان
عین خود را در زیر علم مضروب ایشان داخل نمایند
با جهت طبع دنیا با جهت خوف با جهت امن و اما
بلکه بسیاری از مسلمانان بدو سوا ایشان خرد
مباهات در میان مردم مان نمایند **سیم** الله
احتمال دارد که مرا متلبس شدن مسلمانان با سلب
مشرک و کافران و شبیه شوند با احوال و گفتار

کردار

که در هر حال ایشان ولایات و ادوات و اسباب
و اوضاع و حرکات و سکنتات و سکن و لباس و
خوراک و مرکبات و معمرات کفار در میان اهل اسلام
مندان شود و بحدی که مردم بقاعده و قانون و تقیه
و ناکون اهل کفر رفتار نمایند و هیئت کفر و
ضغ ما کولات و سلوسات پیش نهاد اهل صلاح
در سواد اسلام و سرگشاده شود و طریقه و تحبیه
مسلمین مستحقا ضعیف شود که در حجب اوضاع
کفار مضحک باشند **چهارم** آنکه دین اسلام چنان
ضعیف شود که اسمان او باقی ماند و رسم اسلام
را ندانسته باشند و کفار غلبه نمایند از هر طرف
از کفار که باشند خواه اهل کتاب باشند و خواه
غیر اهل کتاب باشند از اهل ادیان و ملل و غل
مختلفه **پنجم** آنکه چنان اختلاف در دین اسلام
پدید آید که کفر و اسلام و کافران و مسلمین مخلوط
هم شوند که غیر میان آنها شود و ادالای استیکار
کفریات و عقاید اهل شرک و انانیت در میان مردم

شیع بیاید و هر کس بیک اعتقاد باشد و غالباً
 همه کفر و شرکند و الحاد و شرک و جود و انکار حق
 باشد چه از عقاید اصولیه دینیّه و عقاید
 فروعیه ضریحیه و غیره و شرک و اجامیه و غیر
 اجامیه بخند که نور انوار علم و حکمت حق و دین
 مبین و شریعت و آیین و طریقت مبین است
 مبین و سید مرتضیه ائمه طاهرین علیهم السلام اش
 ابداً لا بدین ان میان نبرد و چنانچه در نهان
 همین سبب ان اسلام مغلوب و منکوب و کفر غالب
 و فسق مطلوب و فجور محبوب شده اند **نجاه و سیم**
 علامت است که حضرت امیر المؤمنین او را بطریق نظم
 میفرمایند: یوای ما جاشت الزل فانتظر و الا
 مهک تقوم و بعد از ای سیر من هر چه نظر باشد
 بیکه غلبه نماید ترک و بجهان بیا بدین نظر باش
 مهک را که برنجیزد و بعد از آن در میان مردم رفتن
 میکند پس لفظ ترک مطلق است و شامل جمیع اترک
 میشود و مراد از همچنان ایشان احتمال دارد تسلط

ایشان

ایشان باشد و احتمال دارد سلطنت ایشان
 باشد و شاید مراد از همچنان اترک دومیّه
 یا دومیّه ها و از الفتریه باشند یا سلاطین
 که ان اترک با بچان برنجیزند باشند اگر چه
 همچنان دومیّه اقوی است و ذل ملوک الارض
 من ال هاشم و بویع منهم من بلد و غیره و
 ن ما بیکه ذلیل و خوار شد و پادشاهان و
 ن مین ازال هاشم و بیعت کرد بدین شد از ایشان
 کیست که لذت از خواسته های نفسانی خود بفرست
 بال بین و ظهور و لعب غا بدین احتمال دارد که
 این باشد که پادشاهان ن مین ازال هاشم
 ذلیل میشوند و مردم بیعت بیک هاشم از اهل
 التذاد که لاغر و ضعیف و ضعیف باشند نمایند
 احتمال دارد که پادشاهان ال هاشم ذلیل و
 خوار شوند و آخر کار بجای برسد که بیعت با
 لذت و هرزل و ظهور و لعب واقع شود که موجب
 قناء دولت ایشان باشد و بنا بر این باید مراد

بادشاهان صفویه باشند که ضعف بهرام
 منقرض شدند و آن کسانیکه بیعت با واقع
 میشود از آل هاشم بعد از آنکه ذلیل شدند با
 دشاهان زمینین از دست ایشان یا خود
 ذلیل شدند صحب من الصبیان لارا علی
ولاعنه حب و لاهو بعقل طفلی است از اطفال
 که رای و فکر و تدبیر در نزد او نباشد و
 نزد او جد و اجتهاد نباشد و آن برای او
 تعقلی در امور نباشد که بیعت بطفلی شود
 از ایشان واقع شود فتم يقوم القائم الحق منكم
و بالحق یا تیکم و بالحق بعد از این دران هنگام
بر میخیزد قائم بخواند شما و حق را ستم بخاورد
 آن برای شما بحق درستی علی شما بد که در او
 هیچ ظلم و عدوان نباشد و عالم بران عدل داد
 میکند سبحی نحب الله نفسی فدائه فلنخذ لوه
یا نبی و محبوا و او بجز حضرت مهدی نام رسول
 خدا و نه عالمیان میباشد که جان من فدای او

بادشاهان میکنند او را ای فرزندان من و بچید
 در نصرت و یاری او غایت این احتمال دارد که
 خیمه قبیل فدائه راجع بحضرت مهدی باشد پس
 این تقدیر حضرت جان خود را فدای او نموده است
 زیرا که احبای علوم و معارف عوالم حق را
 میباید و عالم را بران عدل داد میکند و ظلم
 و جور را از دنیا بر میدارد و دین حق را
 میشود و طریق و این حضرت محمدیه و نون
 میکرد و ایشا در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم
 سلام اشیا الملك الغفار در رموز و اسرار
 زمان بروز و ظهور نور موفی السعد و کلمات
 در فواحش سور مثل الله و طسم و حم و غیرها و از
 شده است و بعضی علماء ابرار و فضلا اخبار
 محدثین و غیرهم استنباط نموده اند از آنجا
 از آثار و زبر و بینات و حساب حمل و اهل
 مغایره و اسقاط مکررات و زوائد و معجزات
 یا اخذ مصححات یا بطریق قبض و غیرها و

طایفه رسول و نور

تا بحال از صحت و صدق آن هیچ کس از مستنبطات
 ایشان ظاهر نشده است و اخبار و آثار همه
 مختلفه و ابراه شده است که چون ملا حظه منبیا
 بعضی از آثار و علامات ظهور بجا آمده است و
 بعضی دیگر است و بعضی نیامده است و بعضی
 آن بختیایان و مدعیان و جفریین و علمای علم خود
 و اعداد و دوز و کشفیات و بعضی از ارباب
 حساب و ستاره شنان و شانیه بینان و مجتهدان
 کلمات مختلفه مضطرب چند میگویند که حد و
 کذب هر آنها محتمل است لکن از این کلمات منسوب
 باین اشخاص چنین معلوم میشود که در سلسله
 احداث امر نیز که در دنیا شود که بخرجند و
 را سخن در علم تعلیم خدا کرد بگویند و بعضی
 زمان ظهور را نمیتوان نمود نظر به عموم حد کذب
 الوقایع و باین کلمات و اشعار عربیه و فارسیه
 منسوب بجهت ارباب علم و ادب و ارباب مباحث
 مثل ابن عرب و فقرای و ابن سینا و ابوبکر بن محمد

خواهد

خواهد نصیر الدین طوسی و نعمت الله و میرزا احمد
 و لکن هیچ کدام مفید فایده نامرغیاشند هر کس
 بخیالی جوابان سئوالی گفته است اگر چه بعضی
 که گذشته اند موافق فتاوه اند و نیامده هان
 خدا میداند و این را نیز است محجوب و سرک
 مکتوم غیر مکتوب که ساعتی مقدم و مؤخر آن زمان
 مقدور خود نخواهد شد و العلم عند الله **بجای و جهات**
 انعلامات و دل نمودن نیک است در جزیره و لفظ
 نیک مطلق است و شامل هر نیک میشود از هر قریه
 و طایفه که باشد خواه کافر باشند و خواه مسلم
 شوند و خواه نیک و ل ایشان بقهر و غلبه باشد و خواه
 بد و ستم باشد و خواه جزیره عرب باشد و خواه
 جزیره عجم باشد الا اینکه متبادر جزیره عرب است
 و باید نیک و نیک در او عاده عجب باشد و این
 دلالت بر ظهور قیامت از ایشان میکنند و بعضی
 از آن کتب و چشم و مؤثره را از صبر غدا و علامت
 دیگر گفته اند و احققال مغل چنگیزیه و ابریه و

انما مبرور الاله انك ارسنه اقوى است نظره و روق
نجاه نجم نزل اهل نعم است بر مده و شایسته
 فتنه و ضا دبا شد و هر هله موضوع است در میان
 راه مصر و او معرفه فاست نجاه و ششم غرق شد
 مرد جلیل القدری است ان شعبه نجو عباس
 ان شعبه اشان در درجه نبیاد در نرس
 محله کرخ نجاه و هفتم فر و رفتن جا بیده است
 در ن مین و او اسم قریه است که در شام واقع
 شده است نجاه و هفتم و آمدن شدن دایات
 قیس و عرب است در مصر و در جبر دیکر و در
 شدن دایات نجو قیس است در مصر و بعضی قیس
 و دایات سفیان بن عوفه اند نجاه و ایضا حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام صفرها بد در خطبه طنجیه
 و لام المشاهده دایات نجو کتاب السائرین انما
 المکتابین جیل جیل مع خوفی شد و بوبر عتید
 بعضی واه ان برای طایفهها نیکه مشاهده کنند اند
 علیها نجو کتاب و اگر سه طایفه مشیون صاحبان

علیها

علیها و مرکب اذیت و انرا طایفه بطایفه از
 مشیون با خوف بسیار می و یک طاهران قتل نفس
 و هب اموال و مراد از این گروه شایسته همان
 سفیان ملعون باشند نجاه و هفتم علامت
 عشراست که حضرت امیر المؤمنین در همان خطبه
 صفرها بد الایة لخر و حومات عشره اولها نجو
 الایات فی ذقن الکوفه و تعطیل المساجد و انقطاع
 الحاج و حشف و قد فخر اسان و طلوع الکواکب
 المذنبه و اقتران الجیم و هرج و مرج و قتل و هب
 قتلک علامت عشره و من العلامة الی العلامة
 عجب فاذا تمت العلامات قام قائما بینک کاه
 که از برای پیروان آمدن من ده علامت است
اول انما سئل نیدن علیها است در کوههای
 کوفه بجهت لشکر کشیدن من بعد ده در و که بعضی
 و دایات در کوههای کوفه سوخته خواهد شد
دویم تعطیل مساجد است که کسی در مساجد نماز
 نکنند چنانچه در زمان ما بعضی از مساجد آباد

علامات ششم

ان

و غیره و ممکن شده اند **سیم** قطع شدن ^ج حاکم
 است که کسب نبرد بجهت اضطراب و اختلاف
 ها و خون و بیم در اینها **چهارم** خفیف خجسته
 است که بعضی از بلاء در دهات و آسان ^{مین} بر
 فر و خواهند رفت و در میان اهل خود را فر
 خواهد برد **پنجم** قذف از میان آسان است
 اهل خود را و شاید این کلاه از این باشد
 که بجهت خوار آسان اهل او پیشان شوند
 از اینجا متفرق شده بسیار بلاء در وند و خواب
 او میشود بطاعون و وبا و حبس و اختلاف و در
 میان ایشان باشد و میشود با سبیل خشم با
ششم بیرون آمدن ستاره دنباله دار است
 از آسمان که محل تعب باشد **هفتم** مقام نه نمود
 ستاره ها است با یکدیگر و این از علم نجوم معلوم
 میشود **هشتم** هیچ و مرج در دنیا است که هر کس
 هر کس شود و هر کس هرگز نکند داد و سو نباشد
نهم قتل بسیار است که مردم یکدیگر را بقتل ^{سانند} رسانند

خیال

خیالات فاسده دنیا و دنیا با بساط شیوع
 بدعتها و اختلاف مذہبها و احداث فتنها
دهم لعن است که مردم مال یکدیگر را غارت
 نمایند پس این ده علامت است که از علل متی
 تا علامت دیگر تعجبات بسیار میباشند پس چون
 این ده علامت تمام شد بر میخیزد قائم ما **و ایضا**
 در بعضی دیگر وارد شده است که از جمله علل ما
 ظهور حضرت کشتن قیام است و فرزند خود را در
 این چند احتمال دارد اول آنکه بزرگ بسیار
 بزرگی فرزندان خود را بکشد دوم آنکه بزرگ بسیار
 بزرگ عزت و بزرگی و شوکت خود را بواسطه
 اعمال خود از دست بدهد که بد و قمار و بامری
 کند تا آنکه افعال بد او باعث سلب بزرگی و
 شود و چون دولت و عزت و سلطنت در نزد
 مردم عزت است مثل فرزند لهذا حضرت او ^{نشین}
 بفرزند خود **سیم** صاحب دولت و ولت خود را
 بپادشاه بدهد بپدر خود **و ایضا** علانی است که

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را در خطبه
 مفیما یلذا صاحب الناقوس وکس الکابوس وکلمه
الجابا موس تعبد ذلک عجاب وای عجاب انا
النار بنصیین وظهرت رائه عثمانیه وای
 واضطربت البصره وغلط بعضهم بعضا وصابا
 قوم الی قوم یعنی زما نیکه ویا دما بد ناقوس
 و بر مردم داخل شود مقدمه صریح و در بیان
 کی که سرهای ایشان بر شود از شورفته و نشا
 و زما نیکه حرف بر نند کا و میسب در نزد این
 علامات عجاب چند میباشد و چه عجاب که اکثر
 درش شود در نصیین و ظاهرا هر شود علیهای عثمان
 بودی سیاه و یا ب دغلف و مضطرب شود بعضی
 که غالب شود بعضی را تا بر بعضی دیگر و داخل شود
 هر طایفه بطایفه دیگر و قهر و غلبه بد آنکه در این
 کلمات شریفه چند علامات است که آنحضرت بیان
 فرموده است اول آنکه فیما د نمودن ناقوس است و
 کنایه است که اهل ناقوس که فرنگیان و عیسویان

علامات عجاب

باشند

باشند و فرنگیان عالم را که در همه جای عالم
 ناقوس بلند شود و این دلیل بر یکی است بر
 اسلام و اهل اسلام و قوت و غلبه کفر کفار است
 و قیوم غلبه شوریده که در میان مردم است که از
 شدت قنطها و بلا ها که بر این عالم بخود شده
 اند که شبیه عیالین و سفها و حقا میباشند
 بخاطر خود نخواهند بود اصلا سیم حرف زدن و
 تکلم نمودن کا و میسب است و این کلام چند حقا
 دارد اول آنکه کاه و میسب که حیوان زبان بسته
 بر زبان بیاد و حرف بر نند مثل حرف زدن مردم
 دوم آنکه بر نند صاحب شوکتی و عالم بر نند
 که حرف او حرف باشد و هر چه بخواهد بعل بیان
 و کسی نتواند که او را از غم او بر کرد اند سیم
 آنکه مردمی بر نند و تنومند بر خور کی در نند
 پیدا شود که مثل کا و چیزی را نفهمد و با خود
 این حالت در عالم سلطنت و حکومت غایب چهارم
 آنکه مردم احق حرف و فهمی آدم را که و شعری مثل کا

صاحب

میشود و بنا بر این زن شود و احداث مذهب
 نماید و مخرج آن در هیئت و حاکمیت مینویسد
 او شوند و اما نصیبین و لا تقاس است در میان
 و عراق واقع شده است و بر سر شدن آتش در او
 و احتمال دارد اول آنکه آتش را و بقتد که آن
 و لایست سوخته شود خواه با آتش زمین بسوزد
 و خواه با آتش آسمانی مثل برقی یا باریدن آتش از
 آسمان دریم آنکه آتش فتنه و فساد چنان در او
 افروخته شود که هیچ انجمنی موش نشود و حرمان
 علم عثمانی در وادی سودا احتمال دارد که علم
 باشد که در آن بیابان و آب و علف ظاهر شود
 و منسوب گردد زیرا که اسم آن ملعون عثمان است
 چنانچه گذشت و احتمال دارد که علم آل عثمان حرق
 باشد که در آن بیابان نصب شود و مراکز سلطنت
 و دولت ایشان باشد که تا بمکه و حوالی و از طرف
 مغرب بکسیر و اضطراب بهم خوردن او است که فتنه
 در او است که فتنه در او حادث میشود که ولایت

بهر

مصر بهم خورد تا آنکه خراب شود و ظاهر این صفت
 دفعه خراب که در و اباد شود و اما **و اما** امیر المومنین
 بعد از این کلمات کلمات چند بیان فرمود که معنی
 در سخنش این است که حرکت در این لشکرها
 خراسان و مناسبت کرده شود در طالقان شعیب
 پس صالح نایب غیور بیعت کرده شود سعید نام سوا
 در ولایت خرمستان بیعت مردم طالقان با شعیب
 تاقی نمایند که از طایفه بنی تمیم باشد و مردم خود
 ستان بیعت با سعید نایب نمایند که از طایفه
 سوسیان باشند و خرمستان بیعت شکرستان است
 بیعت نیشابور هم میباشند و اوست و حوالی و نواحی
 او است و بر پا شود علم که در آن عالتی که که دهان
 طایفه عالتی باشند و عالتی را در و عالتی بر او
 به سام بن نوح میباشند که در طرفین زمین متصرف
 اند و در زمان پیش در زمین شام منزل داشته
و عالتی شود عرب بر سقلاب و او که در حد و حد
 روسیه واقع شده است تا آنکه فرمود بعد از اینها که

در کلمات امیر المومنین

و از دهن هر قل بقطر نطنین لبطار فیه سفیان صیغه
 و مطیع و متفاد شود و خاضع و ذلیل گردید و با کشت
 دوم که او را هر قل بکبرها و قصر میگویند از باریک
 آن سر هکات سفیان در پای تخت خود فتنه داد
 و قوا ظهور هر حکم موسی من البحر علی الطور پس دید
 وقت منتظر شو بد ظاهر شد و حرف زدند و
 را بر کوه طور از درخت طور سبیا و چون آن
 حضرت زبان کوای اله میپاشد در میان ندید
 کار حنا لهذا باین بیان اشاعه ظهور رجعت خود
 میفرماید در زمان ظهور و دولت حق قائم الی حد
 که زمان ظهور از ولایت مطلقه حضرت مهتاب است
 و چون باب رجعت امیر المؤمنین با الجناب خواهد بود
 لهذا اشاعه ظهور و لحظه الی حد نموده است
و ایضا حضرت در همین خطبه کلمات میفرماید که
 مضمون هر سخن ایشان است که قسم میجوئد کنند
 محمد را با هم علی نبیا و اله و علیه السلام که هر آنکه خواهم
 کشت اهل شام را بجهت شما کشته فی ها و سو کند خود

بزرگ خودم که هر آنکه خواهم کشت اهل شام را بوا
 شما کشته شما و داخل میبایم با اهل صفین بکشته
 که از ما کشته اند هفتاد کشته و بی میکردم بکشته
 زنده کی نان و تسلیم او خواهم نمود تا تل و کشته او
 را تا آنکه پاک شود از او رنگ سینه او را باین رنگ
 من از او بواسطه کفر و تنافق او و هر آنکه خواهم
 بخون خواهی بخار با سر او پس حرف هر آنکه کشته ایا
 گفته میشود که کی و در چه زمان و در کدام روز
 اینها خواهد شد و آن زمان و کیفیت و در آن زمان
 رجعت است چون رجعت بعباد ظهور را قیام میشود
 لهذا اینها همه مقدمه ظهور خواهد بود و باین سبب
 است که او را از علامت است ظهور میفرماید و حضرت بعد
 از آن کلمات میفرماید از دینیم صاحب الشام بشیر
 بالما شیر یقطع بالمال لیلان یقته عذاب الیمازیا
 دیدید شما صاحب شام که معاویه با شد که آه
 کرده شود با شما و قطع شود عذاب طبرستان و شما
 او را عذاب درد ناک **و ایضا** حضرت در خطبه

که اهلیه منسوب بسوی الخبا ب است مفعول به کما
که مضمون در مثنوی الخا این است که پس دوره
نزد فلک و گفته شود که در یاهلک شد دو
طرح حمل منین تا قرار ماه معین تا بطلیم که
تا شست سفید کن مین چپ تا مصابع قصرهای
طالقان تا تخم لب و اصحاب سین از علیین قالی
دری شیده شدن اسرار طواسین تا سید غیری
تا حد این شری هر شیر سوار مشیوم من الترابی
و نیز نم کرد بفار و بعد از این کلمات کلمات دیگر
مفعول به که این بحال که بخانی ذکر آنها را ندارد و از
برای دفع اشکالات و دفع غرضات این مشکل
و تحقیق این و موزارت مقام و محل دیگر است ه
نهم از جمله علامات و قعانی است که ایشان
حضرت در خطبه دیگر که منسوب بالخبا است می
فرمایند الاولی لیل میکروامعنا ذکر من طفاة بطریق
بغیر و نوسید کون اذا قامت السدا بد من دولت
الحصیان و مملکة الصبیان و التوان یفعلوا به ما شید

علامه

که

که وای از برای شهرهای شما می باشد از طایفه
که ظاهر خواهند شد پس تغییر و تبدل دهند طریقه
سلوک و رفتار حق را بغیر حق و رفتارهای بد
و بد معاظا هر نمایند در وقتیکه بر پا باشند
نقا و دشوار ایمان دولت خواجیه ها و سلطنت
اطفال و زنان که چون دولت و سلطنت در دنیا
منتقل بزنان و اطفال و خواجیه ها شود تغییر سلوک
نمایند و تبدل اوضاع دین و دنیا کنند و چون
بابه اسباب مذکوره ظلم و جور در دنیا زیاد
شود و کفر و اوضاع کفار عالم گیر گردد آن وقت
حضرت قائم عظمی خواهد نمود و زمان او را حد
میداند و علامات دیگر در اخبار و آثار یافت میشود
که ذکر هر موجب تطویل است و باین نسبت علامت
اقتصا میشود و بعضی از اینها ظاهر شده است و
بعضی ظاهر خواهد شد **دوم هشتم** در بیان مکان
الخصرت است در زمان غیبت کبری یک تکه در بعض
اخبار وارد است که مکان الخصرت در جزیره شمرخ

و شمران است چنانچه توفیق از خود الحضریت ظاهر شد
از برای عالم سدید شیخ مفید در سنه چهارم
صد و دوازده یا ده که معنون در مشورت این است
که الان محل استقرار ما بکعبه در شمران است و
پرسش آن بکون هبوطنا منه الی صحیح من غیر معین
الذهری نزدک است که از اینجا صحیح بود و حال
نه شمران معلوم است کجا است و نه صحیح در بعضی
سندیه گذشت که الحضریت از قریه کربه بیرون می
آید و بعضی گفته اند در جزیره غیر مصر میانه کربه
و دمشق در میان دریا محیط است که در آن جزیره
چند شهر واقع است که هر یک دو ماه طول و عرض دارد
او است مثل مبارکه و طاهره و عنایط و غیره
که خواهد آمد ان شاء الله و لکن این شهرها حال در میان
اهل عالم غیر معروف و مشهورند و از سلاطین کسی
سلطه بر آنها ندارد و نظیر این مردم غایب مثل ارم و
العباد که هشت ششاد عابد باشند که دو عدد در میان
و لکن کسی را نمی شنید مگر عباده را و در زمان

ملک افغان
صالح سلطان
مصدق شاه
راشید

معاویه

معاویه داخل او شده او را دیده و بعضی گفته اند
که شاید این بلاد در جزیره واقع شده باشند که
که تا بحال به باحوال ایشان خبر ده باشد مثل
نیکه دنیا که در این ان من معلوم شد و الحضریت که
همه جای عالم سعی میکنند و از برای الحضریت در جزایر
و صحراها و عیال و بطون او دیده خبرها نصبت
نمائند و اعوان او از علما و جوان و جاهلان حاصل خاص
هستند که خدمت او را بنمایند و کسی را نمی شناسند
و ایضا خود را یکب نشناختند و در هر موسم حج
حج و عید و مراسم حج را بجای آورده و مردم را می بیند
و مردم او را می بینند و لکن کسی او را نمی شناسد
و کجای از اعوان و خدمت او را نمی شناسند و بی غبار
و ما و ای ایشان نمی بینند و شغل و عمل ایشان را نمی
دانند و بسیار است با این مردم معامله و خرید و فروش
میکنند و کسی از احوال ایشان مطلع نمیشود و در بعضی
ها و در پاهای در میان کوهها چادر زده و قمار
منزل میکنند چنانچه بسیار از سیاحین و اهل قمار

و گشته کان جا در منزل و قصر مکان سرخیزم
 با آبخیز در میان بیا بان عشق و لب و علف خور
 خواهد دید اند و بسیاری را از سر گشته کان و درخت
 سرخیزل نیل مقصد بدون تعب و مشقت در مسافت
 عبید با ندک و مانی رسانیده اند و بسیاری از
 مردم مشاهده انوار چاک با کمال ان بزرگ به حضرت
 مقال را نموده اند و لکن او را شناخته اند مگر بعد
 از مفارقت از ایشان که علامات و معجزات و کرامات
 و خوارق عادات که از او ملاحظه نموده اند از
 شناخته اند که چنان کاد و آقا و حضرت صاحب الزمان
 نسبت و بسیاری او را در مسجد مجید و مسجد کوفه در
 ایام زیارات در مشاهده میفرمود و اما کن مقدس شده
 اند و در هر وضاعت مشرک و ضارح منوره و مقبوره
 مطهره کیفیت حرکات و سکونات و کلمات و ادعای
 او را دیده و شنیده اند از مقدسین و مؤمنین و
 معتکفین و شعبیان و مخلصین بر این حضرت بسیار
 عالم میروند و او را بدو سر میکنند و رفع نزاع و خلافت

ازین

ان میان مردم میکنند و کلمات و صدق و عدل را
 در میان مردم می اندازد و انکار بدعت و ضلالت
 میکنند و القاعاید حق را ظاهر میفرمایند و عظام
 و مسائل مشکله و احل میکنند و لکن کسی او را نشناخته
 و جو دشمنی و ثمرات کلیات دارد چنانچه
 هر یک از مذکورین را علماء ابرار و محدثین اجنبی
 و مرید حین شریعت غافل و طریقت غلط نمی بینند
 و اولیاء الطهاره را در کتب خود ثبت و ضبط نموده
 شکل الله سبحانه بلکه از برای حضرت اولاد متعدد
 و احفاد ایجاد نموده میباشند و اما کن مختلفه
 شهرهای عظیمه و بعضی از تجار و سیاحین و گستره
 کان دریا و جمل باختر رسیده و دیده و فهمیده و
 بیرون آمده اند و لکن دیگر با بخا نموده اند چنانچه
 بعضی از محدثین اخبار نقل نموده اند از محمد بن علی
 العلوی الحنبله از احمد بن محمد انباری که او گفت در
 پانصد و چهل و سه هجری در ماه مبارک رمضان
 در مدینه طیبه و زیارت سعید العیاشی چون آن بن

بجو به هیبه مرا با جویض یافت طلبید و بعد از آن
 همچنان خواست را از ایشان نمود پس هر چه شوق و
 بر جویض توقف کردید و در مجلس مشغول صحبت
 و از هر جای کلامی و از هر طرفی سخن در میان آمد
 تا آنکه کلام بدین آیین و ملت و مذهب کشید **و کتب**
اتفاق و در نزد مردمی نشسته بود که من او را اینک
 بودم و عیشنا ختم و لکن عزیز و غنیم بود و وزیر
 هم با او در کمال ادب و سلوک و عزت و احترام حرکت
 میکرد و آن مرد عزیز از اول مجلس تا آن زمان بویضا
 و تکیه ساکت و صامت نشسته بود و گویند بخندان
 مردم میباید و لکن چیزی نمیکفت تا آنکه وزیر گفت **ظا**
 شیعه جامع قلیبند و در نظر دیگران خواهر و حقیر
 ذلیل اند و فرقه اهل سنت و جماعت جماعتی کثیر و با
 اعتبار و دولت و وقار میباشند و عزیز و محترم
 و مکررند چون آن عزیز این سخنان را شنید خواست
 ظاهر نماید که کثرت جمعیت دلالت بر حقیقت مذهب
 و ملت و ملت عدد سبب بطلان مذهب نیست

بلا عظمی
 حبیب الله

پس روی خود را بوزیر نموده گفت ایا لا شایسته
 اگر حضرت باشد حکایتی که بر سر من گذشته است
 کنم که خود برای المین او را مشاهده نموده ام و الا
 با شما وزیر تا علی نموده گفت بفرمایید تا از او مستفاد شود
آن عزیز گفت ای پسر که شنو و نماز من در شهر باشد
 بود که از شهرهای بسیار عظیم است چنانچه هزار و
 دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم آن شهر
 و نواحی و از خصرت و هوا و آب و انوار و ک
 آن حد و جزای بسیار میباشند و عدد خلق را
 که در آن شهرها و آن ولایت ساکن میباشند بخند
 کسی نمیداند و هر یک از این ولایت عسوی و نصرانیان
 میباشند و بیابان آن ولایت منتهی **فیقول التوبه**
 حبشه و قریه میشود و گمان دارم که عدد مسلمانیان
 در بیشتر عدالتیان چون عدد یهشتیان در نزد
 و وزیر خبان باشد و جمع سکنان آن شهرها و مراکز
 و قریا با مضاعف میباشند بخیر و نیکبختی و مردم و غیر
 و حکایت چنانچه بر شما نیز ظاهر است پس خواست که بر

که اگر کثرت جمعیت دلالت بر حقیقت داشته باشند پس
 باید شیعه بر حق باشند نه سنیان چنانچه شیعیان
 از سنیان بیشترند کثرت عدد دلیل که نوزده
 سال با سبب کسب قبل از این و این نزد دیار
 راوی است با پدرم بعزم تجارت از شهر خود شتر
 سفر بر خطر دوریا اختیار کردم و قاید تقدیر
 کشتی ما را کشید بجزیره رها شد و از اینجا گذشته کشتی
 ما را به هات و شهرها عظیمه پرازا تجارت و افعال
 و اخبار رسانیده و چون از ناخدا استفسار نمود
 گفت من هم مثل شما اینجا رسیده ام و نه از کوفه
 اینجا رسیده ام پس رفتم تا آنکه اول شهری رسیدیم
 که او در کمال نزاکت و عفت لطافت اب و
 خردت و خوبی بود و از مردی که در لغات پاکیزه
 کتب بود نام آن شهر را پرسیدم گفت **مدینه مبارکه**
 است و از والی او پرسیدم گفت فلان است و از پای
 تخت حکومت و مقروض سلطنت پرسیدم گفت در
 شهر ظاهر است و از این شهر تا اینجا از راه دریاده

رواست و از راه صحرا یکایه گفتم عمال و کاشنه کان ها
 بجا نیک که اموال ما را ببینند و خراج و عشر خود را بیاورند
 تا آنکه ما مشغول خرید و فروش شوم گفت حاکم این شهر
 را ملان و نیت تجارت خراج خود را برداشته بخانه
 بر ندش ما را بخانه او دلالت نموده چون اینجا
 رسیدیم مردی بنی صلیحا جامه از بنیم پوشیده و
 در زبای خود انداخته و دوات و قلم در پیش
 روی خود نهاده و مشغول کتابت نمودن بود پس
 بر او سلام نموده و جواب را داده ما را مرجع گفت و
 احترام و اعزاز و آلال نمود و چون ما صورت حال
 را با او گفتم گفت بشرف اسلام شرف شده اید با نه گفتم
 تعجب ما مسلمانند و جو عیسوی و برحق موسوی گفت
 اهل ذمه چه بخود را بدهند و مسلمانان باشند تا
 مذهب ایشان را تحقیق نمایند پس پدرم چه بخود
 و من و نه نفر مضراحت دیگر را که ما می داند و حاجت
 نمود نفری و دزدی بخود را دادند پس بخون حاکم
 از اموال مسلمانان استکشاف نمود ایشان بیان نمود

مذ هب و عفا ب اصولیه و مذ هبیه خود را تقریر نمود
 و نقد معرفت ایشان بحد احاطه تمام اعتبار نماید
 اسلام ایشان را رد نمود و فرمود شما مسلمان نیستید
 بلکه در سلك خوارج مضطربید و مال شما بر زمین
 حلال است و هر کس بخدا و رسول او حضرت محمد مصطفی
 و وصی بلا فصل او حضرت علی مرتضی سائر وصیاء
 او تا حضرت صاحب الزمان که مولای ما است اقرار
 نداشته باشند از عمر مسلمین شریف و داخل خوارج
 خواهد بود چون مسلمانان این سخنان شنیدند
 اموال خود را در معرض تلف دیدند و بترسیدند
 و تفکر کردند و بعد از تأمل عرض نمودند که
 احوال ما را سلطان نویسنده و ما را بیای تحت او
 شاید در ایمنی حاصل شود ما که قبول نمودیم
 ظاهر بود و این بسیار که لهلک من هلك عن بینة
و یحیی من حی عن بینة تلاوت نمود و ما ایشان را بجهت
 مصاحبت زمان گذشته ایشان را نتوانستیم تنها گذاشت
 و گشتی با آنان هم علی بن راه نداشتند پس از آن شهر

و معکم کفایت و روانه شدیم و در چهارم در ظاهر
 رسیدیم عرصه دیدیم که بان خوی شهری ندیده بودیم
 و هیچ چیز و هیچ کس نمی مانند آن شهر را و نه نشینانش
 چون آب از نایاب و هوای فحش افراشته چون ایام
 حیوان و آن شهر در کنار دریا واقع است و درها
 بسیار و آب هوا خوشگوار داشت و کسان با کوس
 سفیدان در دشت و حصاهم عنان و سیاه و هوا
 بحال خود بسیار زیاده از کسی میداد و نه ضرر
 رسانیدند شهری عظیم در وسعت و فراوانی نعمت
 چون جنات النعیم و باغهای آن شهر بسیار و آسوده
 و اطعمه و یشمار و مردمش بهترین خلق روی
 زمین بودند و همه ایشان را با سحر حرکت و درستی
 و امانت و دیانت با هم قرین و اگر کسی چیزی غریبی
 خود منعوض او شد حق خود را بر داشت و نبود و ب
 لغو و مروج و اقتری و عیب و بد در میان ایشان
 انداخت نمیشد و هر کارهای ایشان مختص قرین و قوی
 بود چون مؤذن بانک از آن زمان میداد در مسجد

حاضر میشدند و عیان را بجای خود نموده بعد از فراغ
 مسئول کار خود میشدند و ما غریب از احسان بخیان
 ان اوضاع غریبه و احوال عجیب و غریب داده بود که
 غامض و عجیب و غریب بودیم پس همه را بخانه حاکم
 براه نمودند پس ما رفیق تا بیاییم بپایان احوال و اخبار
 و احوال و رسیدیم و در میان آن باغ قصر دیدیم
 و چون داخل آن قصر شدیم جوانی دیدیم خوش منظر با
 لباس درویشانه در صندلی نشسته و جوانی در
 خدمت او کمر بسته تا رسیدن وقت نماز مؤذن
 بانگ نماز گفت و آن باغ بپایان مردم شد و آن جوان
 که سلطان بود برخاسته امامت نمود و عیان را بجای
 با آن جماعت بجا آورد در کمال خضوع و خشوع و بعد از
 فراغ آن نماز مردم مستقر شدند و در میان آن سلطان در
 ما نمود و فرمود تا نه باین مکان وارد شده این ماعز
 نمودیم بپای ما را حرمها فرمود و در دلایع داد و
 از سب و سر و دماغ ما پرسید ما احوال گذشته را عرض
 نمودیم و چون اطلاع بر احوال ما بهم رسانید خطاب
 نمود

مستطاب

سلطانان نمود و فرمود چه قدر از اسلام سپاسید
 در میان ایشان بود که او را در میان می گفتند و
 شافعی بود او شکوه امده عقیده و مذهب خود را میا
 نمود سلطان فرمود که آن ملک با تو در این مذهب
 نیکند عرض نمود که این سلطان با من مساویست
 الا تکلیف که او مالک مذهب است و اسم او حسن بن
 قیل است سلطان فرمود ای شافعی قایل با جماع هستی
 و قیاس عمل میکنی عرض نمود بلی باین صاحب الامر
 و مردم الحاکمان سلطان را باین لقب نام میرسد و نامش
 ایاقان خوانده عرض نمود بلی فرمود این صاحب الامر
 عرض کرد بلی فرمود که آن است این آیه را بخوان قل
 تعالوا نذبح انبیا شما و انبیا کذب و انبیا کذب و انبیا کذب
 و انفسنا و انفسکم پس سلطان فرمود ای شافعی تو را
 قسم میدهم هر چه بگویم که عالمیان که مرا در خط و بند
 از این آیه مبارکه که حکایت کنند و در میان خوانوش
 شد سلطان فرمود تو را قسم بخند میدهم که در میان
 اصحاب حضرت رسول که بود بخیر خود حضرت محمد

نکته

و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین ^{شهد}
 بکر بلا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که داخل
 این ایام بزرگوار باشند و در این ایام عرض نمودند باین
 صاحب الامر پس سلطان فرمود و الله نازل شد
 این ایام بکرشان ایشان و باین ایام مخصوص بود
 بجز ایشان پس بعضی از آیات و اخبار و احادیث
 بیان فرمود با فصاحت و بلاغت تمام چنان بیان
 فرمود که حضار مجلس را دیده ها کی باور شد و
 حاضران باین کردید پس در آن ایام بخواست و عرض
 نمود غرض نا باین صاحب الامر از زمان نبوت
 تا بیان فرمود این سرگشته را در حدیث و صلوات
 جمالت را بر حق هدایت فرمود پس سلطان فرمود
 بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
 بن محمد بن علی بن الحنفین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
 و سلامه علیهم اجمعین سپاسد که در میان الجناب
 نازل شده است ای و کل حق احصیاء و امام حسین
 که مراد از حضرت سید الوصیین و قائم الزمان المجتبی

ظاهر است این ایام
 ظاهر است

خلفه

خلفه بلا فصل حضرت خاتم النبیین است پس بکرشان
 بکر شد که بعد از آن حضرت مرتکب مخالفت شود
 شاه و لایق و اید مبارک که در آن بعضی از قیام
 در شان ما نازل شده است و حق سبحانه و تعالی
 ما را باین مرتبه عالی و مرتبه متعالیه اختصاص داده
 است و مراد از اول الامر در این طبع و طبع
 الرسول و اولی الامر منکم ما میباشیم و با بکر سلطان
 عادل عامل عالم معرفت فاضل کامل باشد که مفاصل
 دین و دنیای را در آن که خداوند مردم را امر با طاعت او
 نماید نه آنکه هر چه بخواهد ظالم اجانبی فاسق فاجرانی
 لایطع قیام با شراب خمار و با کافران و کفار که این
 کند از روی شهوات نفسانیه و حب اموری دنیا و دنیه
 فاسد باشد چنانچه اهل سنت و جماعت فالتد بانیکه سلطان
 ایشان هر چند باین اوصاف متصف باشند اول الامر است
 و اطاعت اول الامر است بعد از اطاعت خدا و رسول او
و چون کلام در زبان آن خیر این باین جا منتهی شد
 همان گفت الحمد لله الذی مضى الی الاسلام و فقیه

التقليد للثبات بالآرام والاسام يعني حد و سباسب
 و قياس مرخدا و ندی را سزا است که عطا نمود ارشاد
 به بند خود و مرا از دولت معرفت نصیب نوحه غلبت
 ایمان و اسلام پوشانید و از ظلمات و تاریکهای تقلید
 لغوی فرج افرازی فضا عالم انوار ایمان و ایمان و تحقیق
 و اجتهاد رسانید و سرفقاه او هر مسلمان شدند
 سایر مردم مان از کشته از مضایق و نمودن ان شرف
 اسلام فایز شد بدین سیر اهل دین و مرکز دایره
 یقین فرمان داد که مان بدین العینا فر بردند و کمال
 اعزاز و احترام و اکرام عطا آوردند و داشتند و در بخلا
 احسان ان سلطان بن سلطان عالمیای بهمان بود
 و مردم ان شهر بدین مای مدند و مهربانی می نمودند
 و عزیز و نازکی میکردند و صله و اقضاء هشت روز
 رخصت طلبید مان اجساد خود بد سلطان شرف
 قبول از ان مردم مان با ایمان و ایمان نمود تا کمال ابرار
 کمال از اهل ان شهر را از صیافت می نمودند و در ان شهر
 و مهربانی و خوش زبانی عطا نمودند و ان نوع الهی

لا نزه

لا نزه بالقاس و در خواص بیقیاس بما میخور
 و طول و عرض ان شهر و ماه ده بود **فاهل**
 ان شهر ان برای حکامت می نمودند که از ان شهر که
 که شش شهر و دیگر است که اول را ربع میگویند و
 حاکم او قاسم بن صاحب الامر است و طول و عرض
 او با ان شهر برابر است و مردم ان شهر کثرت خلق
 و حسن خلق و صلاح و سداد و سرفاقت و ود و
 و داد و قراعت بال فامان این مردم میباشند و
 عبادت و طاعت اشتغال دارند و چون از ان
 شهر بگذرند شهر دگر با دگر باشد مثل ان شهر که او
 اصناف میگویند و پادشاه او سلطان ابراهیم بن
 صاحب الامر است و بعد از او شهر علی است که با نوع
 از اینهای دنیا و آخرت از سزا است و نام او طول
 و حاکم او عبد الرحمن بن صاحب الامر است و در جوار
 او را سائق عظیم است و طول و عرض او دوماه است
 و او منتهی میشود در شهر که او را عاقل میگویند و سلطان
 او هاشم بن صاحب الامر است و صفاقت ان چهار

ده

شهر حاکم را نام شهر است

شهر اصناف سلطان این است

شهر علی بن ابی طالب

ده است و زین بکثرت استیجار و سیاحتی افکار
 ان شهر نوین از جنات تجری من تحتها الانهار است
 هر کس در آن دیار و خطه دل کشا در آید در غایت
 کدورت غم و دلم و غمه دل در گوش خوار شود
 و نه نهد القهقهه طول و عرض و ممالک مسطور ملک
 ده است و سکنه این ملک با تمام شیعه اثنا عشریه
 و مؤمن و متقی و پرهیز کارند و هر تولا با ائمه الهی
 دارند و برادران مشایخ فلا و جمیع مناقب
 نمایند و جموع و جنوع و خشوع نماز میکنند و در
 میگردانند و حضرت زکوة مال خود را میدهند و از رعایا
 و منافع و ملک و اجتناب دارند و مکر و دشمنان به
 ترویج دین مبین حضرت سید المرسلین و تمام
 میباشند و امر معروف و نهی از منکر می نمایند و هر
 از ایشان مستطیع شود بحج بیت الله الحرام عتید
 و زیارت قبور ائمه انام را بجای آورند و یقین
 بعد از آن از کافران و کفار مردمان عالمند
 ان ملک است بخت بخت صاحب الارض داری و
 کان

صلی الله علیه و آله
 سوره الفاتحه

بیت

کان مردم آن دیار این بود که حضرت صاحب الارض را
 سال نقد و مبعوث نمود و مبعوث ملزوم و خطه
 و زین بر دین و نور جمال و بیعت خود منور خواهد نمود
 و ما هم انتظار بر دیدن لکن ما را آن دولت نصیب شد
 پس این ایام مسافرت نموده بدین خورشید مراجعت نمود
 و در زین همان و حسان در ایام باقی ماندند و امید
 آنکه دولت را در یابند و چون امر دگر بر خیزد
 کلام خود را با ایام رسانند و زین بخواسته داخل حج
 دیگر شد و اهل جمع را بک سبک طلبیده تا کبک کبک
 در استار این جنس نموده عهد و میثاق از هر یک
 که افتاد این را بر رانند و سبک بدهد و اطمینان را بر آید
 و عهد و وعید دهد بدین بود **و انصاف** شیخ صدوق
 در کتاب اتمام الدین و احوال القهر حکایتی نقل میکند
 که شخصی از طایفه بنی یاسد که ساکن در بلاد همدان بود
 اند سال حج و قمر بود و بعد از مراجعت از مکه بیک
 منزل را دورتر از تبریز و فضا و خرد باز منته
 حوالی ریه دو بعد از رسیدن قافلۀ اثری مشاهده نمود

خود را تنها و بیکی در آن بیابان دید سر اسیر
شد پاره در آن بیابان دو بد تا آنکه قوت او
رفت بر بخداوند عالمیان نالید و میگریست و می
گوید در آن حال اضطراب و اضطراب و حیرت نگاه
نمیدیدم سبز و خوشی بنظر می آمد متوجه آن طرف شدم
و می دیدم بسیار سبز و خوش که از طراوت دم از
برین سبز و در آن میان سبزی قصبه غایبان بود با
خود گفتم که در آن بادیه هول ناله این دشت سبز و
خوش و این قصر بضع محبت و از کسب که از هیچ کس نماند
و نشان از او شنیده بودم پس قدم به قصر رسیدم
دیدم دو جوان سفید پوش نشسته اند بر ایشان سلام
کردم جواب با صواب از ایشان شنیدم پس پرسیدند
خوشی شما را و قالی را با تو نظری میباشند و چیز نوبل
خواسته است پس یکی از آنها برخاسته و داخل آن
قصر شد و بعد از لحظه بیرون آمد و بمن گفت خوش
و بیکون قصر بسیار چون داخل شدم عمارت دیدم
که بان خوبی بودم تا آنکه به قصر رسیدم بود

حکایت هجدهم

ادویه

ادویه دیو دلی پرده را برداشته و داخل آن
صفت نمود دیدم در میان صفت تختی نهاده بود
بر بالای آن تخت جوان خوش دو خوش و خوش بود
و خوش لباس تکیه فروده است و بر بالای او سرش
شش در آن و او بخند بود و از نو هر دو او انعام
چنان منور شده بود که می گفت که یا ماه شب چهارم
طلوع نموده است پس بر او سلام نمودم و او از رخ
لطف و مهر با من جواب مرا داده فرمود صدای من
گیتیم عرض نمودم نه و گشت عیشناسم فرمود منم قائم
الحمد علی الله علیه و آله که در آخر الزمان خوش و خوش
نمود و با این شمشیر که می بینم میان را بران عدل
داد و راستی خواهم نمود بعد از آنکه بر آن ظلم و جور شد
باشند من چون این کلام را از زبان معجز بیان آن
فرزانه شنیدم آنچه افتادم و روی می خاک پا
سپارک او مالیدم فرمود چنین مکن و سر خود را از
خاک بردار چون سر بر داشتیم فرمود که نام تو فلان
پسر فلان و آن مردم همدان عرض نمودم بلای قذاف تو

شوم ای مولی و آقای من فرمود دوست مبدل ^{بخانه}
 و اهل خانه ات بر سوع من کردم بلی با سید و میر
 من فرمود خوب است که اهل خود نهادن تو شایسته دهی
 آنچه دیدی و شنیدی بایشان بگوئی پس بخادی
 اشاره فرموده که کسی ندی بمن داد و دست مرا
 گرفت و از آن قصر بیرون آورد و اندک راهی پیم
 برد چون نگاه نمودم مسجد و مناره و درختان و
 خانه های دیدم آن خادم از من پرسید که این موضع و
 محل چیستنا عرض نمودم که در حوالی منزل و ولایت
 مادی میباشد که او را اسد آباد میگویند باین
 محل شباهت دارد گفت بلی این اسد آباد است
 بدست من و چون ملقب شدیم او را بدیدم و چون
 کسی را کشودم بخواهد بنیاز زرد و او بود و از بر
 او نعلها ببار سید و حق و بگفت بر ما بسیارند و از
 این قبیل حکایات از بسیاری از معتقدین و مقیدین
 و مؤمنین نقل شده است که خدمت آنحضرت در این
 مقدسه رسیده اند و او را دیده اند لکن شناخته ^{این}

یا آنکه شناخته اند و لکن بجهت اظهار معجزات و کرامات
 و هدایت نمودن خلق آنحضرت خود را بیخبر نموده
 لهذا این منافات ندارد با حدیثی که هرگز از عامه
 مرغان بد کلام و مغزی است زیرا که مرغان از ان نوع
 مدعی نیات و وکالت و امور دین است بخلاف آنکه
 کسود و بیابان یا سرکشه و حیوان و سرگردان شد
 باشد و بجهت اظهار معجزه و انجاز آنحضرت خود را
 با و بیابان و قصر و راه پیمید و خادم او در آنی او را
 از دو نفری مکمل باشد با هدایت و رساندن و از
 نظر او غایب شود و همین موجب این شد که بعد
 بنیان ایمان آورده هر شیعه را صائمی عشره شد
 بر بجهت حکمت و مصلحت کاهان اوقات بعضی از
 اشخاص بخدمت میرسیده اند که موجب زیادت
 اعتقاد ایشان و سایر مردمان بوجود مبارک
 او شود و او را انکار نکنند بخلاف آنکه کوه گاه
 مشاهده و دیدن او را در زمان غیبت کبریا
 بجهت اعراض باطله فاسده دنیوی که موجب مضاربت

نور فہم در بیان کسانیت که باید در هر کس
 انتساب جناب خاتم الوصیین حضرت مهدی العجید
 علیہ السلام و نجب باشند چه از مرده کان و چه از زنده
 کان و چه از ملائکہ و چه از نوجوانان بلا تکرار و تکرار
 اثر حضرت مراتب مختلفہ دارد در اول ظهور و در
 او اسطوره و در آخر مختلف میشود در نظر باختلاف اجناس
 و مرده در باب جناب و منقول است از جناب صاحب
 مشاہیر و مفاخر و امام الباطن و الظاہر و لا نا حضرت
 امام محمد باقر علیہ صلوات اللہ علیہ العالی کہ گفتند
 حضرت بعد هزار خواهد رسید و این محمول بر عسکر
 انسان او میباشد کہ تمام روی زمین با ایشان
 منقرض میشود و **و انصبا** از جناب کاشف اسرار و قافی
 و حقایق حضرت امام معصیان و منقول است کہ
 عقیل بن عمر فرمود حضرت مهدی بگویند حضرت خوا
 هد و لیکن او در میان بخت شریف و کوفہ بچھل و
 شہزادان ملائکہ و شہزادان زمین خواهد رسید
 در جنہ دیگر بچھل و شہزادان کہ جمیع جن و ملک

در بیان کسانیت
 و شکر و حمد
 و تسبیح و تہلیل

او نبود

او نبود و در هزار بار این خبر خواهد رسید و این
 لشکر عالم را در روزی خواهد نمود و در جنہ دیگر
 است کہ لشکر او در هزار در آن وقت رسیده باشد
 و مراد لشکر انسا و است کہ بگوید و کوفہ در هزار بار
و انصبا در جنہ دیگر بعد از آن وارد است کہ خداوند
 عالمیان حضرت مدد خواهد نمود و چهار هزار ملک
 کہ تحت نصرت حضرت سید الشہداء از آسمان نازل
 فرمود در ظرف یک بلا و چون ایشان بن زمین رسیدند
 حضرت بدین وجه و بیعت شہادت قافی شد و در کس
 ایشان زودند و عباد الوہد خواستند عروج نمایند
 خطاب مستطاب آن حضرت رب الارباب با ایشان
 کہ باید در سر تربت حسین نمایند تا آن زمان موعود و
 طلب مغفرت از برای آن باریت کنندگان او نمایند
 و از قبر او را استقبال و مشاعت کنید و متوجع
 آنها شود و بزرگ ایشان ملک مظلوم است **و انصبا**
 حضرت را خداوند مدد و پیغمبر را بدان رسید و
 ملک کہ در جنہ دیگر حضرت رسول خدا نازل شد

۱۳۳

و اینها نازل خواهند شد از برای حضرت الحجاب
 پنج هزار نفر ملک که در جنگ احد و حنین از برای
 با عرض حضرت خاتم النبیین فرود آمدند و در آنکه با
 و بران خاتم الوصیین با بدیهان با و بران خاتم النبیین
 باشند که انعام و انجام دین مبین حضرت الشیخ
 واقع شده باشد بر اختلاف انبیا در اختلاف عقد
 لشکر ظفر اثر حضرت محول بر اختلاف ائمه و در
 و چون و آن و ملک خواهد بود چنانچه معلوم شد
و نصبا از حضرت امام الباقی و الظاهر امام محمد با
 علیه السلام منقول است که صفت لشکرگاه حضرت
 چهل و نه میل خواهد رسید که عبارت است از
 شانزده فرسخ و نعلت او در عاویس که ظفر اثر آن
 خنجر شریک تخت و دیوت و فاسق و خائن باشد
 و هفت هزار قرآن خوان در لشکرگاه الحجاب شعور
 تلاوت قرآن باشند و تخت کوهی که بنده خرم شد
 باشند بجهت دادن و طی آن معنوی و ملوط و دیوت
 که باشد که زن او را کند و او بداند و خوف نبرد

لشکرگاه او

ازین

ازین عیفت و این جنود لالت دارند که مردمان
 بدعمل شارب لایط ملوط زان فاسق فاجور
 مرقد منافق غلج حرام زاده بد قلب بد زب
 لایح هم لایح مروت و این مفتون بد نیا در میان
 لشکر حضرت بهم رسد **و نصبا** در خبری وارد
 شده است که در روز اول ظهور حضرت سید
 سیزده نفر انسان بعد از احباب جنگ بد حضرت
 رسول در مکه بطول الارض و غیره از اطراف عالم
 شوند و با حضرت بیعت نمایند و ملک نام رکاب
 ظفر انساب باشند و در زمان قریب ظهور
 عالمیان همه آنها یا بعضی آنها در طالقان جمع نمایند
 و در ایشان با شمشیرهای تیز باشند و اسم هر یک از
 آنها و بد ایشان قبضه شمشیران نوشته شده
 باشد **و بعضی** از آنها از اسمهای گذشته باشند **و**
 بعضی از این امت مرجعه باشند **و بعضی** از مردکان
 باشند که زن نه شوند **و بعضی** متولد شده یا متولد
 نمانند ظهور موفی السوء که بعد کمال رسیده باشند

و بعضه اها او تاد و اقطاب و رجال العتب و
اولياء الله باشند که بايد در عالم سیر نمایند
بجهت رسانیدن قیوميات غیر متناهی به بند
كان خداوند عالمیان از جانب حضرت خاتم الاوصیا
که امام زمان باشند و ایشان مدد بیکان را در
امور مهمه حیوات و معرات نمایند و این اشخاص را
موالیان خاصه الخاص حضرت میباشند که کسی اهل
شنا سدا و ایشان خود را یکب شنا سندا و هر کس
در میان مردم ادعای مشاهده امام و بنایت و
با نیت و وکالت نکنند و شایان ایشان باشند
ان نمی تفر با حیل بفرمایند و دانستی که در هر هفته باید
تمام بروی زمین را سیر نمایند و در هر روز یک
سیر مینمایند که آن موالیان خاصه بخشنند که با بد
در هر جمعه او حاضر شوند که بنابر و توان ایشان است
حضرت الباس این مد کرامت بنابر جلالت بعضی علماء
و محدثین میباشد و احتمال دارد که ایشان از این
باشند که در روی زمین و صحرای در میان مردم
مشته

مشته

میباشند که ایشان با الهامات الهیه در زمان
قریب بطهور در طالقان جمع شوند و در شبیکه
صبح آن روز حضرت از آن مکه ظهور فرماید ایشان
در رحمت خواهای خود خوانیده باشند چون صبح
شود هر یک از ایشان در زیر پای خود محفی
نوشته میباشند که در او نوشته شده باشد که
طاهر معروف و قدس باین علامت بدانند که حضرت
طهور فرموده است که در همان ساعت این بعضی
الارض و بعضی بر آب سوار شده بخد مت حضرت
جنا بخند و باین ایه مبارکه است که انما تلو نوا
یا تبارک الله جمیعاً هر جا بوده باشید شما حل و مرد
خدا هم شما را بعضی همه را در روز حضرت در مکه
مستقر نماید و این اشخاص مقدس غیر از آن کافیه
باشند که در ولایت سابقه الذکر از حضرت جنت
الامر میباشند بلکه از اهل این زمین میباشند چنانچه
اغلب شکر حضرت از این مردمان میباشند اگر چه
شاید از آن مردمان هم در میان ایشان یافت

شود و الله العالم **واضحاً** در کتاب تحفة الحجاب
 از مولانا حضرت امام الباطن والظاهر جناب امام
 محمد باقر علیه السلام منقول است که چهار نفر از ائمه
 از پیغمبران مبعوث شدند که زنده اند و نفر ایشان
 در آسمان است که حضرت عیسی بن مریم و حضرت ادریس
 باشند و دو نفر ایشان در روی زمین باشند
 که حضرت خضر و الیاس باشند و حضرت عیسی بر پا
 خانه کعبه نزول از آسمان نماید و آن بام خانه
 نبودن بر زمین آید و شاکب سیر حضرت قبل از
 ورود او بام کعبه بطریق سیر اهل آسمان بطلع
 باشد که محتاج با سبب می باشد و چون پیام خدا
 رسید سیر و سلوک او متبدل سیر اهل زمین
 شود از اهل خاک و دنیا لهذا در فرود آمدن
 آن بام کعبه محتاج به دربان باشد چنانچه در
 آسمان محتاج با کل و شرب و غذا نیست و چون
 زمین محلی محتاج با اینها میشود و این حدیث
 منافات با آن احادیث سابقه ندارد که حضرت

عیسی

عیسی در حصار بیت المقدس است بر بال فرشته
 گذاشته و فرود خواهد آمد و با جمعی مؤمنین
 نمان خواهد نمود با حضرت صاحب الامر یا در سر
 کوه اقیق نازل شود بعد از ظهور آنحضرت زید
 شاه و نمک نازل شده بیعت نماید و بعد از آن
 صعود و نزول با عجز در آن مکان ها بین
 فرود آید تا جمع میان اخبار مرشد باشد **و واضحاً**
 همان حضرت در همین حدیث صغیرا بیک کسب
 هفت نفر را نسبت نفر از مردم کان قوم بلخ
 زنده شوند جهت تثبیت امور آنحضرت **و بارز**
 نفر از قوم موسی بر عیون با شد که خداوند
 شان ایشان صغیرا بی در قرآن و من قوم موسی
 امده و درون بال خود به عدلون و در جنو کبر
 است که طائفه قوم موسی زنده اند و شهر ایشان
 میان مریک عالم می باشد لکن ساکنین این زمین
 راه ایشان و شهر ایشان نمیشود **و هفت** نفر ایشان
 کشف باشند و حضرت یوشع بر تون و حضرت

عزیز سیدان و غیره

موی حضرت شعیب و حضرت صالح زنده
 شوند و از ایه است جناب سلمان و ابو دجانہ
 انصاری و مقداد اسود و مالک اشتر و چهار
 نفر از فرزندان حضرت امام حسن مجتبی و چهار
 نفر از اولاد عقیل باشند و احیاء در روایت
 ابو جاد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 منقول است که جناب فرمود که از هر لای چند
 نفر باید در کتاب نظر انساب الجناب باشد
 و داخل در این سمید و سیزده نفر باشند
 مکه چهار نفر از مدینه چهار نفر از بیت
 المقدس چهار نفر از شام و از ده نفر از
 و از نجف سیزده نفر از ده نفر از عجم و سیزده نفر از یمن
 چهار نفر از و از یمن دو نفر از بغداد هفت
 نفر از واسط چهار نفر از بصره هفت نفر
 و از کوهستان بصره هفت نفر از خمستان
 بصره چهار نفر از نواح بصره شش نفر از نجف
 چهار نفر از و چهار نفر از کربلا ایامی که
 نفر از

نفر از قم و از ده نفر از نواح اطراف قم
 سیزده نفر از اصفهان یک نفر از کرمان
 چهار نفر از مکران یک نفر از موالیه
 نفر از مرزبانی و از هند و سیستان پنج نفر از
 قزوین سه نفر از مازندران و از سمنان
 حبشه سه نفر از کوفه و از ده نفر از
 نیشابور چهار نفر از سبزوار و از ده نفر از
 طوس و نواح و هفت نفر از دامغان
 نفر از خاور چهار نفر از مصر چهار نفر
 و از شیراز هفت نفر از طبرستان و از ده
 نفر از حلب چهار نفر از سمرقند و از کابل
 چهار تن و این مذکورین بنا بر روایت ابو جاد
 است و تفسیر عددان سید و سیزده نفر از نجف
 کتب یا حدیث یا تفسیر عالمی بخیر و ایمان
 بزرگواران در نزد ظهور پس جنان باشند
 اگر چه از ایران باشند اللهم احبنا منهم محمد و آله
 و در حدیث دیگر وارد شده است که هریک سیزده

سینه زن امرو لادعیم میباشند و شاید تحول
 ببالها باشد یا تحول بر زنده آنها باشد یا
 تحول بر این باشد که در عجم نشو و نما نموده باشند یا
 چون در طالقان که چون در عجم است محسوس میشود
 و آنجا خدمت الحضرت میر سید محمد فرمودند
 اولاً عجمی که از اعراب و غیر اعراب باشند
 شاید همان سبب و سبزه نفر در طالقان جمع
 نشوند و چون ایشان که از اولاد عجمند و با جمیع
 شوند با کلمات غیبیه لهذا مقتضی حضرت آنها باشند
 غیر از آنها و الله اعلم **نورده** در بیان وقت
 ظهور کیفیت و سلوک و گفتار و کردار و
 آن غیره میان است با کافین و مشرکین و منافقین
 و قاصبین و قاجورین و ظالمین و مرتدین و اهل کفر
 و ضلالتین از عالمین بدانکه از مضامین احادیث
 متکثره و اخبار عدیده و آثار معتدیه چنین ظاهر
 میشود که ظهور برتر حال موقر السعیدان سرور در
 سال طاق خواهد شد مثل **سده** و **هفت** و نه

و در خبری وارد شده است که ظهور ایشان در
 روز شنبه عاشورا که روز ضعف است و
 شهادت سید الشهداء و قوت ظالمین و دوا
 و مشرکین باشد که روز خون الیحد و بر ری
 امیه و آل مروان است و در **خبر دیگر** است
 که الحضرت در روز جمعه در وقت خطبه خوانند
 نماز جمعه ظاهر شود در مکه معظمه و کردن خطبه
 در آن روز و از انظار ناس غایب شود و صبح روز
 شنبه ظاهر شود و باین سبب است که اهل بیت
 در روز جمعه در وقت خطبه و نماز درهای
 صاحب خود را میبندند و در خبری وارد
 است که روز پنجشنبه ظاهر میشود و جمع میماند
 اخبار ممکن است که در روز پنجشنبه ظاهر شود
 که کسی نداند و در جمعه کردن خطبه و زنده کردن
 شنبه ظهور را و فاش شود که هر کس بداند در
 خبری وارد است که مکرراً امیر المؤمنین **ع**
 و احباب کل العجب بین جمادی و رجب **نعمه** **ع**

باز ظهور علی

غود یا امیر المؤمنین این چه تعجب است که مکرر
 او را بنیان مبارک جابر صغیر را می‌نخست و فرمود
 چگونه تعجب نکند که گویا می‌بینم که جوان مرد هفتاد
 شده اند و شمشیرهای خود را بدوش خود نهاده
 اند و در کوفه و کوچه و بازارهای او گردش
 میکنند و گردن کفار را می‌زنند و این دخلی بر
 ما ن‌ظهور ندارد این در زمان مرحمت یا بعد
 از ظهور که جوان خرده کان زنده میشوند بسیار
 و چون **مفضل بن عمر** که از جمله اهل اصحاب و شیعیان
 خالص حضرت کاشف سر حقایق و دقایق بود
 جناب امام جعفر صادق علیه السلام است حدیثی
 نقل کرد که جامع جمیع کیفیات و کمیات ظهور و سیر
 سلوک و رفتار و گفتار و کردار حضرت قائم است
 روایت میکنند و علماء اعلام و محدثین تمام او را
 در کتب ضبط نموده اند لهذا من باب التیمن و التک
 حاصل مضمون او را بعینه نقل میکنم که موجب دو
 شنائی چشم شیعیان و دل‌آنیان بوده باشد

باز

بنا **نکه** مرحوم حسن بن سلیمان که از جمله خلص
 شیعیان حقایق اقبال حضرت امیر مؤمنان
 است در کتاب **منجیب البصائر** که از جمله کتب
 احادیث معتبره الی رسول است بسند معتبر
 روایت میکنند از فرزند حضرت خیر البشر و
 جناب امام جعفر صادق علیه السلام که در حدیثی
 و سلم که مفضل بن عمر را از حضرت سؤال نمود
 که فدای تو شوم آیا وقت معین از برای ظهور
 قائم الی محمد معین میباشد جناب فرمود خدا
 عالمیان ای و امتناع فرموده است از آنکه
 شیعیان ما بدانند که وقت ظهور کی خواهد بود
 و آیاتی که خداوند در قرآن در باره امر مسیحت
 و قیامت فرموده است هر دو باره ظهور و قیام
 آنحضرت است که اول قیامت صغری باشد و
 هر کس و قتی از برای ظهور آن حضرت معین غایب
 خود را با علم غیب خدا شریک نموده است و آن
 اسرار الهی نموده است **بنا** **مفضل** عرض کرد

و اطلاع بر

ای سید و مولای من چگونه خواهد بود ابتدا
 ظهور آنحضرت انجذاب فرمود او بی جنب ظاهر
 شود و فاش در عالم بخت شود و بلند گردد
 و ازین هویدا و روشن شود و منادیان
 آسمان با اسم و کینیت و نسبش ندا کنند تا آنکه
 بخت بر خلق تمام شود بان بختی که ما بر خلق
 لازم ساخته ایم و احوال و قایم او را بیان نمود
 ایم و نام و نسب و کینیت آنحضرت از برای تمام
 مردم ظاهر کرده ایم و نام و کینیت او مثل نام و کینیت
 او مثل نام و کینیت خدا و رسول خدا میباشد تا آنکه
 مردم بگویند که ما نام و نسب آنحضرت را نمیدانیم
 پس حق تعالی او را بر همه دینها غالب فرمایند چنانچه
 وعده بر رسول خود داده است در کلام مجید خود
ارسلنا الله و دین الحق لظهوره علی الدین کلّه
 و او که المشرکون فرستاده است خدا و رسول
 خود را بجهت هدایت نمودن مردم را بر همه دنیا
 و هر چند که مکروه دانند و نخواهند مشرکان و کفار

تا آنکه عالم را بداند

جای

جای دیگر صغیر ما بد قاتل و هم حق لا تکلون قینه
 و بکلون الدین کلمه شد و جنبش نمایند با کفاد
 و منافقین و خواصج تا آنکه نبوده باشند قینه
 و کفری و بوده باشند همه دینها از برای خدا
 پس فرمود ای مفضل حضرت صاحب الامر
 ظاهر شود در دراز از هر دینها و مملکتها و
 را و هر دینها بدین حق بر گردان و از هیچ کس
 دین حق اسلام قبول نقرما بد چنانچه خدا
 صغیر ما بد و من بینع عن الاسلام دینا قلن
 منه و هو فی الاخره من الخاسرین یعنی کسیکه اختیار
 نماید دین غیر از دین اسلام پس قبول کرده
 نخواهد شد از او آن دین و او در آخرت از
 جمله بانیان کاردان است پس مفضل عرض کرد ای
 سید و مولای من حضرت صاحب الامر در زمان
 غیبت خود با که صحبت خواهد داشت انجذاب و توفیق
 با ملائکه و مؤمنین از جن و امر و نفیس و غیره
 و نابیان او بیرون خواهد آمد که آنها را شیعیان

او برسانند و مراد غیبت صفای حضرت است
 که آخر و لغو او بسوی و کلاه اربعه و نمایان او
 بیرون بیا بد که بسوی شیعیان او برسانند
 و در زمان غیبت کبری با آنکه و بجای
 داشتن او منافات ندارد با آنکه گذشت که
 خواص خاص الحاصل و لیا و خدمت او میرسد بیا
 آنکه در آن شهر باشد و اولاد و خدم و حشم او
 خدمت او برسانند و با ایشان صحبت بیا در دنیا
 که ممکن است همه آنها واقع شود زیرا که مانع الحکم
 نیستند بر حضرت فرمودی **فصل** کویا بحکم
 خود صاحب الامر علیه السلام داخل مکه معظمه شود
 در حالیکه برده رسول خدا در بر و عمامه در
 بر سر و در هر دو پایش دو خلیل حضرت رسول
 خدا باشد و عصای حضرت را در دست گرفته
 باشد و بر روی خند در پیش روی خود آفتاب
 باشد که کسی او را نشناسد و مانع هیئت آنها
 هیچ چیز نباشد خانه کعبه اند و چون در راهها

نامه حضرت قائم

رود و بجای میل و میکائیل و صف صفای
 بروی نازل شوند و بجای میل عرض نماید که ای
 مولای آقای من سخن تو مقبول و آخر تو جاری
 است بر حضرت دست خود را بروی مبارک
 خود بکشد و بگوید الحمد لله الذی صدق ما و
 عدنا بعد اترای خدا قیامت که راست فرمود و
 ما را و زمین هشتاد و یکمیراث داد که هر جا که
 خواهیم قرار گیریم و نیکو مژدی است خرد کارکنان
 از برای خدا بر حضرت در میان رکن و مقام
 حضرت ابراهیم در نزد حجر الاسود بایستد و صد
 بلند که همه عالم بشنوند و یاد نمایند که ای کرم
 بنبر کواکب و مخصوصان و الهامیکه حق سبحانه و
 تعالی ایشان را از برای من ذخیره فرموده است پس
 از ظاهر شدن من بروی زمین بیا بید بسوی
 بر خداوند عالمیان صدای مبارک او را بگویند
 ایشان در هر جای عالم که باشند بر ساند از شرق
 و مغرب عالم و آن سمیع و سبده نقر در هر جای

هر چالی از احوال که باشند نای انحضرت را بشنود
 و هر متوجه بجايت او شوند و در خدمت او حاضر
 ان حاضر شوند و بخدمت او باشند **پس** خدا
 عالمان خودی از نور در میان زمین و آسمان
 بلند و نصب فرماید که نور او در میان خالهها
 مؤمنان داخل شود که خالههای ایشان از آن نور
 فرج نال و بر سر و رویشان شود اما ندانند
 که قائم الحید ظاهر شده است و چون صبح شود آن
 مسعود و مسخره **نفر علی** از اطراف عالم
 بخدمت انحضرت در اول طلوع افتاب پشت بخت
 بی یوار خانه کعبه دهد و دست خود را بکشد
 که مانند دست حضرت موسی علیه و بیضا نماید
 و نوری از او ظاهر شود که عالم از نور او روشن
 گردد و دل بجايت فرماید که هر کس را این دست بخت
 نماید چنان است که با خدا وید عالمان بیعت
 نموده است **لعل** و لکنیکه با انحضرت بیعت نماید
 جبرئیل امین باشد و بعد از او سایر ملائکه **بیعت**

سبب با حضرت محمد

علامه

نمایند و بعد از آن بجا آید و بعد از ایشان بجا
 ان که سبید و سبیده نفر باشند بیعت نمایند
 و چون اهل مکه چون این احوال را ملاحظه و مشاهده
 نمایند فریاد بر آورند که این شخص که در جایت خا
 کبیط ظاهر شده است کتب و این جماعت که بر او
 جعید کیا شد و این امر بیعت حبیب بر حق و بیعتی
 شد که این همان صاحب نبیها است که داخل مکه شد
 گوید هیچ ملک از اصحابش را مینماید که نیند مگر
 چهار نفر که از اهل مکه اند و چهار نفر دیگر ایشان که
 از اهل مدینه اند که اتفاقا بنام و سبب ایشان **نبی**
 سیم **پس** چون افتاب بلند شود از پیشتر قرص قناب
 منادی از آسمان ندا کند که همه اهل اسماء و زمینها
 بشنودند که ای گروه خلافت این مهد الحید است او را
 بنام و کتب حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 یاد نمایند و سبب مبارک او را بپندارند و بر او بیعت
 امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات

الله و ملائکه علیهم اجمعین و این اسما مبارکه آباء
و اجداد و اولاد ایشان بیان نمایند که هر مرد عالم
نشوند و به فهمند و بداند پس آن مژده بگوید که
که سبب نما شد با او تا هفتاد و یک سال و مخالفت
حکم او را نکند که گمراه خواهد شد پس آن ملائکه و
نجایان و نقیایان بگویند لیسک ای خواننده
در اینجا شنیدیم و اطاعت نمودیم پس چون ملائکه
این ندا را از آن مژده نشنوند از شهرها و دورها
و قریا و صحراها از شرق و مغرب عالم درو بطرف
معهظه نما بنگارند که خداست آنحضرت بر سید و چون
قریب بقریب افتاب شود از طرف مغرب شیطا
ن یاد نما بیکدیگر که مژده مردمان پروردگار نماید
وادی یا قریب شده است و او عثمان بن عقیله از قریه
نزدیک معاویه بن ابی سفیان است با او سبب نماید
تا هفتاد و یک سال و مخالفت نماید که گمراهی
سوی بداند پس ملائکه و نجایان و نقیایان بگویند
گویند شنیدیم و باور داریم و اطاعت خواهیم نمود زیرا

هم

هم یقین دارند که این صد کنند شیطان لعین است
و لکن منافقان و صاحبان شکنداء او را در
لب هر روز و کمره گردند **مفضل** آنحضرت در آن
ان در زینت تکبیر داده میفرماید که هر کس خواهد
نما بد حضرت آدم و شیث و نوح و اسم و ابراهیم
اسمعیل و موسی و یوشع و یسوع و یحیی و یونس
که کند که علم و علم و حال و حال هر یک با من است و هر
کس خواهد نظر نماید حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی
حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و سایر ائمه هدی بیا بد
و بمن نظر کنند و آنچه خواهند از من سؤال نمایند که
علم هر روز در من است و آنچه ایشان مصلحت نمایند
اند و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر کس کتابها
نازل از آسمان و صحیفهای بفرمانند و میخواهند بیا
و از من بشنوند پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن آنحضرت
حضرت آدم و شیث و حضرت ابراهیم و نوح و یونس
حضرت موسی و یحیی و حضرت عیسی و زبور حضرت داود
بلقه و زبیران ایشان که هر علمای این دنیا و ملتها

مذ هبها اقوام نمایند و گویند که اینها هر آن کتابها
 اسماف است که بر انبیا عظام نازل شده است و
 انکه حرفی از آنها تغیر و تبدل یا قضا شده و
 از آنها فوت شده است و بما فرستیده است الحاکما
 و سید کما این جناب هر از برای ما خواند پس حضرت
 شروع فرمود بخوان قرآن عظیم چنانچه بر حضرت ^{نازل}
 کریم نازل شده است بدون تغیر و تبدل پس
 در این هنگام شیخ معنی با صورت عجب کرمی
 او عقب سر او بر کردید و با شد بر اسب داخل مکتب
 و بیاید تا آنکه در حضور با هر انواران سر برانستند
 و عرض نماد که ای سید و مولای من شریک امر خود
 مرا مکن که خدمت تو بر سم و شایرت دم شمارم
 هلاکت لشکر سفیان ملعونه در بین این حضرت
 نفرها بد که قصه خود را نقل نماید حکایت برادرت
 شیر عرض کنای سید و مولای من و برادر من در
 میان لشکر سفیان ملعونه بودیم و غراب نمودیم دنیا
 را از دمشق تا بغداد و کوفه مدینه و مکه را

خبر شد

درم

درم شکستیم و استرها را دو میان مسجد مدینه
 بستیم تا آنکه سرکین انداختند پس بیرون آمدیم و
 مجموع لشکر ما رسید هر از نفر میر رسیدند پس متوجه
 بیعت مکه شدیم که کعبه را خراب کنیم و مجموع اهل
 بقیل بر ساینم چون صبح او بیدار رسیدیم در آخر
 شب دران زمین فرود آمدیم تاگاه صبح و صبح
 از آسمان آمد که ای بیدار هلاک نما این کوفه شکاک
 را نزل پس زمین شکافته شد و تمامی لشکر را با
 تمامی اسبان و اسباب و مردان بخود فرو برد
 و چیزی از آن لشکر باقی نماند دران بیابان باقی نماند
 چیزی و برادر من که تاگاه ملک بنزد من و برادر من آمد
 و رویهای مان بدلت سرگردانید چنانچه گفت
 پس برادر من گفت ای نند بر و بر و سوی سفیان
 در دمشق و او را برسان بطور حضرت هلاک
 الحمد ط و او را خبر بد هلاک لشکر کفر اثر آورد
 بیدار پس رو بر کرد و گفت ای شیر خلق شوق
 محمد الحمد در مکه که ظهور نموده است و او را

نشاءت به هلاکت ظالمان و بردست مبارک او
 توبه نما که توبه تو مقبول خواهد بود و کنج الجباب
 دست مبارک خود را بصورت او بکشد در همان
 ساعت صورت او بحال خود برکی دهد و انحضرت
 بیعت نماید و دست او را بپوسد و در میان
 عسکر بفرستد اثر الشرف بر ما بدست مفضل بن سواد
 نمود که ای سید و ولای من حضرت صاحب الا
 با اهل مکه چه خواهد نمود الجباب فرمود او حضرت
 الشبان بن عوفه بن کوفه و حکمت حسن بن عوفه دعوت فرمود
 و چون اطاعتش نمایند شیخه از اهل بیت خود را
 بر الشبان خلیفه نماید و بعد از آن از مکه معظمه بیرون
 بیاید و متوجه بطرف مدینه طیبه گردد **فصل**
 مفضل بن سید که ای سید من چرا نه کعبه زاده
 الله شرفا چه خواهد نمود الجباب فرمود او را بر خود
 خواهد نمود و آن بناء حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما
 السلام او را بنا نماید بلکه جمیع بناهای ظالمین را از
 مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب کند و **صعد**
 دوزخ را

کوفه را نیز خراب کند و از اساس ویش بنا خواهد
 نمود و قصر کوفه را خراب خواهد نمود و زی که بانی
 املعون است پس مفضل که ای الجباب در مکه
 زاده ها الله شرفا اقامت خواهد نمود و حضرت فرمود
 ای مفضل نه بلکه شیخه را از اهل بیت خود را بخا
 بکند و او را بخا نشین خود نماید و چون از مکه
 معظمه بیرون بیاید اهل مکه همانند بکیرند و خلیفه
 او را مقبل رسا کنند پس حضرت قائم چون این حکایت
 شنید را بشنود و خود مکه فرماید و الجباب شرم
 سازد و روی بخراشاند و کسا رعبت ذی سریت
 ان جناب امله در کمال نصرت و بیم و زاری و خوف
 و خشیت و توبه و انابه و عرض کند ای محمد العجم
 تقصیر ما را عفو فرما پس الجباب از بات را گفت و
 توبه الشبان را قبول فرماید و الشبان را عفو طیبه
 و تصایح مستحبه ارشاد نماید و ان عقوبات الهیه
 بر سر باند و شیخه را از اهل مکه در این باب برایشان
 جاری و حاکم کند و بیرون آید بان اهل مکه آن حاکم

رفتار اهل مکه با شیخه

حکیم خود بکشند از روی طغیان و عصیان و چون
این جنس با حضرت برسد یا در آن نجبا و نقباء حضرت
انسان با جماعتی بسوی ایشان بفرستند که با ایشان بگو
دین حق را اختیار میکنند پس هر کس ایمان بیاورد
او را به عتد و هر کس ایمان نیاورد کفر او را بر
نند پس چون عسکر ظفر از حضرت عتبه برسد از
صد کس بیک کس ایمان نیاورد بلکه آن هزار کس
کس مؤمن نشود پس جمیع ایشان را بکشند و
بکشان با ادب حرکت نمایند و قنده و مسالک ایشان
بر طرف شود مفضل بر سیدی سید من بجهت
مهد از مکه بجا خواهد رفت الجناح فرموده شد
بسوی مدینه طیبه حد بزرگوار حق و چون عتبه
برسد امر عزیمت بخیمه آن او بظهور برسد که موجب
سروری و قرح و شادی مؤمنان و خفت و خواری
و ذلت منافقان و کافران باشد مفضل عرض نمود
فدای تو شوم ای مولای من آنچه میکنی چه مراست
آن حضرت فرمود **ای مفضل** چون او و ابراهیم مدینه

نمود

شود نزد قبیله خود رسول خدا صلی الله علیه
واله وسلم برود و در باریت قبیله مطهر منور خراسان
و خلایق صومعهات را تا بیدار بفرماید ای گروه
خلایق این قبیله قبیله من حضرت رسول خدا
وند عالمیان الله است مردم عرض نمایند ای
ال محمد انحضرت فرماید پس بیا بایستند که در اینجا موقوف
شده اند مردم عرض کنند که این دو مصاحب و هم
خواه حضرت رسول خدا ابو بکر و عمر بن الخطاب
بجهت مصالح چند برسد که ایشان چه کسانند و
بچه سبب از میان مردم مان ایشان با حاتم ذری
مکان موقوف شده اند و از آن چه بابت ایشان
بر کربله الله و باین اختصاص شریف تفصیل مخصوص
شده اند شاید دیگران باشند که در اینجا موقوف
میباشند مردم عرض نمایند ای مهدی الخیر عیون
ایشان کسی دیگر در اینجا موقوف نشده است و سبب
این اختصاص این است که اینها دو خلیفه و جانشین
نشین حضرت رسول خدا بودند بعد از او

جناب لهذا در بهای مبارک انجناب فن شده اند
 پس آنحضرت فرمود یا کسی هست که اگر ایشان را ببیند
 بشناسد مردم عرض کنند بلی یا ایشان را بصفت
 ایشان که در کتابها خوانده ایم میشناسیم پس آنحضرت
 تا بنیافرماید که یا کسی شکت دارد که ایشان در این
 موضع مدفون شده اند مردم عرض نمایند پس
 انجناب از روضه مقدسه بیرون تشریف آورد
 و برود در مکانی منزل فرماید و چون روز
 سیم شود تشریف شریف را بیاورد و بعد از آن
 قبر مطهر امر فرماید که دیوار را بشکافند و
 نفر مردم که کفن بچیده بیرون بیاورند و بهشت
 صورت که در دنیا بوده اند با بدن تازه بنویسند
 سیده پس آنحضرت حکم فرماید که کفن را از ایشان
 دور کنند و ایشان را بدین جهت خشکی که در آن حواله
 باشند از آنجا بیاورند بخلق پس در همان حال این
 درخت خشک را بجناب حضرت مهدی علیه السلام برون
 و سبز شود بحجت امتحان و ابتلا مردم مانده و شاخ

دور

و برگ بیرون نماید و شاخهای او بلند شود
 پس جوان محبان و دوستان ایشان بگویند که
 این است قریب و شرف و نزدگویی و ستایش
 عجب است ایشان و چون این خبر غیر از قریب شود
 شود پس هر کس که بقدر رحمت از عجب ایشان در
 داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب
 حضرت ندا در دهد که هر کس این دو مصاحب و یار
 حضرت رسول را دوست میدارد انمیان
 مردم جدا شود و درین طرف با سید پس مردمان که
 آن زمان دور فرستاده اند دوستان ایشان که
 برایشان صلوات و رحمت فرستند و یکی شبستان
 ایشان که برایشان تفریح و لغت نمایند پس آنحضرت
 حکم فرماید بدوستان ایشان که از ایشان بپزیرد
 جویند و این نمایند و الا لعذاب المحی مصعب خواهد
 شد پس ایشان در جواب آن خیر عالمیان عرض نمایند که
 ائمه علیهم السلام ما پیش از آنکه بدانیم که از برای ایشان
 در نزدی ویرد کار عالمیان قرب و قریب خواهد شد

روایت نموده اند در بعضی

از ایشان بیزار می‌بخشیم و حال که برای العین از
از حربه ایشان این معجزه را مشاهده نموده ایم و
دانستیم که ایشان مقترب درگاه احدیت مستجاب
حکومت از ایشان بیزار می‌جویم بلکه از توان
هر کس که ایشان را بخوابی با بن درخت و بن نو
است و از هر کس که تو ایمان آورده و با ایشان
ایمان می‌آورده است بیزار می‌جویم هر چه چون
لحضرت این کلمات مرتضی‌ها و اهل بیت را از ایشان
استماع نماید امر فرماید که با دسیاهی ایشان
وین که هر ایشان را هلاک نماید و در شر القمار بر
قرار دارد پس حکم فرماید که آن دو نفر را از درخت
نیز برادرند و ایشان را بقدرت الهیه زنده نمایند و
فرماید که هر کس از این قوم شود پس هر ظلم و فسق و جور
و کفری که از اول عالم شده است تا با عرض کائنات
انصار و مکرورن ایشان وارد آورد و مراد از اول عالم
در این حدیث شریف اول زمان غصب خلافت
ایشان است حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

نار

نار از اول دنیا زیرا که چون ایشان این عمل نمودند
و خلافت حق و امامت مطلقه را از خان و ان
بنوت بیرون بردند و نگذاشتند که خود بجای
خود قرار گیرند تا آنکه نور علم و عقل و ایمان در
جهن شود بلکه ظلمت و جهل و کفر را در دنیا ظاهر
نمودند و هلاک بکرات از اموات داده اند و با دست
نکند بخاندان رسالت کردند تا افعال ناشایسته
و اعمال بیخنده و قتل و غارت و غارت و غارت
و آسیری که با بسبب از برای طبع علویه و فاطمه
عجل او بردند پس در روز حق ضعیف شد و با
قوی کرد بدو و چنین هر حق ضعیف و هر باطل قوی
خواهد بود تا زمان ظهور دولت حق الهی و ان
این جهت حضرت صادق ع فرمود که کناه زدن
مسلمان فاری و آتش افروختن بدو خانه علی و فاطمه
و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و زهر دادن
امام حسن مجتبی و شهید بودن امام حسین ع با اولاد
انجاد و برادران و غیره گواران و اولاد امام و

آنحضرت را واسر نمودن در ربه طیبه فاطمه ظاهره را
 و اذیت و از سر نمودن ایشان در هر زمان بنا
 و هر چه که بحرام شده باشد و هر سودی که ^{میده}
 شده باشد و هر گناه و جور و ظلم که قائم ال
 محمد واقع شده باشد هر را بر ایشان شمارد که محرم
 اینها از شما شده است ایشان اقرار و اعتراف نمایند
 زیرا که اگر ایشان در روز اول غصب حق علیه
 فصل حق حضرت رسول خدا را عید کرد بدان افعال
 شنبه و اعمال فحشه در دنیا واقع نمیشد پس حضرت
 قائم علیه السلام حکم فرماید که هر کس حاضر است از
 ایشان قصاص نماید و بآن ناسی اهل کوفه فرماید که
 ایشان را بآن درختان حلق و بزان نمایند و
 بنمایند امر نماید که آنرا خود را ببر و ن کند و بنمایند
 بآن درخت و بآورد آنرا بآن که خاکستر بخشد
 بخش بپسند عیند ملعون الهان بد بریا بریزد
 پس مفصل عرض نمود ای سید و اقا و مولای
 ای آیین این عذابهای ایشان است آنحضرت فرمود و میباید

ایشان را

ایضا

ای مفصل و الله که سید حق مصطفی رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر امیر المؤمنین
 علی بن ابیطالب علیه السلام و صدیق طاهره را
 عزیز و فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام
 حسن مجتبی و حضرت امام حسین شهید بکر بلا و سنا
 ائمه هدی علیهم السلام بدینا رجعت خواهند نمود
 و انصاف هر کس ایمان محض با کفر محض داشته باشد
 در دنیا خواهد شد و اثری هم ائمه هدی و هدی و سنا
 ایشان را عذاب نماید پس حضرت قائم علیه السلام
 از اینها متوجه کوفه شود و در میان نجف اشرف
 و کوفه فرود آید و در آن وقت جنایات گذشته
 عدد لشکر او چهل و شش هزار ملک و چهل و شش
 هزار چن و سصد و سیزده نفر نقباء الله و بزرگان
 بده هزار نفر دیگر از سایر مردم برسد و تمام این
 حدیث شریف را که مفصل روایت میکنند در هر
 بیان میکنند و اما سر اینکه حضرت قائم با حق تعالی
 را در کوفه قرار میدهند این است که چون بوزن

ظهور نور و لااب مطلقه و خلاصه حقه و بریا
 حقه و سلطنت حکم معقنه امیر المؤمنین علیه السلام
 که فاتح الرصدین و اول اوصیای حسین حضرت رسول
 رب العالمین است در کوفه بود لهذا با یلغار
 نور خاتم الاولیاء و الاوصیاء در کوفه انصاف
 شود زیرا که چون نور نور نبوت و ولایت از
 مکه طلوع نمود و عبیده بن لؤی و دشمنان شدند و
 کوفه غریب نمود لهذا با بدیدن اولیاء و خاتم
 الاوصیاء بغیر اظهار اسرار و ولایت مطلقه
 و امامت حقه را در اینجا بنا نهاد تا تطابق بین القادری
 و الخاتم شود و **انصاف** منقول است که چون حضرت
 قائم علیه السلام از مکه معقنه بیرون تشریف بیاورد
 بنا در میان لشکر ظفر از خود در دهد که همچنان
 و نان و قوشه با خود ببرد پس سنگ حضرت
 موسی با رنگ شتر نمایی و با خود ببرد و در
 هر منزل که برسد او را نصب نموده و دوازدهم
 آب از او جاری شود که هر شش از او بخورد سیراب

شود

شود و هر کس نه از او بخورد سیر گردد و حجت
 حضرت نجف اشرف بر شد و آن جاساکن کرد
 و پوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد
در خبر دیگر وارد شده است که آب و طعام و علف
 از آن سنگت بیرون خواهد آمد بجهت لشکریان
 و چهار پادشاهان ایشان و آنحضرت عصا موسی را
 در هر زمان که خواهد بر زمین بیندازد که لشکر
 از دها شود که چون دهان بکشا بد آن کام بالاما
 کام پادشاهان و جهل ذراع باشد و آنچه را که مامور شود
 از جانب آنحضرت فرود برد و در هر جا او را نصب نمایند
 درختی بارور شود و هر بار که مامور شود که هر
 دمان از مردان و زنان از او بخورد و **انصاف**
 وارد شده است که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام
 ظهور نماید پیران حضرت آبراهیم را بپوشد و
 او همان پیران هفت است که جیبی بشل امین او را از برای
 خلیل الرحمن او برد و رفتی که عمره داور باشد
 اینحضرت و آنحضرت آن پیران پوشید و انشاید

عصا حضرت قائم

مرد شد و سلامت کرد بد و چون حضرت یوسف
از مصر بگریخت و حضرت یعقوب بوی او را در
مصر شنید و حال آنکه میان ایشان مسافت هفت
روز فاصله بود و چون بشیران خامه را بروی
حضرت یعقوب انداخت چشم نا بینا ^{بینا} حضرت
شد و چون حضرت قائم علیه السلام ان پیراهن را
پوشید الت و الت الت دشمنان با حضرت اثر
نکند هیچ وجه من الوجوه **و ک** خبری وارد
شد است که حضرت قائم علیه السلام انکسرت حضرت
سلمان بن داود را در آنکشت مبارک خود نما بد
که جمع کیوس و وحوش و دود و دام و هوام و حین
و بوی و عفت و شیا طین و باد و برق و آبر و
هوای مطیع و منقاد او شوند و آنچه در تحت تصرف
سلیمان بود فرمان واجب الاذعان او شوند
با نیا ده از آنچه خداوند با وعطا فرموده است
و چون آنحضرت وارد کوفه شود و در آنجا فرار کرد
شکری بطرف شام بر سر صفائی ملعون نفرستد

و با او

و با او حنک نما نند و او فرار نماید و او را متقا
نمایند و او را بکینند و در سر حضرت بیت المقدس
نکشند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند مگر کسانی که
توبه نموده مؤمن شوند و از اعمال خود برگردند
مثل زهرا حضرت مهول و انبیا لشکر آنحضرت آنچه
از نجی امیر را بدست آوردند بکشند و چون
ایشان فرار نمایند و حیات و نکرت و چون
شهری از شهرهای فرنگ برسند بگذارند ایشان
داخل شهر شوند و گویند تا شما حاضر نشوید ما
نمی گذاریم که شهر ما داخل شو بدین ان حاجت بجز
ان نجی امیر بدین نصایح در آیند و جلیباها بر
خود معلق نموده ز نامر ببرند و داخل را
ستایش نمایند و داخل آن شهر شوند پس لشکر حضرت
ایشان بمقتضای ایشان برسند و نجی امیر از نصرانیان
با ایمان مطالبه نمایند ایشان امان طلبند و بگویند
که که خیمه کان ما را ببارد کنید که ما را ببارد
فلا تری و تلبیان نجی امیر را گفته باشند و منقولاً

و در آنجا

رد نما نید تا آنکه کوه هر را بزنند و آنحضرت ع
 نصرت ایشان را بطریق و کثافت دنیا بفرستد و جمع
 شهرها را بکبری و بقیه را بفریب شمشیر ایشان ببرد
 را بصلح و بقیه را مان و بقیه را بطمع و بفریب و
 رحمت و لشکری بر سر دجال ملعون بفرستد و بقیه
 دفعه با او جنگ واقع شود چنانچه گذشت
 کشته شود و **و امضا** لشکر بجانب قسطنطنیه بفرستد
 چون عسکر آنحضرت انجا را بمسک نصرت ایشان قرار
 دهند و بخواهند از بلخ و غور و ما بید چیزی
 بر قدمهای خود بنویسند و بروی آب راه رود
 و چون مردم این حالت را از ایشان مشاهده نمایند
 بآدم گویند که لشکر محمد چنین باشند خود شریکوند
 خواهد بود لهذا در واره شهر را بکشایند تا آنکه
 ان عسکر طغران داخل شوند و آنچه بفرمایند اهل
 بخارا و دل قبول نمایند و بکثرت نور بزنند و همه
 چنین اطراف و حوایب و نواحی او مطیع و متقارن شوند
و امضا مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام

از خود

اشع علیہ و آلہ و سلم سؤال نمودند ای قسوم
 مولای من خاند حضرت محمد علیه السلام در محل
 اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود آنحضرت فرمود
 پای تخت آنجناب کوه خواهد شد و محل دیوان
 و حکم مسجد کوفه میشود و محل بیت المال و جمع
 اموال غنائم کفار و منافقین و اشرار مسجد
 عرض نمود ای سید و مولای و آقای من ایام
 زمان در آن زمان در کوه خواهد بود ان
 حضرت فرمود بل بخیاضم است که بهم مؤمنی نمایند
 در دنیا عسکر آنکه در کوه و فاد اطراف کوه و خوا
 و حوالی کوه باشد یا آنکه دلش مایل بجانب کوه
 باشد و در آن زمان مکان جای کوه سعدی را که
 بخوابد بدو هزار درهم داد و ستد شود که بول
 رواج سک با د شاه دین پناه ماحی الدین شاه
 قاجار بود اشراف عدی همچون خود و زن میشود
ای مفضل در آن زمان وسعت زمین کی بود
 بچاه و چهار میل راه خواهد شد که عبارت آن مسجد

شد و در کربلا با جمیع های تن مبارک آنحضرت
مدفون میباشند و اجبار بسیار در افضلیت
کربلا بر کعبه انقباض وارد شده است که این محاله
محل ذکر آنها نیست و چون کربلا می معنی مرقد کوی
شمار عرش خدا و مقصود نورش و لایب مطلقه
حضرت کبریا است و محل ظهور و بروز اسرار
انوار و فیوضات ناصیه الهیه است در دنیا
و در اخوت و زمان رجعت و ظهور مهدی
و غیره و افضل از کعبه و غیرها است و چون
کوی خدای حضرت دوست و محل قربانی جانان
و مقتل شاهان و شهد شهبان جان فشان
خداوند عالمیان است باید از همه جا افضل باشد
کعبه و نواحی کعبه محبت اینکه ابراهیم اسمعیل و اسحاق
قربانی دوست نماید مقرب شد و خدا ذبح او را
ذبح عظیم میداد و چون که شهادت سید الشهداء باشند
نسب کربلا باید برتر از کعبه افضل باشد محبت خج
شدن قربانیان کوی و فاء خدا در او **نور** یاد کرد

بیان کیفیت کفنار و کربار و رفتار و احوال و
افعال و اعمال و حرکات و سکانات و کمالات و قوت
و کمالات آنحضرت قائم علیه السلام است و آنحضرت
که خاتم الانبیاء است مرجع دین مبین و طریق
شرعت و این حضرت سید المرسلین محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و طریق تشریع
متمم اباء طاهرین و احدی در طیبین خود را از امیر
المؤمنین آنحضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیهما اجمعین را رونق میدهد و ظاهر میکند همه
مردم را باین دین مبین و طریق تشریع طاهرین و احدی
طیبین خود دعوت مینماید و اسرار را بر بیان میکند
و دین تازه مینماید و آن هیچ کس قبول دین را این
خبر دین خاتم المرسلین نخواند خود کسب جمیع ملای
خل و مذاهب و ادیان مختلفه را سبک دین میدهد
خواهد فرمود و دین یهود و هند و مجوس اهل
روس و مغاریان عقوبیه و مسطوبیه و متکافران
و الکوفائیه و مرجوسیه و مشائیه و یوحائیه و

و تکیه و انگلیسیه و فرنگیسیه و صابین و دهن
 و طبعین و صوفین و غالیین و ناصیین و شیعی
 و شیعه غیر اثنی عشری از صاحبان ادیان مختلفه و
 مذاهب منشئه غیر متقاربه را بر صید مردم و
 دین و ملک مذهب و ملک ملت قرار میدهند و غالب
 بر ادیان مختلفه و شیعی را ملت و ادیان اوضاع
 دارد و نیاید مبدل با اوضاع جدید میکنند و هر چه
 هلاک بند بل میدهند از بدعتها و امور مستعد به
 و امور غریبه و هر روز عجیبه و اسرار مکنون و خفیات
 مکنونه را در دنیا ظاهر میفرمایند که هیچ کس نشنیده
 باشد و هیچ چشم ندیده باشد و بخاطر اخطا و کفر
 باشد و اقتضای زمین و آسمان و فصول اربعه
 پائین و چهار روز و ستان و ناستان بدلتفاضا
 دیگر میشود که هیچ شباهتی بحال و احوال این زمان
 ندارد چنانچه بعضی از امور غریبه و هر روز عجیبه را
 ما درین محاله ذکر میکنیم تا آنکه موجب روشنائی
 چشم شیعیان شود اگر چه منافقین و ناصیین از
 مسلمان

مکران

مکران این گونه کلمات میباشند و لکن بعضی
 هم چنین اندازند که آن وقوع واقعات میباشد
 و کافران و مشرکان قبول نمیکردند و برانکار
 ایشان خواهر و دکن باین نزد بها اوضاع
 عالم دیگر کون خواهد شد : الله سرخی آن
 بانی زند : ملک و ملک و ملت و دین و دین
 و ما فریب نیست امور جدید که عربی عجیبه کرد
 زمان انحضرت در زمان حجت ظهور خواهند
 رسید یا از انحضرت بروز خواهند نمود در این محاله
 ذکر میکنیم تا آنکه موجب یادانی بصیرت شیعیان
 شود و بر اعتقادات ایشان بقرین آید **اول** آنکه
 حضرت امر میفرمایند که منادی ندا در دهد که هر
 کس از مردم عالم فرضی آن یکی از شیعیان ماضی
 حاضر شد بکلی داد زند و مرده فرض داران و
 فرض خواهان نظیر بهوم حدیث از حضرت قریب
 شیعیان خود را ادا و ما بداند که آن برای قیامت چیست
 باقی نماید حتی آن فرض نقد و کلمه سیر یا ملک

خود را باشد ادا نماید و یا حرمه ها را بفرزند
میکنند و قرضی که از شیعیان طلب دارند میدهند
یا آنکه تخفیف در عذاب ایشان در عوض آن قرض
قرض واقع میشود یا رفع عذاب از ایشان خواهند شد
اگر اهل عذاب باشند یا آنکه درجات و مراتب عالمی
یا نعمتهای مختلفات در مقابل او با هم میدهند
همین وجه محتمل است و آن برای شیعه است که در
دنیا قرض نموده باشند و صرف در معصیت الهی نکند
باشند و مقصودش ادا کردن قرض خود باشند
لکن مقدر بر این نباشند و یا در اضطرار بر این خود را
تقاضا کنند باشند نه آنکه هر کس که مال مردم را از بردی
چیزی با لاق بردی جمع کند و آن راه شیطنت و مصلحت
و مکر و حیل و صنایع افلاس را پیش بگیرد که مال مردم را
باین طریق بخورد یا آنکه مال مردم را بگیرد و صرف در
معاصی یا در دوی و تند و اصراف نموده باشد
در حق حضرت قائم ندارد که چنین قرضها را ادا نماید
اگر چه حدیث عام است و چنین اشخاص بجز حضرت

دوازده

و اخوت چنینی دیگر ندارند و کمالی از شیعیان یکی
از شیعیان رسید و گفت قریب وجه من قرض
بود و در زمان رجعت خود تا آن زمان بکیران
شیعه گفتند پس شرط آنکه ضامن من بدی که
در آن زمان بشکل انسان در دنیا رجوع نماید
نه بشکل خوک و نه سگ و نه میمون **در حدیث** آنکه
الجناب دعا فرماید و از برای شیعیان ملحق طلاق
از آسمان بیاورد چنانچه از برای حضرت یونس بغیر
در زمان سابق باری علی آنکه صبر بر آن فقر سخت
و ناخوشی خود تا آنکه ضامن واقع شود در میان
این امت با امتهای گن شد و چون شیعیان در این
زمان صبر بر شدت بلاها و فقرها و امتحانات
میکنند و وجه بر ایشان صرف نمیشود بلکه بر
افعیان و متکبران و اعیان و اشراف این کو نیز در دنیا
صرف میشود لهذا در بعضی این از راهها باید حضرت
دعا نماید تا آنکه ملحق طلاق از برای شیعیان خواهد شد
چنانچه از برای یونس باری و این باید مختص فقرا

شعبه با سید نه اغنیاء ایشان زیرا که ایشان
 فقر خود ندویدند است اغنیاء نگاه کردند و آنها را
 چیزی ندادند و اگر چه چیزی میدادند تا آنکه صدقه
 آنها را نمیکشیدند بجز با آنها میدادند و حاجت
 زمان ما چنین است که چون ملا خطه هر صنف از
 مردم را می بینیم بصورت درد مبتلا میباشند از غنا
 و امر و بخار و کینه و کینه دیگر در میان مردم خود
 و مطاع میدادند با دیگران از فقر شعبه بدخترها
 هر یک بدویدند و تعلقات بدهند و کردار من قباها را
 باید نمایند و جز وجلال سو ندانند که قوت لایبوت
 بعضی از اوقات با و بسد و بعد از آنکه وضو و
 یا چاه و بنعمها برسد باشند و وجه قبول نمایند
 مگر بکسی نیکه با احتیاج و نوی هم برسانند
 بمقتضی این امور دنیوی و حکومت بین الناس
 چنین نیست که هر صنف از مردم نقص و تحسین احوال
 اعتراف فقر نمایند که بجهت جباخوردن اغنیاء میباشند
 و آن کسی سوال نمیکند و دست گیری از آنها نمایند

و بر

و بسیاری از آنند و در احوال و آخرت زکات و
 در مقام و هدایت با و مقامات واقع میشود و این
 دنیا بجز اهل و بی بی سختی واقع میشود و اگر چه بد
 که فلان استحقاق دارد با و بخوانند داد در طلب
 بجهت آنکه ما نمیدانیم و مطلع بنویسیم و خوش نشد
 و کسی بمانگفت و در باطن بجهت آنکه با ما را هدایت
 و مرا و ده نمیکند و اگر چه خود را پیش ما نمیبرد
 و بمانگفت و با ما خصوصیت نمیکند خود و بد
 عالمیان ایشان را الله انتقام نقل میکند بحسب مقام الجاهل
 اغنیاء و از چنین اغنیاء و مقتصدین امور نگیند
 و ایشان را محروم از فیوضات و درجات اخروی
 زمان رحمت غافل اگر قابل هدایت نباشند
 حیا بجهت فقر و بجهت محروم میکنند و خداوند عالم
 هم در مقام امتحان و ابتلا در دنیا و در که مقتصدین
 صفات مخصوصه الهیه شویم مگر آنکه نوبت عطا و
سیم آنکه بواسطه وجود شرف اخلاص زمین کجاست
 خود را ظاهر نماید و آنچه در باطن خود دارد از سر

طلائع و نقره و جواهرات و غیرها از انواع معنیات
 محضات بیرون غایت و انحضرت افاضل در میان
 سیمیان خود بقدر صلاح اوقامت فرماید که
 در برشیا فی ان میان برود **چهارم** آنکه مردم محمد
 ابن بابویه و میر و جعفر بن قولویه و معصوم
 بن ابراهیم بغایت که هر یک از حیل اهل علم را برآورد
 و بعد از این احیاء میباشند پس خود در ذات
 بوده اند از کاشف اهرورد و قاتق و مظهر و غیره
 و حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
 انجذاب فرمود چون حضرت قائم الحجد ظاهر شود
 گو یا عظیم که انحضرت در بخت شرف و کوفه زمر
 حضرت رسول خدا را پوشیده باشد و برآست
 که میان پشافت و سفید باشد و وار شده است
 بر وایت دیگر شمشیر خود را بدست گرفته است
 اسب و شمشیر خود را حرکت دهد و در پیوی که با انجذاب
 او مردم جمع شهرها و قریه ها و دریاها و صحرا
 و بلندها و پستها و باد بپوشینها انحضرت بپسند

درین

و چنان میندازد که انجذاب در میان ایشان در
 شهر و مکان ایشان میباشند مثل چشمه در رشید
 و قرص ماه و انجذاب که در وسط السماء برآورد
 خود جمیع عالم را منور خواهند نمود و این از جمله صفات
 انحضرت است که چه از سایه اعمده هم میتوانند
 که این انجذاب را ظاهر نمایند الا آنکه ظهور نکند این
 معجزه از انحضرت خواهد بود **پنجم** آنکه انجذاب خود
 را نکشاید و برآورد تا بداند انحضرت رسول خدا
 خواهد بود که چوب او از عود عرش الهی باشد و
 تمام اجزاء و برده او از حضرت نصرت الله باشد و
 انحضرت ان علم را حرکت دهد و در او را بسوی هیچ
 طاغیه از طوائف ائم و اولاد او نخواهد فرستاد
 مگر آنکه خداوند دنیا را هلاک کرد و انحضرت ان
 را انحضرت حرکت دهد و در هیچ مؤمنی در روی
 زمین باقی نخواهد ماند مگر آنکه درش در جماعت
 مانند پاره و قطعه آهن شود و بفرمان ان فرمانان
 قوت حمل مردان بجای ان عطا فرماید چون درش

علم

چوب میباشد این حدیث بخوبی خواهد بود بر آنکه
چوب این علوان پایه عرش الهی خواهد داشت و چون
تقیل باین عالم آمده است بصورت چوب خلق شد
باشد و در عرش بطریق عالم عرشین است با وجود
آنکه ما نفیست از آنکه خداوند عالمیان پایه چوب
در عرش خلق نموده باشد بظن خود عالم و حال عرش
و از این چوب پایه عرش این چوب علم جناب را
نموده خلق فرموده باشد و چون چوبان عالم
و عرش باین عالم خاکین دل نماید بصورت این
چوبها مبتدل شود چنانچه ملائکه که از عالم انوار
در روح و ملکوت و جبروت میباشد چوبان
دنیا نیز دل میکنند بصورت موجوده حسنه این
دنیا مثل مصور میشود مثل هرمان سبزه سفید
یا آنکه بصورت سواران بلند بر اسبها نیز چنانچه
حکایت بدو واحد و حیاتی نازل شد و در لباسها
سفید پوشیده بود و در جبروت بصورت جسمه
کلمه مکرر بر حضرت رسول نازل میشد و وجوه

دیگر

دیگر هست که این عجا که کجاست انفال نادر
و اینها از خاصیت این علم مبارک شیم است
ششم آنکه حق تعالی سرور روح این
ظهور نور و روح را داخل قیوم منین و مؤمنین
فرماید که هیچ مؤمنی از مکر آنکه سرور روح
دقیق و بران نور شود از این سرور روح افراد
بازن خدا و روح مؤمنین بدین تکیه بکن
روند و بهم شایسته ظهور نور و نور السیر
و فرج فرج الحق صلی الله علیه و آله و سلم را
دهند و باین شایسته نصرت مشغول و
شیرافت و رجاء عالمیان فایز گردند و با
ختیار خود آنجا دهند و دنیا رجوع نمایند **هفتم**
آنکه ملائکه رحمت و غضب بر حضرت نازل
شود و چنان ملائکه که سابق بر این بر انبیاء و اکیا
و اوصیاء نازل شده اند و حجت از ملائکه که اصلا
نازل نشده اند بر آن حجت الهی خواهند بود است
هزار ملک که با حضرت فرج در کشتی بودند و

آن ملک که در خدمت دعی سرین خلیل آن
 بود ند در وقتیکه نزد آنحضرت را با تش
 افتاخت و آن ملک که در خدمت حضرت طیم
 الله موسی بن عمران بود ند در روزیکه الجنان
 دریا را شکافت و آن ملک که در خدمت حضرت
 روح الله عیسی بن مریم بود ند در وقتیکه الجنان
 باسمان بالا رفت و آن چهار هزار ملاک متعال
 و آن هزار ملاک مردن که نازل شدند در خدمت
 محمد مصطفی و آن ملک که در جنات نازل شد
 و حسین آن سجد و سیرده نفرین و آن
 چهار هزار ملاک با عانت حضرت سید الشهداء
 نازل شدند با ملاک منصور در سر تربت آن
 حضرت معتکف شدند تا ظهور حضرت قائم و
 غیر از اینها آن ملک که نازل خواهند شد و
 رکاب غفران سحاب الجنان خواهند بود بجهت
 خدمات او **هشتم** آنکه خداوند عالمیان چون
 اسکندر و ذوالقرنین را برانگیزانید و نوح اب

ناله را غافل
 بیدار

ظن

خلق نمود و بکی ذلول و بکی صعب و او را بخیبر
 در اشد نمودن بکی از این دو بر نمود و او را غشا
 بر ذلول نمود و بر خداوند بر صعب را ^{خیره}
 از برای حضرت صاحب الامر علیه السلام
 فرمود و در زمانیکه آنحضرت ظهور نمایند
 بر سوار شود و بر هفت اسمان عروج کند
 هفت زمین گردش کند و هر حکم باو نماید
 عت کند و او را هر جا که بخواهد از اسمانها و
 زمینها و مشارق و مغارب بر دخیلچند در
 زمان نازل او جبرئیل امین او را با اسمانها
 و عبرتها الحی برد و همین حدیث در باب حضرت
 سید الشهداء علیه السلام مبین وارد شده است
 که جبرئیل قنداقه مبارکه او را بر عرش الحی برد **و مراد**
 از آن ذلول اینست که با برش و غریش میباشد
 بر صعب این با برش و غریش و رعد و برق
 و سنک و تکرار است **نهم** آنکه آنحضرت در
 وقتیکه ظهور نمایند بیدار جوانان چهل ساله

علی حضرت را

میخاید و حال آنکه از پیران کهن سال باشد
 خداوند بدین مبارک او را این قدر قوت دهد
 که اگر دست بپزدان و نیزه را برین دستان
 را از دشمن بیرون بیاورد و صلوات بر
 او و آل و صحابه و ائمه علیهم السلام
 که همواره با کد هر سنگهای آن که از هم پاشند
 شوند از شدت صلواتی که حضرت و این قوت شود
 و بدین اوقات شجاعت شریعت باشد نه بگو
 امامت را بر آنکه بقوه ولایت اگر بخواند آسمان
 و زمین را بهم خواهد زد و با حجاز امامت
دهم آنکه آنحضرت تمام دوی زمین را بگرد
 از مشرق و مغرب و همه سبع مسکون را بکشد و هیچ
 کوه و دشت و دریا و صحرا و شهر و قریه و مسکن
 و قبیله مسکون باقی نماند مگر آنکه آنحضرت او را
 بکشد و با بجا بگرد و دین اسلام را در آنجا ظاهر
 نماید و کتبها و معدنها و مخفیات آنها بیرون
 بیاورد **پانزدهم** آنکه آنحضرت هر طرف که رو بیاورد

خداوند

خداوند تعب و خوف و بیم و ترس را بر سر
 کلیه راه بدل مردمان آن طرف بیندازد
 بجز اطاعت و انقیاد او و جانی نماند باشد
 و از آن جناب خائف و ترسان و هراسان
 بشوند و این از خصایص این حضرت است و
 خداوند تعب حضرت رسول را بقدر وسعت
 دو ماه ده مغلوب مردم می انداخت **دوازدهم**
دهم آنکه خداوند عالمیان را بر کن بداند
 علی عطا فرموده است که هر کس را شناسد که
 که هست از کفر یا ایمان و حق و باطل و عدالت و
 و نفاق و دیانت چنانچه هر باغمده خداوند
 این علم را عطا فرموده است که ایشان بخیر و شر
 مشتاقند فاسقین و فاجرین و کافرین و ظالمین
 و مشرکین و منافقین و متقیین و مؤمنین را
 شناسد و در پیشانی هر کس خداوند نوشته باشد
 احوال او را از کفر یا ایمان و نفاق که چون امام
 که باو نگاه نماید او را بخواند و بداند **سیزدهم**

او صاحب نظر نشاء او بچیده شود که ما
 فتها و عبیده را با ندان ما غلطی نند
 بستی و بلند هم زمین در زیر پای او
 عسکر نظر اثر او بکسیان شود و مساوی
 سطح کرد و با این سیاق در قلیل مدتی سیر
 عالم را نماید و دین مبین حضرت سید المر
 سلین را در اقطار دنیا و اطراف زمین
 روشن و بلند نماید و در وایج و مرده نقود
 این بچیدن زمین را طایفه الارض میگویند که خدا
 امر صیغه های ملک را که موکل بکوه قاف است که
 در اطراف دنیا محیط است و هر یک از زمینها
 و کوهها ریشه بان کوه دایرند که آن ریشه
 از زمین و کوهی را که انحضرت میفرماید از او عبود
 نماید با لشکر حضرت اثر او می کشند و این زمین
 کشیده بهم می شود و مثل در کبکف اگر چه چند
 ذرع باشد منسوط چون زمین او کشیده شد
 نقد در نیم ذرع میشود و اینها چون زمینها

علی الاطلاق

فقه

۸۶
 قطعه میباشند که متصل بهم هستند که هر یک از
 دینک و دینک طبیعت و دینک هوا و دینک خاصیت را
 که مخالف یکدیگرند و بهم وصل میباشند و هر یک از
 ملکی علیحده دایرند که با آنها موکل اند و هر یک از
 ریشه علیحده دایرند لهذا آن ملک که موکلین
 هم قطعه زمین را امر می کنند که زمین را با و موکل
 است بهم و بجا نند تا آنکه انحضرت و مؤمنان
 او سرعت عبور نمایند و کسب الحسنه صدق
 راه و راه در دین دقایق طاعت نمایند و طاعت
 الارض ملکی و حی و بی حی و ارضی هم میباشند
 و طایفه الارض ملکوت و ملکی هم میباشند و او
 بهترین هم طایفه است که مستند شدن صورت ملکی
 است از عالم ملک صورت ملکوتی در عالم ملکوت
 که از عالم ملک داخل عالم ملکوت شود و باز بعد
 ملک داخل شود و آن ملک چشم بهم زدن متوا
 از شرق و مغرب عالم برود و این خاصه انبیا و او
 صبا است و انما هتک و خاصان درگاه الهی

دنیا بخلاف این بر دنیا تحت بلقیث قبل از بریدن
 البی طرفه حاضر نمود و حضرت سجاده دوازده
 عالم را سیر نمود و حال آنکه در جای خود بود
 که هر عالمی سه مقابل بر یکایین عالم دنیا بود و دنیا
 اخبار را در کتاب مشکوٰۃ الانوار نوشته
 مثل عالم مثال و خیال و خواب و غیبها و
 انبیا و انجمن و طایفه الارض و طایفه الما و طایفه الهوان
 دریاها و هواها و عبور مسافرین و اصحاب او
 هم چنینند **شاهزاده** آنکه آن حضرت اصل مثل
 حضرت رسول خدا سایه در تن داشت و ما
 و شمع ندارد و درختها بی بدن مبارک او هم
 نجای و برکت بدن شریف او بدون سایه خواهد
 بود زیرا که نور جمال بی مثال آنحضرت در باطن
 چندین مقابل نور آفتاب و ماه است و نور
 زیاد در تن و نور که سایه نخواهد داشت
 و این رحمت و عناایت بعد طبع شریف است
 در آن نور وجود شریف او ندارد مثل آنکه یکایین

نشیه

نشیه نگشت چنانکه کشتی میان دریا است
 آن خال آن دریا را که در و تیره و کل الود میگذرد
 بلکه گویا آن خال داخل و نشسته است و نشسته
 آنکه هکتار بنشینان آنرا اندک ظهور و جلوه او
 در حضرت خاتم النبیین و حضرت خاتم الصبیان
 خواهد بود چون تدوین ظهور نور و ختم او بود
 خود ایشان است **مقدم** آنکه جمیع موازین ایشان
 و اوصیا و اولیاء از حضرت آدم تا حضرت خاتم
 در نزد او خواهد بود و هر انفا را ظاهر خواهد
 نمود و در میان مردم آن خواهد گشود آن
 عصا و تعلیم و پیراهن و انگشتری و تاج و زین
 و کلیل و ترزو و ترخوت و مختصات و خصوصیات
 ایشان حتی تا بوقت سکینه و سنگ اندازد و
 که باو جالوت را در جنگ طالوت کشت و غیبی
 اسفها از آسب و قاطر و شتر و الاغ و صاع و شمشیر
 و سپر و سنان و غیر از اینها از سایر موازین حضرت
 رسول و امیر المومنین و حسین و فاطمه و سایر

طاهرین علیهم صلوات الله الملك الحق المبين
 درین دوا حاضر اند اگر چه وقت در مجرده اند
 زنده خواهند شد و اگر چه در دنیا تنهای
 خود میباشند در هر جا که باشند باید بدست
 مبارک آنحضرت برسند و اینها جمیع معجزات
 و کرامات جمیع انبیاء و اولیاء و اوصیاء و علوم
 و صنایع و شرایع و معارف و حقایق و در تمام
 و در موز و اسرار و انوار و مسائل و حکم و مصالح
 و مکاشفات و حل مشکلات و ترغیب و دفع غم
 و اظهار راز و عجیب و غریبه ظاهر و باطن آنها
 با آنحضرت خواهد بود از آنچه واقع شده است
 اولدینا تا اول زمان ظهور و ولایت ابدیت
 او انچه نگشاید از زمان **هجدهم** الله الخاتم
 از مشرکین و کافران و منافقین و خواص و بگشاید
 و قاسطین و مارقین را در روی زمین خواهد
 گذاشت و همه ایشان را در زیر زمین با ذرات
 ایشان عیس مخلد در عذاب مهین خواهد نمود

و

و یکی از مذکورین آن دست او جان بدست
 بود و هر جا که بگردد یا پنهان شود اندک
 بدخنها و نقبها و چاهها و جابجایا و شکو و خفا
 و غارها و کوچهها و در انداختنهای این
 و جنس با آنحضرت و احباب او دهند که فلان
 منافع یا فلان کافران مثل درین دنیا
 است او را بکسی بدو بکشید پس هیچ چیز از
 شمشیرین او مانع نخواهد شد مگر دین حق و
 مطلق **نوزدهم** الله آنحضرت با حقان و کائنات
 را زمامت دست مبارک خود را بر سر هر شی
 منان از مردمان روی زمین از مشرک و
 مغرب عالم بکشید بیک قدم مثل و مانند تا بید
 افتاب بر سر ایشان پس بواسطه کف مبارک
 الختاب عقلهای ایشان هر کمال شود در حق
 و تقوی و باجرات و شجاعت کردند که
 بیک بقدر عقل مرد شجاع شوند و در لغات ایشان
 حکم تر از این حکم کردند که اگر همت بکارند

کوهها را از جا بکنند و قوت خود انحضرت و
صفی زار در که کوهها را بحد تقوه شریعت بکنند
نماید **بسم** انکه هر جن ها مطیع و منقاد
حضرت باشند از اسماء و زمینها و کوهها
و دریاها و ملک و جن و شیاطین و دیو
و پری و تناسخ و آبها و بادها و حیوانات
ان درنده کان و پرند کان و چینه کان و
ن سده کان و آنچه در زمین و آسمان از شما
و بدان میباشند و هر تصرف که خواهد بود
مطلقه خود در آنها نماید باذن الله و جمع
وجاد و بنات و موالد و نسل و مناصر
از بعد و فلان و اجرام علویه و سفلیه و املاک
و جن و درید تصرف او میباشد که با نخواست
تختلفه میگرداند در همه اینها تصرفات نماید **بسم**
و بسم انکه اصحاب و احباب اطیاب الجناب محمد
محبوب اشیا و اهر انعام میگرداند که هرگاه کسی
اشاره در روی زمین راه رود ان قطعه از زمین

در سار

بر ساری منتهی لغز و مباحات نماید که فلان
ان اصحاب حضرت قائم آل محمد بروی من راه
دفته است و خداوند ترس و بیم و خوف
الشیان از ان شیان بردارد و خوف و هراس
الشیان را بدل دشمنان الشیان بیندازد و
هر یک از الشیان از نیر و درنده کذا را تر
باشند و زشیل ن غرنده با حیات تر شود
و دشمنان خند را پایمال نمایند و خداوند
عالمیان کوشهای شیان و سایر خلق را
را با حشمتها علی شیان چنان شنود و بینا نماید
در هر جای از این جهان باشند بتوانند ملک
و مشاهده حال با کمال و مثال ان بر کن در حضرت
مستقال نماید و انحضرت بفرما میباشند و در
قبول نمایند و سخنان الشیان را الجناب بشنود
و جواب فرماید در هر جا که باشند اگر چه میان
الشیان بعد المشرقین باشد **بسم** حال و حال
الجناب بمثابة افتاب عالم تاب خواهد بود

که نور او را قطان زمین را روشن نموده باشد
و در هر ماه در هر جامه ها از برای هر کس
شود و هر کس از نور چشم خورشید مستقیم
منور و مستفیع گردد و نور چشم شیعیان جهان
روشن و مشعشع شود که احرام کثیفه مانع از
دیدن مافوق را خود از برای ایشان نشود
و دیوارها غیر از احصای لطیفه حکیمه شوند
در نظر ایشان مثل تور و برنجک و قالیچه
همین قالب عناصری دنیوی باشد نه قالب
مثالی پس چون کلمه طاعت بر کثافت شود
بواسطه اظهار انجمن انحضرت و مصروف شدن
دنیای آن که و مرآت و کثافت و احصای انجمن
حضرت از همه اصحاب انبیاء و اولیاء و وصیایان
ذی القربی که محض ایمان و ایمان محض خالص شیعه
خالص و مؤمن خالص و خالص مؤمن و مسلم
خواهند بود که ابد شرک و کفر و ارتداد و
و بد دلیلی بد طبیعتی بد ذلی و خبیث

و کثافت

و کثافت نخواهند داشت و جامع انوارین
و دلالت بطور غایت میباشند و کسانیکه
صفت هم بوده اند در زمان حضرت رسول
خدا زنده شوند و اصحاب او گردند مثل سلمان
و ابودر و مقداد و غیر هم و خداوند عالم
ما را هم قابل فرهادی که از نوره انوار محبوب شوم
بیت و دوم آنکه زمان و دوره افلاک خبیث
منقلب شود که جمیع امراض و آفات و عاهات
و بلیات و ناخوشیها و ضعف و سستی و مکرها
طبیعتا ناپدید یبرکت وجود و عیون مبارک
آن فخر و دمان وجود آن میان جمیع مؤمنین
و مؤمنات و مسلمین و مسلمات بر طرف شود
و برکات از حق و سموات استکبار و تحقیقات ظاهرا
شوند و بارهای آسمانی که قطع شده اند از
دور بیکر عصب خلافت حقه بیک فاصله حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را ساق نموده اند
بیارد و در محل و موقع بی در پی نازل شود

وکیسب الفا انواع کبایهها و علفها و میوهها
و خوردنیهای کونان کون مختلفه که حال
یکسانی آنها یافت نمیشود از زمین درآمده
شوند که دنیا نشانه از هشت عنصر است
بسم و اسم الله اعیان اشخاص معقوله
و عیوب ظاهره از قبیل بنی و کوری و شکی
و نقصان اعضا و اجزاء و یکسانی میان
مردم برخواستن شود و عیوب باطنیه و نقص
کامنیه از بواسطه زایل شوند مثل خلق قریه
و احوال غیر حسنیه و صفات غیر مستحسنه
مرضیه از قبیل جقد و حسد و کینه و عداوت
و بغض و خرف و تلک و خود بینی و ریا و سمه
و عیظ و بد دل و بد خلق و جمیع ظلمات جنود
جهل و ظلمت کفر و شرک و ظلم و کدورت بر طرف کرد
و عساکر عقل غالب شوند و هفتاد و پنج جنبد عقل
غالب بر هفتاد و پنج جنبد جهل گردند که اقلیم
اینان انسان متورن و خورشید عقل گردند

و عقل

و عقل و عقاید عالم کین شوند و جهل و جهلیت
منقرض و معدوم شوند اگر چه با زنی
قبل از قیام قیامت روحها در در که جمع
مد کورات بعکس منقلب شوند و جهل و ظلمت
جهل و جنودش عالم را فرا گیرند که بخیر
جهل و جاهل بصیرت رسد لهذا قیامت بر آنها
بیا خواهد داشت شد و تفصیل جنود عقل
و جهل را در کتاب مشکوٰۃ الانوار نوشته ام
بسم و چهارم آنکه صلی علی و میان ذوات ارباب
مختلفه و اینان متضاده عدوه از ادخلد
و حیوانات و طیور و سباع ضار و غیر ضار
واقع شود که چرند و پرند و درند و زنده
و خورند با هم مواخات نمایند و کین و میش
و شیر و گاو و بز و شتر با هم نوشند و همد
نازنی و بان و کین با هم بازی و پر و زخم
و در و روغن مین ببرکت وجود الحضر متنا
نیش و کین و بلکجهام کوشی بصیرت خواهد رسید

تا نیا کلید کعبه را بان ضعیف در فرمود
 و اولادش به اذن وقت تا بحال کلید را
 کعبه اند تا زمان ظهور باهر النور که حضرت
 کلید را از ایشان بگیرد و دستهای ایشان را
 به برد و بر کعبه او نیزان نماید **بیت دهم**
 آنکه آنحضرت فرمودند تا نیا آنحضرت ^{الشهدا}
 را بقتل رساندند زیرا که ایشان با افعال و افعال
 به ران مکان و حران خود را خوب می شنیدند و اگر
 علی شوق می کفایت کسانیکه را می شنیدند
 می شنیدند که با آن عمل را ایشان نموده اند
بیت دهم آنکه همان مردی که از نده باز داشت
 نماز بی جهت تقاض و محارفات و مکافات
 و قصاص از آن جمله یکی از زمان حضرت رسول
 را هم زنده نماید و انتقام زهره زاهره فاطمه
 ظاهره علیها السلام را بکشد و مکافات مادر
 قبطیه را که مادر ابراهیم پسر رسول خدا است
 از او نماید زیرا که کال آنرا و اذیت با ایشان

در این

در سائیده است قول اول فعل **بیت دهم** آنکه
 جمیع حد و الهیه را جاری فرماید و چیزی
 از آنها را فرنگ ندارد و مانعین زکوات
 را بشمارد که در زنده و حکم کفار را بر او
 فرماید چنانچه در زمان رسول خدا است
 که زکوة عقیق را او را آنحضرت میکشیدند
 حکم از برای مانعین زکوة است در زمان و
 و الا منکرین زکوة هم در این زمان از جمله
 تدبیر است و جایز القتل است زیرا که انکار
 ضروری از ضروریات دین را نموده خواهد
 بود و در این زمان هر کس را دعا نماید که
 زکوة مال خود را داده ام بگوید و بلا بین
 شرعی مصحح است اگر چه در واقع کاذب
 باشد بخلاف زمان آنحضرت که همین قدر
 که منع زکوة را نمود اگر چه در باطن باشد
 آنحضرت حکم بر زدن کردن او میفرماید و
 باطنی که بر منع دادن او زکوة را دارد و

نکته این است

و منع زکوة از نداد است بنفسه در زمان
ظهور نور ولایت مثل ابتدا نبوت قطره
حدیث **سبیت و هم** آنکه زمان نور حجاب
انحضرت عنایت روشن و منور و مشعشع و
منکزل خواهد شد که حرم محتاج نور
افتاب و ماه نخواهند بود که آگهی و شمع
طلوع نکنند و روشن شود عالم هست که کلمات
ان انما غایب و این بلی تاویل است و اشرف
الارض نور دنیا است بلکه حرم عالم محتاج
بشمع و مشعل و چراغ و روشنائی است و در
چون زمان ظهور و مقدمه حجب است و در
زمان رحمت جمع ظلمت و کلفت و رحمت
دنیای بطرف میشود و مقبول نور الفت و
رحمت میشود لهذا نور عالم کبر میشود و
دوران زمان هر دو راحت است باطل
نور و ضیاء **سیام** آنکه زمان ظهور و حجب
انحضرت هر یک از شعبات آن قدر هر نمایان

نمایند

نمایند بخوبی و خوشی و طاعت و عبادت
و مغفرت و معرفت و استراحت و رفاهیت و
کثرت نعمت بقدر هر یک هزار سال و بوجود
ای و این احتمال دارد که هزار سال صلبا و
بهم رسند یا آنکه هزار سال از اولاد و احفاد خود
ببینند و آن وقت ببرد باطل عزت و احترام
سی و یکم آنکه آن حضرت دو شب کوفه مسجد نبی
نمایند و بسازد که هزار در داشته باشد و این
غیر از آن مسجد است که حضرت رسول خدا و امیر
المؤمنین در زمان رحمت و حجب اشرف
نبای میکنند و در آن مسجد هزار در می کنند بلیا
بسیار از آن وقت شود که مثل ستاره ها می
خشان درخشند و نمایان باشند که موجب
سرو و خوشحالی مصلین شود **سی و دوم** آنکه
از شب قبر حضرت سید الشهدا فخری بطرف
بحف اشرف جاری فرماید که آبش بر پای
بحف اشرف بریزد و بر آن نفرینها و آسایاها

بسته و ساخته شود و حضرت نور با هر دو
 ظاهر و باطن امام محمد باقر علیه السلام ^{الملك}
 الخافق خود که گویای بیم بی زالی که پیش
 بر سر داشته بران کندم باشد که او را میر
 با سیا و نقره قات که طلای معنی که آورد نماید
 بدون آنکه گراید بدهد و الحال هم مثل این
 نقره خضر شده است و در پشت که یک تا اثناء
 الله با تمام برسد و حضرت صاحب الزمان
 او را جاری نماید **سیر و سیم** آنکه حضرت جمیع
 عمارت مساجد و خراب نماید و کتبها را
 بردارد و مسجد ها را خوب بسقی نماید و کتب
 کج و اعوج برداشته شود و مثل عرش حضرت موسی
 بن جمران بنیاد کند آمد و مناره های و کنگره ها
 که اسباب اهل دنیا و فراعنه است خراب کند
 و مساجد بجا که دو میان شاه راه ساخته شد
 است خراب نماید و کلدست ها را بردارد و مکن
 به بلندی بام مسجد باشد که آنها را بحال خود

نور ساجد

سی و چهارم آنکه اوضاع بناها و دنیا را
 تغییر دهد پس شاه راه مسلمانان را شست
 ذراع قرار دهد و کوچه ها و ذقاق تنگ
 و وسیع نماید و جمیع بنجرها و روغن ها و نا
 و دان ها و بیت الحلاها که در میان شا
 راه مسلمان واقع شده است خراب نماید که
 همه آنها شسته و رفته و وسیع و پاک و کثا
 شوند و بازارها وسیع و باس و روح و فضا
 و هوا شوند **سی و پنجم** آنکه خانه کعبه را خراب
 نماید و از اساس و بنیاد و بنیان حضرت
 ابراهیم و اسمعیل بنیاد کند و بسازد و بنا
 های ظالمین و فاسقین و فاجرین را از او
 برطرف کند و مسجد الحرام و مسجد مدینه را
 خراب نماید و بطریقیکه در زمان حضرت
 رسول بنا نهاد بود بنیاد کند و مقام
 ابراهیم را که تغییر داده است تغییر دهد و
 در بنیاد اول آنها اضااف بنیاد کند بلکه جمیع بنا

هاء ظالمین را از روی زمین بر طرف کند
سی و هشتم آنکه با هر الحاقی که بطریق حرکت نشود
 خواه افلاک متوالیه حرکت یا افلاک مجزئ و توالی
 حرکت باشند بحکم یک حرکت یکدیگر و در اوقات
 حرکت ده دور این زمان باشد پس یک ساعت
 از زمان مقابل ده ساعت این زمان و یک
 روز و مقابل ده روز این زمان و یک سال
 او مقابل یک سال این زمان و یک سال او مقابل
 ده سال این زمان است و ظهور این حرکت در
 زمان رجعت سرحد کمال میسر **سی و نهم**
 آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر دارد و لباس ظالمین و ذی فحشین و شعاد
 کافین و علامات مشرکین را بر طرف نماید و
 جمع آلات قمار ازین دو شرط رخ و کعب و آن
 عشر و آنچه بعد از برای قمار و غیره و باخت
 شده است از دنیا بر دارد و جمع آلات و ادوات
 و اسباب اصحاب طرب و لهو و لعب و لغو و نشاط

طریق

طریق محرم را بر دارد و لشکریان قبیلان
 سنانها و سرانها و بر بطنها و خنکها و شلها
 و صنطورهها و سرابها و انواع نغمات و
 اصوات و تفتیات و تضییعات و تزیینات
 که در علم موسیقی یافت میشود از جمع اقسام
 هان دنیا بر طرف نماید آنکه چه درین زمان
 هم سکسین آلات قمار و لهو و اجلست باو
 جو در شرایط و جوی او و امر معروف و نهی او
 در زمان ما اسم این آلات را کتاب گذارده اند
 فاسقین و ظالمین و ان برای آنها حلد و قولها
 در دست غوده اند و الوط و اجاره و او باشد و
 کلاه شین و قلاه شین و سر قاصین و مطربین و
 مفرحین و صنادیدین و فاعلین و مقولین و
 زانین و زانیات و ظالمین و ظالمات و فاسقین
 و فاسقات و پی و نین و پی و نین کمال عزت
 و احترام افعال نگاه میدارند و امثال اینها را
 شرب خود حاضر میکنند و چه میانهها و این کتاب

میکنند و بخواه اعرام را خرج و صرف این ملک
مطروحه و ملک هر مرد و ده و معاویه منتهی و
اعمال معوضه الهیه میکنند و باین اعمال
خیر و مباحات در میان مجالس محافل میکنند
که فلان مطرب و فلان نه مطرب فلان عمل کرد
و فلان قدر من با و دادم و اوضاع شرب
کفایت را فراموشی و رفت و رفت روز مشغول
این کون را امور شنبه میباشند و بعضی هم سوا
کردن مسلمانان شده اند و هر کس مقرب الشی
است این امور را او بیشتر ظهور میدهد در
اشکار و پنهان و این زمان قبح این اعمال بر د
شده است بلکه اطفال آمارده شکفته با نوا
تن بینات و نیت میدهند و کافران را
بالباس مردان و کسبان را بالباس دختران
خصایع اعمال و افعال دختران در مجالس خا
الخاصه خود حاضر میکنند و آنچه میخواهند میکنند
و میخواهند و می شامند و خند و نوا میافزایند

استند

استند مراجع مهلت داده است تا آنکه حضرت
صاحب الزمان ظهور فرماید و ایشان را با
لمرغ قطع و قطع نماید و این اوضاع شرک و فحش
و کفر و فجور را اندینا بر دارد و جمع بشهرت
بر پا دارد و احکام وحد و الهی را رواج دهد
سی و هفتم آنکه در آن زمان شیعیان امیر مؤ
منان این قدر مستغنی شوند از مال و اقطاع
دنیا که هرگاه کسی تقصیر کند که فقیری را بیاید
که با و ترکیه مال خود را بدهد یا آنکه صدقه
خود را بدهد یا با صلای **سی و هشتم** آنکه از هیچ
صاحب دینی بخیر دین اسلام و حق قبول نکند
چون ایمان اهل کتاب بگیرد هر کس مسلمان خالص شود
مقبول و هر که قبول اسلام و ایمان نکند مقبول
خواهد شد **چهارم** آنکه چون آنحضرت خواهد
شد قرائت که خداوند عالم بان بنو سبط امیر
حضرت خاتم المرسلین در ظرف مدت بیست و سه
سال فی سنا دظا هر نماز که یک حرف او تغییر

و بتدبیل نداشته باشد و بتنیقی که نازل شد
است بدون اسقاط چیزی علنا و یا زبانی
با و خواهد آورد و آیه های قرآن قوی العینان
کثیر البیان است که امیر المؤمنین و وصی رسول
رب العالمین بعد از رحلت حضرت سید المرسلین
او را جمع نمود و مرتب بتربیت نزل فرمود
فرمود و او را برادر مبارک خود محمد و محمد
در حضور اصحاب در فرمود ایها الناس این
همان قرآن است که حزقیل از جناب رب جلیل بر
جبرئیل آوردده است و هم از ان جمع نموده ام
و تا بدیل و تنزیل او را میدانم و میدانم هر یک از
آیات او را که بر که در وجه جاوای برای چه
در شب و در روز و صبح و شام و کوه و نازل
شده است و تا بدیل و بطون و ظواهر و حکم و متشابه
و کتایب و درایه و تشبیهات و مطلق و مقید
عام و خاص و ناسخ و منسوخ و فصل حکام و قرآن
و امثال و بیان و شهود و غیب و خفا و موید

و انوار

و اخوت و احباب و کتبیات حجت و تاج و دنیا
نبرد و رحمت و قیامت و پیش از خلقت آدم
و بعد از او و احوال انبیاء و اولیاء و اصحاب
پادشاهان و ظالمان و عادلان و یکتان و بدین
و علوم او کتب و اقرب و گذشته و آینده را که در
قرآن هست همه آنها را امیر مؤمنان میدانست
و خفا و نه عالم علم هر چیز را در قرآن نهاده است
معلوم لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین علم
قرآن را جمیع انعام ظاهر و باطن او را در قرآن دامام
نموده لقوله و کل شیء احصیناه و امام مبین و تا
او را بخیر خدا و رسول و امام نمیداند نظر بقول
تعلم تا بدیل الله و الراسخون فی العلم پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود من میدانم آیات و سوره
که بر که و از برای چه در وجه جاوای و وقت نازل
شده است پس عمر بن الخطاب از میان اصحاب گفت
یا ابا الحسن تلقیننا القرآن الذی جمع عظماء و کتبه
فا نؤمن الکتاب ای ابو الحسن آفتاب میکند مال قرآن

در قرآن

که عثمان جمع نموده است و او را نوشته است زیرا که
عثمان از جمله کاتبان قرآن بود پس حضرت فرمود
لن تروه الا اذا قام قائمنا هرگز دیگر این قرآن را
نمی بینید مگر بعد از آنکه قائم ما بحق بر خیزد پس
حضرت قائم همان قرآن ظاهر نماید و احکام او را
جامع فرماید و این قرآن که الحال در میان
مسلمین است بتربیب عثمان بن عفان که او را
جمع نموده است در زمان خلافت نجیب و در خلافت
خود و همه قرائن را جمع نمود و این ترتیب را انتخاب
کرد و نسخه را مختصر باین نمود و باقی نسخه ها را
و سائهای که سفندان و پوستانه ای بنیان و
غتها را که آیات مندر قرآن را در آنها ثبت نموده
بودند حاک و نحو نمود بلکه بعضی او را در درج
کنار و شست که نسخه قرآن مختصر بنسخه او شد و
هم این مسعود داشت هر چه عثمان سعی نمود که او را
بکپی در آورند تا آنکه او را این قدر زیاده بماند که نا
شده مرد و عمار با سر بر او غارت کرد و بخت عثمان را

دفن

دفن نمودند تفصیلی که در کتاب سلف الشیعه
نوشته ام و حضرت امیر المؤمنین بعد از عثمان
این قرآن را در زمان خلافت ظاهر نموده
نقوانت تغییر دهد و قرآن خود را ظاهر نماید
یا بجهت مصیبت الصبیحه و سر و خفی و رقی بنیان
یا آنکه بجهت نفی از ظالمین و فاسقین خواهد داشت
از بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس لهذا بعضی
قرآن ترتیب عثمانی را نقل نموده او را بحال خود
در بول که عثمان از قرآن انزاحت و بعضی ترتیب
اسماء را و راجع نمود و لکن برای بعضی از خود
تغییر و دو در اسقاط عثمان بعضی آیات قرآن را
میان علماء خلافت است مشهور میان علماء شیعه
این است که از اسقاط نموده است لکن تمام قرآن
نزد ائمه نام که امان از برای زمین و اسماءند
محفوظ است بدون کم و بیش یا در قولم و یا
کتابم یا فطین و بعضی بعضی این اسناد لایق
اند بر آنکه این قرآن همان قرآن منزل من السماء

نقصان است و اقل اقرب است نظر بکثرت
تغیرات و تبدلات قراءات و اسقاط بعض
کلمات و از اخبار ائمه اطهار و بعض
اخبار است که عثمان اسامی منافقان را از قرآن
انداخت و در خبری نقل شد که او را انداخت
و در خبری گفته اند که انداخت و در خبری دیگر
که چون امیر المؤمنین قرآن آورد ابو بکر او را
گرفت و کشود و در سر صحفه اولی مدحتی
از اصحاب را دید که گفت این قرآن جامع فضائل
است و این موجب بدنامی و رسوائی است
لذا از آن حضرت او را قبول نکرد تا آنکه عمر بن خطاب
گفت قرآن عثمان را کافی است و در خبری دیگر
است که ثلث قرآن در حق ما و مدح ما است و ثلث
او در مذمت دشمنان و مبنی بر ما است و ثلث
دیگر او در احکام و قوانین قصص و سنن است
و در خبری دیگر قرآن را با عافان شریف است
خبری بسیار از آیات و سوره و کلمات و حروف

از قرآن

از قرآن عثمان انداخت مثل ایها الرسول
بلغ ما اتیك البک فی علی مثل ایمانت مندر
تعلی قوم ها و عثمان را انداخت و در خبری دیگر
و غیرها از اسامی صابر که آنحضرت و سایر ائمه
از اولاد او و مدح ایشان و ذم منافقان که
همه را عثمان انداخت و این منافقات با و عهد
الهی در حفظ قرآن ندارند زیرا که قرآن محفوظ است
از دال بخت است که ایشان را سخن در علم و بیان
حلال و حرام و حرام و حلال و قبل و بعد و مسأله
و قوام با قرآن هستند بقول رسول خدا که فی
ای تارک فیکم الثقلمین خلیفین کتاب الله
عزت اهل البیت این بقره تا حتی بی داعی الحوض
که حضرت رسول قرآن را از اهل بیت و اهل بیت
خود را با هم قرار داد و این دو خبری مستحکم است
در میان مردم قرار داد که این دو چیز از هم جدا
نخواهند شد تا آنکه بنی آنحضرت در لب حوض
گویند و علم قرآن را خدا در نزد ایشان

در اسناد و احوال

کنار د که بیان حلال و حرام و فضایل و فرائض و
 احکام و قصص و تشبیه و امثال و مدح و ذم
 و آنچه در خدا در قرآن بیان فرموده است
 از برای تعلیم کان بیان نماید لهذا فرمود
خدا ان تارک فیکم ما ان عسکم به ان تضلوا
 بعد از کتاب الله و عتق اهل بیتی که هر کس
 باین دو چیز شود نجات خواهد یافت نه آنکه
 بیک از آنها تنها می مقتضی شود زیرا که جمع
 این احکام و فرائض از برای عامه عوام و خاصه
 خواص معلوم میشود مگر بعد از بیان
 پس بر حلال لازم است که از برای قرآن مبتدی خواند
 دهد که معلوم قرآن را بداند و باشد که تا آنکه
 اتمام حجت شود با سند و الا لازم می آید که بود
 این قرآن در میان مردم مانع حیلان و تمرد شیعیان
 باشد بلکه لغو باشد بجهت آنکه آن بخلالت و تشکیک
 او چیزی معلوم نمیشود و آن کس با اتفاق شیعه
 سنی علی بن ابی طالب و اولاد او میباشد حجت

اغراض

احکامات این اقوال و اخبار از قول و کلمات
 سنیان در کتاب سنی الشیعه که به تفصیل نوشته
 ام محمد شمس قالی توفیقاً به **پس** امیر المؤمنین
 و اولاده الطاهرین در زمان دولت قاسمین
 تا آخرین و ظالمین از بنی امیه و بنی عباس تا بنی
 قلی عثمان بیان احکام و فرائض را مضمودند
 و اولاد متداول نموده همان بنی قلی مردم بخیر
 او را و تقیه او را تغییر ندادند و چون در ایشان
 نبود اظهار قرآن خود را نکردند بلکه گاه بگاه
 حضرت امیر المؤمنین حضور است بشدیل بدعت
 شیعیان را نمایند صدای طاعن و اعزاز این مردم
 و احقان با سیمان بلند میشد چنانچه شیعیان
 در ماه مبارک رمضان میجند کوفه داخل دین
 مردم صفوف نشسته این جهت جماعت نمودن نمازها
 مسجد شهای شاه مبارک رمضان و این را نماز
 نزوح سنیان میگویند حضرت فخر و این امر **ع**
 عمری است و نباید باشد و حضرت امام حسن علیه **السلام**

صفوف مردم را بهم زده ایشانرا متفرق نمود
صدرا و اهل ان مردم بلند شد که عمر این بدعت
فصاده بود و گفت هذه بدعت و نعم البدعة
بدعت اما خوب بود بدعتی است پس چون حضرت
صاحب الزمان ظهور فرماید ان قرآن ظاهر نماید
و مردم را بخوانند و امر کند زیرا که زمان ظهور
نور و دولت حق تعالی است چنانچه حضرت
امیرالمؤمنین با حضرت صادق علیه السلام فرمودند
که کو یا حبیبم و ملا حظه منما یم که شیعیان ما
در کوفه زده اند و مردم را تعلیم قرآن تان میدهند
و قرادافین همان قرآن امیرالمؤمنین است که جمع
ترقیب نزل اسمانی او را فرمود بدو و نازل شد
نزد آنکه قرآن تانزه دیگر غیر آنچه بدو حضرت رسول
نازل شده است پس هر کس را دعایا بدو که بخواند
این قرائت که حضرت رسول نازل شده است
قرآن دیگر یا صحیفه دیگر از اسمان برین نازل نشود
است یا حضرت صاحب الزمان نازل شده است

احکام

و احکام محمد زده ناسخ احکام قرآن حضرت رسول
درا و سپا شد کاف و نجس و مخلد و رجیم لایم
القتل و مرتد است چنانچه در زمان ما این باب
نا باب و با بینین ملعونین این ادعاء فاسد است
باطله عا طله و غور و عجب است که کفر و زندقه و
ایشان بر عالیشان ان مردان و نازان معلوم شد
چنانچه در فتوح **چهارم** آنکه آنحضرت هر جا که
بود لایق حکومت مامور فرماید یا آنکه او را بطرف
یا بلوکی نفرستد یا و نفرها بد که کتابچه دستور العمل
تکلف دست تو خواهد بود پس هر امری که بر تو
رشوار شود یا مشبه کرد که حکم الحول در آن قضیه
ندانایی با این نظر تکلف دست خود کن که آنچه مامور
درا و نوشته خواهد شد بود پس در آن زمان حکم
شرع و عرف آنحضرت در بلا دمخت میشود و حاکم
شرع مردم همان حاکم عرف ایشان است و حاکم عرف
ایشان همان حاکم شرع است و سد ابواب اجتهاد
و عمل نظنون و شکوک میشود و جمیع احکام و قضی

الامری حکم خواهند نمود بواسطه آنکه تکلف دست
 نگاه میکنند و خداوندان حکم حقیقی که در آن
 میباشد ثبت در کف دست او میکنند و چون
 حاجت شود او را بخوبی میفهمد و این نوشتن نیز
 نسبت بآنکه نظایر ایشان خطوط مفهومی معانی است
 از برای حکم کنند مثل علم دست و سنان و پیشانی
 که در میان مردم منتهی است بر حکم حضرت از جمله
 علماء و فضلا و فقهاء و محدثین و مجتهدین و
 زهاد و عباد و مقدسین و بیکان و احیاء و
 مرد و مساق و عمار و فطالان و شاربین و زانی
 لا یطرد و خمار و غیر اینها و هر سول و نویسنده دنیا و
 کراه از راه اخوت منکوب خواهند شد **چهل و دوم**
 آنکه چون حضرت ظهور فرماید خداوند عالم را
 بر قیوم و مومنین ملائکه چند هر کل میفرماید که هر
 ملکی بر قیوم و مومنین برود و از احوال و اشیاء
 نظهر حضرت مطلع بدهد و از احوال ایشان بپرسد
 عالمیان غایب در میان آنکه رجعت بدنیایا نماید

(ن)

آنکه در درجات عالیاات ثبت با انواع **نعمت**
 متلذذ باشند تا روز قیامت پس بعضی صلی الله
 میکنند و رجوع باو میکنند و بعضی رجوع نمیکند
 و در حشر دیگر است که هر کس را که انتظار فرج
 الی خود را میکنند است با آنکه دعا از برای قیام
 حضرت قائم میفرماید است بعضی میکنند که ظهور
 حقه شده است اکی نخواهی رجوع نماید و اگر نه
 نخواهی حال خود باش پس بعضی برگردند و بعضی بر
 نگرند تا قیامت **چهل و سیم** آنکه در میان دو
 دست حضرت قائم موت و حشر موت ایضی باشند
 برای دشمنان حضرت و شیعیان و مراد از اشیاء
 شمشیر است چنانچه ثانی طاعون است پس هر کس
 از دشمنان خدا را بخواد گردن میراند و هر
 طایفه را که خواهد حکم فرماید که در میان ایشان
 طاعون بیفتد و چندین هزار ایشان در زمان
 قبلی از دنیا و مرد میرند **چهل و چهار** آنکه جمیع دنیا
 و ماینها در نظر حضرت و سائر ائمه علیهم السلام

منزله گفته است او باشد که با و نگاه کند و هر
 در او باشد بعین شهود معاینه ملاحظه نماید
 هرگاه بخاهد و التفات بجمع اجزاء عالم نماید و
 بصیرت یافته باشد و این احاطه غیر از علم
 حضوری است که از برای امام ممنوع است و مختص
 خداوند عالمیان است که صفت لا یغفل شأن
 شأن باشد چنانچه تفصیل این مسئله را در کتاب
 مشکوٰۃ الاثر را برای علم اطهار علیهم السلام است
 الملك العقیق و نوشته ام و خداوند چنین شایان
 حضرت عطا فرموده است که هیچ جسم کثیف و
 غیر لطیف مانع و حاجب و مایه را در خود
 برای او نیست و اجرام کثیف در نظر او اعتبار بهیچ
 لطیف نماند باشد پس در هر جای عالم که باشد
 اجزاء عالم را ملاحظه می نماید تا بدو قوت سمع
 چنان فرار داده است که هر کس در هر جای
 الحضرت او بشنود بدو آنکه با و یا ملاقات
 آن حرف و کلام را برساند و اما حضرت سلمان

در باد

را با دست خفازا بکوش او میرسانند و آنجا
 ظاهر حسن ظاهری می باشد و الا بحسب طاعت که
 علم او احاطه باشیاء دارد باذن الهی چنانچه علما
 علم احاطی عملومات خود دارند هر کس بقدر
 علم خود **در** چیزی را در شده است که خداوند
 عالمیان عموماً آن نور در میان زمین و آسمان
 نصب نموده است که عکس جمیع اشیاء موجوده در
 ماتحت فلک قمران بلدان و دهات و صحراها
 و دریاها و کوهها و بیشها و حیوانات و جنات
 انسان و مایهات فی الارض و البحار و نباتات
 و جمادات در آن عموماً افتد و حضرت صاحب
 الزمان که امام زمان است با و نگاه میکند و
 چیزی را بهر حال که باشد ملاحظه میکند بطریق
 ملاحظه نمودن چیزی را از آینه پس هر کس در
 در هر جا باشد آن احوال معانی و اطاعت و عتبات
 امام او را می بیند و سایر ائمه نیز چنین اند **و اینها**
در چیزی دیگر است که آن عموماً نور در قلب

امام است و ممکن است که هیچ باشد هم نبود
نور در میان زمین و آسمان و هم در قلب
و هم ملک اجبار کننده یا آنکه مراد قوه قدسیه
باشد که خداوند را با امام داده باشد که در
هر جا هر چه میشود امام بدلند و او را ببینند
و ملا حظت کند چنانچه این علم را حضرت عیسی علیه
السلام از روح القدس و شیطان گمراه کننده ادعیا
بواسطه اسم اعظم الحی شایسته چنین باشد آن چه
حقیق این در مشکوٰۃ الانوار شده است **چهارم**
و پنجم آنکه چون آنحضرت ظهور فرمود و اولی که
که بر زبان معجز بیان خود جاری فرمودند در
ناسر این باشد که بفرموده یقیناً الله خیر الکلمات
کنتم مؤمنین و بعد بگوید انا یقیناً الله و خلیفته
و در آن زمان باید با آنحضرت چنین سلام نمود
که السلام علیک یا یقیناً الله و این چند چنانچه در
حدیث چنین سلام میکردند که السلام علیک یا سرور
الله و یا امیر المؤمنین یا این لقب سلام میشود نذر

و چون عزت و احترام و ادب است که کسی بزرگ
را بقلب خوب او در کی نماید بلکه همین سنت در
جمع مؤمنین جاری است تا هر چه قیامت **چهارم**
و ششم آنکه آنحضرت نگذارند در روی زمین
چیزی را که مردم سجده او را منموده اند از انصاف
خواه مت طلب یا نفرت یا حس و بغض و عیب و تنگ
باشد و خواه خواج نصاری باشد که شکل دارد
کشید حضرت علیه بن مریم است پس هیچ معبودی را
را نگذارند مگر آنکه او را بشکند و کسی را مردم سجده
نمایند غیر ذات واجب الوجود با ذات که هستی
اوضه هر و نیست او محال است و جامع جمع صفات
توسیع و کمال و جمال است و منزه و متبر از جمع
صفات نقص و صلح چنانکه است و آنچه بخیر الی باید
خدا خواهد بود زیرا که حال است که خدا محاط
نموده شود بلکه جمع موجودات عالم وجود محاط
خلوق او نبیند و هو علی کل شیء شهودی است و
در کعبه و مسجد و محفل ملک معبود خواهد شد و از

حتم ویت خواهند افتاد و بخوابی مفضل خواهند
 شد **چهل و هفتم** آنکه جمیع خصایص انبیاء و اوصیاء
 و ائمه هدی با حضرت خواهد بود از علوم و کرامات
 و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و معجزات و عادات
 عادات و همت و همت و همت و همت و همت و همت
 حضرت ظاهر نماید بدین بر آنکه خاتم الانبیا است
 و باقی کامل و تمام نماید آنچه در آن پیشینان
 باقی مانده است و بجا می آید محبت مصالح و مفاسد
 که خداوند و مصلحت و در علم مبدلند و در علم
 علوم و صفات کامل و جمال همه انبیاء و اوصیاء
 اوصیاء و ائمه و اولیاء و اوصیاء و اوصیاء و اوصیاء
 و کتاب و دین و مذهب و ملت با او باشد که جمیع
 جمیع ما تقدیم باشد تا آنکه باقی مانده مقتضای
 با تمام نموده بجا می آید و در این چند در اینها
 در اینها با حضرت هم باشد چنانچه هست و
 رسول و سایر ائمه هدی نیز چنین میباشند الا آنکه
 ظهور این صفات و معجزات و عادات در

خاتم

خاتم النبیین حضرت خاتم الرصدین بشراست
 بر جمیع انبیاء مرسلین و غیر المرسلین و
 ملائکه مقربین و غیر مقربین و کرامتین و
 جانیین و مقدسین و محجربین ناظرین و
 انور و مدعین بکمال و جمال اظهار از هر جنس
 میباشند و بولایت مطلقه الهیه هر قدر
 که در اجزاء عالم علوی و سفلی خواهد نمود
 باذن المحققین و نمایندگان اهلان و عجم
چهل و هشتم آنکه روزی که ظاهر شود جامه
 سفید پوشد و ذوالفقار و حیدر گردان
 بر سبب دور و حعفر طیار را پوشد و بر
 حضرت حمزه را بدوش بندد و وعامه زرد
 روی بر سبب دنیا عام حضرت رسول را
 همان عامه زرد از حضرت می باشد و عصا
 آن حضرت را بپشت یکی دو بغلین او را
 پوشد و ذوالکثری در آنکس میباشند
 او باشد که یکی از حضرت امام حسن مجتبی

که در او نقش شده باشد که افق تقوی جنت
 و یکدیگر از حضرت سید الشهدا علیها السلام
 باشد که در او نقش باشد که انا سید المان
 الخائفین و این اسباب را خداوند حفظ
 نموده است از زمان حضرت رسول خدا و
 سایر ائمه هدی تا آنکه با حضرت ائمه دست
 نبست در سید اند و حال هم در نزد حضرت
 موجود میباشد و متغیر نمیشود و بحال
 با همان حضرت میباشد با جمیع مواضع ایشان
 و اوصیاء و اولیاء متقدم مجهول و هم آنکه ایشان
 از احکام عجیبه غریبه الهیه را ظاهر فرمایند و گویند
 زده عالمیان غافلند که مردم ندیده و نشنیده با
 بدانکه حضرت خاتم الاوصیاء متدین بدین حضرت
 خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم
 میباشد و مرجع شریعت خاتم حضرت است و
 بیان احکام دین مبین حضرت سید المرسلین را
 منماید و خود دینی تازه و احکامی جدید در آن

آورده

آورده و وجه باورنازل عیثی و قرآن با و
 نازل عیثی و او بر قنار مکتوب با چهره حضرت
 رسول خدا حدیث خود نازل شده است
 زیرا که حکایت محمد صلال الی یوم القیمه و حرام
 حرام الی یوم القیمه و دین مبین بنیام حضرت
 خاتم المرسلین تا بیخ جمع ادیان و ملل و محل
 شریع سابقه میباشد و قرآن که کلام مجید خدا
 رحمن است تا بیخ جمیع کتابهای نازل از اسماء
 است از کتب انبیاء و مرسلین و تا آخر از برای
 این دین مبین و این قرآن مبین نیست و بخدا
 بود و هر کس دعا نماید که یا محمد و بخندد
 السراست و او حضرت صاحب الزمان خواهد
 بود زیرا که صاحب العصر دعاء دروغ نمیکند
 نظر با مامت و امانت و عصمت او بلکه کردن
 مدح و ثناء کند دعاوی فاسد کاذب را خوا
 زده پس نبأ این ایچیه بیافیه با بیان احکام
 دین و آیین سید المرسلین خواهد بود و لکن

از برای عمل با حکام نان له و غیر این تره این
 حضرت شرایط و اجزاء و اوقات و آن منه و
 مقدور و مقدر است تا آنکه مذکور است و اسباب
 معذرات و جوب و قرائن از اجزاء و شرایط و
 مقدمات آنها محقق شود و واجب الاطاعت
 و الا بر این و العبد غیثو ندلی بعضی احکام قبل
 از بعثت حضرت رسول واجب بر خود او بود
 مثل نماز و عقیقه و قبضه بعد از بعثت واجب
شد بکلی بعد از دیکری قل التقاء بکلمات
لا اله الا الله از مردم مفور بعد نماز بر مردم
 واجب کرد بعد و نیز در بعد از حج نسف
 چهار دبا مشرکین را تهنیت قرآن بعد از نکه
 و حسن در بعد حج را بعد از اینها و جوب اطاعت
 و ولایت امیر المؤمنین و اولاد طاهرين او را
 و هم چنین هر یک از احکام واجب و مستحب و محرم
 و مکروه را مندرجا باقتضا مصلحت نماز
 و وقت و اشخاص و احوال و اوضاع بیات

فمود

فمود و مردم را با نهادن و تکیه و آنها را
 در میان مردم در واج میداد و بعضی از احکام
 را عصبان و مقاسد نفسی از مردم و آنچه خدا
 در آن سخن در علم میداد تغییر و تبدل میداد
 حرام را حلال میکرد و مثل احکام روز و عقیقه
 و قات و حلال را حرام میکرد و مثل جمع بین ^{خمسین} الا
 و غیر اینها از مردم مستحب نموده و مستحب
 و واجب مکرره کرد و بالعکس غیر از اینها که
 در هر حال معاه و دوز و آن و زمان و مکان
 و اشخاص بیان مفور و تسبیح بعضی اینها را بعضی
 دیگر میکرد یکی را تسبیح یکی را منسوخ یکی معلق
 الحکم و العبد بود و یکی بحول المحب و المصلح
 المفسد بود و تفاوت اینها باقتضا مقتضیات
 و رفع مقاسد و دفع مافات و حکمت علیّه و علمیه
 باحوال اشخاص و اوضاع و تغییر احوال و امکان
 آن منه بود و لهذا بعضی احکام را در اول بعثت
 میان فمود و بعضی را در وسط بعثت و بعضی

در وقت رحلت خود و تعظیم آن فرمود با آن
 فلان زمان و فلان مکان بجا آورد خواجه
 بامیر المؤمنین وصیت فرمود که تا فلان
 زمان و فلان مکان نظم ظالمین و محض غا
 ضبین صبر نماید و مصالح و مفاسد چند
 که بعضی آنها در کتاب سفی السیعه بیان
 کرده ام و در زمان فلان و مکان فلان با
 فلان و فلان جنگ نماید و بلقان خواجه
 من جنگ نمودم بتزلیل قرآن و من با مشرکین
 جنگ و جهاد نمودم و حق با منافقین و فاسقین
 و ناکلین و مارقین جنگ و جهاد نماید
 همه احکام را در هر آن منته و مکنته و اشخاص خود
 و آنچه واجب و مستحب حرام و مکروه و مباح است
 تا بدون قیامت هر را خداوند بر سوار خود
 نازل فرمود بوسیله نزول وحی و از آن قول
 که در حق فرمود لا یطع الا بالای کتاب
 صبین و آنحضرت را معلوم و معارف حق و عبادت

حق

محقه و حقایق و رموز و اسرار و احکام و اقوال
 و امثال و بیان و زمان و مکان و اشخاص را
 از برای امیر المؤمنین که امام مبین حضرت است
 العالمین است بیان نمود و از او بامام حسن
 از او بامام حسین و بیکی یکی از ائمه هدی بعد از
 دیگران بکبری رسید تا هر افاضه حضرت
 خاتم الانبیا حضرت صاحب الامر و العصر و آن
 زمان رسید و هر یک از این دوازده نفر هر یک
 را در محل و مکان و مقام خود از برای اشخاص
 بیان نمود و آنچه بالست و شایسته بجای
 آوردند از تعلیم علوم و کشف غوامض و اخفات
 حقایق و دقائق و ابرار اسرار و اظهار انوار
 ائمه اطهار و غیره تا بسیار از احکام را بر
 رسانیدند با قضا و وقت و مصلحت زمان و
 مکان و اشخاص و بسیاری از آن احکام مندرج
 فراموش نازند باقی مانده است که هنوز زمان
 و مقام و محل و مکان و اشخاص و شرائط و احوال و

مقدمات و مقارنات او ظاهر و باهر و محقق
و معلوم نشده است و چون وقت انظار رسید
بقیه الله و ابراهیم و ابرا در زمان ظهور آنها
و آبراز خواهد نمود و مردم را با و طوعا او
کنها مجبورند و دعوت منیاد و نشر افکار
نموده در میان مردم رواج میدهد و آنرا که
هر حکمی علی داری و هر شخصی حکم دارد چنانچه ^{خلف}
میشود که حکم آنان حاضر تمام است و حکم آنان
با اجتماع شرایط شرعی و عقلیست و حکم مرتضی
غیر از صحیح و حکم خانی غیری از آن و حکم زن غیری
از مرد و بالعکس است و احکام با اعتبار و اعتدال
احوال و اشخاص و از منته و امکان مختلف میشود
و تفاوت میکند پس زمان حضرت قائم و انجا
آن زمان اقتضاء آن دارند که آن منته سالقه
اشخاص و مقتضای سابقان اقتضات آن دارند
پس بعضی از احکام را خداوند قرار داده است که
در زمان ظهور دولت حق تعالی تجدید و بروز

نور

انوار الشریع و ظاهرش بدو آنرا که آن زمان
حضرت بن مافنا است بعد از زمان ظهور نور
نبوت و پس در آن زمان ظاهر میشود و انوار
اسرار و ولایت مطلقه ائمه اطهار و زمان
سلطنت عدالت و استیلا السیاس و غلبه نور
عقل و علم و دفع ظلمت جهل و ظلم است لهذا
تغییر و تبدل در اوضاع و احوال و احوال
نمی آید و این جمیع طوایف هم و اخلاق بهایم و حق
افلاک بهم میرسد و عالم بر آن نور علم و عقل
علم و اسلام و ایمان و اقیان و حقایق و قضا
و دعوت و اسرار و عدالت و شرافت و کرامت
و رحمت و الفت و رافت و لطافت میشود و
آن کفر و شرک و ظلم و ظلمت جهل و حماقت و سفا
و آفت و عاهت و جنون و بلاهت و عداوت
و کلفت و کثافت و صفات ردیه میگردد
پس ذکاوت و زیرکی و فهم و درک و علم
و حکمت و دانائی و با صفات و قوت و طاقت

وپرد باری مردم بخت میرسد که عقلها ایشان
 کامل میشود و قایل بر حیل اسفار انوار حقایق
 و اسرار و دقائق میشوند و قلب ایشان و
 سیر و سنیه ایشان مشروح و کوشش ایشان
 شنوا و حسیم ایشان بینا و عقل ایشان رسا
 میکنی و در وقت و طاقت بر داشتن و گفتن
 و شنیدن و خواندن و طاعت کردن با احکام
 غریبه و عجیب و قریض و واجبات و محرمات
 مستحبه مشکله ثقیله را بیدار مینماید لهذا عامه
 عوام و خاصه خواص در آن وقت و زمان می
 نوازند و مقبل احکام حیدر مدینه اظهار و
 فایز عجیب و جوده الابرار میشوند و حاصل
 اسرار و رموز و دقائق بنیان حقایق کلمات
 در مشیون ائمه اطهار علیهم السلام الله الملک
 العقاد میشوند و در حال و حال در این زمان
 این اشخاص قایل اند که آن مصروفین و
 درجات عالیه و مقامات متعالیه ^{نیستند}

چنانچه

چنانچه صادق الیقین و فرموده کلامنا صعب
 مستصعب لا یحمله الا ملک مقرب او نبی مرسل
 او مؤمن امین الله قلبه نورا لایمان که کلام
 معاشرا همه و اسرار اطوار ایشان مشکل
 بر مشکل است که بتدبیر و با و افعال مکرر
 مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که امتحان فرموده
 باشد خداوند عالمیان قلب و ابرو بر آیات
 آنکه قایل بر حیل انوار و استضائیه با و و کامل
 و بر داشتن و شنیدن و فهمیدن و تعقل و
 حقایق و دقائق اسرار ائمه اطهار و الی حد فختار
 باشند بخلایف از منته و اشخاص سابقه سالفه
 که قایل این کنیز سموعات و مقررات و کلمات
 و محمولات نیستند زیرا که عقول ایشان تا
 و ان ایشان فاسده است که بجز شنیدن ^{اینها}
 شما را القلوب و متفرق و مشتت میشوند
 و تجلیات فاسده کاسه باطله عاقله ^{افتند}
 و بواجب و بی ضرورت و ضلالت محض و سرگردان

مشهورند که نسبت که دست ایشان را بگیرد
 و از این عرف قایم میگردد و احوال عقیده ایشان
 مستخلص نماید پس از این برکتها لایق الهیه بیرون
 میروند و در مرتبه و کافیه مشهورند لهذا منع از
 بیان اسرار در موزع حکمت و عقاید است در
 شرح مظهر و در این از منظر مظهر از صاحب
 شرح عرف شده است تا زمان او برسد
 و از این جهت بود که حکیم علی الاطلاق با اقتضای
 حکمت بالغه متذکرها و متذکرین از احوال احکام ^{تکلیفیه}
 را بر سواد خود در مدت نسبت و سه سال
 فرمود یکی تا بعد از دیگری تا آنکه خوب گوش
 چشم و دل و سینه مردم پر شد در بجا و بصیرت
 احکام با بد رفتار نمایند تا قیامت و لکن در
 زمان حضرت مهدی الخمد که زمان بروز
 ظهور و قیامت است با و احکام دیگر که آن زمان
 آن زمان اقتضای او است بیان صغیرها بدین ^{که}
 آن زمان آن زمان ظهور بر باطن و لایق ^{حقه}

است

است که او باطن انوار بقوت الحضرت است لهذا
 در آن زمان باید عمل و رفتار با احکام ظاهر
 باهره و باطنه غیبی عاقلانه کرد و از این سبب
 بود که امیر المؤمنین و سید الوصیین فرمود
 که دیگر این قرآن را بخوانید و بدین تا زمان
 ظهور در وقت حقه الخمد و در آن زمان ظهور
 قائم علیه السلام ظاهر خواهد شد زیرا که جامع
 انوار و اسرار و احکام ظاهره و باطنه مکنون
 میباشد و احوال مخفی در نزد قائم الخمد است
 صلی الله علیه و آله و سلم **و از این** جهت است که
 الحضرت حکم بیاطن در آن زمان خواهد نمود
 و طلب شهود و بینة بخواند و فرمود و ایما
 مؤمن ظاهر و باطنی قبول میکنند و کافران
 مشرک و منافق و مرتد باطنی را میکشد و کفر
 ظاهر را دعاء اسلام و اطاعت ایمان نماید پس از آن
 الجنایات را احکام نماید که نظر مردم ^{و غیبه} عجیب
 و حب بدیهه متحد ده نماید همان احکام عتیقه ^{حضرت}

رب العالمین است که رسول امین خود سابق
 باین فرستاده است و لکن زمان عمل با همان
 زمان ظهور دولت حق تعالی عهد قرار داده است
 و اگر آنحضرت بعضی از احکام ظاهر را تغییر دهد
 بواسطه این است که زمان عمل باین احکام از
 زمان اتمام آن زمان مانیکه آنحضرت او را تغییر
 و تغییر دادن آنحضرت همان انقضای زمان عمل با
 است و حکم را که بجای او بیان مقرر بیاورد
 عمل باین حکم همان وقت است تا آنکه تا انقضای
 خدا از برای او زمان قرار داده باشد چنانچه
 در زمان حضرت رسول بعضی از احکام را بر
 قرار فرمود و چند وقت با و رفتار نمودند
 بعد از آنکه او را عالمیان نسخ فرمود و حکم علی
 در آن خصوص برقرار نمود خواه آن حکم اول جا
 دوام سابقه یا پیغمبر ماضی بوده است و حضرت
 هم همین طریق رفتار نموده است تا آنکه حکم او
 نسخ شد یا آنکه او را خداوند در خصوص

نسخ احکام
 پیغمبر

نازل

نازل نموده و بعد از آن آید و یکی که ناخبر از این
 است نازل فرمود مثل نماز نمودن روزه بیت المقدس
 که چهارصد ساری در دین خود بود و حضرت
 رسول هم چند روزی با او نماز کرد تا آنکه پیغمبر
 نموده طعنه باور داد که دین تازه ادا نمیکند
 بقبله ما نماز میکنند که نگاه جبرئیل در میان
 نماز آنحضرت نازل شد و شما نماز را آنحضرت
 گرفته و روی را بطرف مکه معظمه گردانید و نماز
 هم بر کعبه کنید و نماز بجای مردان و مردان
 بجای زنان آمدند و آن زمان را بدو قبله ادا نمودند
 و آیه اینها اکنون قولوا و هو حکم شطر المسجد الحرام تا
 شد و قبل عده زنان که اول یکسال بوده و زن
 اولیچ ایشان و بعد بمیدل چهار ماه و ده روز
 و مثل جمیع این الاختیار که اول یکبار جمیع میباید
 و خواهر میباید تا آنکه آیه و لا یخیر بین الاختین الا
 ما قد سلف نازل شد و تکرار بین نسبی و وجه پدر
 خود را که اول میباید تا آنکه آیه و لا تکرر اما کتابا

تا قبل شد و مثل آنکه اول کسبکه افطار در اول شام
 مبارک نموده بود و میخوابید دیگر نمیتوانست افطار
 نماید در آن شب و فردای آن روز را هم بابت
 روزه بگرم و چون یکی از صحابه در روز خندق
 کشته بود در جنگ احزاب و شب خفته شد و چون
 نماز مغرب را ادا نمود و روزه او رفته از برای افطار
 مهیا نمایند او را آن کثرت خسته که خواب را بود
 چون بیدار شد افطار نکرد و روز دیگر او باین
 مشغول گشت که خندق شد تا آنکه ضعف و رها
 شد غش نمود و حلاوت عالمیان بر عظم فرموده این
 تکلیف را فتح نمود و آب کلو را شرب و باقی بنی المص
 الحیطه الابيض من الحیطه الاسود من العرق نازل نموده
 که از اول مغرب بخورند و بیا شامند و بخورند تا
 طلوع صبح صیامت و غیر از اینها از احکام ما مستحق
 که در هر شریع و ادیان انبیاء سالف بوده است
 و همین تاریخ و مستوح را خداوند در قرآن برقرار
 داشت تا قطعی میان این شرعیت و این است

ماضیه

ماضیه و ام سابقه و قرون خالیه شده باشد
 لهذا باقتضا و مقتضای هر زمان بوقت مصلحتی است
 استکمال و آن زمان و اوضاع و اسیاب احکام جدید
 داد تا آن منتهی و چون زمان انقضای رسید
 حکم دیگر بجای او خواهد بود که امام زمان بیان
 او را خواهد فرمود پس زمان ظهور دولت حق
 ال محمد است و آن زمان ابتلا و عمل بعضی احکام
 جدید و الاظهار است تا زمانیکه خداوند برای
 انقضای مقرر فرموده است و هم چنین تا قیامت کبری
 و این معنی منافات با عموم حلال بخور حلال الی غیر
 القیامه ندارد زیرا که هرگز از قیامت احکام القیامه
 کبری و قیامت صغری هر دو را دارد بلکه در بعض
 احکام از اولها وارد شده است که اینها حلال و حلال
 قیامت را در قرآن صغریا و کبریا قیامت صغری
 است که زمان رحمت ال محمد است و در آنکه او
 او زمان ظهور قائم الثیاب است و حلال بخور
 زمان رحلت او تا قیامت حلال است و هم چنین

است حرام او و مقصود این است که در پی بخت
 او نیست و بختی دیگر بعد از او نخواهد آمد
 ائمه اطهار عرج و مباین دین مبین او نیستند
 قائم بیان احکام شریعت او را میکنند و مردم را هدایت
 او دعوت میکنند و هر یک از ائمه تکلیف داشتند
 و بان تکلیف عین خودند و حضرت قائم هم تکلیفی
 دارد که بجا خواهد آورد اگر چه در اقل احوال و
 احکام و رموز او بر گوش مردم سنگین و ثقیل
 بود لکن بالآخره رواج خواهد گرفت و معلوم
 حیات بنقل است که چون حضرت مهول خدا خواهد
 از دنیا رحلت فرماید بجهی ثل از جانب دین
 از برای آن سید نبیل دوازده صحیفه بر هر یک
 از آن ندیده نصیب او شد که هر یک از آنها با اسم
 یکی از ائمه اثنا عشر علیهم السلام الله المبدأ الاکبر
 و عرض نمود با رسول شهادت و ند عالمیان نور انوار
 میفرماید که این صحیفها را به دست علی بن ابی طالب
 که از او باز ده فرزند او میباشد سند که امانت

صاحب

و حامل علم من و اوصیاء و خلفاء تو اند در روز
 زمین و هر یک از ایشان باین در اول امامت
 خلافت خود صحیفه را که با اسم او میباشد باز نمایند
 و آنچه در او نوشته شده است رفتار نمایند و
 ن داده و نقصان و چون زمان وفات او پیش
 باند صحیفها را بدهد با ما میگردد از او بسیار
 و او صحیفه خود را باز نماید و با و رفتار کند تا
 آخر ایشان لهذا هر یک از ائمه ای از امیر المؤمنین
 تا حضرت امام حسن عسکری با آنچه ما مودر بود
 رفتار کردند از روی آن صحیفه و علی که خد
 با ایشان عطا فرموده بود و آنچه بجا آورده اند از
 صبر و تقیه و خاندن نشستن و جهاد کردن و در
 گفتن و دعا خواندن و احکام بیان کردن و
 احباب و اعدای و اسرار نمودن همه در این احوال
 شمر شده بوده است که بجا آمد و ما حضرت صاحب
 الزمان از اول امامت او آنچه کرده است از
 سفری و کبری و اطهار معجزات و غایب عادات

وخواج توقعات بواسطه آن چیز است که در آن
اونوشته شده است و در زمان ظهور خود با
رفتا میکند تا آنکه وارد کن فرماید و چون
استقرار در اینجا گرفت روزی غیبتش بر نیاید
بر د و در حضور مردم و آن سعبه و سینه
که صاحبان لوا الحضره و عاملان حکم الله فی الارض
و من میباشند دست مبارک خود را در زمین خود
میکند و تصحیفه را بیرون می آورد و هر که را
در حضور مردم از سر او بر میدارد و احکامی که
در آن ثبت است از برای مردم بخواند پس چون
ان مردم از آن سخنان و کلمات و احکام عجیبه
و غریبه معجزه و وحده و الاطهار میشوند
ایشان سبک و خفته و بکر میگردانند و از
اطراف و جویان آن روح عالمیان فرا میگیرند
که گوشهای ایشان تاب شنیدن الهان نمی آید
و بکوش و هوش و روشن ایشان تقبل و سنگین
منها بدیده آنکه نقبا و نجایم و لیر منها بند از با

نکته

۱۹۰
انا سنلقی علیک قولاً نقیلاً و در وجهها فی
و در یاها و کنها و او رند و در اقطار عالم
چون اقطار امطار و حرا و منشر منقر و منشر
سوند و کسی نیز دان جناب خواهد ماند
و زبیر و خطیر و حضرت با یار ده نفر از اخلص
خلفهین خواص خاص الخاص و که بعد نقبا
نوا سرائیل میباشند پس چون مردم با طراف عالم
منتشر شوند و ملجاء و پناه و ماوی و مستها و ان
برای خود میگردانند و ثابتهای مت است
عالمیان عود منبها می و مطیع و متقاد او می
سوند و له اسلم من فی السموات و الارض طوعاً
او کرها نزل اهل اسماءها و از منبها با ایمان می آید
و او را مسلماً قبول میکنند و در زیر الحضره
نبت که چرخ خواهد بود پس در آن زمان
خود را بر سر مردم مان میگذارد که عقل ایشان را
سود خنای کند و آن وقت احکام عجیبه
را اظهار صغیرا بد و ایضا از نفع انبیا از عالمها

معلوم میشود که کلام حق و علم مطلق یکی است مثل
 نقطه واحد و اقسام و اصناف و شعب دارد لهذا
 فرمود امیر المؤمنین ع که العلم نقطه کثرها الجاهلون
 و این نقطه صورت الف در عالم انبساط مصور
 و الف جاری و ساری در بیست و هشت حرف است
 در جمیع علوم انبیا و اوصیا و اولیا و ابدال و
 اقطاب و تقاب و نجباء و فقهاء و علماء و حکماء و اطباء
 و شرا و ادباء و درملین و خفیه بین و مشایخ
 اشرافین و طبیعین و جمیع علوم مختلفه جمیع اهل
 صنعت از کیمیا و ریاضیه و هیما و سیما و لیما و
 زحی طر و اوقاع و اوصاف کون و صنعت ما
 با کون و ما فی کون و ما بکون و ما بی کون
 ما صنعون از اول آدم تا الی زمان خاتم النبیین
 که در میان عالمین و ظاهری و باهریست که صد هزار
 رشته دارد و صد هزار دفع و قسم است که هر عالمی
 بلب صنف و یک رنگ و یک طریق و نزدیک و
 همید و میداند و عبادات مختلفه و بالسنه

عز

غیر مؤلفه و بر موز و اسرار و زبر و بدینک
 و تبحر حیات و تلویحیات و اشارات و کلمات نابا
 و استعارات و تشبیهات بیان افعال نمود این
 انوار این و آخرین و هر آنها از دو حرف از خود
 اصلی علم است و بیست و شش حرف دیگر او باقی
 است که با بیضا هر شود و انحصرت اطوار غریبه و
 اسرار عجیبه و احکام مجتهد به بان معنی و اوضاع
 مکتوبه و انواع علوم مکتوبه و معارف مخفی و
 عوارف شرعیه که حق محض و محض حق باشند بیان
 فی مابین و افعال مردم شناسند و بداند و باقی
 رفتار نمایند و شرحیوت بشر بر ملک و جمیع مخلوقات
 در آن روزها ظاهر شود و لشکر جهل و جنود ظلمات
 ظلم بر طرف شود و جنود عقل و علم عالمی شود با
 عدالت **بنیام** آنکه انحصرت با هیچ کس سازش ندارد
 باشند و مدد را با کسی نخواهد نمود و او دوست و
 اشنا فی وجودش و رفقت بر عباد هر کس از کس
 حقیقت ایمان آورد و اطاعت و عبادت خالصه

لوجه اشرفی و با معرفت احکام شرعی و عقاید
 حقه ملکیه دینیه خود مغرب درگاه اله و مورد
 التفاتات میکرانه حضرت خواهد بود و الا او
 کردن خواهد ند و حده و حبله و مکر و نوری
 و تدبیر و تقب و شبیخت بکار او غیره و در کل
 بخیر و واسطه بر بندار و در شوه عنیک و
 بر او مشبه میشود و تدبیر می توان با و عود
 بتکلیف کار از پیشتر خواهد رفت و عود و عود
 و صوفیه و عود و عود و عود و عود و عود
 و عود و عود و عود و عود و عود و عود
 علماء و عابدین با ریا و سمعه و جاحه شوران
 لب مبالات و در طهارت و باطن و لب بهم ثان
 لب انقان دران زمان بکار بر می خورند صد
 ایشان بینیم قاضی ای ریزد و بکاران و بار مرد
 شعار حقیقه و ثار طریقت ثار شریعت اشکار
 می آیند و هم اصحاب و جبابه اولو الالباب و علماء
 و فقهاء و متقین و مؤمنین و خالصین و خالصین

و زاهد

و زاهدین و عابدین و مقدسین خواهند
 که از روی حقیقت باشند و همین اشخاص حق
 شناسان مناد و امر و حکام و سرهنگان و با و
 او بسیار شدند و هر کس هر چه نماید عمل خطه رضا
 الهی باشد و عین رضا خدا را نظر نکند و محققین
 احکام شریعت بر عین حد و تعزیر جاری و فها
 از قتل و جلد و زجر و ضرب و شتم و خویشی ملک
 نفرماید چنانچه شش در حد و تعزیر قتل و شیان نما
 و در هر حد و تعزیر نظر الیه را کردن بر نند
 بر و این هر چه در حد و تعزیر نظر را کردن بر نند
 مردم احق بگویند که او از فرشت عینما بد بیجهت
 رحمت و حال آنکه عین رحمت و کمال رحمت و مرامت
 است که با التماس ایشان بعمل می آید و سواب
 دشمنان را بجان میکند **بجاء و یکم** آنکه عرض این
 خالصان بنواصب میکنند که مراد قبول دین **مبین**
 با ولایت مطلقه امیر المؤمنین و سایر ائمه طاه
 باشد هر کس قبول عود فها و الا او را کردن خوا

ز دنیا آنکه بر او خبری قرار خواهد داد و چون بیست
 است که چیزی بکمر او می بندد و او را از شهر
 میکند و چون بهر شهر و دهی که رود او را بان
 علامت مینمایند و او را از آنجا میروند میکنند
 و هم چنین تا آنکه یا بهر یا از عالم بدرد دنیا
 آنکه بقیه کند و قبول ایمان و ولایت مطلقه
 را نماید **و دریم** آنکه مانند حضرت رسول
 خدا متعرض افعال شیعه و اعمال فیه و اقصای
 از زمان ظهور میشود و مواخذه بر آنها میکند چنانچه
 حضرت رسول خدا از افعال زمان
 جاهلیت بمنبر خود و بعثت و زمان استیلا بخدا
 و عفوان آنها میفرمود اگر چه در مخالفت کفرهای
 بدین بود که ده باسد چون قبول اسلام و ایمان
 میشود معفو بود چنانچه و خیمه حکم هم حضرت
 را پس و ن او در درخت احد و چون سلمان
 حضرت را و عفو فرمود او را نکشت و کفر و
 از اینجا میروند برو که تو را نه بدینم **چهارم**

و سیم آنکه در آن زمان و زمان رحمت
 در تالستان میوه زمستان و در زمستان
 تالستان و در گرم سیر میوه سرد سرد و در سرد
 سیر میوه گرم سیر خواهند خورد و بر کتفهای
 و آسمان چنان فراوان شود که درختان سال
 دو بار میوه بدهند و هر درختی چندین میوه
 و مختلفه با و در آنجا که با طبیعه و الخاصیه
 مخالف نکند بکری باشند و زمین انواع بقول و
 نباتات و دریا حین و سیر نباتات را از خود نکند
 نما بد که کسی قبل از آن زمان ایمان را نشنیده
 و بر ایمان آن ندیده باشد **چهارم** آنکه
 از مرده هار آن ندیده کند و حجت نه هار
 مرده کند و انتقام خوبان را از بدان بکشد
 آنها را از بیت و از آن مرده باشند چنانچه که
 اوضاع رحمت بیجا او خواهد آمد **و پنجم**
 آنکه از برای حضرت عیسی ع و می کند در مدینه
 چهل ساله و در بطریقیکه کوشا نشینند

قول بکات

و در این زمان که حضرت قائم علیه السلام در غایت است و در میان مردم پنهان است و در میان ایشان که با او بیگانه اند و در میان ایشان که با او پیوسته اند و در میان ایشان که با او بیگانه اند و در میان ایشان که با او پیوسته اند

و چشمها ندیده باشند و نجیبا لها خطون نکره
باشد و دیگر معلوم نیست که چه کس را عرق
او غما بیاورد که با او باشد یا نه که با او
آینده که **نجباء و ششم** آنکه حضرت قائم علیه السلام
باشد و در زمان او بتلا و زمان رجعت شود
و با وجود شرف داشتن او حضرت سید الشهداء
امام حسین بن علی مرتضی علیه السلام نماید **تفصیل** که ذکر
شود ائمه الله و الجنب انتقام از قاتلین
حضرت و سایر آل محمد را از دشمنان با نجبا
میکند چنانچه مقرر است که در روزی که
حضرت سید الشهداء بدرجه رفیع شهادت
فائز فانی شد ملائکه هفت آسمان بفرع و فرخ
و ناله آمدند و عرض نمودند پروردگار این
ظالمان از سده کان بوقرینند دختر پیغمبر
را باین خواری میکشند و نور ایشان علم صفا
و انتقام از ایشان نمیکند خطاب مستطاب از
حضرت رب الارباب بالشیان رسید که ساکت

باشد

باشید از جای بیرون نمی آید مگر مثل شما
کان که امر از ایشان فوت میشود و انشیان
از من فوت نمیشود و هر وقت خواهم انتقام
از ایشان باین شیوه شخص خواهم کشید
عزیز نماید چون ملائکه ملا خطه نمودند
دیدند شیخ جوانی از نور متلوی با شمشیر
الستاده است که نور از روی او درخشان
بود پس خطاب بالشیان رسید که لهذا انتقام
من هؤلاء الظالمین باین شیوه انتقام از این
ظالمین خواهیم کشید و حضرت قائم بود که خطه
او را نشان ملائکه داد و در حدیث دیگر است
که حضرت در خلاص نور الستاده بود در عرش
با اشباح طیبه ائمه علیهم السلام که حضرت رسول
الهیان در شب معراج دید **نجباء و هفتم** آنکه
و خواری عادات بعضی از انبیاء را از حضرت بخور
هستند و آنها را از برای ایشان ظاهر نماید چنانچه
در خور و امر جاست که چند نفر از اولاد بر سر

در خور و امر جاست

واهل عباد واستکبار از آن حضرت معجزات
همان ابتدا را بخوانند و چون اظهار معجزات
استکبار میکنند و بدایات منبسط میشود
اول آنکه شخصی ما را التزم معجزه حضرت الباقی
در طالع ما بدین پنج باب بگوید و من قبول
علی الله و حسب و ان دوی اب دجلی عبور
که قویزه مبارکه اش بر لشو دلس چون اغلغ
ملاحظه این معجزه را کند که دید این شجره جادو
است در این باب حکم باب فرما دید که بکیر او را
او را بکیر دو هفت روز در میان اب زند
عما بدو فرما کند که این جزا کسی است که انکار
امام زمان خود را عما بدلس بعد از آن غرق
شده از راه اب تنبور الش جهنم بیفتد **دویم**
آنکه شخصی از اهل اصفهان از آن جناب معجزه خلیل
الرحمن را بخواند پس حضرت امر فرما دید که **ششم**
افروخته عما بدلس بگوید سبحان الله یسبحه
ملکوت کل شیء و الباقی من جود و باقی داخل شود

و بعد از

و بعد از مدتی که در میان انش باشد
سرد و سالم بیرون آید که آن اصفهان ملعون
بگوید بجنب ساحر ما هر چه است حضرت باقی
فرما دید که او را بکیر الش شعله کشد و او را بکیر
و در خود فرو برد و او فرما دید که این جزا
منکر امام عصر است **سوم** آنکه شخصی از اهل قاص
معجزه حضرت موسی بن جریج عمران را از آن جناب
هدیه پنج باب بگوید و التزم عما فاذا اوقعت
مبین و عصای خود را بر زمین بیندازد که ناکاه
از دها عظیم شود و آن ملعون قاصری کو بکیر
است لهذا حضرت امر فرما دید که آن از دها را
فرو برد و او فرما دید که این جزا کسی است
که انکار امام عصر خود را عما بدلس بگوید و فرما دید
و استغاثه عما بدلس آنکه او را فرو برد و از شکم
از دها بکیر جهنم و اصل کرد **چهارم** آنکه مرد
از اهل اذربایجان استخوان بوسید و بدست
خود بگیرد و بیاورد و بگوید مثل علی بن مریم

این روز که در آن حضرت دعا عاید و استخرا
نویسیده بخون در آن بدین صحن کند که ای امام
هزار سال است که عذاب کن فتادم بد عاقبت
امید بجات دارم پس معلوم حمل بر سحر کنند این
معجزه ظاهر و حضرت امر فرماید که او را بد
نکشند و تا هفت روز زنده باشد و فریاد
نماید که چرا کسی است که انکار عجز امام عصر
خود را کند و بعد از هفت روز بد مرگ واصل
شود **نهم** آنکه شخصی از اهل عمان عرض نماید
مثل داود اهن را در دست خود قرار دادم
آتش و کبره بر آن حضرت اهن بدست بگیری و او را
چون موم نرم کند عیالی او را حمل بر سحر نماید
تاگاه الحجاب آن اهن را ستونی نماید و مثل
طوق بگردن آغلهون بیندازد و او فریاد کند
که این معجزه عذاب است از برای کسیکه انکار امام
عصر خود را عجز او را کند تا آنکه هلاک شود
ششم آنکه مردی از نوکان عرض کند که حضرت

ابراهیم

ابراهیم کارش بر خلق نازل حضرت اسمعیل اضافه
نمودند و قلم مثل او را بجا بیاور و این را من معجزه
میدانم پس آنحضرت کاردی بدست او دهد که
سر بر خود را ببرد چون او کارش بری خلق آن
طفل بقوت مالد و او بر داند ملعون کارد را
عصب بن مین زند و بگوید سحر بر کما است
که حضرت بان کارد امر فرماید که خود بخورد بر خیزد
و گردن آغلهون را ببرد و او فریاد کند که ایست
چرا منکر معجزه امام عصر خود است **هفتم** آنکه
یکی از اعراب بگوید حضرت محمد مصطفی آن را طلب
نماید آن حضرت امر فرماید شریع که از بیابان
بیاید و شهادت بامامت و خلافت او دهد که
هرگز نمیهد و نشود و بداند آن ملعون را
حمل بر سحر کند لهذا آن شریک امر کند که او را بد
و او فریاد کند که این چرا انکار عجز امام عصر
و در روز دهم بدانکه حضرت صاحب الزمان **عجل الله فرجه**
و ملایم حمل را بیک دین و مذهب و این بر گردا

وَقَدْ عَلِمَ وَعَدَلُ وَعَقِلُ بِأَدْوَسْطَرِجِ مَسْكُونِ
 وَنَدْبِجِجِ شَهْرَهَا رَاصِحَرِ عَمُودِ وَسُلْطَنُ وِبَادِ شَأْ
 تَامِ رُوى زَمِينِ مَسْتَقِلْ بَاوْشَدِ وَدِنْيَا اَمِنِ
 وَاَمَانِ شَدِ كَمَا صِلَ ظَلَمِ وَجُورِ عِيْ دَرَاوَنَامِ دِ
 نَوَیْرِ عَالَمِ رَاوْ فَرُ كَرْتِ وَظَلَمِ ظَلَمِ وَكُفْرِ وَفَسَقِ
 وَشُرْكَ وَامْرُتَدَانِ دِنْيَا بِطَرْفِ شُودِ وَسَعِيدِ
 وَنَدَسَالِ عِبْدِ دَلِشْ اَصْحَابِ كَهْفِ دَرِ غَارِ بَاوْشَا
 دُورِ دِنْيَا عَمُودِ وَبَعْضِ اَنْ اَوْقَاتِ اَوْ بَاوْشَا بَاوْشَا
 سَقَطَلِ تَامِ رُوى زَمِينِ بُوْدِ وَجُورِ دُورِ زَمَانِ
 سُلْطَنُ اَوْ بَاوْشَا رَسَدِ دُورِ عِيْ اَنْ كُوجَا اَنْ كُوجَا
 كُوجَا عَمُورِ مَرِ مَابِدِ كَمَا نَاكَاهِ دَرِ عِلْمِجِ تَامِ بَاوْشَا عِلْمِجِ
 عَمُورِ اَنْ بَاوْشَا بَاوْشَا بَاوْشَا مَبَارِ اَلْخَضِرِ زَمَانِ
 وَاَوْرَا بَرْجِهْ وَبَعْضِ شَهَادَتِ بَرِ سَانِ وَبَعْضِ
 اِمَامِ حَسَنِ دُرْدَانِ زَمَانِ هَابِ دِنْيَا رُجُوعِ فَرَمُودِ
 بَاوْشَا اَوْرَا عَمِلِ دَادِ وَكُفْرِ كَرْدِ عَمَارِ عَمُودِ دُورِ
 نَزْدِجِ بَرِ كُوجَا رُشَرِ فَرِ عَمَارِ بَرِ اَوَّلِ رَحْمَتِ
 اَسْتِ مَقْبُولِ كِي كَلَامِ **پس** اِنْ كَلَامَاتِ بَعْضِ زَعَمَاءِ

شهادت امامان

نظم

وَقَدْ عَلِمَ اَدْعِيَهْ مَا فُورِ اِنْ ائِمَّةِ اَنَامِ وَبَعْضِ اَخْبَا
 وَاَنَارِ كَرْدِ خَدِشِ اِنْ تَامِ دَوَا سَبِ عَمُودِ اِنْ جَنِينِ
 ظَاهِرِ مَشُودِ كِي قَبْلِ اَنْ بَرُوزِ وَاَعْبَادِ وَاشْتِهَارِ
 رَحْمَتِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بَعْدِ اَنْ شَهَادَتِ
 حَضْرَتِ قَائِمِ اَلْمُحْمَدِ دَوَا زِدِ نَفَرِ اَنْ اَوَّلِ اَلْحَضْرَتِ
 قَائِمِ وَبَعْضِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بَاوْشَا دَوَا زِدِ
 مَهْدِي دُورِ دِنْيَا عِيْ اَعْيَادِ حَضْرَتِ قَائِمِ مَمْلُوكَتِ دُورِ
 نَمَائِدِ **چنانچه** رَحْمَتِ مَرُوفِ سَبِ كِي دُورِ زَمَانِ
 اِمَامِ نَبِيْنَسِنْدِ بَلَكِهْ مَهْدِ مَبِاشَتِ كِي فَرَمُودِ
 اَنْ شَيْعِيَانِ كِي مَأْجَرِ دَمِ دُورِ دَعْوَتِ عِوَالَتِ
 وِلَايَتِ مَأْثَمِ اَنْ اَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ خَلْقِ مَبِاشَتِ
 وَاَلْشِيَانِ اَنْ رَاغِبِ بُوْدَتِ وَبَحْتِ وِلَايَتِ
 اطَاعَتِ وَعِبَادَتِ خَلْقِ وَنَدَا اَلْمَبِاشَتِ مَبِاشَتِ
 اَنْصَادِ رَحْمَتِ دُورِ اَسْتِ كِي مَرُوفِ رَحْمَتِ رَسُولِ
 اَسْتِ كِي اَلْشِيَانِ دَوَا زِدِ مَبِاشَتِ كِي خَلْقِ
 هُدَايَتِ بَرَاهِ بَاوْشَا وَبَعْضِ مَبِاشَتِ وَجُورِ
 رَحْمَتِ وَشَهَادَتِ حَضْرَتِ قَائِمِ اَلْمُحْمَدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

میشود امر هکذاست و سلطنت را تسلیم در حق
 که اول از آن دوازده مهدی است منبیا بدوان
 برای او سه اسم میباشد یکی احمد است که اسم
 من است و یکی عبد الله است که اسم پدر من است
 و یکی مهدی است شاید او سه اسم علی داشته باشد
 یا آنکه مشهور فاس او را یکی از این سه نام بخوانند
 اگر چه بعضی آنها لقب او باشند و این حدیث
 غیر از حدیثی است که حضرت رسول در بار حضرت
 قائم علیه السلام فرموده است که یوا علی اسم الله
 و اسم ابيه اسم الله که او را عبد الله و در وقت میکند
 و منافات هم با حضرت سید الشهدا بود و این
 ندارد زیرا که حضرت قائم از حضرت آنحضرت است و این
 دوازده نفر از اولاد حضرت قائم میباشد منبیا
 بر این روایت و این اخبار اگر چه بخندند و طعنه
 نفس بر سبب دهند که بنوام اینها را تفصیل بیان
 اگر چه اعتبار هم شاهد و قرینه بر حقانیت او میباشد
 که چون تطابق میان احوال قائم الانبیا و قائم الانبیا

باید

باید در اظهار انوار و ابواب زمین و احکام و اسرار
 باشد و بعد از آنحضرت دوازده امام خداوند
 عالمیان برقرار فرموده و آن دوازده نفر علی بن
 ابیطالب است و یازده فرزند او میباشد
 پس بعد از حضرت قائم که امام دوازدهم است بنام
 دوازده نفر از اولاد او حکومت و ریاست و
 سلطنت نمایند و مردم را هدایت نمایند و این
 حضرت سید المرسلین و قائم النبیین محمد بن عبد
 بن عبد المطلب هاشم بن عبد مناف نمایند و این
 او را دوازدهمین و در واقع نهمین و مردم را هدایت
 و عبادات الهیه و محبت و مودت و ولایت اهل بیت
 سالت منبیا و دعوت نمایند و در دنیا سلطنت
 کنند و عدل و داد را برپا دارند و نکند امر بد
 ظلمت ظلم در عالم بعین شود و این امرهاست اعتبار
 که مناط یقین میشود و لکن در اخبار احمال
اول آنکه جناب انجمن این دوازده نفر از اولاد حضرت
 قائم از نیرکان و صاحب صفهان و علماء و

در اثبات دوازده مهدی
 بعد از شهادت حضرت
 قائم بر مردم

و فقها و فضلاء آن عصر را بشند لهذا بعد از
 شهادت آنحضرت مردم را با تدبیر دعوت بخاکشند
 بر احتمال دارد که هر دران زمان جهت آنحضرت
 موجود باشند و لکن یکی بعد از دیگری قیام با
 هدایت نمایند و بنا بر این شاید هر از اولاد
 حلیه آنحضرت باشند بلکه واسطه یا از اولاد او
 باشند بواسطه آنکه سابقا دانستی که این برای
 آنحضرت هزار اولاد و احفاد خواهد شد که انبیا
 بجهاد میفرستند و احتمال دارد که دران زمان
 او حاضر و موجود جمیع باشند بعضی آنها موجود
 و بعضی آنها عیال از منته موجود شوند و دنیا
 بعد از او داد و سلطنت حقیر نگاه دارند تا آنکه
 و بر وزیر محبت حضرت سید الشهداء عالم گیر گردد
 و شیوع پیدا کند که هر کس بفهمد و بداند و امان
 حضرت قوام بگیرد **دویم** آنکه شاید حضرت سید الشهدا
 بعد از شهادت حضرت قائم غیبه فر ما بدو این دنیا
 نگران اولاد حضرت قائم سلطنت کنند و مردم را نگاه

داری کنند و اخبار آن ظهور و رجعت حضرت اما
 حساب علیه السلام بدهند و گوش مردم را بکنند
 و انبیا را دعوت بخاک نمایند تا آنکه چون دوره
 انبیا نرسیده باشد اهل ان زمان اعتقاد و
 از عاقل و انبیا رجعت آنحضرت نمایند و منتظر
 قدوم صفت از و محبت ملزوم او باشند **سوم**
 آنکه احتمال دارد که انبیا و کلا حضرت سید الشهدا
 باشند قبل از شیوع یا قیام رجعت آنحضرت
 و اوس الانبیا و اولیای بخدمت آنحضرت میروند
 و عامه ناس را نظیر بنو مرثیه آنحضرت بودند
 ممنوع باشند تا مدتی که این دوازده نفر کلا
 آنحضرت دوره خود را بسر برند و صفت رجعت
 آنحضرت بجمع اقطار عالم منتشر گردد و چون در
 انبیا نرسیده آنحضرت رجعت ظاهر نماید و عالم
 را بنور حال خود منور نماید **چهارم** آنکه این
 دوازده نفر شاید اوصیای حضرت قائم علیه السلام
 باشند که از اولاد او و عترت حضرت سید الشهدا

باشند و صریح باین مضمون است فقره دعا و رو
 سیم ماه شعبان المعظم که نقل حضرت سید
 الشهداء است و خروج محدث علیه رحمة الله
 زاد المعاد ان دعا نقل از حضرت صاحب الزما
 علیه السلام میکند و او در مدح و ثناء و تحف
 حضرت است که لب فقر مبارک و این است که
المعوض من قتلته ان لا ائمة من نسله و الشاف
ق ن ب و القوم من بعده و اولاد و اولاد و غیر
بعد قائم و غیبت و حتی یزکی الی الکر و تار و ثبات
الشاد و بر صول الجبار و یکو نواخرا نصا و صلی الله
علیهم مع اختلاف التل و الهاد یخیر عوض داده
 است در مقابل شهادت حضرت حیدر **اول**
 آنکه ائمه اطهار از نسل ان بزرگوار باشند چنانچه
 امام از اولاد و احفاد او بودند **دوم** آنکه شفا
 در وقت حضرت قرار داده شد که هر نفوس که تربت
 ان جناب را با شرایط او و اعتقاد درست بخیر
 ان مرض خود شفا خواهد یافت مگر آنکه اهل جنتی

در

د سید باشد که چیزی مانع ان او نخواهد بود
 مگر معجزه صاحب معجزه بزرگ **سیم** آنکه رستگاری
 با رجعت او خواهد بود و در برگردیدن او بینا
 پس هر کس با او رجعت نماید در ستکاره دنیا و آخرت
 خواهد بود **چهارم** آنکه اوصیا حضرت قائم مجمل
 است و چه در عزت حضرت سید الشهداء خواهد
 بود بعد از حضرت قائم و غیبت او پس اوصیا و بنا
 بر این فقره دعا باید بجهنم دو آن ده نفر مهدی
 باشند که بعد از وحدت و شهادت حضرت
 ال محمد میا شدند چندی دلیل اول آنکه فرودان
 ال ائمة من نسله که ائمه هدی که نه امام باشند از نسل
 حضرت است **دوم** آنکه اوصیا و ان عزت او سید
 و این اوصیا و ابی عنین از ائمه باشند و هر که اصل
 کلام تا سیر است نه تأکید و اگر مراد ان اینها ائمه باشند
 تأکید در کلام لازم می آید و این خلاف اصل است
سیم آنکه فرمود بعد قائم و غیبت یعی اوصیا از عزت
 حضرت سید الشهداء بعد از قائم ایشان خواهد بود

الشیان

و حال آنکه آنکه هندی قبل از آنحضرت بود ندانست
فرمان او صیبا نخواهند بود چهارم آنکه فرمود
از غیبت آنحضرت این او صیبا خواهند بود و مراد
از این غیبت رحلت و شهادت اوست نه غیبت
او حواء غیبت صغری آنحضرت دوران ده نفر اولاد
نداشت که از اولاد و عزت سید الشهداء باشند
نیز آنکه بلب زن از اولاد ابولهب گرفت و دیگر معنوی
شد که دیگر زن گرفت بانه اولادی از برای او
سند یا نه و دوران ده نفر و صبی هم نداشت بلکه
در مدت هفتاد سال و کسی است غیبت صغری
چهار وکیل داشت از مردمان مختلفه خارجیه
که سیدم بودند و اما در غیبت گری که آنجاست
وکیل و نه نایب خاص داشت و نه اولادی از
او معروف شد مگر در آن شهرها که از انظار غیبت
مباشند چنانچه کنشت لب با بد مراد از غیبت
آنحضرت و شهادت او باشد لهذا در این فقره اطلاق
او صیبا بر او نموده است زیرا که فراق در میان
وکیل

و اینست که در این دوران ده نفر اولاد از اولاد ابولهب گرفت و دیگر معنوی شد که دیگر زن گرفت بانه اولادی از برای او سند یا نه و دوران ده نفر و صبی هم نداشت بلکه در مدت هفتاد سال و کسی است غیبت صغری چهار وکیل داشت از مردمان مختلفه خارجیه که سیدم بودند و اما در غیبت گری که آنجاست وکیل و نه نایب خاص داشت و نه اولادی از او معروف شد مگر در آن شهرها که از انظار غیبت مباشند چنانچه کنشت لب با بد مراد از غیبت آنحضرت و شهادت او باشد لهذا در این فقره اطلاق او صیبا بر او نموده است زیرا که فراق در میان وکیل

و دیگر

و معنی آن است که وکالت در میان شخص است
در وصایت بعد از موت اوست پس این دوران ده
نفر او صیبا آنحضرت بعد از رحلت او خواهند بود
و حضرت قائم علیه السلام انشیان را تعیین خواهد
فرمود حتی بد رکوا الا و ثار و ثار و الثار و
یوضو الحیات و بکون خیر اصنامنا آنکه در میان
خون هار و مطا لیمایند خون را و خوشی در
نماند خدای جبار را و بوده باشند بختبر
اصنام و احتمال دارد که همین دوران ده نفر آنان
باشند که در خدمت حضرت صاحب الزمان
ثابت ماندند و قوام نگینند و وقتیکه حضرت
ان محفیه مبارکه را در صبر کوفه از برای مردم
نخواند و هر مردم فراد نمایند و تاب شنیدند
ان احکام و اسرار را ندانسته باشند و انشیان
در رکاب آنحضرت عباد نمایند و طلب خون
گشته کان ال محمد را کنند و خدا را بخت عباد
و اطاعت و جهاد را ضعیف نمایند و حضرت را اصنام

حضرت قائم باشند و خدا عز و جل ایشان را طولانی
نماید تا آنکه بعد از حضرت قائم یکی بعد از دیگری
وصایت او را بجا بیاورند و حضرت سید الشهدا
هم ایشان را بعد از دفع حضرت قائم بنابر وقت
او بر فراز بلند دارد و خود در ملک مدینه و آن
از قول حضرت و مغرب با کفار جدا نمائند
یا با منکرین و کلاب الشیطان یا با منکر رجعت
الشیان مشغول ملاحظه و ممانعت باشند تا
تجذیر تمام مملکت دنیا را نماید و دوره این دوازده
قرن هم بسر خفته باشند آن وقت حضرت سید الشهدا
با دشاه تمام روی زمین شود چنانچه در
رجعت احوال او را بیان میکنم و در خبری و اگر
شده است که وفات میکند مهد این است چهل
روز بشر این قیامت و در آن چهل روز دنیا و
عالم بامام و خلیفه و محبت خواهند بود و شاید
این وفات او در زمان رجعت او باشد که هر
لب از آنکه باز بتوبیب دنیا رجوع کنند

مرح

صاحب الزمان چون دوره او تمام شود جلوت
نماید بدور آنکه کشته شود تابع میان این
و احادیث سابقه و حدیث ما من الا شهید
شود که در باب دوره شهید شوند و در یک
دوره مریک خود میرند و چون در زمان ظهور
شهید میشود پس در زمان رجعت او با بی
با حل موعود خود میرد و چون وفات خود را
هرج و مرج میشود پس آنکه رجعت الهی آن میان مرح
منقطع شده است و باید زمین این هم باشد
شود و اهل خود را فرود بزم خود حدیث او
رفع الامام لصا خست الارض با اهلها پس است
یا جوج و ما جوج مفتوح میشود و قفسه الشیاه
عالم کبر میشود و دنیا را بر میکنند و دریاها
و صحراها را خشک میکنند و صدای همه جمیع
الشیان تا صد فرسخ میرود و بعد از چهل
روز مقدمات قیامت ظاهر میشود و در آن
عالم میکرد و قیامت برپا میشود و آنست که

ظاهر شود و این چهل روز بعد از خروج طاقه
 الکبری است و در آن ایام سد باب فریب میشود
 و آفتاب از مغرب طلوع نمیکند و اسرافیل با
 خود بن مابین و ول میکند چنانچه در کتاب
 عقاید الشیعه فی سنیة ام و در بعضی اخبار
 شده است که کسیکه بخواند در آن زمان ظهور
 آفتاب را نماید و مت باین دعا کند که
 همدوات حضورنا بعد از نماز صبح بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم عرفنی نفسك فانک ان تعرفنی
نفسی لم اعرف بنیتک اللهم عرفنی رسولک
فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک
اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک
خلتک عن دینی انوار شمس در بیان کیفیت
 نمودن این عبادت در دنیا بعد از شهادت
 ایشان با جمعی از مردمان از جمعی شیعیان و بعضی
 ایشان از ابناء امت و سایر امتنان بعضی از با
 خود ایشان و در اینجا بیان میکنم ادله مرجعیت
 از آیات

از آیات و اخبار و آثار ائمه اطهار و کیفیت
 مرجعیت حضرت سید الشهدا و سایر ائمه هدی
 و حضرت رسول و امیر المؤمنین و دفاتر ایشان
 با کلمات و مناقضین و مناق و مشرکین و مجاد
 و مناقضین از مردمان و زنده ها و سلطنت و
 و هدایت نمودن ایشان **فراوان** در ادله
 است از عقل و نقل از آیات و روایات و فقر
 زیارات و دعوات بدانکه واجبه است اعتقاد
 نمودن بر جنت ال محمد بدینا قبل از قیامت کبری
 و این از جمله اصول مذهب اثنی عشریه است و
 منکر این اعتقاد از مذهب جعفری علی السلسله
 خارج است چنانچه جماعتی از اهل سنت و جماعت
 از امت حضرت رسالت منکر مرجعیت میباشند
 و این اعتقاد بر جنتان جمله خواص خاص الخاص
 سبعه اثنی عشریه است مثل حلیه منقده و طریقه
 و نمود و عدم جواز من بر جنتان اختیار دارد
 بان عن ذن نماز کردن و قنوت خواندن و حج

غنی بخاوردن و عقل و نصیب در میان بیکدیگر
و غیر از اینها از صفات ایشان و اگر نقله بنویس
نصیب احوال بسیار است و عقل هم امتناع از این
نذر که جمیع این مردم که خداوند عالمیان بخت
مصلح بخشد در دینان ندانند تا آنکه وعدها
او بجا نیاید و تا آنکه صفات جمیع معلوم و محقق
شود و تا آنکه قصاصها جزیت نیفتد و تا آنکه صفات
اشخاص چندین دنیا نبیند که در دنیا قبل از او
مخروم و غوار بود و تا آنکه کسی بگوید بگویند
و تفاق المذاذات از دنیا برود و در مردان
خدا را مغلوب و مغلوب و مخروم نموده باشد
تلاطمها شود و تا آنکه طاعت و صیانت این است هر چه در
سابقه نام سابقه واقع شود دنیا بخند و دنیا جعفر
سابقین را با تفاق شیعی و سنی و یهود و نصاری
و مجوس بعد از مردن ایشان ایشان را بدینا برگردانند
و چون ایشان در دنیا نه کاف بودند و نه اهل
سیارند دنیا بخند و دنیا عالمیان در قرآن حکایات

ایشان

ایشان از ان برای حضرت عجله از ان مان بیات
ما بدینها ایه مبارکه فیما کما بعد و کما لکم
تشکر و دانست و قضیه این است که حضرت حق
چون قهریه را از برای بنی اسرائیل آورد و گفت
خدا یا من در کو و طور بگویند صیانت و مرا کلمه خود
قوی داده است قوم او از او در خواست می کنند
که باید ما را یا خود بیری تا ملائکه کلیات الهیه
را نمایند پس موسی علیه السلام هفتاد نفر از بزرگان
و علماء و صلی و مقدسین و فقها و مؤمنین قوی
خود انتخاب نمودند و تقابل تعالی و اختیار موسی
من قوی و سبعین رجلا لمیقائلا و ایشان را با خود
بگرفت و طوری بر ایشان در میان کردند و بگویند و بگو
بیا ای کوه رفته مناجات بخود که تا کاه دیدند
از جهات سته صوت جان فزائی ظاهر شد که
لبنان مخلوقات از آدمیان و جنیان و سایر
صاحبان روح بودند و آن صدق بود حادث
خداوند او را از قدرت کامل خود در هر اخلق و

و چون التذادی از این کلمات قدرت علامت
حاصل نمودند و موسی آمد بنزد ایشان ایشان
حیات بکنایه گذارده در کمال صبر است و سفا
گفتند ما اینجا بلاییم که این صدا و سخنان الهیه
است ما ایمان عیا و سیم و یقین نمیکیم مگر آنکه
اشکاد خدا را ملا حظه نماییم و کیفیت تکلم خود
او را به بینیم لقوله تع لن توتمن الا حق نری الله
هم بر سر چون این خواهر محال نمودند و موسی
از بابت لایق از زبان ایشان این خواهش را
عفی دنا آنکه بر ایشان بفرماید که این محال است و جواب
لن قولی شنید و صاعقه آمد و همه ایشان را سوزید
و مردند لقوله تع فاخذتهم الصاعقه و انتم تطرون
و موسی هم افتاد و غش نمود و چون بهوش آمد
توبه و انابه نمود و یاران خود را سوختند و بد
که در بر و حرکان اگر من بسوی قوم خود برگردم اینها
صکونند ایشان بر دی و گشته که دروغ تو ظاهر نشود
بر ایشان زنده بفرماید تا آنکه خود بگویند آنچه را که

دین

دیدند و شنیدند تا از امتناع رؤیت ذات اقدس
توبه کردند و ایشان را زنده نمود لقوله تع فبعثنا
موسی و هارون بنی یس با آنکه دیدند و بقوم خود گفتند
ومنها آنکه حاجت از امت پشیمان از خوف طاعت
که بختند بر خداوند عالمیان ایشان را بیک دفعه
گشت و بعد از آن بیکدیگر نامه ایشان را زنده
و در دنیا زنده گشتند و در آن لقوله تع الرزق
الذین خرجوا من ديارهم و هم اليه راجعون و قال
لهم الله موتوا ثم احياهم **ومنها** حکایت غریب
و انبیا یا خیر قبل است که خداوند عالمیان او را
منقرها بد و قتل نموده او را الذی قر علی قبره و هو
خا و نه علی عرشها قال انی حی و انت الله صدمتها
قاماته الله ما نزل عام ثم بعثه قال کر لست قال لست
بی ما او بعث یوم قال بل لست ما نزل عام یا مثلان
کسی که گفت بطریق غریب بر دی یا شهری و دیگر
حق ضایع شهر بخواب شده است و سقفها را
افتاده است و مردم او همه مرده اند بر وی تکید بکن

که استغفارهای ایشان بقدر که جمع شده بود و کتب
 با خود گفت که کی زنده خواهم بود اینها را بخوانم
 خبر میدادند او را بعد از سال پس بعد از آن او را زنده
 فرمود گفت خدا با مملکتی با تو با خودی دگفت چه
 خوانیدی جواب داد بلی روزی با بعضی از روز خوابید
 ام گفت با و که صد سال است که در اینجا در بند خود
 تر خطاب با و رسید که میخواهی اینها را از برای تو
 زنده کنم و تو بپذیری ایشان با شیعیان که در بلی
 خطاب با و رسید که بروی این استغفارهای پوسیده
 اب بریز و بپاش چون آب باشد در همان ساعت
 استغفارهای پوسیده از تن بیبالا و از بالا بریز
 بر بدن و دهان متصل شوند و یکدیگر زنده شده
 خواستند و هر خوب شدند و در روایتی آن روز
 نور و فریغم بود در معلوم شد که خداوند عالم
 جوان مرده کار در سابق زمان زنده فرموده است
 و ایشان بدینا رجوع کرده اند چون این دین حسین
 محمد پیغمبرهاست و این استغفارهاست لهذا

باید بخند در این واقع شده است در این استغفار
 واقع شود تا نطق حاصل آید **و منها** آیه مبارکه
 و بوم بخیرین کل امت فوجا من تکتب با یا متناهم
 بود چون دلالت صریح بر وقوع نصبت دارد
 که میفرمایند و درون یکجوشور تا بتم ما از هر امت
 فوج و دست و طایفه را از آن چنان کسی که تکتب
 میشود تا با با ت مالت ایشان از جمله حسن شده کان
 میباشند و ما ایشان را حسب غرض و نگاه داشته ام
 که انتقام از ایشان بکنیم و در جبری و ابراست که
 شخصی بخد مت حضرت صادق ال محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم عرض نمود فدای تو شوم مردم کان میکند
 که این آیه در خصوص قیامت نازل شده است خص
 از روی غضب نازل شده و خود که باید در قیامت خدا
 از هر امتی یک طایفه را معصوم و بخیر میفرمایند
 و سایر مردم را بحال خود میکند ابر و ایشان را زنده
 میفرماید و حال آنکه خدا در بار قیامت کبری میفرماید
 و خیرنا هم فلان قمار در بینهم احد و خیر فرمودیم ما

الشیاء فی خلقه و فی انفسه و فی انفسه و فی انفسه
 احکم را یعنی هر مردم را بخش بر جنایات و نصیحتاً
 و ان منکم الا و اورد ها و کان علی ربک حتماً مقضیاً
 و عیناً شدن شما کیست مگر آنکه وارد بر جهنم خواهد
 شد و این می باشد امر حق که بر خدا می باشد که این کار
 را نکند و بر آنکه هر مردم را بدان بر صراط بگذراند
 و او حیرت می باشد که بر روی خیم کشیده شده
 بر معلوم شد که در زمان رجعت است که بعضی از کفار
 را خدا زنده می نماید و احباب خود را منع سلب کلی
 را میکند پس چنانکه بعضی مکتب این را نصیح می آید
 این رجعت به بنام خود را بعد از قول تفصیل چیست تحقیق
 میشود پس نوازل است او را کمال حرافت است بلکه بگوید
 بخدای تعالی است **و منها** قوله نعم است که صفتها اینها
 انفسهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم
 شهادت بر هر ستمگر ماهر است نصرت و یاری خواهیم فر
 مود و رسولان و پیغمبران و مؤمنان و کافران خود را با آن
 کسانیکه ایمان با ایشان آورده اند در زندگانی دنیا

و در روزیکه شاهد ها می آیند و جهت اقامه
 شهادت و در تفسیر این آیه مبارکه از حضرت امام
 الباقین و القور الظاهر الظاهر الباهر امام محمد باقر
 علیه السلام آمده است که گفت الغافر مقول است که این کتاب
 فرمود قسم بخدا که مراد بر آورد کافران و ایمان از این
 آیه قرآن نصرت دادن پیغمبران و مؤمنان با دشمنان
 است در زمان رجعت آیا قتل آنست که بسیار
 از رسولان و مؤمنان بدست کافران و مشرکان
 و منافقان و ظالمان و فاسقان و فاجران کشته
 شدند در حالت مظلومیت و مفقوریت و کج
 یاری ایشان نکرد تا آنکه بخواری و یاری بدو
 نصرت و یاری نیاکام از این دنیا بفرستند پس اگر
 مراد نصرت دادن ایشان در قیامت کبری باشد
 کذب بر کلیم الحق و مراد می آید زیرا که صفتها اینها
 حیات دنیا و زنده گنای و یاری رسولان خود
 مؤمنان با دنیا و صلیتم بر چون در آن زمان نکرده
 است یاری ایشان را با دنیا و اینها الشیاء بدینا بر کرد

وایشان را یاری کند و صفت دهد تا آنکه و با برود
خود فرموده باشد والا کذب و خلاف وعده
اولانم می آید و این کفر و انحراف است و مختلف
خدا از وعده جا بر است نه از وعده علاقه بر آنکه
او را بصیغه و تکلم مع العین فعل مضارع فرموده
که دلالت بر حال و استقبال میکند و در زمان
رسول خدا که این آیه نازل شد و پیوسته بخوان
حضرت باقی غافل بود که بعد از این یا حال خدا
انها را یاری نماید و هر گشته شدن از آنها آگشته
بودند و لفظ رسالت را هم جمع بیان فرموده است
لپس این آیه و آیه سابقه بر او حجت صریحه قاطعه بر
اهل سنت و جماعت میباشد که منکر رجعتند و
منها آیه می آید که هو الذی ارسل رسولک بالهدی و
الخطیئهم علی الذین کذبوا و کفره المشرکون میباشد و
آیه دلالت بر ظهور حضرت مهدی با اشاره میکند
که صغیرها را و است خدا را بخواند که فرستاده است
رسول خود را هدی است و در حق تا آنکه ظاهر غالب

غافل و از بر هر دینها و هر چند که بخوانند شرک
و تا بحال که هزار و دویست و شصت هشت
است که انحراف حضرت میکند و دین او غالب بر
هر دینها شده است زیرا که هر و ضار و محج
و سایر دین و ملل و محل و مذاهب مختلفه
دینا بسیار میباشند و بعضی از آنها غالب بر
اسلام میباشد مثل طوائف مختلفه مضارح
دوسیه و فرنگسپسید و کجستانیه و علما
و حنفیه از حبیب و ماحیه و خطا و حق و هندو
و غیر از ایشان که غالب بر اهل اسلام و مسلمین
باشند پس باید خداوند بر هر یکی از اهل اسلام و
از اهل حق بر آنکه تا آنکه هر دینها را بیک دین
محمد بر هر یکی داند و سایر دین را از میان بردارد
و اهل آنها را منکوب و مغلوب و مقهور و مقلوب
نماید تا آنکه در دنیا غافل بخند دین محمدی و این
احکام و الایا یا بد کذب لانم بیا بد بخند و تو
باید کفر است یا با بد خند و عدلانم بر او بیا بد

نقص بر او است یا باید کسی بیاید که عالم را از کفر
 تزلزل و ظلم و جور پاک نماید و نور علم و هدایت و حق و
 عدل را در عالم پهن کند و او حضرت نقیه است
 الاخر جناب محمد الحمد صلی الله علیه و سلم است حقا
 خداوند عالمیان در چند جای قرآن این وعده
 را فرموده است که این دین مبین غالب نماید و اهل
 او را با قوت و شوکت و تمکین و وقار و سلطنت
 و امتیاز قرار دهد منها این آیه مبارکه است که فرمود
 و عدا الله الذین اموؤا و انكروا علی الصلوات الصلوات
فی الارض من استخلف الذین من قبلهم لم یکن لهم دینهم
از نصیحت و لیسد لهم من بعد من امنا سید و
لا یشیرون لب شیئا من کفر بعد ذلک فاولئک
هم الماسفون و عده فرموده است خدا اینچنان
 کسانی که ایمان آورده اند از شما و عمل صالح کرده
 که هرگز خلیفه غایب ایشان را در زمان خلیفه خلیفه
 نموده است کسانی که از پیش ایشان بوده اند هرگز
 ممکن فرمایند از برای ایشان دین ایشان را که از این

خبر

سوء است با و از برای ایشان و هرگز بدیل غایب
 ایشان از بعد خوف ایشان با عیسی که در حال امت
 عبادت نماید خدا را و شر ایشان برای من
 قرار ندهند چیزی را و کسی که کافی شود بعد از این
 پیش ایشان همان فاسقان میباشند و در تفسیر
 این تفسیر میان سنیان و شیعیان اختلاف است
 سنیان او را تفسیر در بار خلیفه ثلاث خود نموده
 اند با خلیفه نبی امیه و نبی عباس یا اولی الامر
 که عبارت از سلطان ایشانست و میگویند خداوند
 خلیفه و عده فرموده بود ایشان خلیفه در هر
 زمان مینمودند و بنی ایشان را روشن نموده و ایشان
 عبادت الهی را کردند و خوف و بیم و ترس از کسی
 شنیدند بلکه در کمال امتیاز استیلا و نفوذت بال
 و سلطنت خلیفت در زمان که خدا و اطاعت حق
 و حاکم بود و خود را قمار نموده ایشان را ممکن در
 زمان مینمودند و اما شیعیان این آیه مبارکه را که
 حق الله خودشان تفسیر نموده اند و همین تفسیرشان

این تفسیر

که خفایان جهان یا از مال یا از عیال یا از شوهر
دقت است و انبیا در زمان حضرت رسول که
تسلط بر عرب داشتند و بعد از آن حضرت هم که بکمال
خلیفه و سلطان شدند و سلطنت ایشان بر عرب
بودن بادر شد و غالب بقی حاکمات بکفر از
تعمیم و عین و ترک داد و بکفر و عیال و عیال
عرب شدند و از خودی داشتند که بعد با عیال
تعمیم اینکه بایده ایشان بعد از این امت عبارت خدا
نداشتند و شرکشان برای قیام دهند و کافر و مجذوم
نشوند و حال آنکه سیاهی از خلفاء ایشان اطاعت
و عبادت خدا نکردند بلکه کافران شدند و
بخلاف و عیال و عیال که کفر و ارتداد و فسق و ظلم را
جایز میسازیدند که در باره بعضی از امت و شیعه
خلاف میسازیدند و در باره بعضی شیعیان متفقند که
جد استیسان نکردند اما ابو بکر و عمر را که شیعیان کافر
و مشرک و منافق و ظالم میدانند و اما عثمان را که سنی
و شیعه قائلند ظالم و ناانکه از سیاهی ظلم و ستم
و بدی

و بدکاری او مسلمانان اجماع نموده او را کشتند
لبن سبنا و میگویند بنی قریظه و شیعیان میگویند
ظلم او ثابت و محقق است و بنی او معلوم نیست و
در باره معاویه که خلیفه و پادشاه شد شیعه
سفی قائلند که او خلیفه با امیر المؤمنین بنی عباس
هزار نفر را کشتند داد و کشت و خروج با امام زمان
و خلیفه و زمان نمود بلکه با امام حسن هم که خلیفه رسول
خدا بود در مدت شش ماه تفرقه داشت ایشان که خلافت
عبدالله ثورن سنه که بیست و پنج سال خلفاء آنکه شظا
نمودند و چهار سال و نیم امیر المؤمنین و شش ماه
امام حسن خلافت نمود و معاویه بر او تنگ گرفت و
آخر الامر او را شربت اجل چند با معاویه صلح نمود که او هم بکفر
از ان شرطها را بجا نیاورد و فاسق و ظالم شد و قتل
شیعه کافر و مشرک و مرتد بود و سنی میگویند بنی عباس
و عیال شدند حال آنکه بنی عباس را کافر و مشرک و منافق
الدان نامند و ملعونترین بنی بنییدند که بعد از رسول و
بنی خلافت و سلطنت نمود و کارهایی کرد که هیچ مسلمان

اولین را چنین نکرده اول سید جلالت هشت را با
 اعتقاد و دو نفر از اولاد اجداد و با دهران و با
 اعیان و اصحاب او را در صحرای کربلا در یک روز
 کشت و اهل بیت رسالت را غارت کرده اسیر کرد
 و شهر شمره را بیاورد یا مکر دانید و آن مردمان
 دنیا و آخرت را بجا آورد و آنکه فرستادند به
 در ظرف مدت سه روز تا رایج و خواج و بی عصبه
 غرض خاصه در لیلۃ الحرج و حال آنکه خود شیعیان
 روایت میکنند که بغیر فرمودن از خوف مدینه
 فعلیه لعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین و آن علما
 را از اهل بیت رضوان و سوره بقره کشت و سبعت
 باقی جانان ایشان از مهاجرین و انصار بر عهدت
 و ملوک کوفه سیم آنکه فرستاد مکه را خواب نمود
 و بعضی را میخانه نگهید که در خانه را خواب نمود و
 از اهل مکه گرفت و احوال ظلم و فتنه و کفر و نفاق
 و آنکه در دوزخ و جهنم و عذاب و دوزخ و عذاب
 امیر و بنو مروان و بنو عباس را اهل بیت رسالت کشت

بها نیت بلکه همه اشیاء ملل و ملل و اشیاء
 انصار و اصحاب و سید و سید و سید و سید و سید
 ملعونین و فاسقین ظالمین و فاجرین کافرین و
 مشرکین و اصبیح با این همه افعال شیعه و احوال
 و احوال ملعونین عبادت و اطاعت خداوند
 و شرک از برای او فرستادند و معصیت کردند
 بر قطعه او و باو بغیر امر و از این ایه مبارکه
 این که ظلم و ستم و فساد و منافقین میباشد بلکه
مراد بقول شیعیان ائمه اثنا عشر که در زیر طبع
 عزت طاهر حضرت خیر البشر میباشد که اهل بیت
 علی بن ابی طالب و اهل بیت حضرت صاحب الزمان
 است که اهل بیت الطهارت و انصاف و عدل و
 انانیتان اهل و اعلم و اجدل و ابرع و اتق و اهد
 و اعلم و احکم و افضل از همه اهل عصر خود بودند با
 شیعیان و سنیان و با وجود آنکه افضل بودند
 با جناب و عدل و سنی و شیعه و از ده خلیفه رسول
 خدا بودند که انصاف و عدل و اتق و اهد و اعلم و احکم و افضل از همه اهل عصر خود بودند با

عشر خلیفه کلهم من قریش هشیبه از اوقات در
ویم و قریس و تقیه از ظالمین و عاصیه نشین و
بر ایشان و مظلوم و معصوب المال و الحق بود
و علی رب س الا شهدا ایشان را میکشند و اسیر
میگردند و حبس میگردند و غالب اوقات این
ظالمان فاسقان فاجران کافران منافقان در
مقام اذیت و آزار و هتک حرمت و خفت ایشان
بر می آمدند و با ایشان و شیعیان ایشان در
اختلال احوال و تشویش بال بود و تا آنکه بعضی
دشمنان را در بعضی راه سوده الماس و زهر قاتل
مقتول و مسموم نمودند و وعده الهی را در برابر
ایشان بعمل نیامده است و ایشان از خلافت
روی زمین گذاشته بودند و نمیکشیدند باطنیان
دل و حوایل هر چه اسوده که در خانه خود بنشیند
اطاعت و عبادت الهی را نمایند بخیا لایکه مبارک
امر سلطنت و حکومت و ریاست را از ما بگیرند
سپهنا بر وعده الهی با ایشان و حوایل ایشان

خلوص

خلوصت نبیان در دنیا خلافت و حکومت و
سلطنت نمایند و خوف و ترس و بیم ایشان
مبدل باعتب شود و مراد از لفظ الذین امنوا
هم مؤمنین نیست بلکه بعضی از ائمه است و الا
حاکم را بدین چیز در حکم علیه باشد با آنکه بعضی
بک تقریر باشند با آنکه هر مؤمنین خلیفه شوند
بلکه مراد مؤمنین کامل ایمان و حقیقی الاقیان
میباشند که ائمه ظاهرین باشند که خلفا امین
رسول رب العالمین اند و چون ایشان مصطفی
بصفت کمال ایمان هستند با ایشان هم خلیفه
روی زمین شوند و الا با خلف وعده الهی را
نمایند و این غلط است یا مؤمن کامل ایمان خود
ایشان و این با اتفاق شیعیان و سنیان باطل
است و با آنکه با ایشان و این خلیفه شوند
و با اتفاق اهل سیر و تابع و جد نبی الشیخ
و عاصیه نشین در هر عصری بودند و خلافت ظاهر
نگردند و معتقدان از خلافت و ریاست دانستند

تقریب به بند نظامی را می رسد شد بد بلکه مقصود
الحق المال خائب ورجل و مقهور و مقتول الحز
و مقتول و اسیر شد بد و خلافت و حکومت و بر
و سلطنت با خلفاء و جابین و غاصبین از نبی تم
و عدی و نجاریه و نبی حران و نبی عباس بود
و این بر معلوم است که حسین بن علی بن ابی طالب
که از جمله اهل بیت پیغمبر بود و ایه تطهیر و آیه
ابنا شوا و ایه قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی
القرب در خواب دیده و مادر و برادر و فرزندان
او نازل شده بود و سید جوانان اهل بیت
کو مشا و عرش خدا باشد و ایمان کامل نداشته باشد
لذا مقهور و مقتول شد و خلیفه نکرد و بزرگ
نبید عیند شامرب الحنرزا و لا یطافا سق فاجر قما
باز طنبور نواز سگ او از میمون باز حلام زاده
و لدان تا کافی منافق خواب کنند خانه خدا و تا
راج غا نیده مد نیه رهسو انداد و قاتل فرزند نبی
البشر ناکند با عمو و خواهر و نطفه حرام معاویه علیه

الحمد

الهاویه دشمن امیر المؤمنین سر زاده هند که
خواهر نوه ابو سفیان مشرک کاف منافق که خدین
خنیک بار رسول خدا بود مؤمن باشد و خدا بود
خود او را خلیفه در دنیا و آخرت نماید و بر تخت
نشیند و سر فرزند محمد کانیات را در دوشست طلا
در پیش روی خود بیاورد و اهل بیت رسالت
که تا فوس کپی را و آکس ند در مجلس خاص و عام و
مجلس شراب بر پا ستاده مغلول و مکشوف
الراوس نگاه بدار این خلافت الهیه است که با
بواسطه ایمان او عطا فرموده است مگر خود
دندان پیغمبر و خورده حکم حرم الحرم خنیک یا
حیدر صفدر و پامع پامع عوفون حکم کن
و کشتن حسین کشته حکم را میخواسته است که
از برده کیان برده عفت عفت و طهارت و
در باغیال و اطفال و دختران و سران کوحک
و نورس در میان بیابان خون خوار و ارج
عفت نگاه بدار ند و مردان ایشان را که با ویران

انسان بودند و تیره و شسته و سنان و چوب و سنگ
تشنه و گرسنه گشتند و در حرم و تقصیر با محال
عبادت و بی دینی و بی حیای در خیام تمام
انسان برین مذحمت و عجز و غارت و اسیر نمود
و حال آنکه حیثیت و عز را نیل که دو ملک رب
حلیلند بدو و از ان انسان داخل خانه انشی
نمیشد و در انشیان مانند اسیران روم و حبشه
و ننگباران کفار و شران و بچهل و چهار سوار
غافل و از برای بی بدین ملعونان و اندیشه
چهل منزل راه بر چو نر حصین بر علی بر او طالب
مومن بود و در عهد الحور با او و بعل نیامد
و برین مؤمن و مطیع و متقی بود که در عهد خدا
در بار او بجا آمد و بخلیفه و سلطان شد
عقل و نقل و عرفا و عاده و شرعا و اعتبارها بد
ن مافی میا بد که خداوند عالمیان در دنیا و عهد
خود را بجا آورد و انسان در جزایان خوف و بیم و
تس و قتل و غارت و اسیری و اطاعت و عبادت

خلیفه

دوی و میده شوند و انتقام از دشمنان بکشند
و بدو و خوف و بیم طاعت و عبادت الهی نماید
و شرایان را بای او قتل نمایند بلکه آنچه را که در
شرایب خدا میکنند از دنیا بر دارند و این همان
زمان محبت الهی است که انسان سلطنت نماید
بعد از آنکه ضعیف و غیور و مظلوم و مقهور شدند
از دست ظالمان و کافران و فاجران و منافقان
و آن زمان پادشاه مظلومان و مقهوران است
چنانچه صریح بر این کلام است آنچه خداوند عالمیان
مستقرها بدو و در بیان غن علی الدین استصفوا فی
الارض و یجعلهم ائمه یهدون و یجعلهم الابرار
ممكن لهم فی الارض و فی فی عیون و همامان و جنوب
منهم ما کانوا یحبون و فی فی عیون و همامان و جنوب
که انرا بر آن کسانیکه ضعیف شدند در زمین و
با خیال کن دیدند که دیگر دایم انسان را امامان و
مقتدان یا خلق و مر استکار و بگو دایم انسان را
در زمین و ممکن نمایم ان برای انسان در زمین که

نوع تصرفی که خواهند در او نمایند و بنماییم
 عیون و همامان و جنود ایشان را چیزی را که بودند
 از ایشان حذر می نمودند و در وی میگردیدند
 که تنزل بر این ایه شریفه در حق نوح اسرائیل نازل
 شده است و در ناول او میان مسلمانان
 خلافت است سینا و او را در بار خلفا خودشان
 حمل نموده اند و مراد از فرعون و همامان و جنود
 ایشان نیز کافران و مشرکان و مرتدان را که قتل اند
 مثل سلمه کذاب و سجاح و لشکر یامه و یمن که
 ابوبکر و عمر با ایشان جنگ نمودند و بعضی حمل
 بر زمان رسول خدا کرده اند و مراد از فرعون و
 همامان ابوجعل و ابوسفیان یا عتبه بن ربیع و
 اصحاب ایشان با کفار و عسکرها را گفته اند و
 از ضعیفان مؤمنان از اصحاب حضرت را گفته اند
 که خلیفه شدند که ابوبکر و عمر و عثمان با سایر
 نوح امیه و بنی عباس را شدند که ایشان را که آنها مسلط
 نمودند بدان آنکه ضعیفان آنها بودند زیرا که آنها از

و بر کافران قریش بودند و اینها انفق و ضعیفان
 و قتل در آن قریش بودند و اما شیعیان
 اصحاب عهدید از آنکه خودشان دولت نموده اند
 که مراد از ضعیفان ائمه طاهریه از اولاد امی
 المومنین میباشند که در زمان خلفا جاریه
 مظلوم و ضعیف بودند و مراد از فرعون و
 همامان ابوبکر و عمر میباشند با سایر منافقان
 که لشکر ایشان بودند و در خلفا و ظالمین و
 ستمین و فاجرین و منافقین و ستمگران ایشان
 امیه و مروان و بنو عباس با ایمان متاسفان
 که جنود و لشکر شیطان و ایشان بودند و قریش
 حاکم و مقابلیه بر صدق و شیعیه و کذب و شیخی
 بسیار در همین ایه مبارکه یافت میشود و لا
 انکرمضوضت ابوبکر و عمر مدخلت ندارند
 در خلافت زیرا که از ایشان ضعیف تر بودند
 قریش بودند که ایمان آوردند و خلیفه شدند و
 ناسبا آنکه خصم قریش و ضعیفان ایشانند بلکه

انه شامل احوال هم ضعیفان و در زمین میباشد
 و تا لما خلد فی مود ایشان را پیشوایان و امامان
 قرار میدهم و ابو بکر و عمر و قاضی است امامت نیک
 هستند زیرا که اولی فریاد اقبولین میشود و
 دومی اولی علی لعلک عمر و بکوش هر کس برساند
 در امام باید علم و افضل و اعلی از هر کس باشد
 اینها چنین نبودند بلکه زمان بدهش این افقه
ان عمر بود و در اقرار او که گفت کل الناس افقه
 من عمر حق المحدثات فی الجمل و را با اینکه ما
 عهد الهی است که خدا او را حضرت ابراهیم خلیل
 عطا فرمود انخاب اهل ان برای ذریه خود
 استدعا نمود خطاب لانیال عهد الطالین با و
 رسید و این دو نفر ظالم بودند نظر بانیکیت
 پرست در پیشتر عمر خود بودند و کدام ظلم ازین
 پرستی بالا تر است که ظلم بفلس است و چون مرتکب ظلم
 غیر حق میشوند ظلم بغير هم کردند و ایشان امام نبودند
 بلکه بقول سیدنا خلیفه بودند و خلفا و غیر این

امامت

امامت است و خاصا آنکه خلد می و وعده فرموده
 که ایشان را وارث من نمائید و ابو بکر پیش
 وارث شدن بود و فتوحات اسلام بدست
 واقع شد و عمر هم وارث هر زمین نشد و مراد
 از ان زمین هر زمین است نه بعضی زمین اگر چه
 لفظ او مطلق است و شامل قلیل و کثیر میشود و الا
 آنکه انفسا لا و دلالت بر عموم میکند و ساد
 آنکه تکلیف زمین از برای ایشان شده بود زیرا که
 غالب مردم کافر و مشرک و یهود و نصاری و مجوسی
 بودند و بلا دهم در دست ایشان بود تا آنکه
 زمان عمر قدری بگذشت و کفار کشته شدند و ممکن
 از زمین نشد و وارث او هم نکردند و بداند بلکه
 زمان خلافت خود همیشه خائف و ترسان و لرزان
 بودند چه از خارج و چه از داخل از خارج از شرک
 و سایر مردمان صبر سیدند که بر ایشان هجوم
 و از داخل از علی بن ابی طالب و بنی هاشم و جمعی
 از اصحاب حضرت رسول صبر سیدند که مبارک و اکابر

کنند که خلافت را از ایشان بگیرند و مردم را بترسانند
شور برانند چون حقیقت حقیقت علی را میدانستند
لهذا شب و روز در تدبیر و ترفند و فکر بودند
که چه کنند خاصه در زمان ابو بکر لهذا کاهی نزد
قتل علی را میکردند و کاهی شوری میکردند و کاهی
منع قتل را میکردند و کاهی نوبها شتم را تطبیع به
سلطنت و حکومت میبودند و اینها بجز تفصیل در کتاب
سبب الشیعه احوالات ایشان از آن کلمات علماء اهل
سنت و جماعت نوشته ام پس باین قراین و کثریت
و انا انما اظهرها و علیهم سلام الله الملائه القهاره
ایشان نیستند بلکه مراد ائمه هدی که خلفاء رسول خدا
بودند میباشند و ایشانند که ضعیفان در روی
ن مین بودند و ترسان و دهرسان و خائف و مغلوب
و معصوم و مظلوم و معذور و مقتول و مضروب و
مغضوب المال و الحق بودند و ایمان ایشان از
کس کامل تر بود و ایشان از همه اهل عصر خود عالم
و فاضل و کامل تر و خوب تر و بهتر و مستقیم تر بودند

پس

پس خداوند و عدده فرموده است ایشان را که ضعیف
در زمین بودند و خلیفه در زمین و وارث در
و امامان وهادیان و پیوایان و مقتدیان
در اسکار و پنهان مردمان از مؤمنان و مسلمان
قرار دهد و زمین را بفرماندهای ایشان
ماید و اهل بیت مین را مطیع و متقاد و تابع ایشان
نماید و تا بحال این وعده بعمل نیامده است و باید
در زمان رجعت بعمل بیاید و خداوند نفرین
و همامان و لشکر ایشان از کافران و منافقان
و مرتدان نماید و بخبرد که از ایشان صبر میدهند
از عذاب دنیا و آخرت و سلب حکومت و ریاست
و اما آنچه بنمودن حال این دو نفر را بحال آن دو
نفر و لشکر ایشان را لشکر آنها خواندن باین سبب است
که چون این دو نفر از متاخرین در ظلم و جور و کفر
شرک و عزت و شوکت و حرمت مثلان دو نفر از
مستقد مین بودند لهذا خداوند اسم آنها را بر سر
ایشان گذارده و استعاده او را باین فرموده است

واین آئین در ظلم و کفر و شرک و نفاق و ارتداد و انجاس
است و چون ایشان را بتابع هیچ دفاع ایشان نظایر
متنبس بیا بر اسلام و قائل بقول لا اله الا الله محمد
رسول الله بود و حرمانات ظاهر اسلام و قواعد
مسلمانان را مضمودند اگر چه در مقامی که چندین
نمایان نبود بنیان اسلام و ایمان را خراب میکرد
با شبهه کار و متنبس بجهنم خداوند بواسطه شرک
اسامی ایشان را صیحاتی بر می نمود بلکه بالاسماء
والاشارة والتشبيه میان فرمود و فرمود در زمان
تمکین این ضعیفا در زمین و وراثت شدن ایشان
بنمایم بفرعون و هامان بنی اوتی و در پی ایشان
ایشان از ایشان آنچه را که بود انداز و متنبسند
از انواع عذاب دنیا و آخرت و خفت و خواری و
هتک حرمت و سلب خلافت و امامت بر چون
ایشان را بر پا و با و بر و نامر معین در زمین
خوار و ضعیف بود و بحسب ظاهر اگر چه در این
افزون هر کس بود و بواسطه اظهار کرامات و

و غارتها و دات لهذا خداوند ایشان را وعده
خلافت ظاهر و امامت باهره در زمین داده
چنانچه دانستی و چون ایشان بنده کان صالح و بنا
لسته الهیه بود و خداوند در ایام مبارکه و کبر
و عهده داده است که ایشان وراثت زمین و ارباب
همه چنانچه فرموده است و بعد گفتنا فی این تو
بعد از آن که ان الارض بر آنها عبادی الصالحون و
هر آنکه تحقیق که ما نوسنیم در زبور و او در کتب
ذکر اینکه بر سببیک زمین را باریت خواهند بود
بنده کان صالح و بر معلوم است که در میان بنده
کان صالح بر انانته اظهار عهدهم السلام بودند
پس باید ایشان کساف باشند که زمین را میراث
بویند و تا بحال که از برای ایشان است زمین
ممکن شده است پس باید زمینانی باشند که
و اراثت زمین می شود و او بنمایند و کلمات
و صحبت پس باید ایشان را که سکونند و بیایند
عزیزه زمین را میراث بکبرند و نیز که ایشان همیشه

دنیا اسیرت و کلفت و زحمت و مشقت گذران
 نمودند و خود ایشان دشمنان ایشان شدند
 و مقتول و منقوب و محسوس و خانه نشین و مغلوب
 بودند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود ما
 سنا الا مقتولا و شهيدا یا شیدا از ما کرده ایم اما
 مگر آنکه مقتول یا شهید شهید شدند و قتل و
 عین و اوست نه بودید است و ایضا خداوند تعالی
 میفرماید و لنذیقنهم العذاب الا ذوقوا العذاب
 الا کبر و هراینه ما فی حیاتهم النبیة ایشان را بیهوده
 میگردان و منافقین را عذاب است و پیش از عذاب
 نیز از این آیه مبارکه را تفسیر نمودن باین عذاب
 فیروز عذاب عالم بر مزخ نموده اند و لکن خیم غیری
 از احبار ائمه اطهار علیهم السلام است الملك النفا
 و از بدست است که مراد از عذاب ادنی عذاب دنیا
 ایشان است در زمان رحمت و عذاب الکی در
 آخرت است و بسیار از منافقین و مشرکین در دنیا
 بکمال ابتذالات و تنهات و فحاشات و فحاشات و فحاشات

و غیر

عزت و دولت و شوکت و حجت بدین حصو
 مقاصد و مطالب دنیا در دنیا نماند کافی
 نمودند و فقر و فاقه و ذلت و غم و آلام و غم
 و عسرت و تنگدستی و معطلی و سرگردانی و
 و ابتلاات با انواع مراثت شدند تا آخر دنیا
 بقدر یکساعت هم سرگردانند و بدین دنیا
 عذاب ادنی بخشیدند و با بدین دنیا شده و جمع دنیا
 نمایند تا آنکه عذاب ادنی را بچند چنانچه خداوند
 میفرماید و من اعرض عن ذکره فان له معیشة حسنا
 و کسب که در گردان شود از ذکر من پس بدین سبب
 از برای بسیار شد معشیه و زندگانی تنگ و تلخ و
 بد و معیشت خست و شک و بدی از برای دنیا
 از کفایت و سرگرمی و منافقین و فاسقین و فاجرین
 و ظالمین دور دنیا حاصل شد بدین سبب از برای
 ایشان رنج بدین دنیا نمایند تا آنکه معیشت تنگ از
 برای ایشان حاصل شود و بدین سبب از ذکر خدا
 بزرگتر از کفر و شرک نمیشد با وجود این معیشت

تک ان برای ایشان در دنیا نشد و مراد آن
 زنده که حیات دنیا است نه آخرت پس در زمان
 رجعت مراد است حیات بعد از حضرت صادق (ع)
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بخدا که مراد آن
 ذکر که خدا در این ایام صیحه می آید امیر المؤمنین علیه السلام
 که ناصیین از او روگردان شده اند و وی عرض
 کرد فدای تو شوم پس چگونه این ناصیین در زنده
 کاری ضلک و نیک و تنگ میباشند و حال آنکه می بینم
 در کمال محنت و فراقت و رها همت و سوخت و محنت
 زنده کاف می کنند با کمال محنت و امتیاز حضرت و
 بلی معصیت صندک ایشان در زمان حیات حضرت (ع)
 بود بود که خوراک ایشان محض غنیمت یا نبات
 ذائق بلا خواهد شد یعنی نجاسات خوراک ایشان
 که چهار چنانچه خداوند عالم و عالمیان میفرمایند و
 که الکره علیهم و آمدند تا که با اموال و جعلنا که اکثر
 تقی را پس ما بر گردانیدیم آن برای شما دفعه دیگر را
 بر ایشان و مدد صیحه می آید شما را با اموال و گردان

ندیم شما را اگر تقی را این آیه را تفسیر نموده اند شما
 شدن فسلما فان ترکها بعد ان انکم مغلوبون
 ایشان شد مذکور خداوند فرمود شما را بر میگردانم
 که مسلط بر ایشان شود یا آنکه جماعت شما و اموال
 شما بیشتر از ایشان باشد و بنا بر این تفسیرها بد
 تخصیص را ذکر کرد و بعضی از کفار نه به حق
 را بر که تا بحال مسلمانان غالب بر همه کفار دنیا
 نشده اند و اموال ایشان و جمیع ایشان بیشتر
 آنها شده است پس آیا بد تخصیص را در بعضی کفار
 و این خلاف اصل است زیرا که اصل عدم تخصیص
 است یا با بدی او را اصل بر ما است رجعت تمام می گردد
 ز عاف با بدی می آید که می مناس غالب بر همه کفار
 شود و جمیع اموال و نفس ایشان بیشتر از ایشان
 شود و لهذا بلفظ کره فرمود و جوله و الله واقع
 می شده است او را بلفظ صیحه ما حق می آید فرمود
 است که آن کثرت مبالغه و توجیه کو یا واقع شده است
 مثل از وقت الوا فعه که در باره قیامت نازل

و از آنکه اظهار در تفسیر تاویل ایه راجع
 و ایراد شده است بلکه در بعضی تنبیل و **واما**
 اخبار و فقرات ادعیه ما تیره و زیارت مرید
 از اهل بیت عصمت بسیارند که بخند نواز معنوی
 قطعا رسیده اند علاوه بر آنکه ضربی مذهب
 شیعه ثانی عشر است و خطبه و اخبار مشکاوه
 مظافه بالعقد الاستفاضه القطعیه و شیاع
 دیاع رسیده است که رجعت از برای الی محمد خوا
 بود بلکه از برای صفی مبین خالصین و کاتبین عصمت
 خواهد بود و آنها بسیارند **منها** خطبه مبارکه
 منسوبه بامیرالمؤمنین علیه السلام است که میفرماید
ان فی الارض کرة بعد کرة و دعوة بعد دعوة
و عودة بعد عودة و رجعة بعد رجعة حدیثا
کا کنت قد یما تدرسبک ان برای من در زمین
 آمدنی است بعد از مکرر آمدن من و از برای من
 خواندن است مردم را بخوبی بعد از خواندن و از برای
 من عود نمودن بدینا و رجعت نمودن با و است

عزیز

بعد از رجعت نمودن تازه دنیاچه من قدم
 بودم که مکرر کرة میگردم و مکرر دعوت میگردم
 و مکرر عود بدینا و رجعت میگردم پس معلوم
 که از برای امیرالمؤمنین رجعت و دعوات و
 کرات مکرر بوده است در دنیا یا نور منور
 یا بعد از مثالی عظمی یا بعد از غفری الطهر منور
 بجهت نصرت انبیاء و اولیاء و یحیات دادن ایشان
 مبتلا از ایشان نور و مثال و شیخ و ولایت
 نور ظهور میفرموده است بعد از این ظهور و
 بروز و رجوع و عود بدینا میکند بعد از اصل
 شریف و بعد از مثالی لطیف و نورانی و دنیاچه
 از انفال در این کتاب ذکر میکنم انشاء الله تعالی
و منها فقره زیارت جامع که است که صفی مبین
 مؤمن با یا بگو صدق و رجعتکم منتظر الامر کم
 لدولتکم مؤمن بهر که دیدن شما هستم بعد از
 کشته رجعت شما میباشم بدینا و منتظر امر شما میباشم
 و انتظار کشنده دولت شما میباشم و **انها** منیر

حق تعالی بنیادی و بنیاد بگو و بر دگر و با ما
 نظیر کم عدد و معتبر و با ما نسبتاً آنکه در کتاب
 خدای تعالی دین خود را بواسطه شما و بر کرد
 شما در ایام خود و ظاهر کند شما را از برای عدل
 خود و قنق دهد شما را در زمین خود و در
 فقر و مانده و رجب را ایام الله نام نهاده است
 و این سفرها بدین بگو و جمع کند و در وقت
 انبیا در فقر دعا و روز سیم شعبان حضرت
 قائم علیه السلام در بار حضرت سید الشهدا
 سفیرا بد و القوم همه و او بنه و غیر از اینها از انبیا
 و اوقات و فقرات و یا رات و دعوات و اجماع شعبه
 بر دفع رجب و از این گذشته معلوم میشود
 انبیا علی و هدی علیهم السلام در رجب در دنیا و
 خصوصاً از برای امیر المؤمنین که رجعت میباشد
 فرمود در کلام خود که ایشان را دنیا آمد و حق آمد
 بجهت اتمام بخت خود و الهیه و شنا ساندن معانی
 حق و ایشان برساندن احکام و صفات نبوت و

علت

سیر

و سلمیه و جمال و جلال و کمال و خلق و صفات
 در آنکه ایشان را اسطه فیوضات الهیه و معارف
 متناهی و با تبه و حامل اسرار و هر روز سبحان
 و علوم و احکام حقانیه میباشند و علت غائی
 موجودات میباشد که بواسطه ایشان خداوند
 عالمیان در جمیع عوالم را اهل انفا شناخته شد
 و اگر ایشان نبودند خدا شناخته نمیشد
 چه فرمود صادق آل محمد بنابر عرف الله و
 لا یخبر ما عرف الله بر چون ایشان در جهتین
 و جاتین بودند از جهت روحانیه و نورانیه
 و جهت جسمانی و نفسانی بر جهت توحید عبودیت
 بنیادیت و با تبه احد احکام و علوم و معارف
 را میبودند در عالم توحید عبودیت فیض خیا و علی
 الاطلاق و در عالم تنزل ایشان از مقام قرب
 حقیقی و توحید حقیقی بجهت معرفت و علم نفسانی
 تنزیه مطهر اقطار و بحر فیوضات بقولت
 صدق و صفا و در و فای اهل حق و شفا غود

و در عالم سرشته کان و ادعای و جهالت ن
 مقصد معرفت حقیقت و انوار قدرت برسانند
 و میرسانند و عوا هندی برسانند چنانچه بنویسند
 و ولایت مطلقه ان برای حضرت رسول در جمیع
 عوالم ثابت بود نه اینکه در همین عالم حاکم سر
 شد چنانچه فرمود گشت نبیا و الادم بین الماء
 الطین و هم خیین و لایة ان برای میرالمؤمنین
 در جمیع عوالم محقق بود و لایة گشت و لایة و الادم
 بین الماء و الطین و خیین میباشند سایر ائمه الهما
 لایة ان محبت الوصیا شدند بر جمیع مخلوقات در
 جمیع عوالم بر سر محبت الهیه باید در جمیع عوالم تن
 نمایند و معارف الهیه و احکام سبحانیه را با اهل ان
 برسانند لایة ان لایة ان لایة ان لایة ان لایة ان
 الهیه شد با شد لهذا الشیان بشر از خلقت ادم
 محبت خدا بر مخلوقات قبل از ادم بودند و در
 خلقت ادم هم محبت الهیه بودند بر اهل این عالم و
 بعد از ادم محبت خدا میباشند بر اهل عوالم متعدد

خلف

مختلفه که بعد خلق میشوند بعد از انقضاء زمان
 قیامت این عالم چنانچه خبری الاصفیا و قائم الاول
 الطهر النقی حضرت امام علی النقی علیه السلام در فقره
 زیارت جامعه در مدح حضرت ائمه اطهار سلام
 الملک العفان صغیرا بی حج الله علی اهل الدنیا و الا
 حرة و الاولی بعینه معاشرته هدی محبتهای الهیه
 میباشند بر اهل دنیا و بر اهل آخرت و بر اهل او
 لایة ان محبت بود ان الشیان انبیت که احکام الهیه
 بخلاق برسانند و خدای و صفات ذات و افعال
 او را تقریباً ان برای خلق نمایند و مردم را بر حق
 و صدق و معرفت و توحید ذاتی و صفات و افعال
 بیاورند و الشیان را بعبادت و اطاعت و انقیاد
 و عبادت تکلیفیه او فعلیه و کفوییه بیاورند و
 برستش نمایند و توحید خلق و عبادت او را
 بیاورند و آنچه خدا از بندگان خواسته است با دنیا
 برسانند و ان واسطه فیوضات فاضله الهیه
 در میان خدا و خلق میباشند در جمیع عوالم

محبت اولاد ائمه
 اهل بیت علیهم السلام

که ایشان علت عالمی وجود خلقند و اول ^{است} خود
و مخلوقات الهیه میباشند و هر فیضی که از مبدأ
فیض عالمی میشود اول با ایشان افاضه میگردد
بعد از ایشان بخلافی و سایر موجودات بعد
میکنند در واسطه ایشان بهر کس و هر چیزی بقدر
قابلیت و کفایتش و با و میرسد و اول و آخر
و وسط و اصل و فرع و مادی و معنای جمیع
و ضرایب میباشند در جمیع عوالم سابقه و لاحق
و متوسطه آن عالم خلقی که ابداع است و عالم
نور و عالم شیخ و مقدر و مثال و عالم سر و انوار
اجداد و سر ذات اسرار و عالم ذر و عالم
آفتاب و قیامات و درجات مختلفه و عالم
اصلاب ابا و ارحام امهات و عالم دنیا و عالم
و عجب و قیامت و عوالم انبیه و بعد از قیامت
با ایشان در هر عالم بلیاس خلق اهل آن عالم
معارف الهیه و تکالیف سبحانه و احکام خداوند
بهر نوع و صنف و جنس مخلوق برسانند و بر آنکه

و اما

و واسطه فیض و علت غائی اشیاء و موجودات
و مخلوقات میباشند و رسانیدن ایشان
احکام و معارف را بخودی خود با نفس ظاهر
مستود و بوسیله و مقدمات مستود و بعضی
اوقات خود ایشان بک واسطه و مقدمات مستود
اما بواسطه بودن ایشان این است که نسبت و
انبیاء و اولیاء را میفودند در دنیا و آخرت
و ظهور ایشان لهذا خطرات مستطاب حضرت مستود
رسید که من انبیاء را بعلی میفودم و مضمون میفودم
سرا و قیام را با وجهان تا بید نموده نصرت دادم
پس مرا که از اهل دنیا جمیع مافی الدنیا است از اول
خلق دنیا تا آخر او را که همه هدیه عجبهای الهیه
با اهل دنیا میباشند از اول دنیا تا در قیامت
لذا با ایشان احکام و معارف الهیه را بخود اهل
دنیا از مقدمات و متاخرین و متوسطین و حین
و اثن و مکلفین اهل دنیا برسانند از هر جنس
احساس با هر نوع از انواع با هر صنف از اصناف با

هر شخص را انتخاب کرده باشند لهذا کافی
نور و کافی بلیاس نفرت و کافی بلیاس غصه
و کافی بلیاس شری معارف و احکام و تکالیف
الهی را خلق می رسانند بواسطه و بلا واسطه
بواسطه در میان انبیاء سابقه و اولیاء بود
که آنها تا بعد از ایشان را در باطن می نمودند و
ایشان هم متوسل با نور طیبه ظاهر و آهسته
می شدند و در جمیع مهال استمداد و توسل
مغیر از نور و روح اقدس ایشان می نمودند و آن
مهالک و مشکلات بجات می یافتند و بر کافران
و مشرکین و منافقین و مرتدین و فاسقین و
ظالمین و فاجرین فایز می شدند و حاجت
در کتب اجاب و آثار و ادعیه و زیارات
اطهار برآید و خداوند در آیات قرآن
میفرماید حتی آنکه تو به ایشان بواسطه تو سئل
شاه و اسماء مقدسه ایشان قبول می نمود
ایه قتلوا آدم من ربکلمات قناب و غیر این

ایات

ان آیات و روایات که این عجا که بخواستی در
که ندارد و بعضی از آنها را در کتاب مشکو
الانوار نوشته ام و هم چنین در زمان بروز
ظهور خود بنفس نفیس محفل مشا فخلق شده که
این دنیا بیدن عظمی معارف و تکالیف را به
خلق رسانیدند هر یک بعد از دیگری تا این
که مان که مان غیب است با آن امام عصر
صاحب این مان عاقله باید خلق برسانند
و رفع و خلائق را باین میفرمایند تا آنکه ظاهر
سود و خلائق را از میان بردارد و بعد از
او باز آمده می بینا جمع میکنند و در
جمعیت و معارف و احکام الهیه را خلق می رسانند
و آن مان دولت ایشان خواهد بود تا قیامت
این طایفه علیه الرحمة در عصر کتب خود روایت
از آل محمد میکنند که مدت عمر بنی احد هزار سال
است از آنکه خلق او تا قیامت بقدر الهیه
هزار را و شخص سلطنت و پادشاهی و حکومت

حقه الهی است که احدی با ایشان شریک و شریک
نباشد و مدت بیست هزار سال از آن دیگر
است و این مدت اشترک عینی با ایشان است
از انبیا و ملوک و ناس و از اول
خلقت آدم تا بحال قریب ده هزار سال بحسب
گذشته و مدت نزد هزار سال دیگر تا بقیامت
مانده است که با نیکو شدن هزار سال او را الی
محمد سلطنت نمایند و بحسب الهیه و خلق تمام
کنند و لکن بعضی از طوائف بنو آدم اختلاف ذات
بکری در عمر و بنا بر عده ایشان بخدا هنوز میگویند خدا
وند عالمیان اول بر ما میا و خلق نمود و نظام
عالم را داد و گذارد نمود و عمر در اصد سال قرار
داده است و هر سالی از او را سصد و شصت
روز قرار داد و هر روزی سصد و شصت
هزار سال است و هر یک و صد هزار سال است
و انبیا میگویند از ابتدا خلقت عالم تا این زمان
بیست و یک مرتبه با این عمر گذشته است و عمر

در این باب

این مرتبه که حال میباشند در عالم نبیاه و
نصف روز او گذشته است و حال شروع
نصف دیگر از روز نموده است و با وجود
این کلمات قائل شده اند قدیم بودن عالم و
و همه این کلمات واهی اند و بعضی دیگر کلمات
دیگر گفته اند که این محاله ذکر اینها را تحمل ندارم
و اما بحسب بودن ائمه هدی بر اهل پیش از دنیا
و بر اهل آخر این است که مراد از اهل دنیا اهل
الحیات است که خداوند ایشان را بعد از خلقت خود
و الی آخر خلق فرموده است و ائمه هدی در آن
عالم بلیاس اهل آن عالم رفته در میان ایشان
و معارف حق را با ایشان تلقین نموده ایشان را
بخدا پیوسته هدایت نمودند و صفات نبویه و
الهیه را با ایشان شناسانیدند و چون خلق بلیاس
ان عالم را از حق دور کردند که او را مردن میگویند
در نزد قریب چهار رحمت رحمانی رجوع نمودند که
این را رجوع الی الله میگویند پس خداوند از برای

پیش از آن

ان عالم واهل ان عالم دوره قوام داده بود
چون دوره الشيان بسر رفت قيامت الشيان
برپا شده و حساب الشيان کرده شد و اهل
الشان داخل هفت و اهل جهنم الشيان داخل آ
شدند چنانچه حضرت صادق ع ما غلبت الجنة
منذ خلقت من اهلها و ما خلف النار منذ
من اهلها و غلام الشيان طي شد خداوند عالم را
و اوصاف ديگر و مخلوق في بيوت و شكل و صورت
و طبيعت و ماده و خلقت و نفس بگو خلق في
مود و حضرت ائمه هدی لباس اهل ان عالم در
ميان الشيان رفته الشيان را بر او حوله است
معرفت و عوارف و احكام و تكاليف الهية بنا
رسانيدند و بعد از سر آمدن زمان الشيان
خلق ان لباس را عوده ان ميان الشيان بر
رفتند تا آنكه ان دوره الشيان بسر رفت و قيامت
الشان برپا شد و اهل هفت و اهل جهنم الشيان در
خود قوام گرفتند و بان خداوند عالميان عالم

لور

تکون ديگر و شکل ديگر و صورت و خلق را
صانع ديگر خلق نمود و حضرت رسول خدا و ساير
ائمه هدی را لباس اهل ان عالم در ميان الشيان
فرستاد و بهم جنين تا بحال خداوند عالم را بر اهل
و اهل ان عالم را آدم ه آدم خلق فرموده است و
ائمه هدی و حضرت اهل اين عالمها بوده اند
لباس الشيان در ميان رفته اند و احكام و
تكاليف و معارف الهية را با الشيان رسانيده
و احوال ان لباس الشيان اين است که بطون خلقت
الشان در ان عالم خلق شدند مثل آنکه در اين
عالم حاکم از عناجر اربعه خلق شدند و در
ميان مردم آمدند که احكام الهی را برسانند و
رسانيدند و لباس عنصري را که اين در جهان
پايد بوشيده در اين عالم در ميان الشيان
آمده بطريق الشيان نشو و نما عودند تا آنکه
او مستقر و متفرق از اهل ان عالم شد چنانچه خداوند
مقرر فرمود و او را جلدناه مکه الجلدناه و جلدناه

للبناء عليهم ما يليون وهرگاه میکردند
 ما ان بغيره وانی که در میان مردم صفر است
 هر چه او را مردی میکرد دیدیم و هر چه میخواستند
 برایشان چیزی بر اگر ایشان میخواستند
 اگر بغيره را ملک قرار میدادیم آن ملک را
 بصورت مردی صفر میسازیم و لباس خلقت
 بدین آن مخلوق را ما آن ملک میپوشانیم
 و این بواسطه این است که الفت بکبرند و با مردم
 با بغيره چون او را از جنس خود می بینند و صفات
 او نشو و نه پس خداوند در آن عوالم لباس اهل
 عوالم را با نموده و در میان ایشان
 میسازد و در این عالم خلایق لباس عناصر را
 در ایشان پوشانیده و ایشان را بصورت خلقت
 مخلوق این عالم در میان ایشان میسازد و در
 وقتیکه رحلت نمودند این لباس عاریتی بغيره
 میزدند و بآن در آن مانده و بغيره
 لباس را میپوشیدند و باینجا رجوع میکنند زیرا که باین

عزود

عود و رجوع باین عالم میکنند لهذا باید باین
 بدن عیسی بوده باشند زیرا که بغيره حق
 و عیسی که موافق باین عالم است همان عناصر
 از بعد بدن شریف ایشان است که او را خلقت
 نموده است و بالآخر بغيره را در این عالم
 ممکن است لهذا باین باید باین بدن رجوع
 نمایند که بغيره باین بدن عالم است و در آن
 عالم ها لباس همان عوالم بوده اند و بعد از
 این که این دوزخ این عالم خلایق بغيره رفت و قیامت
 او بر پا شد و حساب مردم کشیده شد و اهل
 بهشت را داخل بهشت و اهل جهنم را داخل جهنم
 شدند و هر کس را سر بر بدن خداوند آسمان
 دیگر و زمین دیگر و خلق دیگر آن ماده دیگر
 باین خلق صفر ماید و باین همین عیسی الهی در
 میان ایشان با پیروند و لباس اهل آن عالم و
 احکام و تکالیف و مکارم اخلاق و معارف و
 معرفت صفات نبوت و سلطنت باید بایشان

برسانند و این مراد از اهل اخوت میباشد
 آن فقره زیارت و الامر از اخوت یعنی قیامت
 نیست زیرا که در قیامت تکلیفی نباشد تا آنکه
 آنکه محبت باشند یا نباشند اگر چه ایشان
 الصبی هستند در هر اوقات و هر عوالم و همه
 امکانه و از مندرک مراد و متبادران اهل
 اخوت اهل عشر و قیامت میباشد که آنکه محبت
 بر ایشان باشند و دلیل بر وجود این عوالم
 سابقه و لاحقه اجناس عدیده میباشد که
 حیوان عالم ابرار و خفایا و فضلاء اجناس و غیره
 کتابان آثار و کتب معتدیه معتبره عدیده خود نقل
 نموده اند از جمله خروج محدث عجیب در تمام
 مجاری و اصناف در کتاب توحید و اتصال مرئی
 است از جابر انصاری که حضرت امام الباقی
 و الظاهر امام محمد باقر با حضرت کاشف اسرار
 الحقایق و الدقایق مولانا امام جعفر صادق
 علیهما السلام فرمودند در تالیله مبارکه

افینا

۲۳۰
 افعینا بالخلق الاول بلهم فلیس من خلق
 جدید یا جابر ان الله نعم اذا افینا بالخلق
 و لهذا العالم و سکن اهل الجنة الجنة اهل
 النار النار جدید یا الله عالم این جهان عالم
 حق و ادمان غیر خیر که و لا اناث عید و
 و یوحی و نه و خلق لهم ارضاً غیر هذه الارض
 و سما غیر هذه السماء تظللهم لعلک ترعاه
 ان الله عز وجل لم یخلق لشر غیرکم لی و الله اعلم
 خلق الله تبارک و تعالی الف الف عالم و الف الف
 ادم و انت و اخوتك العالم و اولئك الادمیون
 یعنی ای جابر بدینست که خدای تعالی بدینست که
 فانی با بدین خلق را و این عالم یعنی اوصناع را
 را بهم زده و این کیفیت را بر چندین و ساکن
 در این اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در
 جهنم قایم و خلق مفرقا بد خدا و بد عالم و بد یکی
 غیر از این عالم و تازنه خلق میکنند ادعای آن
 است که زن و مرد نداشته باشند که او را عبادت

ما سید و بوجدانیت او قائل شوند و خلق صغیرا
از برای ایشان زمین غیر از این زمین و آسمان
غیر از این آسمان که سابقه بیندازد از برای ایشان
ایا و کائنات میکنی ای جبار که خداوند شیری و در
دیگر خلق نفرموده است بلی بخدا قسم است که خدا
تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم
خلق نموده است تا بحال و تود را حق تعالی
این عالمها میپاشی و همایا آدم بودند و معلوم
شد که خداوند عالم عوالم متعدده خلق فرمود
است و آدمهای مختلفه خلق نموده است که هر
یک غیر از دیگری بوده اند بعضی آنها از عوالم
ادویه این عالم و بعضی دیگر از غیر این عوالم رعبه
بودند و ماده و صورت و شکل و طبیعت علی
حقه داشته اند و از این قریه که فرموده اند
و ای عالم بعد از این عالم آسمان و زمین دیگر
خلق مینماید این عالم هم اسمها و زمینها غیر
از این آسمان و زمین داشته بوده اند و بی

دیگر

دیگر و بطریق دیگر و بنوع دیگر و بطریق دیگر
خلقه و قصصا هر که سیرا و غیر ذلک این اسمها
هم بر طرف میشود و بقوله تعالی یوم تطوی السماء
کلی السجل للکتاب و زمین مبتدل زمین دیگر
میشود و بقوله یوم تبدل الارض یعنی الارض
و بعد از آنکه دوره از عالم سر رفت و وقت
ایشان برپا شد و اهل بهشت ساکن در بهشت
ایشان و اهل جهنم ایشان ساکن در جهنم ایشان
شدند باز هم عالم دیگر و بخلاف دیگر خلقی
فرمود و همچنین بقدریکه خداوند عالمیان
مقرر اهد و هو علی ماشاء قدر و با بدو هم
این عوالم اعمه بعد از رسول خدا متولد میباش
اهل ان عوالم شده در میان ایشان و فتنه ایشان
را برآید خیر و صلاح و سلا و هدایت نماید و با
اسماهای عوالم سابقه همین آسمان بوده اند و
زمینهای آنها همین زمین بوده اند یا غیر از
اینها بوده اند معلوم نیست الا آنکه تقریباً این

حدیث شریف باینکه غیری از آنها بوده باشند
 بعضی از فضلا مناخرین میگویند عرش عبارت
 از علم الهی است و در عرش چندین هزار هزار هزار
 قنادیل ریخته شده است و هر قندیل مشتمل بر
 عالمی علییه است از اسماء و صفات و مخلوقات
 و تا بحال از او نیکه خداوند بنا خلق مخلوق
 گذارده است هزار هزار از آن قنادیل عالم بیرون
 و ظهور و ظهور را مده اند و در میان سب
 رفته اند و باز آنها را خداوند مبدل بنا میخورد
 سست است نموده است و بعد از این باید از آن
 قنادیل مقدّم معلقه معلومه عالم بیرون شود
 بیایند و این دنیا و مایهها از اسماء و صفات
 و عرش و کرم و لوح و قلم یکی از آن قنادیل متعدّد
 مختلفه است و یا هست و جهنم هم این عالم یکی
 است با هر عالمی بل جهنم و ملک هست دارند و
 ظاهر از حدیث گذشته که هرگز نیست و جهنم
 حالی از اهل خود غافلند اندک با یکدیگر باشند و

دارد که متعدّد باشند و الله العالم و اما افتا
 و ماه و این سخن مختص این عالم و این قندیل
 و چون هست رحمة الهیه است و قیوم است
 است انتهای آن برای او خواهد بود و تقدیر
 نیز که و وسیع است که از هر چیزی ها و عوالم
 نیز که است لقول الله و رحمة و سعت کلمات
 و جهنم هم چون مظهر قهر و غضب الهی است تقدیر
 خدا بخواند او را وسیع میکند و هو علی کل
 قدیر پس معلوم شد که ائمه هدی حجت خدا بر
 اهل جمیع عوالم میباشند و بلیاسهای مختلفه
 متعدّد و متکسر شده اند و خواهند شد که
 بلیاس نور کاهی بلیاس شیخی کاهی بلیاس اطله
 کاهی بلیاس ابحار انوار کاهی بلیاس فردر
 قرات و کاهی بلیاس صلا و رحام کاهی بلیاس
 عنصری دنیوی کاهی بلیاس برزخی و باز در
 همین عالم بلیاس عنصری خود متکسر شد تنزل
 باین عالم منیا نید جهت بجا آمدن صحت و

الهيته وبان خلق اين لباس را از خود نموده بجا
بر نرخ رفته تا قيامت بر پا شود و در قيامت
بلياس شفاعت ظاهر شده شفاعت ميکند
و چون خداوند بعد از قيام قيامت اين عالم
عالم ديگر خلق نمود بلياس اهلان عالم داخلان
عالم ميشود و دعوت الهيته را بر اهل او تمام
کند و هم چنين الى ما شاء الله تعالى کان بظهر
قوله و حجج الله على اهل الدنيا والاخرة والاولى
و اما در عوالم سابقه و لاحقه مثل اين عالم
خواهند بود و بوده اند از قتل و شهادت و
مقبوريت و مظلوميت يا نه محفل الرجيم است
و بنا بر اين فصوصات تا عنايه الهيته لا تعد
ولا تحصى و بايد در جميع عوالم فصوصات الهيته را
برسد بغير انما مع الاسباب و بغير بلا اسباب
اينستوان احتمال داد که اين وقوع و اضمات و
خاصه موجب از دياد فصوصات الشبان در هر
شده باشد و بشود و احتمال دارد که اين فضا با د

هين عالم از براي اتيان واقع شده باشند و
حقايق سراسر و دقائق رموز افروز و بعضي
ديگر را هم در کتاب مشکوة الانوار نقل کرده ام
نور و تيسر در بيان كيفيت رجعت است
حضرت رسول و امير المؤمنين و ائمه طاهرين صلوا
الله عليهم اجمعين در دنيا مرجع خواهند بود و ثانيا
داشتن و اعتبار در رجعت الشبان باطل است و اثر
شده است و دلالت دارند که همه ائمه با رجعت حضرت
رسول رجعت ميکنند و نشانی از ظالمين و عاصين
حق خود و قاتلين و فاهرين عصر حق با حضرت
کنند و بغير دلالت دارد که با حضرت امير المؤمنين
رجعت ميکنند و عاقلان و حاکمان حضرت در
بلا خواهند بود و سلطان عالم امير المؤمنين
خواهد بود و در آن زمان و بغير دلالت دارد
که مرجع ميکنند مطلقا و ديگر يا مرجع الشبان
مستعد نخواهند بود يا بکلي نفع خواهد بود يا
ترييب خواهد بود و خدا با و داناست و نشانی

اشیان و حکومت اشیان درین بکن جمع خواهد بود
الله العالم به مکرانیکدان برای امیر المؤمنین نکر
د صفات رجوع خواهد بود با قطع و البقیه نظر
نکرت اجناس مستفیضه بر ما رجوع منکم بسمه
حدیث شریف سابق الذکر مفصل بر عیون آن
حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند و فرمود
با و انچه را که گذشت تا آنکه فرمودی ای مفصل
خواهد آمد سید الکبری محمد رسول الله با هر که با
ایمان آورده است از مهاجرین و انصار و عیون
و هر کس که در جهادها در مرگای نظر انساب
ان تحرکات شهادت شده بودند در معارف
ها و جهاد و ندانند مفرها بی حیوان که تکذیب
ان حضرت را در دنیا نموده بودند و شک
حقیقت رسالت او داشتند یا آنکه رد او
حکم او را میکردند یا آنکه جنون و کاهن و عیبه
است که خواهر نفسا بیه و شهوات انسانی جز
میزند و سایر منافقین در آن نه میکنند و

حضرت

حضرت هاشم بن علی و تنافق و انکار مبرهان
بر این جز حدیث این است که اصحاب حضرت
ان موالف و مخالف و مؤمن و کافر و منافق بلکه
کافرین و مرتدین و مشرکین و ظالم و منافق و
و منکرین در آن زمان باید بدینا رجوع کنند
خوبان اجزاء خیر و بدان اجزاء شر و بدین
و هم چنین جمیع ائمه طاهریں باید بدینا برگردند
با هر کس که یاری و نصرت اشیان را در دنیا نمود
است تا آنکه خوشحال شوند از کرامت های الهیه که
با اشیان عطا فرمایند با هر که ان کسانیکه اشیان را
و از امر نموده اند و خواهر کرده اند تا آنکه اشیان را
عذاب و بلا های دنیا بشارت عذاب و بلا آخر
مبتلا نمایند پس بحساب به مبارکه و نزد آن حق
علی الدین استغفر الله و استغفر الله و استغفر الله
عرض نمود ای سید و مولای من مرا داخل و دنیا
لبیان از قیوم و همامان در این ابریکستند
حضرت فرمود مرا در فلان و فلان است عرض نمود

ندی نوشوم ایا حضرت رسالت نباهی و حضرت
 خدیو اکبر امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
 علیهما و علی الهما الطاهرين با حضرت صاحبک
 عجل الله فرجه رحمت خواهند نمود و ظاهر خواهد
 شد باینکه حضرت عجل الله فرجه با چار راست ایشان را که
 جمیع روی زمین را بگرداند و حقش است که تا
 در وظایف و آنچه در ظلمات است و سیر نماید
 جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند
 مگر آنکه ایشان او را طی نمایند و درین حد را
 بر پا نمایند و شاید این طلمات را انجذاب قوی
 فهم روی فرموده باشند و الا جمیع عالم را
 در نظر مبارک امام علیه السلام مشاهده و محسوس
 مثل کف دست او خواهند بود هرگاه خواهند
 التفات نمایند محتاج بسیر نمودن ندارد و باینکه
 منظور از حضرت این بوده است که بقوه بشریه و
 بدن انسانی بطریق سیر قضا این بدن غنی
 سیر نماید شما بدین جمیع روی زمین و دریاها را

بر این

بطریق مشاهده و احاطه علی چنانچه سابق
 این گذشت بر انجذاب فرمود **ای فضل** که با این
 ان روزی که ما کرده امامان در نزد حق
 نبی و کولر خود حضرت رسول استاده باشیم
 و با حضرت شکایت غایبیم از آنچه بر ما واقع شد
 باشند از کردار این امت حفاکار بعد از رحلت
 حضرت رسول و مختار و از آنچه بجا کردند از کلام
 و در کفهای ما و دشمنی که در و دشنام داد
 و لعن کردند و فرستادند خلفاء خود را از اهل بیت
 و بر روی نمودن از حرم خدا و حد ما رسول
 خدا و شهرهای ملک خود و شهید نمودن ما
 بشمشیر و هر چه بس نمودن ما را بر حضرت در
 رسالت نباهی چون شکایتهای ما معاشران
 را بشنود و گریان کرد و در فرماید ای فرزندان
 نازل شد است شما مگر آنچه بجهت شما است
 شما وارد شده است پس **ایضا** غایب حضرت
 صد بقیه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها و شکایت

من

نماید از فلان و فلان که یا ائمه فدکی که تو
بمن دادی حکم خداوند عالمیان از من غضب
نمودند و چندین که بجهت ابرائیم تمام نمود
سود ندادند و ناصرت که توان برای من بود
بودی در باب فدک جمع گشت و در حق
مهاجر و انصار را ای دهن بخشیدند و در
بر او انداختند و او را پاره پاره نمود و من
فقی تواندم ای پدر زین کوار و سگای
بنوعی نمودم و فلان و فلان بسیفه نوبیاع
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق نمودند
و امامت را از آن گرفتند و حال آنکه او را شهادت
علی بن ابی طالب داده بودی و کتفایان
نگردند تا آنکه آمدند که خبر و قهر او را میجند
کشند در حضور مهاجر و انصار و به نبرد
تا آنکه بیعت بغی نمایند چون او را از این آفت
و اختراع نمودند او را نبردند و بدو خانه رسالت
جمع نمودند که اهل بیت نور السورند پس من

بودم

بر او مردم که ای فلان این چه حرات است که
در سواد و صفای و خیر او که نسل حضرت
رسالت را از روی زمین براندازی فریاد
کرد که ساکت شو ای فاطمه که من حاضر هستم که
ملاک بیا بید و با کسیکه امر منی از آسمان
بیا و راند علی را بگو که بیرون بیا بدو با
کسی که مسلمانان با او بیعت نموده اند بیعت
کنند و الا آتش می آید از من و هر شما هان و مسو
نرم من عرض کردم خداوند است شکایت میکنم
از آنکه پیغمبر توان میان ما رفته است و
کافر شد و حق ما را غضب نمودند پس مرغ
من یادون که حرفهای احقانه نهانه را بگو
و بکنایه بر او که خدا امامت و خلافت و نبوت
را در یکجا نهج خواهد نمود و خواست داخل
خانه شود من خواستم او را مانع شوم از آن که
خانه با بی احتیاجی نمودند او و حسابت نمود
او بشوهر و این عم من علی بن ابی طالب که نگاه

بالکد در روز دبه لکوی و تان یانه
 بلند نمود و بر بازوی من زد و فرمود
 نام شما همه مرا سقط نمود و من فریاد کردم
 یا ابتاه یا رسول الله دختی تو فاطمه را کج
 که منما نید و تان یانه بر او میزدند و فرمود
 ش را شهید منما نید و از این عم و الم خوا
 که کس و کشتایم و نفرین نمایم که حضرت امیرالمو
 منین عم چون مرا بان احوال دید فرمود ای
 دختی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 تو رحمة للعالمین بودی را بخداوند عالمیان
 سوگند میدهم که مقنعه از سر نکشای و سر را
 سمان بلند نکنی و الله که اگر چنین کنی حق
 سبحانه و تعالی علیه جنینده در روی من
 و لب بر نه در روی هوای خود اهدا کند
 پس بخانه برویم و با احوال با دردم و الم باقی
 ماندیم تا آنکه از او دردد شهید شدیم و
 کیفیت احوال حضرت فاطمه را با حضرات بتفصیل
 بطریق

بطریق اخبار اهل سنت و جماعت در کتاب
 شیفا الشیعه نوشته ام پس بعد از او بر
 خیزد حضرت مولای متقیان و امیر مؤ
 منان صلوات الله و سلامه علیه و شکایت
 نماید که یا رسول الله چون توان دنیا جلست
 فرمودی جوان امت و اصحاب تو در سقیفه
 بنی ساعده جمع شدند و بناحق خلافت تو را
 نمودند و بر چون ناصری و عینه زیافتم چند
 شب بخانه مهاجر و انصار با دو فرزند تو
 حسن و حسین علیه السلام رفتم و از آن حال
 که مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بود
 استعانت و یاری خیمم هر در شب وعده
 یاری نمودند مرا و چون صبح شد هیچ کس وفا
 نکرد و بوعده خود و یاری من نیامدند پس
 غنهای بسیار از ایشان کشیدم و قصه من
 مثل قصه یوسف هر روز بود در میان تو
 که عیسی و عیسی نمود یا بر ام ان القوم استضعفوا

و کلام الله عز و جل

و کادوا یقتلونی یا رسول الله پس خبر نمودم و
 انرا نگشیدم که هیچ و حق سخنی انقدر نداد
 نگشید و چون امت توجع شدند و مردم را
 بر دور خود جمع کرد و چندین دفعه با من
 جنب نمودند تا آنکه زبانم بجنبش من برفت
 آمدند پس ایشان بجهای کردم تا آنکه عبدالرحمن
 ملجم مرادی مرا ضرب شمشیر شهید نمود **پس**
 برخیزد امام سر و علقه و شهید بخش مولانا
 حضرت ابی محمد الحسن ع و عرض نماید یا حبیب یا
 رسول الله چون خبری شهادت بدستم معاویه
 مریدان را دلمعون ولدان را با صدور
 پنجاه هزار کس بکوفه فرستاد که ان من با برادر من
 حسین و سایر اقا با بیعت خلافت ان برای معاق
 بگیری و هر کس قبول نکند گردن او را بزنند و
 سر او را ان برای معاویه بفرستند پس من بجهت
 رفتم و خطبه خواندم و مردم را بفتح و مواعظ
 نمودم و ایشان را دعوت بجهاد نمودم که دفعه و
 شکر

شکر اشرار معاویه را نمایند بغیر ان نسبت
 کسی دیگر جواب مرا نداد پس من روی با شما
 نمودم و عرض کردم بروردگان تو گواه باش
 که ایشان را خواندم و ان عذاب تو برسانیدم
 ایشان را امری نمودم و در فرمان برداری
 من مقصر شدند و بروردگان و ایشان را با
 نفرها و عذاب خود را ان ایشان در پنج نفر
 پس از من بر نبردند و در ان وقت مدینه
 و ایشان را بحال خود و گذاردم پس همچو ایشان
 نزد من آمدند و بیان نمودند که انیک معاق
 لشکر با بنابر فرستاده است و مسلمانان را
 غارت کرده اند و زنان و اطفال را بکناهه
 گشتند بیا تا با ایشان جهاد کنیم من کفتم و ایشان
 که شما را و قانع باشند و نیز معاویه بخوانید
 و بیعت مرا خواهند شکست و مرا مضطر خواهند
 نمود که با معاویه صلح نمایم پس همچو فرستادم
 مقابل لشکر معاویه اخراجشان شد که من با ایشان

گفته بودم مرا تنها گذاشتند و مثلش که ماه معاذ
 ملحق کرد و در غارت نمودند و مرا زخم
 زدند پس بناچار با معاویه صلح نمودم که خون
 خود و شیعه خود را حفظ کنم پس امدت مدینه
 طبعه و بعبادت المومنون شدم آخر الامر مقتله
 سوده الناس فی سواد و بدست یامری زخم
 خورامند که هفتاد و دو بار حکم فرمودند
 شهید شدم **پس** بر حین دامام معصوم و شهید
 مظلوم ملکون قبا ی معرکه که بک حضرت مولانا
 ابی عبد الله الحسین **ع** که با خون غی و خضاب
 نموده باشند با هر شهید نیکه در کل بلاد علی
 با حضرت بدرجه رفیع شهادت رسیده اند
 بر چون حضرت خاتم الانبیاء احوال را مشاهده
 فرمایند که یان شود بحد نیکه مثل بیوش شود
 صیقل ندهد که مایه بلورین دل حضرت را بسینه
 مبارک حق و بچسباند و فی مایه فدای تو شوم
 اعیان دیده تو روشن باد و در پی من در با

نور

نور روشن باد و در آن حال حضرت امیر ^{مؤمنین}
 و حضرت امام حسن بدست راست حضرت رسول
 استاده باشند و حضرت فاطمه زهرا ان
 جانب چپ استاده باشند و حضرت حمزه
 سید الشهداء در جانب چپ خاص ال عبا
 حضرت سید الشهداء استاده باشند و آن
 جانب چپ حضرت خاص اهل بیت جعفر طیار
 یالیند پس چند چم کبوی و فاطمه بنت اسد ما
 امیر المؤمنین حسن سقط شده در خون طبعه
 را بر وی دست بکین زد و بخدمت ان سرور
 بیاورند پس در این حال حضرت فاطمه زهرا
 و بول غم را این ایه شریفه را بخواند که مضمون
 او این است که ان مردی که وعده بشما میداد
 که با ید هر نفسی بخیر کرده است ان کار شرارت
 کنند که کاش میان او و ان کار شر و در می
 بسیار بود پس چون کلام معجز نظام ان خضر کریم
 باین مقام رسید بسیار گریست و فرمود که

روشن مبادد بده که در نزد ذکر این قصه
برقصه که یان نشی دلبر فضل عرض نمود که ای
سید و مولای من ثواب گریه بر آنحضرت چه قدر
است و نمود ثواب غیر متناهی دارد از برای
کشفه شیعه بر فضل میگویند من بنی سیاد
کیستم و بر سیدی ام ای سید من دیگر چه خواهد
شد آنحضرت فرمود در این حال حضرت فاطمه
خیز و عرض کند پروردگارم تو وفا فرما به
کعبه فرموده در خصوص آنها که بر ما ظلم و ستم و
جوهر نموده اند و حق ما را غصب نموده اند و ما را
زندان و بجنجوع آورده اند و ستمها میکنی بر جمیع اولاد
من نموده اند پس بگریه و زاری که به او جمیع اهل
اسما آنها از ملائکه و جمله عرش بگریه درآیند
و هر که کسی که در روی زمین و در تحت ثری
میباشند خدش برآوردند پس باقی نماز حد
آن ستمکاران بر ما و آنانکه با حق خود را ندانند و ظلم نمود
بر ما مگر آنکه در آن روز زنده شوند و هر یک

هزار

هزار مرتبه گشته شوقند و بان زنده شوند
پس بر میخیزد حد حضرت سید سجاده علی
بن الحسین سید العابدین علیه السلام و
شکایت خواهد نمود آن ظالمین و کافران
انا نیکو ان الشیطان اثارها کشید و ستمها دید
پس بر چنین دید بر بنی کواجر من و شکایت
نما باین ظلم و ظلم و فسق و ستم ستمکاران که با شما
دارند شد و از جوهر و نقدی خلیفه جوهر نما
خود **پس** بر چنین من و شکایت کنم از این مضمون
و اتباع او از افتراها و نسبتها که بمن دادند و
از آن که دیدند **پس** بر چنین دیدند مومسی
از هر دو ان رسید شکایت نما بدو در خصوص
و حید و مکر و ازار و جبری غل و بخیاری **پس**
بر چنین دیدند نزدش علی بن موسی و ان مامون
شکایت نما بدو بان خدا و عوام فریبها که آن
او ظاهر شد **پس** بر چنین دیدند او محمد بن
علی التقی الحواری و از آن الفضل دختی مامون و ستم

ظالمین او شکایت تمام نماید پس برخیزد
 قزندش علی بن محمد النعمانی هادی و متوکل
 عباسی شکایت نمایند از انچه با وعده بدادند
 از امرها پس برخیزد و فرزندش عسکری
 از ظلم معتز با الله عباسی از انچه بدادند
 عوفه است شکایت نماید پس برخیزد حضرت
 قائم الخدیج صلی الله علیه و آله و سلم و با او باشد
 جامه خون الو و حضرت مهالمت مباحی در قشکه
 دندان مبارک او را حضرت زدنند و جبین او
 او را شکستند و دل مبارک او را ببرد او را بک
 و بدن شریف او را خستند و شکایت نماید که
 نزد جد بزرگوار خود از ظالمین قفا سقین
 فاجبین و ناصبین و مباحین و کافین و عجز
 کند یا حبیب یا رسول الله مرا وصف فرمودی از
 برای مردم و دلالت نمودی و نام و نسب کتب
 مرا از برای ایشان بیان کردی پس بترس از انکه
 نمودند و اطاعت نکردند و بجهت کشتن متوکل

نزد

نشد است و بجهت کشتن عبدان قول مردم و
 اگر میبود این قدر غایب نمیشد پس بر ظالم
 نمودم تا آنکه خداوند مرا اذن دهد و ظهور مرا
 داده است پس چون حضرت رسول خدا صلی
 علیه و سلم این شکایت مختلفه را شنید بگوید
الحمد لله الذی هدانا لهذا بعدا و امرنا الا ان
و نبتو منها حب نشاء فنعلم احوالنا ان یفیع حد
 مخصوص خدا می بخشد نه السب که راست گردانید
 وعده خود را و من ماین را بامیرت داد که ببرد
 بمرجای آن او که میخواهم بر نیکی سپاسد احوال
 کنندگان از برای خدا پس خداوند عالمیان
 هر یک از ظالمان و فاسقان و کافران و منافقین
 و غاصبان حق ایشان را ندهد و انتقام
 بکشد از انچه در ان هر یک از ایشان بکشد خدا
 معروف شده است در میان مردم که قصاص
 قیامت عینا ندهد و با بدی رحمت نصیب بدن غص
 دنیوی واقع شود نه آنکه بدین مثال یا روح

میدان دیگر داخل شود با آنکه فرمان رجعت
 عالم خیال باشد زیرا که اینها مخالف احیاء
 عبادیه صادره از ائمه اطهار علیهم السلام است
 الملک لغت و صیغه است **نور سیم** در بیان
 کیفیت و کلیت ظهور رزق زمان رجعت است که
 حکم در رجعت واقع میشود وجه واقع خواهد
 شد در زمان رجعت و ما چند حدیث از این
 بابیان میگویم تا آنکه چشم شیعیان روشن شود
 و از حدیث مفضل و حدیث حاکم شدن ائمه
 از جانب امیر المومنین چنین معلوم میشود
 که ائمه هدی متعده و رجعت نمایند و بعد
 در زمان ظهور حضرت قائم که رجوع نمایند و
 شکایت از ظالمین خود و طاعتین خود نمایند
 بیکدیگر با امیر المومنین که حکام او شوند و احکام
 داری که در آن زمان که رجعت نمودند در دنیا
 باقی بماند تا آنکه بسلطنت مشهور و امیر المومنین
 شود که ایشان عاملان و حاکمان او شوند و این

عصره

میدان

بعد است زیرا که حضرت سید الشهدا **اولاد**
 میکنند و سلطنت بسیار خواهد نمود و بعد
 امیر المومنین باد شاه تمام روی زمین خواهد
 شد زیرا که اخبار عدیه معتبره چنین ظاهر میشود
 که اول کسی که بدین رجوع میکند بعد از ظهور حضرت
 قائم جناب جواد علیه السلام است حضرت سید الشهدا
 بن علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود با هفتاد
 و نوزده شهید اگر بلا صیغه که با او بودند و در دنیا
 وارد شده است تا آنکه هر مرد او را شناسند و
 شک در رجعت او نکنند چنانچه رجوع نمودند
 با مومنین و هر آن کوه طوری هفتاد نفر از عظمای
 یهود که شهادت دادند که با موسی علیه السلام
 بعد از آنکه مصیبت کردند و زنده شدند و اینها
 خبری وارد شده است که حضرت با هفتاد و پنج نفر
 نفر از مردگان که زنده شوند رجوع بدین خواهند
 نمود و هر دو حدیثی باشد و در خبری
 مرد شده است که جمیع اصحاب حضرت که در رکاب

رجعت سید الشهدا

سعادت انشیک او شریف شد اندک دنیا او
 رجوع نمایند و خود را مطلقا بر ایشان نباشد
 و در خبری وارد شده است که با دوازده هزار
 خدمت بر جمع نمایند دنیا و اخبار در رجوع
 ایشان صیقل یابد و در خدمت انجمن باشند
 است و لکن جمع میتوان در میان هر یک با شکی
 بنا بر این مد کوریه هر یک خبر او رجوع نمایند
 طایفه طایفه و هر یک از این اخبار رجوع بر یک
 طایفه از آنها بوده باشند و شاید هر یک با
 فعات متعدد ده رجوع نمایند و در خدمت او
 میسند و در مقام سعادت انشیک او باشد
 و ممکن است که چند دفعه حضرت رجوع نمایند و
 هر یک خبر طایفه در خدمت او باشند و
 العالم و انصاف در خدمت او است که اول کسی که
 رجوع نماید حضرت سید الشهدا علیه السلام باشد
 و انجمن این قدر در دنیا سلطنت نماید که
 ابروی او سفید شود و بر وی چشم مبارک او سفید

در خبری

و در خبری وارد شده است که کعبه رسیده
 نه سال پادشاهی تمام روی زمین دنیا
 بدون شریک و سهمی و در خبری دیگر وارد شده
 شده است که آنحضرت هفتاد و هزار سال سلطنت
 نمایند و انصاف میانه این اخبار مختلفه میتوان نمود
 با شکی که این مدتها سلطنت نمایند در بعضی از این
 آن منه بنها باشد و در بعضی از آنها با حضرت
 رسول و حضرت امیر المومنین و حضرت قائم
 بود و در بعضی از این اوقات سلطان تمام روی
 شود و در بعضی اوقات سلطان بعضی روی
 شود و در بعضی اوقات مستقل باشد و در
 اوقات از جانب حضرت رسول با امیر المومنین
 سلطنت نمایند یا آنکه مراد از بعضی سالها
 سالهای این زمان باشد که هر سال او مقابله با
 سال از این سالها است و انصاف شیخ قطب الدین را
 و غیره از علمای و محدثین رضوان الله علیهم
 روایت نموده اند آنحضرت اولی سقر در این

و ظاهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود
 جناب خا مل عبا حضرت سید الشهداء علیه السلام
 در ظرف کربلا قبل از وصول بدرجه رفیعہ شہادت
 سعادت افادت اصحاب علی بن الحنفیہ و ابراهیم
 و خطبه طبعہ الشاعره و فرمود در روز عید
 رسول خدا عین فرمود ای حسین زود باش
 تو را عراق طلبند و تو بروی بر مسجی که ایستاد
 اوصیا الشیطان در آن زمین با هم ملاقات نموده
 بنامند و او را بنامند و تو را با جماعتی از اصحاب
 در آنجا شهید نمایند که در دامن پادشاهان فرست
 شد به مبارکه که با کافران کوف بر دلا و سلا ما علی
 که تلاوت فرمود و فرمود ای فرزند خاندان
 با هر الحوزین ابراهیم و سید و سلام شد از جنک
 بر تو و اصحاب تو سرد و سلام شود شربت باد
 که من اصحابی غیر از اصحاب خود در روی زمین
 بینم و آتش که ایشان چون مار نکشند ما نیز در پی
 میریم و میمانیم در آن عالم بقدریک خداوند عالم

عورام

بجاء

عزیز اهدلس اول کسبیکه زمین سکا فخر شد
 و او پیش از قیامت بیرون میایدن با شمشیر
 خاتم امدان قبری در کربلا با شمشیر بیرون
 آمدن حضرت امیر المؤمنین و با ظاهر شدن حضرت
 قائم آل محمد پس که در آن ملک خدا برست
 شوی ندان جانب بر و در کار عالمیان که هرگز نش
 از آن زمان که زمین نشد با شمشیر و نازل شد
 بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکر ملک
 و فرود آمدند محمد مصطفی و پیغمبر علی رضی
 و برادران حسن و حسین و جمیع ائمه که خداوند منت
 پادشاهان گذارده است با مامت و خلافت صلوات
 الله و سلامه علیه و آله و ائمه الشیطان بر سر
 انوار نور سوار شده باشند که هیچ مخلوق نیست
 از ما بر آنها سوار نشده باشد پس حضرت سر
 بنای عالم خود را حرکت داد و زد و شمشیر خود را
 بدست حضرت قائم آل محمد دهد پس ما بعد از آن
 آن قدر در زمین بمانیم که خداوند عالمیان

بجای خود حق تعالی از مسجد کوفه بیرون بیاید
حضرت دروغ و حقیقت را از اب و حقیقت از شیر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شنید سوار خندان فرستاد
و مرا نفرستد مشرق و مغرب عالم و من هیچ دنیای
د شمعان خدا ترسم مگر آنکه با امر الحق و انوار بر
و هر چه که در روی زمین باشد بسوی من تا آنکه
هند برسم و جمیع شهرهای هند را فتح نمایم حضرت
و انبیا و حضرت یوشع بن نون زنده شوند و بنی
امیر المؤمنین سر و زنده عرض کنند که راست فرمود
خدا و هر سو که خدا در آنچه بنما و عده داده بود
پس حضرت امیر المؤمنین هم هفتاد نفر همراه ایشان
ناید و بسوی نصره نفرستد و لشکر بصره را از ایشان
بکشند و بسوی دیگر بسوی شهرهای فزیک نفرستد
که هر که فتح نماید بیست و یکمین هزاران کشته
تا آنکه بروی زمین بجزیل و حلال کشته نماید
مگر آدمی ندانم بر من قد بود و نصایح و
محوس و من مختلفه کفار از صاحبان ادیان

ملک و بخل عرض اسلام غایم و عجب کم ایشان را
گشته شدن و فتول اسلام نمودن پس هر کس
شود بر او منت گذارم و او را بخشم و هر کس
گراخت داشته باشد که دشت را بر من و حکم خدا
خون او را بر من و دوران زمان هیچ یک نفران
شعبان ما نماز مگر آنکه حق سبحانه و تعالی مکر
بر او نازل فرماید که دست بر پیشانی او و عباد
از و پیش پا که عابد و منیر و نازان او را در
هشتاد و نه سال و بروی زمین هیچ کس
و کوف و زمین کبری و ناخوش و منیر و نازان
مگر آنکه حق سبحانه و تعالی دردهای دل برکت
ما اهل بیت بر طرف فرماید و برکت خود را از
آسمان بر زمین نازل نماید تا آنکه هر درختی این
قدر باران دارد که شاخهانش از سیاهی باد
ختم شود و بلکه بشکند و شما شعبان در تابستان
مویه ز مستان بخیر بدینا بخیر خداوند عالمیان
میفرماید و لوان اهل القری امنوا و اتقوا الفتنة

علیهم برکاتنا من السماء والارض وکلن کذبوا
 بما كانوا یکیبون یعنی بدستیکه هرگاه اهل شهرها
 و دهات ایمان آورده باشند و پیغمبر کاری
 نباشد هرگز شکستیم بر ایشان بر کتلهای
 اسمانی و زمینی و لکن ایشان تکذیب ایشان و
 اوصیاء و اولیاء و ابیات ما را نمودند پس کفریم
 ما را از این باخیز که بودند ایشان و اگر اکبر منقذ
 از اعمال بد پس حضرت فرمود که خداوند این قدر که
 شایسته آنست که بر ایشان چیزی در روی زمین
 حق نداده اند که هر شخصی بداند خداوند خود را
 اهل خود باخیز از ایشان صادر شود و ایضا بگوید
 محلی و آنست میکنند از حضرت صادق (ع) که میفرمود
 علیه و سلم که از او سؤال نمودم از اسمعیلی که خداوند
 وصف او را در قرآن نموده است و در باره او می
 فرماید و ادکر فی کتاب اسمعیل انه کان صادقا
 الوعد ای این اسمعیل پیش حضرت ابراهیم است یا عیسی
 اوصیاء حضرت فرمود این اسمعیل پیش حضرت جبرئیل

است

است و او را خداوند مالدان بر جایی از مردم
 معیون فرمود پس و را تکذیب نمودند و بوی
 سرور روی و را گفتند پس خداوند از برای آنکه
 غضب فرمود و سطا طایل ملک عذاب آن
 فرستاد تا آنکه بنی دانه پیغمبر را بقتل رساند و
 عرض نمود که خداوند عالمیان مرا فرستاده است
 که اگر خواهی قوم خود را با انواع عذاب ها معذب
 نمایم پس اسمعیل فرمود مرا عذاب ایشان
 اجتنابی نیستا شد پس حق تعالی او را و وحی فرمود
 که چه حاجت داری عرض نمود برورد کار از ما
 پیغمبران عهد و میثاق و پیمان که حقان بر خود
 نه برورد کاری و خداوند خود را از برای
 محمد رسول خودت بر سالت و نبوت و از برای
 اوصیاء بعد از او با مامت و ولایت و جبرائیل
 مرا با آنچهستم کاران امت ایشان با حساب من
 علی بن ابیطالب علیهم السلام حکم کرده است
 بعد از او خواهند نمود و وعده فرموده حضرت

حسین که او را بعد از شهادت او بنیای بر کوفه
 تا آنکه خود انتقام خود را از قاتلش که با وستم
 نمود ما ست بکشید پس بر و در کار حاجت
 بدرگاه تو این است که مراد از زمان بنی
 بر کوفه دانی با حضرت تا آنکه خود انتقام خود را
 از قوم خود بکشیم پس حق تعالی دعا می فرماید
 فرمود که او را در زمان رحمت الهی با حضرت
 امام حسین علیه السلام بنیای بر کوفه داد **و اینها**
 از کاشف شرم حقایق و دقائق مولا با حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام است که بجناب فرمود که
 می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت
 سرخ برین زده باشند و در آنجا با نواح جواهر است
 باشد و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تخت
 نشسته باشند و در اطراف او بنویسند هزار مرتبه
 و مؤمنان قیوم و قیوم و دست در دست بدن آن
 حضرت آیند و سلام با جناب نمایند پس خطاب
 از حضرت رب الارباب با ایشان رسید که این

قبه خیمه

مکان و دوستان من هر چه خواهید آن من است
 غایتی که بسیار از آن کشیدید و خواری
 و مظلوم شدید امر و من بفرموده است که هر چه
 از حاجتهای دنیا و آخرت از من سئوال کنید
 مگر آنکه او را از برای شما بر آوردم و خداوند
 و طعام از برای ایشان از بهشت بفرستد پس
 از این اخبار مسموعه معلوم شد که حضرت امام
 حسین پیش از آنکه کشته شود بنیای بر کوفه
 از زمان آنها میباشد در سلطنت و بعضی
 از اوقات با حضرت رسول و حضرت امیر
 میباشند و بعضی اوقات با حضرت ائمه اطهار
 با هم خواهند بود و اول کسی که بنیای دعوی نماید
 حضرت خواهد بود و مدتی از زمان هم با حضرت
 قائم آل محمد خواهد بود و چون حضرت مهدی ازین
 ملجئ یا سعید نام شقیه نام شهید نماید
 سید الشهدا او را غسل داده کفن نموده نماز
 کرده و دفن نماید و دو نذرده مهدی از اول

قائم و نسل آنحضرت و صاحب حضرت قائم از انبیا
 حضرت سید الشهداء نمایند و بعد از ایشان
 آنحضرت سلطنت تمام عالم را کند **در** حقیقت
 و ارجح شده است که حضرت صادق (ع) از آل محمد فرمود
 که بعد از آنجناب باز صد بقا الی امیر المؤمنین
 علیه السلام بدینا رجوع فرماید و آن را این
 حضرت قبه در نجف اشرف نصب نمائید که بک
 در کثرت در نجف باشد و یکی دیگر در بحرین و یکی
 در صنعاء و یکی دیگر مدینه طیبه باشد پس
 حضرت صادق (ع) فرمود که گویا و یطمین که قدسها
 و حقایقها علیه قبه را که اسمان و زمین را روشن
 نموده باشند باده از نور افتاب و ماه است
 سلطان هر روی زمین آنحضرت باشد **در**
 حقیقت معتبری وارد شده است که آنجناب هجده هزار
 سال و در جنس دیگر هجده هزار سلطنت سال
 سلطنت کند در روی زمین **واقعا** در جنس
 انبیاء آنحضرت متقولا است کلامیکه مضمون در

مختار

مشحون این است که خداوند عالم بنا بر کمال و تعالی
 عهد و میثاق از تمام پیغمبران گرفته است که
 ایمان بآیا و برند و نصرت و یاری ما نمایند
 چنانچه در کلام عید خود منفر ما بد و از اخذ
 الله میثاق النبیین لما یتیکون کتاب و حکمتم
 جا نکرد رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و
 لتقررن به و ما یتیکون کت خداوند عهد و میثاق
 پیغمبران را که چون عطا فرمودیم شما کتاب و حکمت
 را اگر خواهی امد شما را رسولی که مصدق نماید
 آنچه را که با شما میباشد از نبوت و کتاب و حکمت
 هر آنکه شما را بید الله ایمان بآ و بیاورند و آن
 بایده الله نصرت و یاری و را نمائید **در** حقیقت
 المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه فرمود
 بعضی ایمان بیاورید ای انبیا و مرسلین محمد صلی
 علیه و آله و سلم و نصرت و یاری بنمائید و بعضی
 و تا بحال هیچ یک از انبیا و اوصیاء مرسلین و
 یاری نکرده اند و همچنین حضرت رسول خدا را

حضرت و یاری نموده اند زیرا که پیش از آمدن
 ایشان دنیا اینها و جمیع آن دنیا رحلت نموده
 بودند مگر بعضی از حضرت امیر مومنان
 و مومنان که زود با شد که خداوند عالمیان همه
 انبیاء از حضرت آدم تا حضرت خاتم علی دنیا
 علیهم السلام زنده و ما ندانند که جمیع مراتب
 غایت و یاری کنند و در زمان خود بود
 که از برای من باشد مملکت میان مشرق و مغرب
 زمین و آسمان در روی زمین در پیش روی
 من بنشیند سرهای ایشان از زنده کان و مردگان
 و که خدا ایشان را زنده خواهد نمود پس از این
 حدیث شریف با جمیع انبیاء زنده شوند و
 رجعت نمایند و حضرت و یاری حضرت امیر
 مومنان را کنند و حضرت و ایشان و هر مردمان دنیا
 پادشاه و سلطان باشند باذن خدا و رسول او
 پس فضیلت حضرت از جمیع انبیاء در این حدیث
 معلوم میشود که با این بولایت او در ظاهر ایمان
 میاورند

در بیان اینها

میاورند و ایمان رسول خدا و نبوت حضرت
 و حضرت و یاری امیر المؤمنین را نمایند و وقت
 معونی باطنی امیر المؤمنین حضرت ظاهر شود که
 بر جمیع انبیاء و اولیاء و وصیاء که ایمان بخدا و رسول
 و ولایت او آورده اند باشد و او را یاری نمایند
 و مطیع و منقاد باشند و آن عساکر سعادت ایشان
 او شوند بحسب ظاهر دنیوی و آلا در باطن که امیر
 همه ایشان بعد از رسول خدا و عالمیان میباشد
و اینها حضرت در تفسیر این کلام خود که مگر او را
 میفرمودند بحسب اکل العجب بین حامی و حجب فرمود
 که اموات زنده میشوند در هر مرتبه و مرتبه و کثرت
 کرده از قبرهای خود بیرون می آیند و میگویند
 لیس لیسک یا علی شاه محمد صمد المستاده ایم
 ای خواجه الله از جانب خدا و زنده ایمان پس داخل
 کویهای کوفه میشوند و شمشیرهای حق در برهنه
 نموده باشند و بنشینند گردن کفار و جباران و
 ایشان از ظالمین و کافران و منافقان و حیانت

اولین و آخرین تا آنکه وعده الهیه در آیه عند الله
 الذین امنوا منكم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
 الارض بعدا یدرس بعد از این کلمات فی مودان
 برای من گرفت میباشد بعد از گرفتن رجعت
 بعد از رجعت و من صاحب کرات و صاحب نعمت
 و من صاحب صولتها و نفقتها و عجایب و منعم
 و حصص حصص ان آهن و فولاد و بآن فرمود
 است که سید کشته ان شما هفتاد نفر از اهل شما
 را بکنیم و صاحب شام را که معاویه باشد او
 را از آن تمام و ایضا کاشف الحقایق الدقایق
 قولاً تا امام خفیه یادق فرمود ان برای اهل المؤمنین
 علیه السلام بکس رجعت ننهادی میباشد
 و آنحضرت در زمان رجعت خود ان نواصیه و
 معاویه را انتقام خواهد کشید بلکه انتقام بکشید
 ان هر کس که با آنحضرت جنگ نموده باشد در دنیا
 یا آنکه در جنگ کاه او حاضر شده باشد و آنحضرت
 صغیر سندان موخر از نفران خلع احبار خود را

کدری

۳۵۰
 که در جنگ صفین یا ویران و ناصران او بود
 بکسان صفین که جنگ در آنجا واقع شد و هفتاد
 هزار نفران یا ویران معاویه را که در ان جنگ
 حاضر بودند نیک کنند یا خود معاویه و
 ان مکان حاضر نمایند و ثانیاً با هم جنگ نمایند
 تا آنکه حضرت امیر المؤمنین هر اهلان بکشید که
 یکی ان اهلان باقی نماید و ایضا فرمود ان برای
 امیر المؤمنین بکس رجعت دیکر خواهد بود
 با حضرت رسول خدا که سلطان ان جناب خدا و
 رسول باشد و سایر ائمه عاقل و حکام او باشند
 در بلاد و روی زمین و در خبر دیگر منقولست
 حضرت رسول خدا بدینا رجعت نماید و بجهاد
 سال در دنیا سلطنت کند و حضرت امیر المؤمنین
 منین حقیقی و چهار هزار سال سلطنت کند و در
اخبری آنحضرت صادق الخیر سؤل فرمودند
 نقیض این آیه مبارکه ان الذین فرض علیک القتال
 لولا انک الی معاد الجناب فرمود و الله انما

خواهد گذشت آنکه حضرت رسول خدا و امیر
 مومنین علیهما صلوات الله علیهما بدینا رجوع نمایند
 و در بخش شریف یکدیگر را ملاقات نمایند و
 در آن مسجدی بنای کنند که در آن ده هزار مرد
 داشته باشند و این اخبار را اخبار سابقه مناسبت
 ندارد و خاصه حدیث صد هزار سال عمر دنیا
 زیرا که صد هزار سال و تحول باشد بر سالها
 نماند و عجب و این پنجاه هزار سال مملکت
 حضرت رسول و جعل وجهها در هزار سال سلطنت
 امیر المومنین و هفتاد هزار سال سلطنت حضرت
 سید الشهداء و بیست هزار سال سلطنت حرمها
 و هشتاد هزار سال سلطنت مختصه ائمه هدی
 تحول بر این سالها باشد لهذا همه اینها را با هم مقیاس
 جمع نمود که هر یک از این سیزده نفر سلطان شوند
 در روی زمین با لایق قیاس و بالاشتراف
 و بالقبول و باینکه مثل حضرت رسول و امیر المومنین
 سلطان کل باشند و دیگران عاملان ایشان باشند

بی

بی کاهی منقرض و جمع میشود و کاهی با هم رجوع
 خواهند نمود و در سه صورت در این جا مقبول
 میشود اول آنکه هر با هم باشند و دوم آنکه هر یک
 با هم باشند مثل ائمه هشت گانه از حضرت سید
 سجاد تا حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام
 سیم آنکه اعلی با ادنی یا علی در یک زمان باشند
 حکم با ادنی باشند و در الا علی اما در صورتیکه
 هر یک با هم باشند حکم با اعلی است که حضرت رسول
 و با امیر المومنین خواهد بود و با دین ایشان حضرت
 قائم مصدق امور میشود و قادر بر هر یک حضرت
 سید الشهداء و حضرت قائم با حضرت باشند و در
 امامت حضرت قائم یا امام قائم با هم خواهد بود
 اگر سید الشهداء باشد که نماند امامت قائم ال محمد
 است و اگر آنحضرت باشد حضرت سید الشهداء
 افضل از الخبايا است و تفصیل مفضول بر فاضل
 لآنکه میاید مگر آنکه بگوئیم امام فاطمه حضرت قائم
 خواهد بود و او امام نماند است که اطاعت

بجای آنکه هر یک

او واجب است و حضرت سید الشهداء را امام صلوات
 خواهد بود در آن زمان یا آنکه بگوئیم ظهور
 حضرت سید الشهداء در نزد رحلت حضرت
 قائم خواهد بود یا شد چون او برود این دنیا
 مستقل شود یا آنکه حضرت قائم باذن حضرت
 سید الشهداء مستقلاً امور شود و حکم هر یک
 بلی حکم است که اختلافی ندارد و اگر علم این
 در احکام حلال و حرام بگوئیم چنانچه در عقاید
 گذشته ام و اینها از مولا ما الصادق علیه السلام
 منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 خواهد نمود در آن زمان معلوم و آن وقت است که
 شیطان با آن زمان مهلت داده در وقتیکه
 سجده آدم نکند و خداوند او را امر فرموده
 این مایمان ملک برون فرود پس شیطان در
 عوض عبادت خود مهلت تا بعد قیامت خواست
 خداوند در جواب او فرمود آنکه من المظرب
 المیوم الوقت معلوم و وقت معلوم آن زمان است

لحق

خط امیر المؤمنین علیه السلام

رحمت امیر المؤمنین است و وی عرض نمود
 مگر آن برای امیر المؤمنین رحمتها سپاس شد
 بل آن برای آنحضرت رحمتها و کرامت کرات می
 باشد تا آنکه فرمود در این رحمت حضرت امیر
 المؤمنین اصحاب و یاران و جمیع لشکر و عسکر خود
 جامع نمود و میفرماید و شیطان نیز اتباع و اولاد
 و اصحاب خود را جمع خواهد نمود از آن زمان
 آدم تا آن زمان و هر دو لشکر از طرفین در وادی
 ر و حاکم قریب نفرات و کوفه است جمع میشوند و با
 هم جنگ خواهند نمود چنان جنگی که از اول زمان
 حضرت آدم علیه السلام تا آن زمان چنان جنگی است
 لشکر باشد در میان هیچ فرقه از فرق مخلوقات
 گویا نظر به جمیع سوی اصحاب حضرت امیر المؤمنین
 که نقد دهند قدم بعقب سر بطریق تعقیری برگشته
 اند و گویا می بینیم که با ایضای بعضی از ایشان در
 آب فرو فرشته باشد پس این وقت نزول
 فرمايد خداوند آن را از آسمان بفرستد تا قدرت خدا

نان دل میشود با جاعت کشیم از ملک و حضرت خا
النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نان
میشود و با او چه صبا شدن نور پس چون
شیطان نظر نماید با نشان بطریق تحقیق از نشیب
سرد و بفراد کفار در کتب صحاب و اتباع و اولاد او
با و گویند کجا میری و حال آنکه ما اخرای تمام عو
و نظری باقیم پس آن ملعون میگوید ای اری ما
لا ازون ای اخاف از هر یک العالمین بپرسید که
من میبینم آنچه را که شما نمی بینید بپرسید که من
قسم از خدای رب العالمین و روی بگریزی
نشد پس حضرت رسول در عقب آن ملعون میبرد
و چون با و برسد جو به خود را که دست دارد
در میان دو کف او بیند و آن ملعون با نصرت
هلاک شود و جمیع اتباع و اولاد او هلاک شود پس
چند جهل و ظلم آن دنیا با مردم منقطع میشود که دیگر
در روی زمین ظلم و جور و ستم و فسق و فجور و کفر
و شرک باقی نخواهد ماند و شکل عقل و نور تمام عالم

را فرد

را فرد خواهد گرفت و عبادت گردیده میشود
خلد و ند عالمیان بطریق صحیح بخوبی که شرک و کفری
نباشد و نه مان مان نور محض و محض نور
و حق و یسوی عدالت و راستی که در دودان
ن مان ظاهر کرد و خستیان مدتها نشان که دو
باغ و برون سبز باشند که از شدت سبزی و لطافت
و طراوت که با دو برون سبز باشند و زمین
انها بلند است از زمینها و از این حدیث
شریف معلوم میشود که باید مقابله و مقابله در
میان ظلمت و نور و عقل و جهل و کفر و اسلام
و شرک و ایمان و حق و باطل واقع شود و این
بطریق باطن و بطریق ظاهر میشود اما در باطن
کمال مندرت و مخالفت را با هم دارند و اما در
ظاهر منازعه خواهند نمود بطریق عالم جسم و
جسم حق و حرام از این شیطان همی شیطان ملعون
است که خلد و ند عالمیان خلق نموده است و قوه
تصرف و ساری و جاری شدن در ظاهر و باطن

سازگار نور و ظلمت

از آتش اهل دلم

مخلوقات را در هر شکل مشکل مشهود حق و صواب
 سلف و حوک و مردم را که می کند که از اتباع او
 میباشند شیاطین و مردم از جن و قسمه از ان
 و صفات غیر حسنه و اخلاف مردم و افعال
 و اعمال منبیه و اطوار هر یک که از او و اتباع او
 میباشند پس در آن زمان بحسب ظاهر و باطن
 و اتباع ظاهر و اتباع باطنه و احباب و باران
 خود را جمع می کند از جهل و جهل او ظاهر و باطن
 و برزخانیها که آنچنین و آنچنین متفرع بر او میباشند
 همه را جمع او بری بحسب صورت ظاهر و باطنه
 کند که جمع طلبها و باطلها و کفرها و شرکها و ضمهها
 و خیرها و نافعها و محضه را جمع می نماید
 جمع او بری ظاهر و باطن و بنای منازعه و مجاد
 و مقابله و مقابله با حق محض و محض حق و نور حق
 و عقل و لشکر عقل از جنرات قنرات و صفات
 حسنه و اخلاف مستحسنه و عدالت و ایمان و اسلام
 و تحقیق عبادت و حق پرستی و خدا بینی و غیره

از انچه

از انواع و اخلاص و اقسام و اسناف حق و نوری
 و صفات کامله کامله در انسان کامل و کامل
 انسان و ایمان و اهل ایمان که بحسب جمع او بری
 ظاهر و باطن و ظاهر و باطن جمع مشهود
 و در بین انچه در آن زمان در روی زمین
 امیر المؤمنین علیه السلام حق اهد بود و او را
 ظاهر و باطن و معنی حق در باطن و فارق میان
 باطل و حق اهد بود و آنحضرت که انچه از انواع
 نور و امینان ظهور حق است بحسب ظاهر و باطن
 جمع می کند و محل بر روی ظهور و مشهود انسان در
 عالم بر روی مشهور و خواهر اهد بود و بر آنکه در
 ظاهر و باطن از روح باطنی است و در حقا
 حق باطنی در بیخ گوش است پس هر چه از ظا
 هر چه در قرب او در لبت کوفه قریب لغزات
 خواهد بود و این دو فرقه معطل و محضه با هم نخوا
 و منان عه و مخالفه و مقابله و مقابله و عدل و
 خواهد بود و صورت باطنه و بصورت ظاهر

و تصورات بر ذنبه و تصورات صعود و نزول
و بطریق مقبولات خیالیه و شهودیه و برهانیه
و ظهوریه و خفیه و جهریه و مکنون و مکتوم
و مکنون و مکتوم و قوه و صورتیه و هیئیه جمیع
انواع و اقسام و اقسام و دلالت حسنیه و قبحیه که
جمیع اصول و فروع ظلمات ظلمات و انوار نورانی
عالم وجود در عالم باطن و صبر و شهود و غفلت
میشوند و بطریق ثالث مغلوب و قاهر و مقهور
و طالب و مطلوب و قاتل و مقتول و دفع و دفع
فوج بالنسبه یکدیگر ظاهر میشود بصورت ظهور و
خفیه که بوده باشد سر و جهر احملیا و خفیا و انواع
خلایق و اصناف مخلوقات و اهل علم و اصطلاح
تعبیرات انبیاء میکنند از معقولین و مقولین
و کشفین و اهل ذوق و اهل سلوک و اهل باطن
و اهل ظاهر و اهل حق و اهل باطل و غیرهم چون
این دو نوع نور و ظلمت و عقل و جهل و کفر و ایمان
و شرک و اسلام و حق و باطل و فروع عالم علوی و

و عالم سفلیه و شیوع مواد علیین و حیوانیه
ماحصل ان ماء عذب فوات و ملح احاج و اشباع
و اشباع و همان چون با هم فروع مواد کانی را
و او مغلوب و کاهی و مغلوب و این عالم لیب تا
آنکه شیطان و اتباع و اتباع و اصحاب و احباب
او قریب بقلبیه می رسند که لشکر حق و عسکرت
مطلق تعقیب سرسبز باطن و ظاهر می شنند
و باغیانشان باب فوات می رود که ناکاه ابواب
سماء مفتوح میشود و درجه العالمین و نور انوار
ملکوت حو صین با ملک انکاسما فاضلین فرود
می آید و غلبه حق و مغلوبیه باطل میشود و تعقیب
جاء الحق و ذوق الباطل ان الباطل کان زهوقا
شیطان قلعون ان انما خائف و هراسان و ترس
و لرزان میشود بمرسم ان اقسام خوف و ترس
جمیع عالم که بوده باشد بحسب ظاهر و باطن
قوه و خیال و جمیع اقسام فراد فراد بر قول اختیار
می آید و در هر مرتبه مینهد و چون اتباع اولی

از این عمل منع میکنند مگر بدی حق غالب شد
 زان اعداء سفلیات و جلیات و ظلمات در
 دیات رسید و من اینجه بنیم از این عالم نور
 شمع نمیشد و وانی دانید لهذا میگوید و نور
 خدا که نور حق و مطلق نور است با هر چه نور در این
 عالم بطریق صعود و نزول و سیر سلوک نور در
 عالم ظاهر باطن نور جلوه نور جلوه نموده ظاهر گردد
 بحکم عنصری و نوری و حقیقی و حمله فی الجمله بر این
 ظلمت محض و محض ظلمت نماید و از اینجه ظاهر و باطن
 بحکم ظاهر و باطن مضر و باطن غایب نماید و
 صفتی معدوم از این عالم نماید ظاهر و باطن
 و عالم را بالان وجود نماید شیطان و جمع شیطان
 و ظلمت جهل و عسکر او نماید و نور محض و محض نور
 حق محض و محض حق در عالم جلوه نماید و دیگر
 ظلمت و جهل و خطای و کفر و شرک و فسق و معصیه
 و مکر و حی و خلاف مطبوعی در عالم نماید و
 مشرق نور خالص رب شود و این است حق الوداد

نور

نور دنیا ظاهر گردد و تا افتد که خداوند
 عالمیان خواهد پس بعد از آن با ظلمت فرستد
 عالم را بجهت عقده مفاصلت کبری و اینها در
 اخبار وارد شده است که با بدی جمع مردمان
 که مرده اند از اول آدم تا آن زمان زنده شوند
 و رجوع بدینا نمایند و اینها در کتب دیگر است که
 باید هر کس بدینا رجوع کند مگر مستضعفین
 و حراد از ایشان کسافی میباشند که با اینها
 و کفر و اسلام و شرک ندارند و غیر میان حق و
 باطل نمیدهند از قبیل تعبیران زان و باطن
 حق و باطن و نشانی که ایشان بحال خود در
 زان قبی باقی میباشند و بدینا رجوع نمیکند
 و اینها در کتب دیگر وارد شده است که هر کس که با
 ضامن لازم شده باشد با بدی رجوع نماید بدینا
 بجهت قصاص چنانچه در کتب دیگر منقولست که
 تا تل و مقتول هر دو با بدی در زمان رجعت زنده
 شوند و مقتول قاتل خود را بکشد و بعد از آن

رجوع قاتل و مقتول

که عبارت است از دو سال فیم در بنای زنده که
 نماید بعد مدت حمل و فصل طفل از ام خود
 که احتمال دارد که مراد اربع سالها باشد و احتما
 ل دارد که مراد سالهای بن مان رجعت باشد که
 عبارت باشد از بنیت در پنج سال این مافا
 آیا آن عمر مقتول اربع قدر بیشتر رود بنا نمائند بوق
 است که مقتول واقع شد یا آنکه این زمان مختص
 در حق حکیم علی الاطلاق دارد که وجه او بر ما غور
 است و اینست در اخبار عدیه مشکک و ایراد شده
 است که رجوع بدینا نمیکند مگر مؤمن محض و کافر
 محض باقی از متوسطین مردم بحال خود باقی خواهند
 بود و در خبری وارد شده است که عمر بنی
 جمیع مردم را در رجعت نمودن و رجوع نکردن پس
 جمعی رجوع میکنند و جمعی رجوع نمیکند و در سیم
 در بیان خروج طایفه الکبری و دایه الارض است
 بدانکه آن جلد چپها که باید البته در دنیا واقع شود
 این است که دایه الارض خروج نماید و او زنده بک

بقیة

بقیامت خواهد خروج نماید و خداوند عالم
 در قرآن بیان او را مینماید در قول خود و اذا
 وقع القول علیهم اخرجنا لهم دایه الارض علیهم
 الناس كانوا با یا تا لا یوفون و زمانیکه واقع شود
 قول بر ایشان یعنی زمان رجعت که گفته ایم ظاهر شود
 بیرون میآوریم آن برای ایشان دایه الارض را که
 با ایشان حرف زدند و مستیک مردم بوده اند با آن
 ما که بقیه نذرند و چون مبالغه در وقوع است
 بصیغه ماضی بیان فرمود که اخرجنا باشد و
 سیان و شعبیان در باره دایه الارض بسیار
 وارد شده است و اما اخبار شیعه از آنکه علیهم السلام
 بسیار است منها منقول است از حضرت صادق
 علیه السلام که فرمود در روزی حضرت امیر المؤمنین و امام
 المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد کوفه
 آورده بود و قدری خال و در لب جمع نموده بر لب
 سرخود نهادند و جواب رفتند ناگاه حضرت رسول
 خدا با جمعی اصحاب بیالای سر آمدند و با و فرمود

خروج از ارض

قضا دایره الله فی رحمہ بر خیزد ای دایره الارض ای
 دایره الله درین میده اولی یکی از صحابه عرض کرد
 یا رسول الله آیا بعضی از ما بعض دیگر را
 باین اسم بخواند انتخاب فرمود این اسم مخصوص
 علی بن ابی طالب است و او را دایره الارض است
 که خداوند عالمیان او را در قرآن بیان مفرماید
 پس چون امیر المؤمنین از خواب برخاست حضرت
 رسول با و فرمود یا علی بیرون می رود خداوند
 تو را به شکوشتین و درخت و باقی باشد با و میسر
 باد داغ غائی دشمنان خود را چنانچه انتخاب کرد
 میفرمود اما صاحب العصاب المسمی من صاحب عصا
 و مسمی که داغ لغادن است **و منها** منقول است
 اصحاب که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن
 الزمان ظاهر میشد و با او خواهد بود عصای
 حضرت موسی و عران و آنکس که حضرت سلیمان
 را در علی بنیفا و از عبدیها السلام پس آنکس که را
 پیشانی هر کس میکند امر نقش میکند که هذا مؤمن

خفا

حقا یعنی این از روی حقیقت مؤمن است و
 به پیشانی هر کس میکند امر نقش میکند هذا کافر حقا
 این کافر است از روی حقیقت پس این اسم مخصوص
 آنحضرت خواهد بود زیرا که بعد از آنکه آنحضرت
 رسول کسی بخیر آنحضرت حکمی و کاری بخیر ضعیف
 الهی خواهد نمود و آنرا اولاد او هم ملحق با و میباشند
 در عبادت بجهت محض رهنمای خدا و چون آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سر برده قلوب مؤمنان
 و کافران را مطلع بفرماید با آنکه نهان در سینهها
 میباشد و مؤمن و کافر و منافق و مستضعف و
 مستدرج را میشناسد بعد از آنکه باطنی نفس الارض
 و مدینه که کافر محض است و کی مؤمن است و
 کی است که هرگز ایمان نخواهد آورد و هر کس کافر نخواهد
 شد لهذا عصای به پیشانی کافر محض و آنکس که با
 به پیشانی مؤمن محض میکند امر حق تبارک و تعالی
 من العرفی این در میان باقی باشد که باب توبه
 مقلوب باشد **و اما** اخبار بطریق سنن

بسیار است که علماء ایشان افتاد در کتب معتبره
 خود نقل نموده اند **منها** مروی است که دانه آله
 از میان صفا و مزه بیرون می آید و مؤمن را آن
 ایمان او و کافر را آن کفر او خبر میدهد و در آن
 زمان در یقه بسته میشود و **منها** از پنج دانه
 الارض و طلوع آفتاب از مغرب مقدار یک یک
 واقع میشود و **منها** از آیه عباس مروی است
 که دانه الارض در شب مهنای که مردم بخوابند
 ظاهر شود و **البعضا** بطریق خاصه دعا مان از این
 المومنین مروی است که فرمود سوگند بخدا می
 نمایم که دانه الارض دم ندارد بلکه صاحب
 باشد و حراد خود را بخصیبت است و **منها** از آیه
 عباس نصیحا مروی است که از علامت اخوانها
 دو علامت خواهد بود از صوفی و سماعی او را طلوع
 آفتاب از مغرب نمودن است و دوم خروج دانه الارض
 است و طول او شصت کز باشد و صاحب چهار دانه
 باشد یعنی چهار دست و پا داشته باشد و مؤمن

او زرد

او زرد باشد مثل بچه مرغ و دوازده دانسته باشد
 و چنان تند و تیز در راه رفتن باشد که هیچ چیز
 با او نرسد و هیچ چیزی از او فوت نشود و در
 او مانند صورت ادحی باشد و لکن نیابت
 در خشنود و مردوشن دهند با شد و **البعضا** در
 کتاب عین المعانی منقول است که چشم او شبیه
 چشم خوک باشد و گوش او مانند گوش یوز باشد
 و دم او چون دانه قوچ باشد و چهار دست و پا
 او چون قائم ستر باشد و ما بین مفاصل او ده
 دوازده کز باشد و هر الوان مختلفه و رنگها
 متشتمل در او یافت شود و میان هر دو شاخ
 او یک فرسخ ده باشد و آن میان صفا و مزه پدید
 آید و با آن که اجواد بیرون آید و با آن وادی
 لها می بیرون شود و با آن بحر سدوم خارج شود
 و **البعضا** در کتاب علامه السائمه مفسر است
 که او از دکن خانه کعبه ظاهر شود و در مشرق هند
 و با آن بلندی مسجد کند همه اهل مشرق بشنوند و تمام

حضرت سلیمان داد در میان دو چشم مردم با الد
 پس هرگز با شد بعید و شود و هر کس که کافر است
 سیاه و شود **و ایضا** از ابو حنیفه رضی الله عنه
 مردی است که گفت از حضرت رسول خدا شنیدم
 که فرمود **دابة الارض** سه نوبت خروج نماید
 باران انصای مدینه ظاهر شود و خبر آورد
 بادیه قاش کرد اما نمک نرسد و بعد از آن
 طوبی با دیگران قریب یکدیگر بیرون آید و در
 دفعه سیم در وقتیکه مردم مشغول طواف باشند
 او از جانبی آن مسجد الحرام بیرون آید که میانی
 الاسود و باب نبی محمد است باشد مردم او را نشنوند
 و نیز او آید و دروهای ایشان رو شود
 مانند ستار درخشان و کسی که در زمین خدا
 باشد از او بترسد و چنان خود را بوی نماید
 که غافل میگذازم ناله او از پشت سر می آید
 و گوید اکنون من می گویم بروی داعی **ایضا**
 در حضرت سفر با مردم باشد و با ایشان در امور

نابرد

غایب و این اخبار بحسب ظاهر خلاف اعتقالات
 است الا آنکه چون از اخبار سنیان نقل نموده
 در اثبات حقیقت دابة الارض و لکن بعضی از
 ائمه اخبار کتابیه فیهیله اند و میگویند مراد از این
 المؤمنین است و بجهت حکمت و معطیات او را بر زمین
 و کنایه و اشارت و تمثیل میان نموده اند و مراد
 از قوائم اربعه صحت مزاج و شادمانی و عناصره
 طبیعت بدن بشری است و تمثیل چشم و گوش و
 غیر اینها از اعضا ان بات لب که کردن و قوف نمود
 چشم و گوش است و نیز یکی قد کنایه از بزرگی قد
 و مرتبه و مقام است و الاصبوان داع بر ایشان
 نمیکند و معرفت با حوال بالحق نماید که تقریباً
 کاف و مؤمن کدامند و مراد از آنکه با هر کس هست
 مؤمن و لایست است که با هر کس که در هر جا هست
 وزن و مؤمن و کافر الا آنکه کاف و مستحق لعن است
 نمیشود بجهت که حجاب کفر مانع است از اشراف تو
 و لایست است بر قلوب مکرره اهل کفر و فساد و شر

خاتمه
 بدانکه عدل تو که حضرت قائم علیه السلام میباشد و دنیا
 برین عدل و داد میکند باین وجه است که الخیاب
 آنچه رضای الهی در او میباشد بجا خواهد آورد و
 دنیا و مافیها عزت و دولت و ذلت و سلطنت
 و ریاست و حکومت و معین بنی دولت و ملک
 داری را مقدم بر رضای الهی نمیدارد و مراعات امور
 دنیا و آخرت و دین و سایر امور را بجهت رضا
 الهی نمیدارد و دین را بدینا و معین ملک دنیا نمی
 دهد و حق را بر ای مباد خود در امور دین
 و مصالح دنیوی که مقدم بر دین داری است و قضا
 میکند و کوشش بجهت مقصد دین و مصالح دین اعم
 فاسد و دنیوی نمیدهد و بجهت دیگری بدینا
 نمیکند بلکه او را رنج و وضع و غمی بفرماید که کسی
 عبادت اهدا و امور دینی را نمیتواند نماید و ملاک
 عدل و حق و راستی و خدا بی نیوشه نمیکرد و اگر
 برشود در دنیا و دینش بجز و دینی با سایر ملل
 جمیع امراء و حکام و سرکرده گان و بزرگان لشکر

از او تصفت علم و علم و بهر کار داری و امانت و داد
 و تقوی و بر داری متصف میباشد و هر
 اشیا طالب علم شریعت از حلال و حرام و غیر آن
 بیک حقیقت و مراتب طریق متصف میباشد
 و علم و اهل علم را بجهت ذخایر دنیا و دنیا
 نمیکند و آن در سر و خاندان خود نمیدارد و
 نمیکند و با شیای و حاجب و در میان نمیکند
 بلکه کمال عزت و احترام از اشیا نمیکند و بزرگ
 حامل علم الحقیقی است و اهل علم آن زمان
 اهل شهر میباشد نه اهل دنیا و بدینا و غیر
 و رفیق او نمیشود و بدینا و بزرگ نمیکند
 اموال فقراء و ضعفاء و مساکین را و آنچه رضا
 الهی است بجا می آورد و آخرت را بدینا مقدم
 رند و دنیا را آخرت مقدم نمیدارند و هیچ
 از امر و حکام و اعمال و مقصد یا آن امور و ظلم و
 جور و ستم نمیکنند و ریشه نمیکنند و در دنیا و آخرت
 را مقدم بر خدا خالق نمیدارند و بجهت رضای

عدالت با عباد

خالق را بغضب می آورند و بواسطه نظم امر می آید
 را خراب میکنند و بد بخائی آورند و در میان
 صد هزار نفر عسکر لشکر و ملک شراب خور و قمار
 بازو زانی و لواط و مملوط و کذاب و مفتر و
 و مراشی و مرتشی و ظالم و فاسق و فاجر و مال
 مردم خور و حکم ناحق کر و دین بد بنا فرود می
 و بد ذات و بد قلب و بد دل و بد زبان و بد
 و مفسد و هوائ نفس رفتار کن و نصبت بند و بر
 کائنات را بدست ظلم ظالم کن رفتار نماید و مودی
 و آزاد نماید و مسلمانان بنا شد و بهم ترسد
 و جمع گفتار و کن داور و رفتار و اطوار و احوال
 و اخلاق و اعمال و افعال ایشان موافق شرع انوار
 و طریقه حضرت پیغمبر و جهاد آن سرور باشد و جمیع
 معاملات کلیه و جزئیة ایشان بقانون و قاعد
 و طریقه مستقیمه شرع مطهر باشد که اصلا کم
 ندهند و زباده بگیرند و دوستی و دوستی نداشته باشند
 که در فروش سنگ کم و در خرید سنگ زیاد
 دارند

داد و ستد نمایند جمیع لشکر حضرت فوج فوج و
 دسته دسته و فوج فوج و طایفه طایفه
 عبادات و اطاعت و صلوات و نماز و تلاوت
 و تعلیم و تعلم مسائل حلال و حرام و اخذ احکام
 دین سیدانام و اعتقادات حقه و معارف
 و عوارف حقه ائمه هدی علیهم السلام باشند
 و استغفار بر حق و سب و دشنام باشند بجهت
 نمودن با کفار و مشرکین و منافقین و امیر و وزیر
 و سرکرده ایشان حق بین و حق گو و حق خواه و
 حق شنو و داد خواه و عدالت کس و حق جو باشد
 که ابداً فرق در میان خویش و بیگانه و دوست
 و دشمن و آشنا نکند و مهربان و خوش زبان
 و بامروت و انصاف رفتار نماید که مردم را از
 خود برساند و چنان در گفتار و کردار و رفتار
 بخوب و خوشی باشد که احدی خیال بد بد نکند
 نکند و دست ظلم و تعدی بسوی عیب داران نکند
 و حضرت بجهت دفع ظلم و دفع عدوان و قطع

وچنانچه چو چندین دفعه کردن قریشی نیند
که خوشایند و نوازید و چنانچه نیند که خیال
مظنه و احتمال در صد و قتل مسلمانان و خون
بخین مؤمنان و گرفتار اموال ایشان و
هنگام نمودن ابرو و عزت و حرمت ایشان نیند
و جمع بی عتھا و ضلالت و احداث و فساد
در بین مبین حضرت سید المرسلین را بر دارم
بدعتهای مرسومه معموله و بیابان بر طرف نماید
د بکر بواسطه انقضای چنان و مالی و عروج عیالی
مسلمانان فرسند و ظلم و جور بدعتها ظالمان را
در روی زمین نیکدارد و با حساب را امور آخرت
و دنیا و قمار نماید و چنانچه از دنیا و نفع او بشود
و ملاحظه خدا و آخرت را در امور کند زیرا که
سلطنت و برپاستی مملکت و مالکیت بعد از آن
خا هدا نذاکر چه بدست کفار باشد و بظلم و
تعدی و بی انصاف و بی مروتی که در تئک نب
مرد آن فتن و سخت کردن فتنی مانا اگر چه زمام

مهام ریاست بدست مسلمانان باشند و
و بیانی و مرجع و عطف و بدل و بخش
وجود و سخاوت و کزشت و التقات و لطف
چنان عدالت کشی نماید که جمیع قواعد مظلمه
ظلم و جور و ستم و فسق و فجور و کفر و شر را
از میان مردم بردارد که نه در ظاهر و آشکارا
و نه در باطن و خفا و نه با ن معینان معانی
کتاب در روی زمین واقع نشود بلکه کسی
اقرار بر صغایر هم نکند و مردم خود بخود مطالب
و راغب امور خیرات و صیبات و قربات و اطاعات
و عبادات شود بدستیار و این دین و مذهب
و ملت چنان انزلی بکند و در تربیت داده شود
که بجز حق که حق شوی و حق خویش و جمیع
امور اشتغال نکند و خیال دیگر نکند و در جمیع
جمع بلا دوری و انگیخت و با برادرها و کو
و خانه و محلات و کدورها بجز حق و خویش
مرسد و صلاح و سدا و تقوی از مردم چینی

عدالت قائم

دیکر سرنزد و جاهل و فاسق و فاجر و دنیا
اشیان بنا شد و جمیعاً در پی تحصیل علوم و احکام
و معارف و عقاید و عملیات شرعی و کسب جلال
و ترک حرام باشند و هر بخوبی قلب و طینت پاک
و قصد طیب و عنایا ظاهر و نیت خالصه باشد
با نوع خیرات و انعامات مایل و راجع باشد
باشند بقاعه الناس علی دین ملوکهم زیرا که
با د شاه بمنزله روح و قلب و سراسر است در بدن
انسان پس روح و قلب که هر چه میل دارد و
توجه میکند سایر اعضا و اجزا بدن نیز متوجه
میل سلطان بدن میشود و هرگاه یکی از اعضا
یا امر یا بزم را طاعت کند یا آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} و
یا فسق و جور و بخور می بعمل بیاورد چه در
ظاهر و آشکار و چه در خفا و پنهان اشیا را
مجد و دجید و دالیه خواهد نمود و تعطیل حد
و احکام را نخواهد نمود و اشیا را عزال از منصب
خود میکند مگر آنکه توبه حقیقی را از او بیاورد
باین

باین واسطه کسی بکسی امتدای ولی حسابی نکنند
از هر صنف از خلق که باشند و بر آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} امری
از امور دنیا و آخرت و مصیبت چیزی دنیا و آخرت
تحقیق و سطور نخواهد بود و هرگاه کسان و حکما
و عمال الخیاب بدقت تمام و توجه مایل ^{شعوب} الاکرام
بامور دین و دنیای مردم شوند بامثل عطفه
خدا و توافقی شریعت غرضی و عدم مخالف طریقه
ستقیمه عظمی و هوای نفسانیه و شهوات فانیه
و شهوات دنیای دنییه رفتار نکنند و در حد
انحد و جمع اسباب و اوضاع دنیای داده اند
حاجت در نیابند و با ثواب آخرت و کمال عدالت
ملکت و سلطنت را پاس دارند و عارف و
بنده بری و تقیه را فراط و تفریط در آورند و دنیا و آخرت
را بکنایه ببینند و با و رفتار نکنند بلکه در جمیع
امور میانبر روی و راه وسط و طریق مستقیم و
را نموده و مرجع دارند و میل را از خود عدل نمایند
نکنند و بخی عدالت در میان اشیا چیزی و هیچ

نور علی التلوین

و باری واسطه خیر دنیا و آخرت و اجمع نماید چنانچه
در حدیث ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد
است که عدل ساعتی من عبادۀ ستاره ستم عدل
نمودن لب ساعتی بهتر است از عبادت کردن شصت
سال و ستر آدم معلوم است زیرا که نفع عدالت در دنیا
مردم بغیر می رسد از نفع کاه خد و با و دین و دنیا
و عدل و راجح میگرداند اساس ظلم و فساد و جور و
ستم و بی عدالتی و فقر و غیور با و ان میان مردم برقرار
نمیشود لهذا عبادتی است که ثواب او بیشتر است از
عبادت نمودن شصت که خود بخود از برای نفس خود تحصیل
رضا الهی نماید زیرا که عابد بغیر نمیشود و نفع او بخود
او میرسد و هم از ثبات در حیدر تحصیل نماید و ثواب
میا باشد و رب و رفیع و متعالی و دایر عملیات
خلیقت و تعزات و حسنات میباشند که هر حسنه ده
حسنه مقابل دارد چنانچه خداوند صغیر میاید در کلام
مجید خود من جبار بالحسنه فله عشر مثا لها من رفعا بل رفعا
حسنه و ثواب ده حسنه و ده ثواب دارد چنانچه هر کاه

که

که در راه خدا اتفاق نماید هر چه میدهد خداوند
لهم و چهار صد مقابل در عرض با و عطا نماید و
لغوله ثانی مثل من ینفق فی سبیل الله کثیر حسنه
انبت سبع سنه بل فی کل سنه ما نعتبه
و الله تعالی عفتن ثیار مثل کیکه اتفاق گردد
خدا میکند مثل حسنه کند عیاست که چون او را
محاذ از خدا هفت خوشه سنبل بیرون میآورد
و در هر خوشه صد حسنه کند با هر خد او را ده
جمع هفت صد دانه میشود و خداوند او را ده و مقابل
خواهد نمود از برای کسیکه بخواند اذکر الله
و چهار صد و چهار صد میشود **و اینها** چون هر عملی
بنویسند این اعمال و نیات خیر و شر را با نیت و خیر
در عالم ظاهر باطن دارد که چون محکم شوند تا نیت
را خواهند نمود پس تا نیت ایمان و نیت خالصه و خلوص
در نیت هفت مرتبه است و تا نیت کفر و شر است
و نیت خبیثه آنها مخلود در جهنم و الله و عذاب است
اگر چه مدت عمر مؤمن و مدت عمر کافر قلیل باشد

کفر بلیت او و ایمان و بلیت او تا شریعت در مسکن
با اقتضا مقتضی و رفع موانع و کفر شریعتی و
و اعتقادی میشود قولاً مثل اینکه مرده بگویند و
مثل قتل بپار و وصیاء و اولیا و مؤمنان عالم
عام و اعتقادی مثل اینکه در قلب اعتقاد خدا
در رسول و الله و سایر احکام ضرر میرود و شریعت
نقض شده باشد و ما یوس از رحمت الهی باشد و ایمان
هم با بد اخلاق و ایمان و اعتقاد بخوان و عمل با کفر
باشد و نقصان هر یک ایمان ناقص خواهد بود
و تا شریعت با اعمال معاخذت بلیت در حدت
منها شد چنانچه خداوند متعال باین بین و بها احق
در نیک منما بد اهل معصیت در آن چند عیب که
حقیر بنابر آنچه شنیده یا گشتا در هر سال است
هنگام هر یک از عبادات و معصیت ها تا شریعت و ایمان
در توب و عقاب و خلود و انقطاع در دنیا و آخر
چنانچه در کتاب عقاب الشیعه نوشته ام این است
بلیت المؤمن من عیب و بلیت الکافر من عیب

باشد

باشد و با کفر و کفر بلیت ایمان داشته باشد
از اینکه عمل برائی یا بد نماید و بلیت کافر بدتر است
از اعمال نیک و در دنیا و تا شریعت بعضی عبادات
نیکه مثل تا شریعت بعضی عبادات کثیره میباشد مثل
که یک ساعت او مقابل با شصت سال عبادت که
قائم البلیل و سائر الهات باشند و تا شریعت
شدت عذاب و در دنیا قطع ریاست و بطرف حق
حکومت است و بهم زدن مملکت و سلطنت است
و باین منسوب با عیب المؤمنین عموماً است که الله
و اعلم بان الظلم عاصی الظلم عند الله با عیب است
ظلم عا و در دنیا و آخری است و جزا ظلم در آخرت
جهنم است و عدالت را در بعضی اخبار ایشیه عیب
از باین منعه که منصف با عدالت شریعت از عمل است
و بر معلوم که عدالت رعیت داری میتوان نمود و
ریاست هم موقوف بر عیب است و الا ریاست و
حکومت و سلطنت بر عیب مثل شریعت دست و پا
و مرجع بال و بر و شریعت عده و روح و جسم است

و قوام سلطنت و حکومت و ریاست بدوام و بقا است
 است بحال و عین خود و الی غیر و ندی و ظلم و عیب
 از دست برود و بنابر ظلم قوام سلطنت از هم پاشیده
 میشود و دیگر سلطنت بر پا و برقرار و بر دوام نخواهد
 ماند پس هر چیزی و هر امری مدتی بخواهد و هر چیزی
 بشکلی بخواهد تا آنکه موجب قوام و قیام و از یاد
 او شود و چون سلطنت موجب کبر و عظمة عظمی
 حضرت کیست تا است که هر کسی که بخواهد عطا منیر باد
بقول نعمی کلامه قل اللهم والک الملک تعالی الملک
و تعالی الملک من تشاء و تعز من تشاء و تدل من تشاء
سیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و شکر نعمت سلطنت
 ریاست و حکومت عدالت با رعیت است و گذشت نمود
 و بخشدن و عفو کردن از ایشان است **و چون حفظ**
 این بند و کان بچند و بدو عالمیان لازم است از باب
 وجوب فیض بر او و حفظ با سیاب و معنی سیاب
 میشود و از جمله حفظ بند کان حفظ نظام و
 ایشان است لهذا بچند لازم است که کسی را برانگیزاند

در وجه

و در میان بند کان خود علم نماید و او را برانگیزاند
 نماید و بر عیب و خوف او را بر دل بند کان خود بند
 تا آنکه بچند او عالم را نام بکشد و نظم نظام عالم برقرار
 شود که کسی بر کسی با دلی و ظلم و ستم و جور نکند
 یکدیگر را نکشند و بچاند و مردم در عهد امن و آمان
 خداوند بچند و در عهد با شند و عفتضا و عفتضا
 و چون سلطان در میان مخلوقات ضرور است لهذا
 هر قریه و هر شهر از مخلوقات سلطان دارد مثل
 و چون در میان و در میان اشراف مخلوقات که انسان
 باشد هم نظام را برقرار فرموده است و این بند
 کان بچند و مبارک سلطان محفوظ نموده است لهذا
 وجود مبارک پادشاه بچند لازم است و بر مردم هم
 حمایت و تقویت و خدمت و عطاء پادشاه محکم است
 لهذا باید بچند و پادشاه دعا نمود و فقر من بنایند
 اگر چه سلطان کافر باشد زیرا که او موجب است بند
 کان است و اگر ظلم کند خود باعث تحریک بنیان سلطنت
 را بحکم نموده است قلعه و عسکر و جارس و نگهبان

در وجه حفظ و در
 بارش شاه

بالطبی ان برای سلطان منور است که عدالت و
و دعاء فقر و ضعفاء و محار و کان و هر ما با باشد
نسیا باشد که تفریق فقیر در تائیدی از صد هزار توب
بیشتر است و دعاء بلیه مؤمن بهماره از صد هزار
و لشکر نصرت پس چنانکه عالمیان سلطان را که
بنده کان خود فرار داده است و او شیان این کار را
است که اشراف مخلوقات صبا شدند و شیان با بدفع
مضار و دفع مضار را از آن که خود نماید و دست
کان خون اشام و شیرین و در ده کان و شیان را از
اشیان که تاه کند و باب و علف برساند یا
اشیان را باب و علف برساند و مسکن و معاش
اباد کند و تکه بلای و خواب نکند و نکند که
برای کینه در محارها و کوهها و دریاها شوند و بحال
که کان میقتد و بامر پانز که در و شیان از حال
خوبی داشته باشد و هرگاه غافل شود و در صد و
احوال منده کان خدا که رعیت او میدورند و بدست
نعمت سلطنت را نکرده خواهد بود و پس چنانکه

باشان

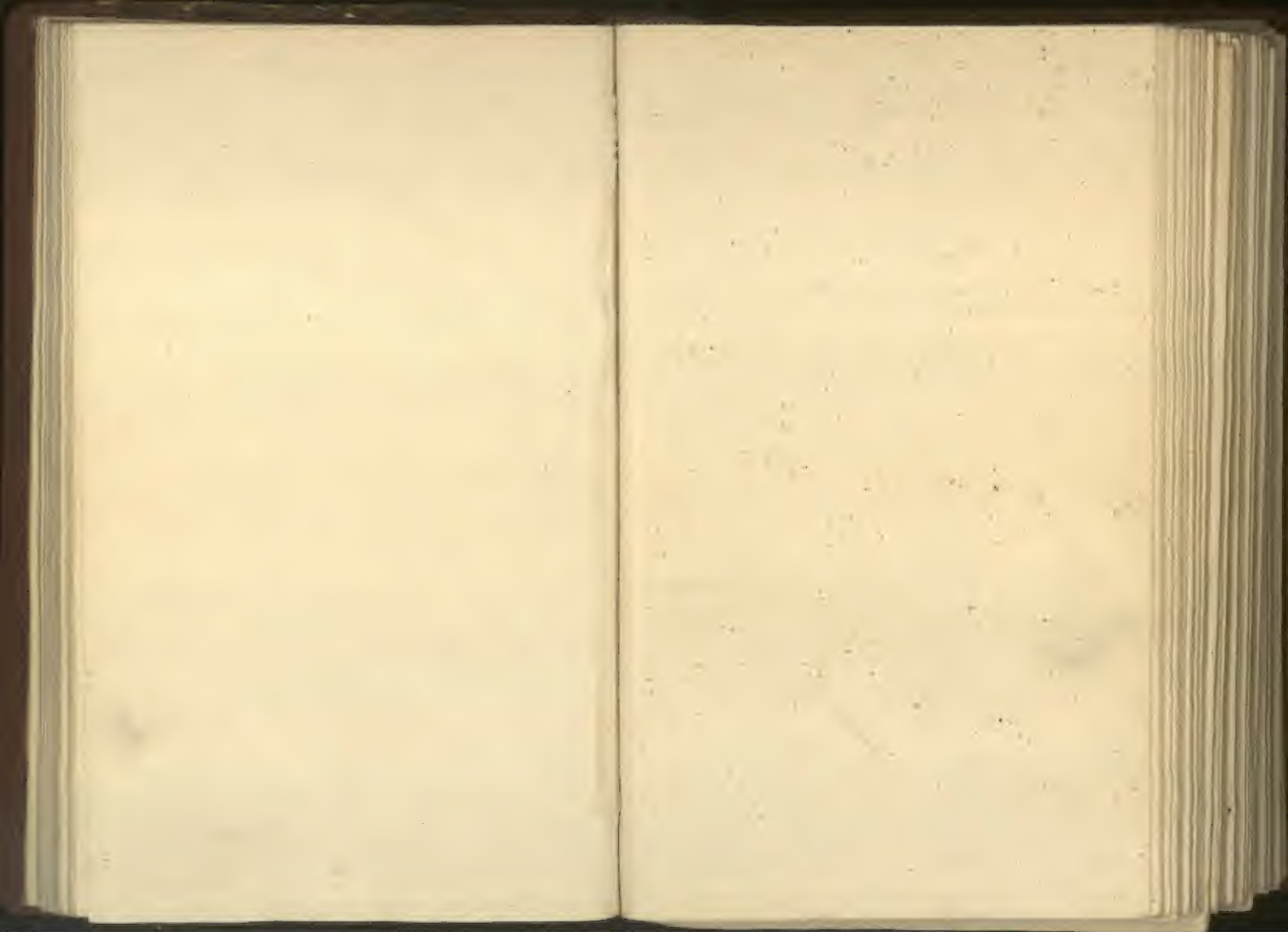
که

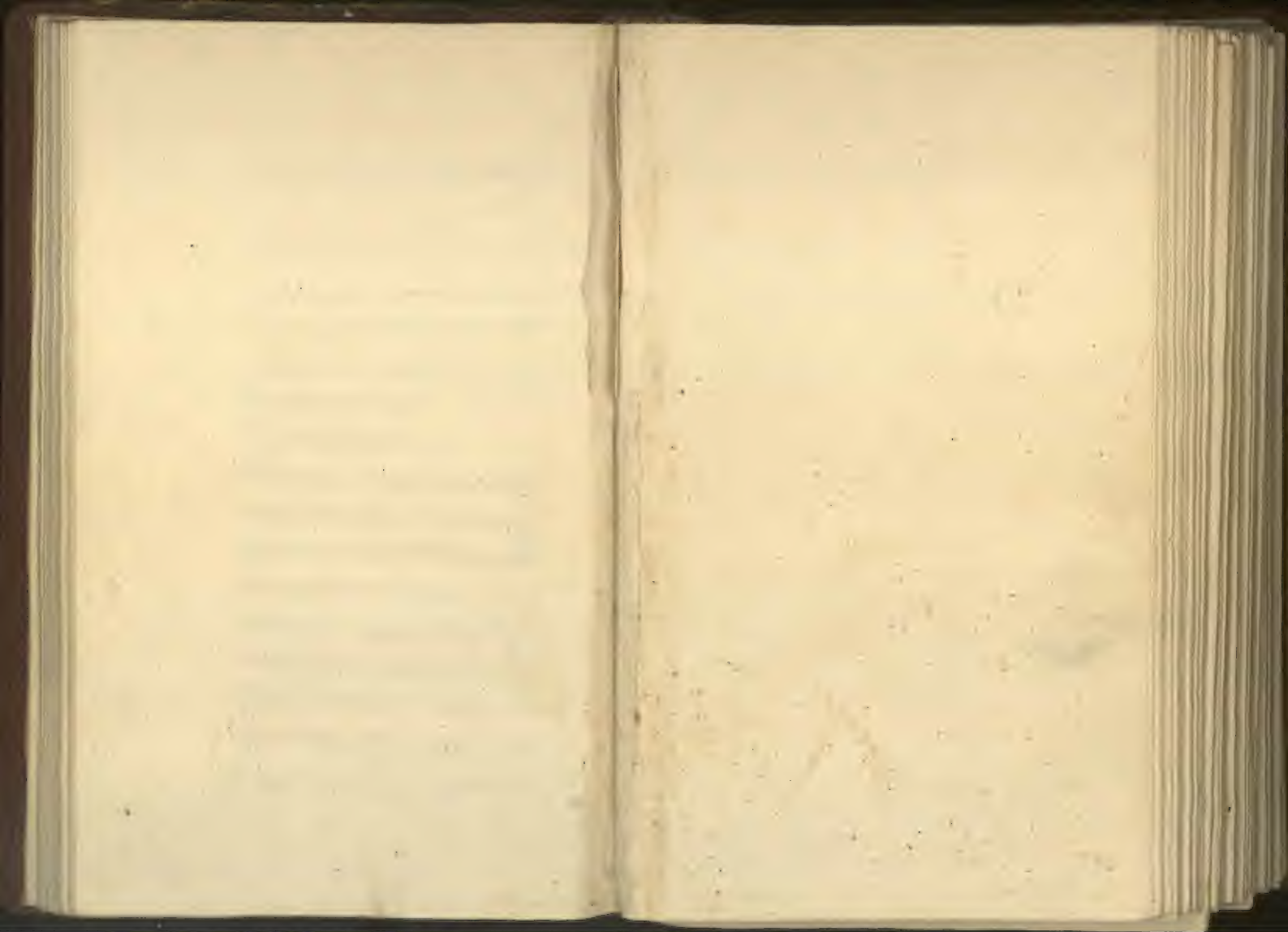
که ان شیان از بدل شیان دیگر نماید تا آنکه حفظ
بنده کان او را درست نماید و هرگاه نقص
ان بنده کان صا و شود و نیز را در عیاق مؤخره
محل و در حد حجاب مشاهد است در عرض و عادت
و شرف نام دیر بر عاقله مقرر است و در و و ال
و عاقلین است و نیز که در حق باهاش و و انشا
منع نکند شرب آب و او سپاسد و چنان است که
و لالت نماید کسی که در بشر مثل او است بقوله
الدال علی الشکر کفا عله و اگر کسی که دلالت و
خیر نماید که با ان خیر را حق دیا او برده است
الدال علی الخیر کفا عله و انما ان باب و عوب فیض
و حفظ و رحمت و جنت و نالانم است که کسی با ان
بنده کان و شیکان و حیات و خوش طینان در در
سلطان دست بکار نماید که دفع ظلم نماید و دفع
کردن کاین ان مظلومین و مقهورین نماید و سلطان
برساند و قضای حوائج مؤمنین را نماید و کجاست
کسی العباد با الله یافت بشود خداوند عالم

در صورت ادیان مصور میفرماید و در حق
 سلطان قرار میدهد بجهت همین کار جنبه بخرد و
حدیثی وارد شده است و اینست و اگر دانه که قلب
 السلطان بین اصولی است علی التبع میفرماید
 ملت امری است مرغوب و مطلوب و حسن و عذوق
 و ظلم شرعاً و عقلاً و عرفاً و عاده امری است خبیث و
 مذموم و مبطور و در حدیث آمده است از چند عقل
 نور و ظلم از چند جهل و ظلمت و سلطان است و عدل
 میان روی است و ظلم بجهت بخاوری نمودن از جهل و
 مکان و حدیثی است که اینچنین میفرماید که عباد خوب
 و صحیح و مطلوب است و از اینجهت از حد خود بگذرد تا
 و عیبها خواهد بود و لهذا باید هر کس حد خود را بداند
 و از حد خود تجاوز نکند بقوله رحیم الله امر به
 قدره و لم یغفر له و خدا رحمت کند کسی را که قدر
 خود را بداند و از حد خود تجاوز و تعدی نکند و
 همچنین است مزاج انسان که بحد اعتدال باقی بماند
 و سالم از افات و آفات خواهد بود و چون غلطی از آنجا

آید

از سبب غلبه بر باقی نبرد و از حد اعتدال و
 اعتدال و غلبه بر دیگران نمودن بدت و مزاج
 عدل و تا خوش نخواهد شد و صحت و عینا ج
 تشنه و شرب او و بهر حال اعتدال به صفا میباید
 تا آنکه اینها را بداند و دفع کند و مزاج را بحد
 اعتدال برساند و تسبیح میشود که صحت مزاج
 موقوف بر اینست که بعضی اعضا و اجزاست پس اگر
 اعضا انسان هم مبتلای خلق شده باشند و
 اجزاء ظاهر و باطن او هر یک بحد خود باشند آن
 شخص کامل خواهد شد و دو آلی نقصان داشته
 باشند ناقص است و نقصان ظاهر و باطن هم حق
 نقصان باطن انسان است بقایه الظاهر عنوان
 الباطن جنبه در علم قیاسه بعضی از حکما خبر داده
 کرده اند که میان روی و اعتدال و حد تجاوز
 از حد در هر چه مطلوب و مرغوب است
 و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی علی عبد الوالد
 فدوخت من تسوی هذه النجا الوالیة فیها فیهم الجنة تسعة
 من شهر ذی الحجة الحرام من شهر سنه ۱۲۶۱ کتبه فیما الحرام





بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي اذهب الحزن عن المؤمنين وانفق
 ارباع المراتب في فقه اعضاء الصالحين المصلين و
 صلى الله على خاتم المرسلين وعلى الوتر الطاهر
 لا سيما قاع الخلافة وجامع الوصيين **انا**
 در زمان الخلاء شعاع شمس شرق سلطنت و
 در اول نعلی نور فراوج جهان یابی و معدلت نشا
 هفتای که از نقات هفت حجاب برکی ظلمات بعضها
 فوق بعض بودند و بی با است و دل الهی که از اشعرا
 شعاع قلب نورش خفا داد مکار و ظلم و ضیال

کاسه

کاسه اهل ضلالت و بدعت و ملامت است و
 نباهی که از امواج قهرش ارباع هریدن و باد
 فنا است و آن هفت متعالیه اش فلک المثلون لای
 مشهور و ملت بضای احمدی و در مجاری شریعتی
 محمدی جاری است و بحکم جهان مطلق احکام دین
 حضرت سید المرسلین و هدایتان و ملک و ملک
 و نخل ساری است و صحاب کف و در شجر احکام
 فیوضات و انوار وجود و هو وجودی که از غلج
 و برف و قندار سائیش و بصیرت شاهی و سید و عدل
 کبری که از عدل و دادش نیاید و مان و موهبت
 و امان غنوده و انصافش بارش شهره و در حق
 هستی مرتدین افروخته که در دنیا بالکاشان را با مکر
 طغیان و سوخته ملک ملول عالم از بد و خنای و لادام
 قهرمان الماء و الطین قالیع بنیان ظالمین قالیع و هان
 صالحین هو السلطان العادل و الخاقان الباقی اعلى حضرت
 قدر قدرت داری در میان مسلمانان نشان السلطان
 بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخا

شهریار بعد از شکار سلطان ناصر الدین شاه
تاجدار خلد الله ملكه و دولت تو باد الله عمره و
حجراته و ما ن فی ایمان تو هر چه ما ن فی ایمان تو هر چه
اند و اسم خود را با و نهادند و در مقام خرب شربت
غریب خودی بر آمدند و در زیر درختی ایستادند و
وقتی که مسلمانان را دیدند که از قتل و غارت و هتک
و اعلی حضرت شاهنشاهی زیارت یافتند و چنانچه
باید و آنکه ایام آن و اهل این الناس کی دار و نهاده
فرموده لشکر مفرود تا آنکه کفر و شر را از قتل و
شرک و فجور و ارتداد این نادانان بپایان علی اوس
الاشهاد شد و در کتب فیه قباح شد شاهزاده و برای
غضب طهرها ریت بطلان طهر انداختن پاکان و طهر عیاض
حسام شهریار فرموده و عالی را از گوشه کائنات نشانی
بالذی و محمد الله و این داعی را در دولت مدت قاهره
علی سبیل الامان و این احوالات و حکایات و غلات و غلات
و حرکات و مسکنات ایشان را بر طبق و بر طبق و بر طبق
مسکنان را مشاهده و محسوس عامه عوام و خاصه خواص

باشد

باشد و این در احوالات و مستطیظ مصلحه عوام و اهل
طرح چند ظلمات بعضها فی بعض مرین خواهد شد
تذکره مسکن اولی در بیان کیفیت بدو حال کتب
خبرن مالی ایشان است و آنکه چون در زمان زندان از
مدین حضرت سید المرسلین خواستند احدی شربت
و من همی نمایند و عامه عوام و خاصه خواص را با و
نخاستند تا آنکه باین وسیله و واسطه در میان مردم
با عزت و احترام و اعتبار نام عوام و مقبول القول و
مسموع الکلمه شد و باشند و بریاست و نبوی شد
و سید و ذخایر دنیا شیر جمع نمایند و
بشتهای نقصان میرود و سید باشند که
با جمع شدند و بحسب ظاهر مشغول در احوالات
و اعتکافات ظاهر در مساجد و معابد گردیدند
و بعد از چند و شربت تام سیدان و مدد که همی
نشسته اند و میخوانند تا بیاختار حضرت بقیه انبیاء
الزمان علی السلاطین سیدان نمایند تا آنکه بشهر خواص
و عوام شده باشند و بعد از این مقدسات متصرفی ببلد

که بجاهات و طلب نایب الخبایث را در پائین و هر
 از این بیابند خدمت او را اختیار نمایند و بواسطه او
 مرد مرا طبع و متقا دعایا و هر کس که در ایشان
 نمایند جاری کرد و در طلب ایشان حاصل آید و
 بهر دو مقصود خود در دست خداوند علی حدیث
 در سبیل خود ند و او را نایب امام خداوند ند و
 او هم ادعای نبوت خاصه حضرت را نمود و
 ابتداء ظهور خود و بعد از آن ادعای های
 باطله خود را که بعد از مدتی در حال آنکه
 شیعه اشخو عشره حضرت صاحب الزمان علیه
 السلام در زمان غیبت کبری نایب خاص ند
 و هر کس ادعای نبوت و مشاهدات خاصه آن
 حضرت را نماید کذاب و مفتروی است قطریه جمیع
 حضرت قائم علیه السلام از برای وکیل و جانشین
 محمد صمدی و ستاد در زمان غیبت صغری و او این است
 که بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد الصمدی عظیم الله امره
قبلت فانک صیبت ببلک و من سنه ایام فایم امرک
 و لا توصل الی احدی فیقوم مقام ملک فقد و صفت

آنان و از برای بکیم

النبیه

الغیبه التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى
 و ذلك بعد طول الامد و منقو القلب و اشد
 الارض حیرا و سیاهی من بدعی المشاهده الا ان
 ادعی المشاهده قبل خروج السیفانی و الصبیحه
 کذاب مفترو لاجل و لا قوة الا بالله ای علی
 سمیع خداوند را که بگوید از اجزای بدن تو را
 در مصیبت تو که تو بعد از نش و ن در کفر خود
 مرد بر امر خود را جمع کن و وصیت بک میکنم که بجا
 تو باشی در و کالت کتب تحقیق که غیبت کبری
 واقع شد پس دیگر ظهور می هست مگر بعد از
 اذن خداوند و این بعد از طو کشیدن عدتها و
 سیاه شدن قلب و پو شدن زمین است از برای
 و و و است که بیا بدی که ادعای دین و مشاهدات
 مرا نماید پس هر کس که ادعای مشاهده مرا نماید و
 گو و افتوی نبی است و نیست حول و قوه مکر بخواند
 و بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد الصمدی عظیم الله امره
 علیه السلام بود و بعد از وفات پدر برادر خود

بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد الصمدی عظیم الله امره

هفتاد سال هم از اعیان و اشراف نهان بود که
 خانه خود لکن بعضی از شیعیان و موالیان محمد
 الحضرت می رسیدند و آنحضرت بجهت عامه مردم
 چهار وکیل تعیین فرمود که یکی بعد از دیگری
 وکیل شدند و عرایض مردم را باحضرت می رسانیدند
 و جواب ایشان را با جواب مسائل آنها می گفتند
 با ایشان رد می نمودند تا آنکه افراسیاب این
 علی محمد سمری بود که توفیق از برای او ظاهر شد که
 دیگر وکیل خواهد بود و چون او مرد دیگر وکیل
 قرار نداد و حضرت قائم لم غیبت گری فرموده دیگر
 کسی نمیدانست که اوست و نگاهت و کی ظهور خواهد
 نمود مگر خدا که از برای او علمای مانی قرار دادند
 پس دیگر آنحضرت نایب خاص وکیل و نایب الله
 و هر کس بگوید دروغ گفته است و از حد عدالت
 ظهور آنحضرت این است که باید شش نفر دروغ گو
 بیایند و ادعای نبیگری بدارند و بگویند و حضرت
 ایشان آمده است و رفتند و اینها **و اینها** باید

دوازده نفر استند از آل ابوطالب ظاهر شوند
 که با دعاء دروغ ادعای امامت نمایند و بگویند
 امام یا نایب خاص بگویند و حال آنکه آنحضرت نایب
 خاص ندارد مگر آنکه نایب عام آنحضرت محمد بن
 تقی و علماء اعلام و فقهاء کرام کثرت است میباشند
 که تمام احکام شریعت غرضی محمدیه بپشت ایشان
 است با دگر و بر اینها که ثابت است و بعضی از آنها
 امیر و ادعای خودند و بعضی هم باید بیایند و یکی
 از آنها محتمل است که این اخبث باشد که اینها **و اینها**
 بنظرم رسید چنانچه خواهم دانست **چنانچه** آنحضرت
 این احقین بی دین در طلب شدند که نایب خاص
 آنحضرت بگویند و آنکه دنیا را از برای خود قرار دهند
 که بواسطه او بنوای دنیوی بر بوند تا آنکه املاک
 دنیا را هم بشیران و سید علی محمد شیرازی را ملک قائل
 نمودند و این علی محمد مردی بود از اهل شیراز **و اینها**
 سیادت منقلب بود و در کربلائی معنی در حضرت
 بعضی از هر دو سیر در وصف حال حاضر میشده است

ولکن غالب خیر است او کند مر بود بخت زکات
و مر تا جو بود و مساکت و صامت و لباس تقوی
بود چون مرد ساکتی بود بجهت در غان با و
اقتدا میکردند گاه بگاه و او در این زمانها
شیراز و ابوشهر و کاه خرد و فروشی از برای
بخار ذلال و در منمود و چون آن ملعونین
متبد عین در شیراز با و بر خوردند نظر با
شأن سابقا احوال پسید از ایشان بجهت
است که با آنها آمدند گفتند طالب نابی خاص
میباشیم که بعد از این زمان ضیقا د او شویم آفت
ایا آنکس عدا مات و اما را ف دارد که کسی از بوی
شما میان نموده باشد گفتند بی باید عالم فاضل
و کامل و ذاهد و قاطع از دنیا باشد که ما را بوی
بخواند گفت ای این صفات را در من مشاهده
میکنید یا نه و چون یکی از آن ملعین سبک طالب
دیاست بود و ما بل بدینا داری بود و خوش
مقامات بود در مقابل آن اصناف مذکور از

برای او ممکن نمیشد از این دعا و او بعد از
دیدن این مرد که کار دنیا داری خوبی میباشد
نظر بسیار داشت و زهد و سکوت و صمت ظاهر
و جزئی اطلاعی هم از طریق ایشان دارد و جزئی
نام میتوان دست و پا بشکند و بر سر هم بیا
و خطی هم دارد که سرعت کتابی غایب و در
عوام فریبی هم دارد و احمق کول خور جزئی هم
و از کثرت دیاضات باطل خط دماغ هم دارد
لذا گفت بی این صفات در تو هست و تو باب
علم امام عصر علیه السلام باید باشی که چند نفر
ملعون بی دین بدو رفتند و گفتی رشتی
باقتد و عهد میثاقی در میان او نه ندانم
او را باب نهادند و گاهی هم او را ذکر می
گفتند و در خفیة میاها دند که اعلام مردم کرد
که باب الله و ذکر الله و نایب حضرت صاحب الزما
علیه السلام ظهور نموده است و مردم و عدل سلطنت
و حکومت و ریاست ظاهر و باطنه میل دند و

میگردند که باید خروج بسیف نمائیم تا آنکه این
ادعاهای آنکه کرده و بر داده بر ملا و چهار کرد
و میگویند هر که متابعت این طریقه را نماید با
فائزات ظاهر و باطنه و ریاسات دنیا و آخر
خواهد رسید و باین واسطه جهال و فاسق و
ظلام و متفقار العقل و مردمی که از خود و تنگ
دستی و فقر و ظلم بندگان امد بود با طراف او را
کشتند و کاغذها با طراف نوشتند و وعده
نمودند و امید دادند مردم و او با ایشان وعدهای
داد که در فلان ماه حرم یا نوروز من ظهور
و خروج بسیف و زمان دولت حق است و چند
سال باین واسطه مردم را گردانیدند تا آنکه وعده
کرد که بود و وعده و آنچه بکرد و دیگر بکلی
در حرم و قصر خروج نمائید و چون وعده رسید
و خلاف وعده شد انداختند در میان مردم که
بنا حاصل شده است و چون تفصیل این شام مردم
بودند تباخیر افتاد باینکه هر مردم بشیران که ملک

باید

باب است بیا نید و طواف خانه باب بنده
خروج بسیف کنند لهذا چون مرتدین و بدین و
فاسقین و کسانی که ابتدا او را فتنه و تشنه از
لیبها لایقین زمین و فاجورین قرآن و کتب و
اسباب خود را فروخته و تشنه و اسیر خیرین آن
که بکلی و علی و سایر بندگان عرب و عجم و بشیران
لها دهند و خواستند فتنه بر پا نمایند لهذا سران
بنالت و تار نظام الدوله العلیه العالمیه خا
والا شان که در آن زمان حاکم و فرمان داری
فارس بود او و اتباع او را که فتنه و سیاست کرده
چوب زده و انواع تضایح بر سر ایشان آورده و بآب
بر سر میز رفته بر چو و اتباع خود و بدین باطل و غلط
اختراع خود را آن نموده و بعد که مردم را فریب داد
الل و باین راه واداشته اند و کسب از این او را روا
بنا را خلاصه نمود و این در وقت بود که رسولان
او با طراف رفته بودند و مردم را دعوت نموده بودند
لها در هر لایق رسولان او را که فتنه و افکار

شد نهجه در بغداد وجه در کربلا معجزه
اشرف و دار الحلاله و سائر بلاد ایران و در
مردم را دعوت میکردند تا آنکه باب را از انصافها
برده و در آنجا بایمان حقیقی نمودند و همچو هم راه
با و یافتند در نزد او ترحم میکردند و کافران
و فحشها را از او با طراف میزدند تا آنکه او را
آورده در شهر تبریز با نواحی الام گشتند و بعضی
اتباع او را در دار الحلاله میگردانند و در آنجا
از ملعونین او بطرف میگردانند و در آنجا قتل
کردند تا آنکه همه کشته شدند و زنی را آورده بودند
و ده غلام خود را داده بودند که آنرا قضا میزد
فوق و تحریات و قباچ از ایشان ظهور و میسر میداد
و بخان فساد میگردانند و همچو در میان از طرفین
کشته شدند تا آنکه فقره شد و همچو بین هم
بود و تبریز فتح شده افسادی نمودند تا آنکه مقتول شدند
و بکربلا و سائر بلاد رسیدند و چون خدی از این گذشت
باز جمع او را میخواندند و بعضی از آن و چون در میان اعلا

خبر

حضرت پادشاه دین پناه در دار الحلاله فرج شدند
و روزی را بقصد خود میبردند و چون فرج شدند
تا آنکه بجهت طهر پناه شدند و در آنجا وجود مبارک
دین نبیان را حفظ فرموده ایشان مغلوب و مستول
و مغلول و مقتول شدند و میگویند این احوالی از
احوال این بی دنیان بود که در آنجا شد و الحمد لله
العالین **علامات** در بیان بعضی از دعاوی باطله
و خرافات عاقله ایشان است بدعاها و دعاها
و تحریف از ایشان منبوع میشد که اصل مطابق
غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبودند که
ادعاهد و تبت و کاهی بالا از این مقامات و
را ادعا میبودند و کاهی من فی قول قرآن و صحیفه
اسمان بودند و کاهی ادعاهد کشف و الهام علوم را
میگرفتند و حال آنکه قابل فهم و ادراک اصلا نبودند
و باین الفاظ عربیه عربیه عیس مرتبطه را بهم وصل نمودند
بودند و اسم او را قرآن و صحیفه منزه نموده بودند
که ایضا استنباه را بحمد حق و حقیقت و حقیقت ادراک

وغم و شور از آنها نشد بلکه مشتمل بر عبارات
و کلمات عقیده به غیر مانوس و ترکیبات حقیقه
بر خلاف قواعد عربیه بلکه محقق به بوقال شیعیه
و افعال خبیثه و اعمال باطله و عقاید فاسده کافیه
و کلمات و معانی خلاف قواعد عقیده و نقلیه بود
و شرایشان در تحریک دین مبین حضرت سید المرسلین
سید بن ابی طالب و در تضاد و تضار و تضییع بود
و جوهر از جهالت و فساق و تجار غدار و منافق
افسان نمودند و اسم خود را بانی نهادند و خون
مسلمانان را مباح دانستند و اعمال و عیالی و اطفال
مسلمین را در معرض تلف و قتل در آورند
دین محمدیه و مذهب جعفریه را هم تخریب و در حدیث
قتله و فساد در عالم نمودند و از باب جهنم ملوک
النیان اعداها باطله فاسده کاسه متفاضله
تخلیفه مذهب مشید و قرآین داخل و خارج و مکره
طنیه و قطیعه بر ضد و بر این دعاوی باطله از انبیا
یافت میشود آنگاه مخصوص از خود او مجموع شد

شماها

شماها و آورده بود از ملک فارس کرد
سنوات سابقه قبل از ظهور این دعاوی
فاسده از او ملحوظ نظر در ارضای قدس کربلا
معنی مشید و بیخ وجه من الوجوه را بجه فهم و
ادراک و علم و ذکاوت از او مشهور نیستند و
قابل ذکر اقواله طلاب هم نبود و اسم او علی محمد
بود و ندی بخار بود و کلن را باضفی
کشیده بود که دماغ او معسوب شده
بود و جنون طامری او شده بود و اقوام
و غیر او در میان مردم معروف بسادات
بودند و باغواهی بعضی از شیاطین حبیه و
النیه و جمعی تا بالک بالک دین دنیا دار
او را با دعا نمودن بابت بداشتند و جمعی هم
از مفسدین فی الارض بد و راجع شدند
و اول الذکر نیای خود قرار دادند و تحفه
و قرآن و معجزات از برای او قرار دادند و
حال آنکه او مثل کوه ساله سامری عامری و بری

وَعَرِي اَنْ عَلِمَ وَفَرَمَ وَتَحَاذَرُ فِ عَادَاتِ بَعْضِ
 بِطَرِيقِ كِتَابِ سَرِيحِ الْكَلَنَةِ كَاهِ كِبَاهِ كِتَابِ سَرِيحِ
 مَنُودِ كِه اَنْ قَبِيلِ اَوْ بَسِيارِ مَسِيَّانِدِ وَاَبِنِ مَعْجَرِ
 وَاَكْرَامِ مَحَانِ بَرِي اَوْ تَوَالِدِ بُوْدِ وَاَبَاةِ كَلِمَاتِ
 قَرَانِيَةِ وَفَقَارَتِ اَدْعِيَةِ مَا قَوْمِ وَالْفَاظِ مَقْرُونِ
 تَرْكِيبِ نَمُودِه بُوْدِ نِدِ وَصَدَاةِ ذَلِيلِ اَيَاتِ وَدَعْوِ
 دَا اِنْ اَخْتِ بُوْدِ نِدِ وَبِهِمْ نَمُودِه بُوْدِ نِدِ كِه تَرْكِيبَاتِ
 مَعْنِي مَعَانِي مَرْبُطَةِ هَجْمِ وَجِهٍ مَعْنِ الرَّجُوعِ بُوْدِ
 حَيْثُ كَلِمَاتِ مَقْرُونِ اَوْ خَالِ الْمَانِ مَعَانِي بُوْدِ لَكِنْ مَرْكَبَاتِ
 خَالَفَ قَوَاعِدِ عَرَبِيَّةِ وَفَوَائِدِ عَقْلِيَّةِ وَفَقْلِيَّةِ وَخَلَا
 شَرِيعَتِ غَرَايِ مَحْدُودِ وَطَرِيقِ صَنِيعَةِ عَالِيَةِ عُلُوبِ
 تَحْقِيقِ اَعْمَالِ عَشْرِيَّةِ وَصَدَاةِ اقْوَالِ وَاَعْمَالِ وَاَعْمَالِ
 وَعَقْدِ بَدِيعَةِ وَكَلِمَاتِ وَاَكْرَامِ وَاَبِنِ مَعْجَرِ
 وَاَبَرِ اَزْ خَلْفِ وَسَلَفِ بُوْدِ وَفَوَاعِدِ كَوْنِيَّةِ وَجَرِيَّةِ
 وَفَقْلِيَّةِ وَبَدِيعَةِ وَتَقْوِيَةِ نَدَارِ وَاَسْمِ اَوْ
 حَكِيمِيَّةِ اَمَّا اَنْدِ وَخَرْيَفِ دَرَايَاتِ وَدَعْوَاتِ نُوْدِ
 وَچُونِ بَالِشَانِ مَكُونِدِ كِه اَيْنِ حَكِيمِيَّةِ سَمَّا خَالَفَ

عَرَبِيَّةِ وَفَقْلِيَّةِ وَتَقْوِيَةِ اَسْتِ دَرِ حَوَابِ مَكُونِدِ اَيْنِ
 قَوَاعِدِ مَعْنِي بُوْدِ اَنْدِ وَاَمَّا اَنْدِ اَنْدِ اَنْدِ اَنْدِ اَنْدِ
 كَلِمَاتِ وَاَهِيَّةِ مَعْنِي اَهْدِ اَهْلِ طَبَقِ مَرْبُطَةِ خُودِ رَا دَرِ سِتِ
 نَمَانِدِ نَا اَيْنِ اَدْعَاةِ اَهْلِ طَبَقِ وَاَسْمِ اَسْمِ
 اَوْ عَالِمِ كِرِيْمِ اَوْ عَالِمِ اَوْ فَاَسْمِ كِرِيْمِ اَوْ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ
 وَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ
 مَلِكِ مَحْمُودِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ
 حَاضِرِ كِرِيْمِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ
 اَسْمِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ
 سَرِجِ وَاَهْلِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ
 نَظْمِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ اَبَرِ
 وَاَصُولِيَّةِ وَفَوَاعِدِ عَقْلِيَّةِ وَفَقْلِيَّةِ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ
 وَاَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ
 اَسْتِ خَالَفَ اَدْعَاةِ اَوْ اَسْتِ وَاَكْرَامِ اَوْ اَسْتِ
 مَعْنِي اَسْتِ وَاَكْرَامِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ
 حَاضِرِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ
 وَچُونِ قَتْنِ اَوْ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ

نهادند و حکم یافتند از عید اعلی بر قتل و صا شد و
 او را برین علی را ویران شد و نشان تیر تفتک نمود
 و علی را شتر بین الخاصة العالم بدین او مطعم و کلا
 اکل شد و مدتی آنها را دید و حال آنکه لجم اینها را
 و آنکه لجم اولاد علی و فاطمه علیهما السلام بر صباغ
 و غیر ضار از قبیل شیر و بلبند سگ و کبک و جرم
 است یعنی اینها گوشت آنها را بخوردند و آن علی را این
 گوشت مدتی بر مقامات و مراتب و بخورد معلوم
 که او مد و کذب بوده است و او کذب است خیال
 در زمان حضرت امام رضا علیه السلام الحجة و الشنا
 زید ادعا می نمود که من علیا خباب و زید خا تون حسین
 رضیه صبر المومنین علی بن ابی طالب لم یرضه امام
 و نکذ بلی قبل نمرد و فرمود بجهت امتحان او را در بر که
 شیران خلیفه بنده از آل شیران او را بخورد و صاف
 است و الا کذاب خواهد بود چون ضعیف کاذب را
 شنید گفت باید خورد او را داخل بر که شود و اگر آن
 داخلان بر که شد چون شیر با نان و تخمها
 از شیرها بر داشتند و ما موم با حجب

بام بر که مشاهده می نمودند که شیران بر پای میاد
 حضرت میبایدند و در میان ایشان شیر می
 بود که بزبان سباع تکلف نمود و حضرت بزبان
 ایشان بسیار شیران تکلف چند فرمود و آنها را
 بسر نمودند و اطاعت نمودند و حضرت برین
 تشبیه آورد و ضعیفه از داخل شدن بر که
 امتناع نموده او را عنقا داخل کردند شیران بر او
 هجوم آورد و او را بار بار کوه خوردند و چون آن
 حضرت سؤال طلب شیر پدید نمودند و در وقت
 گفت من پریم و دندان ندارم و در وقت طعمه
 این شیران جوان حل مغبون میباید من با ایشان
 کفتم نزد یک طعمه نروند تا آنکه این شیر پیران
 طعمه حلق خود را استیفا نمایند آنها اطاعت نمود
 قبول کردند پس کسیکه مطعم کلاب و مد فوع
 اتفاق شود قطعا پیغمبر امام و ولی و ناخدا
 امام و باب حکمت الهی نخواهد بود و مسکن عیة
 الله الاعظم و باب الله الاکرم و مهک الحمد و یا

علوم غامضه و ابرار بخورند و بنایند و بخورند عقل
و نقل و حال آنکه شیع و ذیاع و عادی باطله
ممنوع خواص و عوام شده است که **کافی** می گفت
و تحقیق برین نان دل مشور و در طلب با الهام
میریزد لفظ و معنی او و حال آنکه هر عبارت است
و مرکب با و با اعتقاد آن که از او مستفاد میشود
موافق قانون عربیه و قواعد عقلیه و نقلیه و
دینیه و مذهبیّه نیست چنانچه معلوم است و
کافی می گفت من بر ختم و انجمن میگویم و او
ام از اصول و قروع حق است و دیگران بر باطلند
نیز که در علم عمل بعلم و یقین میگویم و دیگران
نظن مینمایند و حال آنکه باب علم مفتوح است و هم
باب علم که با جمیع مردم از ادانی و عالی طاعت و
مرا نمایند و اخذ علوم و احکام و عقاید و حال که
و حصر ام و مسائل دینیه و من هبیه و اصول و
قروع را ازین قبیل نمایند و چون بجهت بنیان
علم باشند سبک نند و عمل عظیمه می نمایند لهذا

برایند

بر باطلند و حال آنکه او از علم و ادراک و فهم
و یقین عادی و عربی و بری بی دو اگر باب علم
مفتوح بود چرا اختلافات ظاهر و بر طرفی
نداشت نما بد و حال آنکه خود او و اتباع و
او در جمع علیات خود مدار را بر قیاسات
و استحقاقات عاطله و اخبار ظنیه الطریقی و
ایات ظنیه الدلالتی داده اند و هر اثنای از اثنای
و زمانه از من کلمات و اهیات چند میگویند
که **کافی** می گفت که مخالف بود بکنند
بالا از اینها اذعان میورد و می گفت من آن
که هر سال است که انتظار او را میکشید و علم
اول کسی که بمن ایمان آورده است و بردست من
بیعت کرده است محمد بن عبد الله صلی الله علیه
و آله و سلم است خالک بردهان او با دجنای میگوید
شد و با وجود این کلمات عاطله و ادعاهای باطله
میگوید الحمد لله الذی خلقنا من فاضل مشیت
از برای خدای است که خلق فرموده است ما را از

اعمال با شیعیه

و زیاده شسته خود و آنکه اظهار از مشیت
میدانند بحیثیت و جهالت و افتوری و ندیده
نهید است و ندیده محل مشیت را دانسته است
و چون بعضی از علماء میگویند آنکه مشیت
سپاسند لهذا او این کلام را نفهمیده است و
این حرفها را میزند و حال آنکه از اصل این کلام
باطل است چنانچه بنفیس در کتاب مشکوٰۃ الانبیا
فرستاده ام پس کمالی که از زیاده ای لطیف آن
خلق فرموده است باید آنکه و پیغمبر با این
و خوب تر از آن تو باشی چو ندیده محمد بن عبد
صلی الله علیه و آله و سلم را که کسی بود که بتو
نمود و چو ندیده تو افضل از وجود او خواهی بود و
قرآن و صحیفه می شود و افضل از فصیح از قرآن کلام
المجاست و ناسخ احکام او است **کافی** می گفت من بعد
العلم و حال آنکه هرگاه که او نبوده و نیست بلکه
مستحق ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر اعتقاد
فرمان جبرئیل بن الحسن العسکری علیه السلام از آن
خاتون

خاتون

خاتون دختر شیعوای شیخ شیخ است
علیه السلام شیرازی نادر دوا و مال هزار و سیصد
سال و کسری است که هر متولد شده است و
ملعون در میان سنی و چهل است و چون بخوبی
الانقب بود این دعاوی مختلفه متضاده را
میکنند لهذا می گفت که اگر جمیع اهل شرق و مغرب
عالم جمع شوند نمیتوانند مثل صحیفه من بیاورند
و ظاهر اعدای قدرت خلق بر ایشان این صحیفه
او از باب کثرت اعدا و نامربوط های او است
که نمیتوانند بگویند و عرب این غلط کارها را نمی
کنند معروف است که علی الفاطمه و عیسی بن مریم را با
گرفتند و در لکن ندیده انصار را میدانست و نه
تربیب ترکیب او را میفهمید و جهالت عجم می گفتند
عرب فصیح اللسان است تا آنکه عرب را مرد
شد از عجم آمدند و او بنا کرد بر عرب حرف
زدن و آن عرب کوش بسیار داد و گفت و
کلمات او عربی است و لکن عیدانم چه که بخیر

کتاب علی بن ابی طالب

تفصیل احکام آبی

بعینه مثل حیضه میشود این باب باب است
 و **کافی** حیضیات فاسده کاسه عاقله باطله
 مضاعف احکام الهی در تغییر داده و آن ها کرده
 و بر آنها افزوده که جمیع قاعده و قانون عقیده
 نقلیه درست عمل بد بلکه جمیع قواعد مذهب اهل
 اسلام آن اول ظهور شریعت غریبی زمانها
 باطل و غلط است قطعاً مثل اینکه صلوة بوسیله
 رکعت قرار داده بجای آنکه چون در حدیث
 خداوند نمازها را دو رکعت دو رکعت و
 فرموده و رسول خدا بر آنها هفت رکعت افزوده
 و حال چون زمان ظهور نبی است و تحریف در
 عبادات مطلوب است لهذا با بی هفت رکعت آن
 او ساختند و حال آنکه حدیث محمد صلی الله علیه و آله است
 تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت
 و هر کس بر خلاف او بگوید یا قورح یا یحیی امین
 واجب القتل و لایم الدفع است **مقتل** حلت این
 ارجاع مفقوده بر وجه واحد نظر با اینکه خداوند

و اگر از آن زنده رکعت نکند
 است جایزه ذکر میشود

مستور

شهرت است که در **قسم** منقسم فرموده است **قسم**
 او را نیز نان داده است و **قسم** او را بر نان
 عطا فرموده است و مقتضای عدل این است
 که هر چه شهرت یک مسکنی میخواست لهذا بیک
 زن نه شوهر چنانکه است لعنهم الله لعنا و بیلا
و مقتل آنکه مال الاثر فیہ و الهام نموده است مثل
 و علیان و قهق و حال آنکه چنانکه واجب کرده
 و او هم داخل مال الاثر فیہ است زیرا که ترکیبی
 است حادث و در زمان رسول خدا
 هم نبوده است و اینها بسیار چیزهای مال الاثر
 را منجرند بطریق اکل مال مثل انواع حیوانات
 و ربوبات و حیوانات و حال آنکه کل شئی است
 حلالی تعریف الحرام بعینه و خلق لکرمافی الارض
 و احل لکرمافی الارض و امر شده است با وجود
 آنکه عقلاً اصل دین شیاء حلت و با آنکه است مثل
 آنکه حوت او بدلیل شرعی ثابت و تحقق شود **و مقتل**
 اینکه نجاتش را مثل زبان و قنوه حرام کرده است زیرا که قبول و لا بیضا

در حدیث

اینجا نکرده اند و باقی الهامی این را از افواه و قلم حجاب
و عبادات و کلمات و صحایف و نوشته جات
انسان معلوم میشود آنگاه تا بحال معلوم آن
انسان بر بخورده ایم که شفاها بیا ان اعتقاد است
فاسد کاسه خود را نمائید و چنان عوام الناس
و مثلین بلباس علماء و خواص متاعث ایشان
را نموده اند بواسطه اغوی شیاطین جنیه و
انسیه و انهم بینه عوام کالانعام میباشند
آنگاه بلباس اهل علم را بخود پوشیده اند و چون
ملا خطه ان ملا عین تا بعین او را می بینیم **ح**
بینیم که غالب ایشان از جمله اراذل الواط و اجار
و او با رش و کلاهش و قلاش و بی دین و با پا
و بی بالک و احب و خوش بخت و مکابر و عذاس و
خندول و منکوب و مردود و مطر و علمای و
و زهاد و عبا و فجه دین و مقدسین میباشند
که بواسطه طلب دنیا و دنیا و شهوات نفسیه
و جهالات حضا و خیالات شیطانیه بر
باطل

صفت مشایخ
باب

باطل میروند و شکها را بر میکنند و قضای
هوای عالم را تنگ و متعفن نموده و بجز هرگز
شنیدن و هرگز خندیدن و مرکب ملاهی و متاع
شدن و متاع هوای نفسیه را نموده و نکات
کاهی ندارند و چنان این بی دنیا خندان عین
و مکانین که خود را بلباس اهل علم جلوه میدهند
و زهد و تقوی صیغه شدند و غار میکنند و
جب ظاهر خود را بلباس شعرا اهل صلاح و عبادت
و عزم میجویند بجهت عوام و بی طرف بلاد
مؤمنین و کثافت قول و مسلمان خرف نموده و در
ترجیح این مذاهب باطل و آیین عاقل سنجیده میجویند
و میکنند که ما خراج بیف نموده ایم و بدون
اظهار رنج و دلیل و برهان آغان قضا انکیزی
و اظهار مذاهب باطل خود را نموده و صند و قتل
مؤمنان و مؤمنات و قطع مسلمین و مسلمات را میجویند
اموال ایشان را بلب و غارت و اطفال و عیال ایشان
را با خیال ظلم و عدوان و جور نموده کی قضا و کینه

و برده و کشتند و سد طرقه ایشانرا کرده خون
انهارا بناحق ریختند و در این جا چندین خلق
عقل و شرع و عرف و عاده و امر تکب شدند
اول آنکه ندانستند اند که خروج فاطمه سیدیه قبل
از خروج سفیانی موجب اقدام بر قتل خود نمود
است و این مذموم است عقلاً و شرعاً و **دوم** آنکه
بدون اظهار دلیل و حجت و برهان کشتن کجایند
نیت چنانچه انبیا و اولیاء و اصحاب قبل از اقدام
حجت اقدام بر قتل و غارت مردم نموده اند و هیچ
عصی از اعصار و هیچ زمانی از زمانه اولیاء
مردم را دلالت بر آن نمود و بادر قاطعه و برهین
ساطعه انعام حجت بر آنها کرد و خواری عادات
و کرامات و معجزات بر طبق مدعی با آنها نمود انکار
آل انکار نمودند آن وقت قتل نمودند آنکه ادعا
با طایفه ای نمادند و دلیل قاطع از برای او نیاورد
و چون مردم قبول نکنند بناء قتل و غارت را بکشد
و مسلمانان و اطفال صغار بیکناه را از شمشیر

زنا و غارت

بدر

بدر نمایند و حال آنکه قتل اطفال صغار عتلاً
و عرفاً و شرعاً و عاده مجمع مذهب باطل و بنا
صواب و بد و مذموم است **سیم** آنکه این اشخاص
داخل زمره مجادین و فرقه مفسدین و الاشرار
مباشند که میکشند و خود و مردم را بکشتن
میدهند و اضرار میکنند و دین و آیین و
مذهب و ملت را بهم مینهند بواسطه حجت
رباست و دنیا و حکومت و سلطنت و طلب جاه
و مال و عزت و ابر و شهوت بکن و فرج آن
روی جهالت و جهالت با آنکه گویا آن دین
حضرت سید المرسلین بکشت آمده اند و میخواهند
مذهب تازه و ملت متحد و دین حادث بر
پا نمایند و حال آنکه محمدی و شریعت احمدی
یوم الدین پیغمبر فی الصور بر پا است که بخیر دین و
شریعت و آیین او دینی و شرعی و ایمن نخواهد
بود و قرانی بخیر قران او و احکامی بخیر احکام او
نیت نخواهد بود و دین او ناصح نخواهد داشت

و شریعت او ناسخ هر شریع وادیان و ملایم و بخند
سابقه و طریقه سالقد است و هر کس منکر بدین ^{می}
از خیر تریات دین مبین حضرت خاتم النبیین
باشد کافر بخیر واجب القتل و بخند در جهنم
خواهد بود و این ملک عین مرده و ده و اشقیاء
مطرح ده شنیده اند که حضرت قائم علیه السلام
فرای را که حضرت امیر المومنین علیه السلام
جمع غوده است بطریقیکه نازل شده است خواه
ظاهر غوده و در و احکام متجدد ده هست لهذا
اند و قرآن من در وی ساخته اند و تغییر احکام
را داده اند تا آنکه بر عوام الناس شنبه غایب
و دعوی مهدویت را ثابت کنند و خروج سیف
را بهایند خود کرده در دنیا می یاست و شکوه
حوالی بر بسند و ما در همین کتاب کیفیت ابراز
و افتاد قرآن و اظهار احکام جدید را بیان می
کنیم تا آنکه معلوم شود که ادعاهای این ملا عین
باطل است و طریقههای اشقیاء یا موافق طریقه بدش

عبد

محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا مخالف
است کلیتاً او جزئیاً اگر موافق است درین اختلاف تا
از چه باب است و اگر مخالف است این خلاف است
یا در اصول است و یا در فروع است اگر در اصول
دین اختلاف دارند و اعتقادات ایشان سوا
عقاید اهل ایمان و اسلام است پس کافر و مرتد
خواهند بود و اگر در فروع اختلاف دارند این
فصل اختلافات علماء و فضلاء و فقهاء در مسائل فقهیه
که این موجب خروج سیف و قتل و غارت خواهد بود
پس هر بقدر بر قطع و قلع و قمع این طایفه ضالک مصلحت
که باین عقاید نازلانم و واجب است و اکثر متابعین
ایشان از مردم مان لبست فطرتی قابلیت بطلان
بیکای بیعانه اند که از باب بد طبیعت و فقر و فاقه
و تنگ دستی طبع بد و از این متبد عین خیر عین ملا
جمع شده اند با امید مال و طمع شکوه و کفر و اشتغال
بکار و منافی با سطره تطبیعات باطله که با ایشان
نماند که ایشان را طمع و منقاد خود کنند از قبیل حکو

و در مائیات و شیطانات اغرای ایشان را میباید
که چنین ادعای باین بزرگی از این اشخاص جفا
در دوع مشهور و شهرت باین زیاده هرگز
خواهد شد و حال آنکه شهرت بدون شخص بحث
و تفحص و تحقیق ندارد بلکه بسیار شهرهاست که اصلا
اصلی ندارد پس مردم ضعیف العقول بی ثبات
قدم در دین باین شهرت کاذب و اغرای شایع
طین جیغ و الحی و طبع غودن ایشان عال و جاه
و ریاسات و حکومت و بانیکد آکی ماکشته شود
باین زودی زنده خواهند شد و سلطنت و
یاست ظاهریه و بیوتیه از ما خواهد بود و حال
زمانه مان امتحان و آبتل و زهران ظهور و رجعت
است لهذا بعد از کشته شدن زنده می شویم و
روح ما با در بدنه های دیگر داخل میشود و دنیا
رجوع میکنیم چنانچه روح حضرت ائمه اطهار رجوع
نمایند و زنده اند و روح طاهره انوار زاهره ایشان
در این ابدان تجلی نموده است و از ایشان ظهور و

عود از این دنیا

بود

بروز نموده است و باین منخفات مردم مان
بجاده بیکارم لب فطرت را فریب میدهند
و اسم هر يك از لایط و زانی و شارب الخمر
و جاهل و فاسق و فاجر و مکار و غدار را
تغییر میدهند و اسامی مبارکه ائمه اطهار علیهم
السلام را بر سر آنها میکنند و ندیس یکی را امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با شه نام
میکند و یکی را حضرت امام حسن میگویند
و یکی را حضرت امام حسین نام میکنند و یکی را
حضرت امام زین العابدین و یکی را حضرت رضا
و یکی را حضرت یحیی و یکی را حضرت قائم و یکی را ملعون
جیشة نجس را مسمی بصدد نقیض طاهره قبول عد
فاطمه زهره علیها السلام العیاذ بالله می نمایند
و ملعون دیگر را حضرت علیا جناب زینب خا
یا فاطمه معصومه یا حکیمه خاتون نام میکنند
و هر يك از این اشقیاء و ملایعین را که باین نام
های مبارک میخوانند کمال عزت و احترام کنند

کویا
 چنانچه عزت و احترام بان امام علیه السلام
 میکنند و میگویند روح ایشان در این بدن
 حلول نموده و حال باین ابدان بد نیارنج
 نموده اند بقاعده و قانون ملک خدا و قضا
 معذرونها هر چند قدر و الحاد و کفر و ارتداد
 است لهذا مؤمن باید احترام از این اقوال
 شیعه و اعمال خبیثه و اعمال یحیقه نماید
 و معاشرت با این مرتدین دین مبین حضرت
 سید المرسلین علیا نماید تا آنکه از دست
 شیاطین سالار نماید **و** جهت فریب دادن
 ایشان میگردانند قلوب ایشان مرض و زنجیری
 باشد پاره از این یونجات و ظلمات و عدل
 و دوا و علم حروف و حروف و شمع و سحر و جادو
 و کلمات و واسطه ادویجات و ادویه و ایشان
 ظاهر میکنند که تا عجیب و اطوار غریبه بنظر ایشان
 می آید و بعضی از افکار بعضی از حلویات مثل
 و نقل و قند و نبات بکام میزنند و بخورد و حال

علی است

و فرات

و فساد و فساد میدهند لهذا احقرین و فاسد
 سفین و فاجرین بد و را ایشان جمع میشود و
 میگویند فلان مجذبات و فلان علی است
 فلان عیب است که از آسمان نازل نموده است
 و فلان بعثت میرد و فلان نفرین میجوید
 مثل تاثیرات چرس و سگ و شراب و عرق
 آنها هر فسق و کفر و زندقه و الحاد است که
 بعد از او برده و جمیع اقسام این فتنه مبطله
 ضاله مضله آن تقلیبات و تقلیبات و
 تقلیبات و تقلیبات و تقلیبات و تقلیبات
 تقلیبات که در علم نوا میسر است که راست
 با ضامها باطل و حرام است بلکه فاعل بحر اگر مسلم
 است واجب القتل است و اگر کافر است لان الحاد
 است و تقلیبات با نواعها حرام است خواه نصرانی
 حواس ظاهره یا در حواس باطنه نماید و حواس
 در بدن یا در روح و عقل و نفس نماید خواه
 ذات باشد و خواه بر کمالات از اجزاء ارضیه و سماویه

باشند این ملک عین علی ما بقولون بواسطه است
 این ادویه وادعیه تصرف در عقول و نفوس این
 جهال فساد می نماید و چون ایشان ضعیف
 البقول شدند معتقد باین عقاید فاسد گشته
 باطله می شوند و دین و آیین را میخوانند و
 چنانچه در حق خود حسد بسال حبوب الحقا و مردم
 خوراند تا آنکه چون ایشان خوب با حق شدند
 انگاه ادعاه الوهیت در میان ایشان غی
 ایشان از او قبول نمودند و این خدا عین ^{حق} مکار
 علی ما سمعته من عینی و احدی چنین میکنند که
 خرم را بن ایشان میگویند اسمان مشیت شد
 و ملک نگه زن دل نمودند و عرش نمایان شد
 هشت مشاهده و محسوس است مشهور است که
 محمد مصطفی تا محراب کشید بود و خرم را بن او
 از صوفیه بدو را و حلقه زن ده بودند و در
 عالم خلسه فرو رفته بود که ناگاه فریاد برآورد
 که ای کنایه کن چون بحال آمد مرا بن با و گفتند ایها

کلمه
 شریف

میشد خبر لفظ بود که او استیو دی گفت من بخود
 فرورفته بودم که ناگاه دیدم جبرئیل امین
 نازل شد و گفت ای محمد مصطفی خدا امر فرمود
 است که تو را بمحراب برسانم تا آنکه گشت و سلی خود
 را انداخت میان معتقد من و مرا بلند نمود
 اسمان هفتم کند را بنید تا آنکه بنزد عرش رسا
 بر خطاب مستطاب با و رسید که ای جبرئیل او را
 عرض کرد ای فرود چه کردی او را و می عرض کرد
 که محمد مصطفی را او را در محراب رسید که بن بقول
 گفتم که بر و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 را بیا و سر فروخته دیگر را او را به برک دو را
 بیا و بر جبرئیل از خوف و دشت بران بر میگردد
 ن مین شدند دیدم آنکست او بیرون خواهد
 آمد و من از اسمان هفتم بگذر من مین خواهم افتاد
 القاسم جبرئیل نمودم که آنکست خود را بکن کردن
 فرعون نیفتم ^{ان} ملا عین عیبت اشخاص شقیاء و
 بیکار بیچاره اسقاط پاره از تکالیف شرعی را

غوده علی المشهور بین العوام والخواص وحق
 بیاطل وباطل وحق غوده پاره اختراعت
 جعل غوده اند و اسم او را عبادت نهاده اند
 و اعتقادات و عملیات را منقلب غوده معقول
 اند و مردم را باور دعوت مینمایند لهذا بعضی
 اجزاء را کان و شرايط و مقدمات و مفارقات
 غاف را فرستاده و برخی را بام و دوزخ را
 غوده و بواسطه استغفال آلات ادویرجات
 نظرات ایشان لغبت و دوزخ را بی و در حال
 انکه شیطان مثل تصویر تمام میشود و خود را بالایش
 مینماید و ایشان را اغوی و گمراه مینماید زیرا که
 فوضو لغت را این دوزخ مکران برای او دست
 بهم میدهند لهذا پاره جزیها نفل ایشان می
 آید و آنها میگویند ما ملک نگه و روحا نیابین
 و کر و بین و خجسته بن و مقدسین و قصور
 و حور العین را ملک حفظ میکنیم و چون کشته
 شدیم بمهراب عالی و مقاصد متعالیه فایز
 می شویم

می شویم و حال انکه در اسفل ساطین من
 خواهند بود و میگویند در دنیا خجسته و لطیف
 میشود و بخت دست حضرت ائمه هدی خواهد بود
 و باب الله الاعظم و حجت اشیا لاکرم و حق
 دین و حال انکه بختها نیز مثل جریس و نیک جری
 دیگر نیست و نخواهد بود و میگویند نفوس
 صعودی و فرقی میکنند و از عالم ظاهر جسم و
 جسمانی و ملک و ناسوت به لاهوت لطافت
 و جبروت و ملکوت و روح و عقل و نفس متعالی
 عروج میجو خواهند نمود و با حور و قصور و ملک
 در اوج فرسوده و ملک هم از هم آغان خواهند
 مثل مزاج و قیاس محض را با **ع** این ملک عین
 جمیع ادیان و ملک و ملک هب و بخل با طله و عا
 و صحیحی است جزء اعتقاد دامت و عملیات بر داشته
 اند و او را معجونی خبیث و کب ملعون ساخته
 اند و اسم او را با بیب نهاده اند چنانچه مجموع
 از غیر از واحد میشود و کلاخرا این مذ هب باطل مافوق

ترکیب غایب

ان عقاید و عقایات فلا سف و صوفیه مطلقا
 حلالیه و اتحادیه و تمیمی و دهریه و صانیه
 و جویسیه و هیود و یهود و نصاری و مکه
 و حکما و عرفا و از شرایی و مشائیین و
 و یحیی و حنفیین و ربانیین و مسلمان و
 و مقوضه و مؤمنین و احبابین و یحقیقین
 و صوفیین و زهدیین و کافورین و غیره
 اختلاف طایفه باطل و باطل را بحق نموده اند
 بجهت آنکه گردن و چون مذاق مردم مختلف
 است هر کس را بیک مطلب اعتقاد و عمل
 مطابق و موافق طبع اوست گمراه نموده اند
 و از راه بدیه می بیند و غالب لها باطل و عاقل
 است و لکن دام عوام کالانعام و کسانیکه مدعی
 فهم و بزرگی میباشند میباشند و چون فرقه
 این مطالب و مقامات شدند و از آن خلویات
 خبیثات ملعونان چشیدند این است که متاع
 الهی را میکنند و از عقاید حق عدول می نمایند

و غیره

و تغییر احکام الهیه را می دهند و استخفاف بر
 عزای محمدیه و طریقه عالمیه علوی می نمایند
 و فاسق و ظالم و کافر میشوند و اگر خلفه اش
 با سلام منعقد شده است مرتبه قطعی میشود پس
 بحزن لعین و واجب القتل خواهد بود و مال او
 را در میان ویرانین او را بدین تقسیم کردند
 او را بدین عدله و فاکت که چهار ماه و ده روز است
 بکسر و مردم را بدین اوجنتاب نمایند و باطل
 نبی با او ملک فاکت تمام نمایند و اگر بنمایند خود را
 ظهور نمایند و تو بر او در دنیا قبول نیست و
 قتل مطلقا از او ساقط نیست و یا تو بر او در
 آخرت قبول است یا نه در میان علماء و فقهاء
 رضوان الله علیهم خلاف است خبیثانچه در کتب
 فقهاء نوشته اند و اگر عبادی در حضور مرا
 نمایند از قبیل صوم و صلو و خواندن قرآن و
 میشود خود بجهت فریب عوام کالانعام است
 چون دام صید عوام بلکه خواص است و با وجود

احکام الهیه

عقیده فاسد و عیالات مشتمل نخواهد بود پس
اعتباری بکثرت این سووم و صلوة و قرا و التبت
نخواهد بود و از کار حلیه و خفیه و بالایشان
است مثل خواجه که از کثرت سجود در زمان پیشانیها
و کفهای ایشان مثل زانوئی شتر پینه بسته
بود و در کفهای ایشان از شب خوابها زرد
شده بود و از بس قرآن و ذکر و دعا میخواندند
از جمله قرا و عبتا و در نهاد معرفتی بودند و
با وجود این تقدیر خشک با امیر المؤمنین بودند
و برادر خوج غوده با او مقارن نموده اند تا آنکه بفرمود
ذالفقار و حیدری با سفل السالین من الناس
فتند و عبادت بعضی از ایشان مرتبه بود که را
میگویند شبیه ناسرین در کوههای کوفه یا مکنه
در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودند و عبودیتی
کردیم تا گاه در آن دل شب تا از خانه او از قرا
خواندن فراموشیدیم که این ایه مبارکه را مخصوص خویش
و که به روزی تلاوت میفرمود امن هو قانت

طریق عبادت
خواجه

اللیل

اللیل من مبادرت نمودم و عرض کردم یا امیر
مؤمنین عجب مؤمن خالص است آن حضرت فرمود
از اهل آتش جهنم است و از اینجا که شتمین کشت
در یکن من جرات استغنا نکردم که سب او را
آنحضرت سؤال نماید تا آنکه در جنبش نفرین
چون آنحضرت در میان کشته گان میگردید و بدیده
بجوب دست خود کشته را بر گردانید و فرمود
امن هو قانت انا اللیل من ان وقت
دانستم که این همان شخص است که آنحضرت در آن
شب فرمود او را اهل آتش است و این اشقیاء
حقا و از روی سفاکت و حماقت و جهالت و
شقاقت و قساوت بدون آنکه اسباب و
اوضاعی از برای ایشان مهیا باشد بدون
ناحصر معین بجبالات فاسده کاسه جاهلانند
احقانه با چند نفر از الوط و اشقیاء تمهید نمود
در صد داطفاء نور شمع الحویلی میسوزید و
خواهند بوجو مبارک با دشاه دین بنهاسیب

برسانند و حال آنکه نفهمیده اند که چون خدا
 و نفاذ در حکم امنیت عالم را بوجود مبارک
 او قرار داده است لهذا آن بابت لطف بر خدا
 عالمیان حفظ وجود مبارک او لازم است
 و فاهیت عباد خود و حیوانات آن وجود مبارک
 مظهر قدرت خود در حفظ نمودن عقول جمع
 عقل در این دی حیرت سرگردان شده اند و
 قیل: چراغی که این در فرورده و هلاکت
 بفکند جانانش بسوزد و کما فی قطره شفا
 حق و در همد در قتل علم و عقل و فقه که
 انبیاء نوح اسرار میباشند برخی نیند و فقه
 در عالم میباشند و اهانت مؤمنین و مقدسین
 مسلمین میباشد و در این حرکات و سکنات شیعه
 قبیله ای عقل و بین و حیالات و محال و عرافت
 و بیداری و بی نظری و بی فکر و بی دور
 عاقبت اندیشه و خیریت و شران دنیا و آخرت
 و باین اصاله حق حقیقت و حجابات جهالت

عالم

عالم فتنه انگیزی میکنند و خود و خود دیگر را
 بفرقه و مملکتی اندازند و خون خود را در دنیا
 هدر میدهند و در آخرت خود را بخند و خند
 جهنم بنمایند و انبیاء در دنیا خود را با انواع
 فصاحت و قیاح مبتلا نمایند و داخل زمره
 نیند بقیع العذاب الادیون دون العذاب الا
 میشود و بحکم و جان خود انواع و اقسام الام و
 و اوجاع و اذیت و آزارها میبردند که خود اقدام با
 نموده اند و کتب انوار بدستهای خود کرده اند
 و شیطان بواسطه حصول طلب خود اسباب غرض
 در میدان خنک کت و حیالات ایشان میباشد و
 اختلافت در این میان می نماید و ایشان را بجهالت
 لات باطله میبرد و باطل را بنظر ایشان بخوبی
 می آورد و حصول در جسم ایشان نموده تصرف
 در جسم و کوش و عقل و نفس ایشان میکنند و با
 و بیک انصاف ایشان باطل را جلوه میدهد و
 حیل میپوشانند و حیاتی آنها بنظر آنها جلوه میآورد

روح شیعه عالم الناس

والشیء ان یصیر هیلاً و یجبت اضلال واعوام
 و یکران لهذا این اشقیاء ذکر کشیدن و چشیدن
 انواع الآم و اسقام و اوجاع و حرارت کارد و
 تیغ و اشترار و حرارت ضرب و شتم و سیم می کشند
 بلکه مشغور به الشیء غشود و یجند جهت **اول**
 آنکه شیطان در بدن الشیء می دهد که سزا
 شو نتجبت آنکه دیگران چون به بینند بگو
 یند الشیء بر حقند که رجوع نمیکشند و این
 موجب فساد عقیده الشیء میشود **ویم** آنکه
 چون یقین بگشاید شدن میکنند هر روز
 از خوف آب شده بر وی حکم الشیء میریزد
 و روح تو جبهه بیرون آمدن می نماید لهذا
 التفتا و یجشید به اعضا و اجزاء بدن که نه الا
 را ندر **سیم** آنکه بدن الشیء مثل مادر سر بازده
 سر می برد لهذا این که در عذابها و آزارها بادنی
 تا بی غنما نبیند بر آن که مهورت شده اند و بخیر
 شریک الشیء باقی مانده است این دام نبرد است
 شریک

شیطان است بجبت اضلال عوام الناس و کلک
 خداوند عالمیان مکر او را باطل می نماید و هر
 فتن و تیرگی زب که معلوم است که این کفر
 عذابات درین د عذاب اخروی کفار چیر
 نیست و حال آنکه محارب و مفسد و مرتد
 خداوند در دنیا و اخروی عذاب صغیرها
و این اشقیاء و محنائین و سفهاء معلوم نیست
 خایع داشته باشند یا آنکه سر می دهند در
 سستی داشته باشند بلکه اشخاص متعدده
 اسامی مختلفه در میان میگذرانند و افعال را به نما
 خود میدادند مثل اینکه **یکی** را باب الله **و یکی**
 را محمد الله **و یکی** را حضرت اعلی **و یکی** را حضرت
 قدس **و یکی** را صبح اول **و یکی** را حضرت ذکر
 اکی **و یکی** را مولی المولی **و یکی** را حضرت اول **و**
یکی را نور شرف **و یکی** را درم بیضا **و یکی** را حضرت
 ابداع **و یکی** را صد الفیض **و یکی** را تجلی اول **و یکی** را
 حضرت عظیم **و یکی** را نفس حایثه **و یکی** را ان لبه

و یکی را به برنج البرازنج و یکی را شیره
سویق و یکی را دشت کلید و یکی را نقطه سیا
و یکی را برنج حبه کبری و یکی را عصاره عیب
یکی را جمع الجوامع و یکی را طله ناصه و یکی را اخلاص
الجمع و یکی را وجده حقیقه و یکی را را بطه کلید
و غیر اینها از اصطلاحات و اطلاق قات و
اشیا که عکس کرده اند از برای هر فاسق و فاسقه
و فی شایع و این اصطلاحات حیوان عرفا و
صوفیه و حکماء الحیة است که بقیلان آنها
بحقیقت محمد و ذریه طیبه علویه و فاطمه
نموده اند و بعضی اجناس را بمطاهرات و عنوی و غیر
این کلمات میباشند چنانچه در مشکوٰۃ الانوار
نوشته ام و اساسی متحد شده دیگر هر دارند
انها را هر چند از سفر اجناس و نموده اند مثل
رکن رایع و رایع ارکان و او تا د و نقباء
نخباء و قطاب و حجاب و نواب و نواب و غیر
از اینها از اساسی که آنها را از محل خود اخذ
کرده

کرده بر سر خود نهاده اند و مدعی این امور باطل است
نصفه گذشته اند مثل حلیه و شلغاف و آویز و بلیه
نقوش و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
حال دست بکار مثل بایه و کینه و بعضی
اعداد آنها که از جمله علامات ظهور و غیور است
نقبت الله فی العالمین صاحب العصر و است
این باب تا باب مهمل ال محمد بود پس اینها از علامات
نبیها ظاهر شده است مثل خروج دجال و سفلی و
اسماء و عیسی و غیر اینها که از علام حقیقه است و شاید
این علامات تا دیکر تا آمد با انکه در مشا خود و حال فی
ملعون قرار داده باشند مثل اینکه طرستان را جوره
نام نهاده اند و این را بگویند و معجزات و معجزات
و باطل جمع نموده اند و مردم بجهل و نادانیت میباشند که شایع
درین زمینه میباشند و با وجود اینکه از اینها از برای داشته
و عجب است که بواسطه ظهور اعمال و بی افعال و بی فایده
توضیحات استماعی و توجه اند و بعضی از اینها
از حد سهل و دشوار و حجت عالمیه و حق متعالی علی

قدر قدرت دارا در بیان سکندرشان شاهنشاهی
 حضرت نادر شاه السلطان العادل **ناصرالدین شاه** ناجا
 خلق الله ملکه او عمل له و باهتمام تام اما برت و امانت
 نبالت و عدالت ایاب بفرموده اولوالالباب و
 امر الفهم و مرجع طوائف محاسن الحکم و السنن الفاضله
 حلاله مآ اعلی قدر صدق اعظم عظم الله قدره فی العالم
 و قلع و قمع شده و میشود و قطع دایر القوم الذین ظلموا و
 ذنب العالمین **ظلمات** بدانکه هر کس در دنیا مدعی
 باطل یا صحیح میشود او را با نظر عوام و خواص مدعی
 که از برای او تقیه نداشته باشد بخلاف این ملا عی
 باستباب الشان که کلمات و احکام و مسائل چندین
 که بجمع و جمع مرتبه باجمیع ادب و ملت نیست و
 عقل و نقل و عرف و عادات و شرع و عرفان دنیا و
 داری و دین داری در دست نمی آید و بسیاری از آنها
 قطع و جعل نموده اند بجهت دین محمدی را سلیقه
 الاسلام لهم بزنند و بسیاری از بجهت کفر و نادران
 را فریب داده و باعث خرد و غایتند زیرا که هر
 شورت دین به میباشند و موافق ایشان را جعل نموده اند

احکام

باص

ما هم بعضی از کلمات مسموعه و ایهیه مجموع و
 احکام باطله و اعلاطه مطبوعه در نوشته جات و
 رساله و صحیفه ایشان را بیان میکنم تا آنکه رجای
 خواص و عامه عوام واضح شود بدانکه در شرعی
 محلی به اختلاف در چندین موضوع میشود که
 بعضی از آنها کفر بعضی خروج از مذهب و بعضی
 فسق و بعضی ایمان است زیرا که با اختلاف در
 مسائل اصول دین است یا در اصول مذهب
 یا در فروع دین است یا در فروع مذهب است
 و از این اختلاف در مسائل و عقاید مسائل
 ضروری دین و مذهب است یا در مسائل مجمع
 علیهای این دو است یا در مسائل مختلف و
 لیس شریعت اختلاف میان امت حضرت مهالك
 محقق است **اول** آنکه اختلاف در اصول دین باشد
 پس هر کس که نطقه او در اسلام معتقد شده
 باشد از جانب یکی و ما در هر دو یا از جانب یکی
 از هر دو و هر و هر یکی از اصول دین معتقد

اختلافات با

و بیان این مسائل را در این کتاب

حضرت خاتم النبیین عمر سو در مد ظری تحسین
ولانم القتل است و مال او مال و ابره او است
و زن او بر او حرام است و باید عده و فوات نکاح
دارد و احکام اموات بر او جاری میباشد ^{اول}
دین در نزد جماعتی از محققین این شده است
که اعتقاد بخلع و اقرار بر بائی توحید الهی و نبوت
حضرت رسالت نباهی و معاد که دو زنی است
جمله عباد باشد داشته باشد و جمیع امور از عباد
و کلین عدل و امامت را هم داخل او نموده اند پس
اصول دین مبنای بر این پنج میباشد اول توحید یعنی
وحد نبوت و حق دانستن الهی که ذات احدی حضرت
باری تکلیف و بی شریک و همتا است و توحید
بر چند معنی ^{همه} مشهور میشود و توحید ذاتی
و توحید صفاتی و توحید خلق و توحید عبادی
پس هر کس منکر وحدت نبوت و فردانیت الهی شود
کافر و کج و مخلد و در جهنم و جایز القتل است و
عدل است که واجب است اعتقاد نمودن بآنیک خدا

در افعال

در افعال خود عادل است و ظلم بر بندگان نمی
کند و جبری بر اهلانکرده و بخود اهدا نمی
نبوت است که واجب است اعتقاد نمودن بآن
محمد بن عبد الله این هاشم عبد المذنب رسول
خدا است و حق بناده او است و جامع همه پیغمبران
است که بعد از او پیغمبری نخواهد بود تا روز قیامت
پس هر کس دعای نبوت نماید بعد از حضرت کافر و
کج و مخلد و در جهنم و جایز القتل است و هم
هر کس انجساب را حاکم بپیغمبران نداند و بگوید بعضی
بعد از حضرت خواهد آمد کافر است خواه علی الطاهر
بگوید محمد بن عبد الله خاتم پیغمبران نیست یا آنکه
از او پیغمبری خواهد آمد و خواه باطله بگوید یا اینان
بگوید و حق بر فلان نازل میشود یا آنکه فلان با حق
بر فلان نازل شده و میشود و این کفر است اصحاب کبر
بالسر قریب من الدین و المذهب و حق بعد از رحلت
حضرت رسول منقطع شد و دیگر کتاب یا انبیاء
حق بعد از زمان نازل نخواهد شد و قول بنزول

انها کفر است علاوه بر اینکه آنچه نازل میشود بر
 با موافق است با آنچه خدا بر حضرت رسول فرستاده
 است یا مخالف و مبادا اگر موافق است تحصیل حاصل
 لازم علی بن ابی طالب غلط فیه است عقلاً و اگر مخالف است
 یا مخالف است آیات و احکام و حکایات و سنن و قرآن
 و آداب او است یا با بعضی آنها مخالف و با بعضی آنها
 موافق است پس با آنچه موافق است لغوی و فایده نمی
 است زیرا که تحصیل حاصل است و با آنچه مخالف است
 کفر است زیرا که یا لازم دارد کذب آنچه در قرآن خدا
 بر رسول خدا فرستاده است یا آنکه آنچه حال نازل شده
 است باید ناسخ آنچه بر بعضی نازل شده است باشد
 و از این لازم علی بیجا تمام البتین نبودن حضرت رسول
 یا آنکه آمدن پیغمبری بعد از او یا آنکه ناسخ نبودن قرآن
 و قرآن او سابق بر دین سابق و کتب سماوی و سابقه
 یا آنکه محبت دعوی نمودن غیر بعد از او پیغمبری یا
 قول وحی یا حلال نبودن حلال او و حرام نبودن حرام
 او نافی است و از این مراتب بفرقه اهل دین مبایعت

و الحاد و زندقه و زندقه است و این باب باب این
 بعضی کلمات خشن ماب او بری ادب کاذب است و بی
 کند و کاهی دعا از قول وحی بر او میکند و کاهی ناسخ
 بودن آیات و حکام و صحیفه میشود و ملعونند و
 قرآن و آیات و حکامات الهیه را میکند و کاهی میگوید
 که آیات از جانب خدا بر من نازل شده است و کاهی میگوید
 و کاهی میگوید و وحی بر حضرت رسول نازل میشود
 بر حضرت قائم الفضا میکند و جناب بر من افاض میکند
 زیرا که من باب علم او هستم و من باید مردم القاعایم که
 و کاهی ادعا میکند که من نازل کرده ام صحیفه و کاهی
 میگوید من حضرت صاحب الزمانم و کاهی میگوید پیغمبر
 عهد مرا از جمیع پیغمبران خداوند عالمیان گرفتار است
 هر کس طاعت من در آخر بان شد و هر کس قبول نکرد
 ان بلیون شد حتی پیغمبری که عهد میثاق مرا قبول کرد
 یا آنکه نازل و در آن در قبول نمودن او نمودن
 شد مثل ایوب و یونس و یوسف و عیسی و انبیا
 و کاهی ادعا حلول نمودن نور محمد و در حق میگوید

و از این کلمات جناب

و میگوید مهنگ نوعی است و در صبح و نور او با بد
 در هر روز مان و عصر بر بدن شیخ جلوس نماید تا آنکه
 عصر خالی از جهت نباشد و در این زمان هفت
 بر بدن من طول جلوس کرده است و عینا زاین ان
 کلمات تحفه باطله عالمه جعیه و اهدیه فاسد کات
 غلطه غیر مرتبه ملعونه مشهوره چنانچه این کلمات
 دعاوی آن نوشته جات و محایف مینویسند و
 تر قیامات ملعونان خود باطله این اشیا ظاهر میشود
 و ما بعضی از آنها را لا بد نقل میکنیم تا معلوم شود غلطها
 و کفرها و ان تداد و بیخون و سفاهت و حماقت و
 حماقت اوط بناع او بد و ناله طناب کلام و هو
 او شود از انچه نوشته ملعت رسته و شیطنتها
 او است که بطلایف دنیا الله الحرام الحاج محمد کی همان
 که ماف نوشته است و بدست ملا محمد علی مان بدست
 داده بجای او فرستاده بود که بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین و رب السموات و الارض
 اله الا هو قل ای ای فخر جبر ان کتاب در بسم الله

لازمه

لازمه و ان شاء الله الا هو قل ای ای فاسمعون ان اذیع
 ما اوحی الیک من کتاب ربک لا اله الا هو قل ای ای
 فاشهدون شهادته لا اله الا هو العزیز القدیم
 اشهد الله فی ذلک الکتاب ثم خلقه کما قد احب الله
 لعبد الله لا اله الا هو الفخیر العظیم و لقد قرأ کتابنا من
 قبل من علی الارض انما بنا بالعدل فاولئک هم الساعون
 و ان الذین اتبعوا الهوا ثم هم فاولئک هم الظالمون ان
 انبأ من انا بنا عدل و کتاب الله ايات الاولین و ما
 من بعد من الخلق من حج الله لیسبون لو اجمع الان علی
 ان باقر بنی ذلک الکتاب الذی قرأنا الان الیک لن
 نستطیع ولن یقید من ولکان الحق عین و نعم علی
 الضعف و الله فوج حکیم فاحملها الیکرم ان اتبع حکم ربک
 ثم اخرج لجهنم بقية الله امام عدل مبین هو الذی بید
 ملکوت کل شیء لا یزب من علی من شیء ان عند الله
 و کتاب حفیظ و ان الیوم فرض لمن علی الارض من غیرها
 و شرها ان یخرجوا من بلیهم مهاجرا الی بلد الذی یرحمکم
 بقية الله امام حق عظیم ان الذین یمایعون الله ربکم

این کلمات را با احتیاط بخوانید

فوق كل شيء والله لا اله الا هو لقوى حميد ولقد
 في كتاب الملوذ ان اذكر واذكر الله بعد ذكر بقية
 الله في الاذان بانته على صراط الله في كل لوح حفظ
 ان ارفع هذا الحكم هجره واخرج نفسك مع الذين
 اتبعوك في الارض على القربى القوي بالالات المحكمة
 قبل ان يرد اليك طريقت وان ذلك هو العون
 ولقد سنا عليك حكم ربك قبل الناس لتكوت من
 الناصرين لكتوب ان اخرج من بينك ادع الناس
 دين الله الخالص ارسل مثل ذلك الكتاب المشطر
 الارض من بينك والسمائل ولا تخف في سبيلك
 من احد فان فضل الله عليك والله شهيد علمه
 كفى بذلك الكتاب حجة ذكر اسم ربك لمن والتمس
 ومن في الارض والله خير علم ولولنا لنزل في كل
 حرف مثل ايات القرآن والله قوي عزيز سبحان الله
 ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المهاجرين
 والحمد لله رب العالمين وجون مقصود ان ابن عماله
 فهم عوام الناس است لهذا من كتب غلطهاى ونقاوت

غنىم

غنىم چون عوام عادى ز اين مقام ميا شد لهذا
 اقتضاس بر صفت تحت لفظه او ميشود تا معلوم كرد
 غلطهاى او و اگر نه چه که ما ميکنيم معنه نداشته يا
 بآنکه کلمات او بهم ربط نداشته باشند نقصير يا
 بدت بلکه بر کلام است اگر چه در بانه مقامات باره
 ضرورت يات را هم ذکر خواهم نمود ان شاء الله تعالی
 او اين است که ذکر پروردگار توان بر اى و بر قدر
 از مراست در ياد سفيد بدت خداى مکرر و بگويد
 من بپروردگار بيايد اين کلمات معنه نداشته و بگويد
 او و بخوان کتاب پروردگار خود را بر سجده کن ان
 بر اى امراد و بد پرست که او بدت خداى مکرر و بگويد
 دى من بپروردگار و در انجا دو دعا کرده است
 انکه نوشته خود را کتاب خدا گفته است و اين غلط
 يا انکه خود را او خوانده است و اين زندقه و انکه او
 و کفر و جحود و شرک است و بگويد بگويد انکه امر نموده است
 بجهنم کن دن از بر اى امر و در ان امر او خود او باشد
 که کفر و جحود است و بگويد که سجده از بر اى عین خدا جان

مانند خط اعتبارات با ب

پروردگار

نیست مگر آنکه خود را خدایا بنمایند که گفتند این هم
 که در شرک است و اگر مراد از امر خدا باشد هیچ
 از برای امری ندارد زیرا که حق است و سخن از برای
 معنی معنی ندارد و امر هم امری است خدا نیست و آنکه خدا
 عالمی ندارد که وی کرده است کسی توان کتاب پروردگار
 تو نیست خدای مکر و مکر دیگر من پس شاهد شویدی
 یا شاهد کنیدی و در اینجا نیز غلط دیگر گفته است که
 فرستادن نوشته میشود و شایسته نیست خود را
 و حق کتاب پروردگار و قوام داده است و این گفته
 غلط است و امر کردن متابعت او بدون سند و
 و دلیل غلط دیگر است و جهاد داده است خدایا آنکه
 نسبت خدا فی خدا در این کتاب قبل از برای خلق است
 بعد از این بنا بر تحقیق دوست داشته است از برای
 خود آنکه نیست خدای مکر او که غفور و علیم است این
 معنی ندارد مگر کتاب او اما مفردات او و عبادت که از
 قرآن و دعا پرور داشته است و هر چه تحقیق که لازم
 بودیم ما کتاب را از پیش از برای کسیکه بودی و

و آنکه در این کتاب است که خداوند پروردگار است

است

است آنکه داخل باب شوند سجده کنند شاگردی
 شمار ستکار شو بدین فقرات انصاف که غلط است
 است زیرا که اگر این نوشته او کتاب خدا است خدا
 بویکی فرستاده است رسولی که این کتاب را خدایا
 او فرستاده است و مردم امری بجهت خود را از برای
 باب کرده است که کسی خود را و بنویسد از آن رسول باشد
 زیرا که خود را و باب است که خدا مردم را امر سجده
 کرده است پس باید بنویسد باشد و آن بنویسد حضرت
 نیست زیرا که میگوید که کتاب از پیش فرستادم پس
 نبی اسرائیل مراد باشد و بنویسد حکم ایشان از برای
 خود ثابت کند با وجود آنکه میگوید با آنها که از پیش
 بودند داخل باب شده اند در حالتیکه سجده کنند
 بودند شاگردی که شمار ستکار میشود بدین غلط است
 زیرا که فعل سابقین موجب استکار برای لاحقین میشود
 پس اگر این کلمات رسول خدا یا امام عصر است خدا
 کتاب بر سابقین فرستاده است رسول تمام
 و اگر کلامی است که احب الناس است پس باید علامه الوهیت و

در این کتاب است

فرستادن و می کرده است و این کفر است و باز آن دعا
با بیت نموده است که مردم بحقیق اول نموده اند و در
و در چنین حال هم باید بحقیق او نما بند یعنی آفتاب و
اول کند پس با بیت با هر بیت ضافات دارد و هر
دو در دین است و این مغلطت در این خود جمع کرده است
روی محال است و بدستیکه کسانیکه متابع نموده
ایات را مانع عدل و راستی برایشان همان سبقت
گیرنده کانتند و بدستیکه کسانیکه متابع نموده اند
عوامل خود را برایشان همان ظالم اند و بدستیکه
ایران ایات را مقابل در کتاب خدا ایات اولین را
و چنانکه این بعد از خلق انجمنها علیه هر انبیاء
مکینند و این عبادات بحقیق غیر مرتبه و ذکر کرد
است و هر کدام معلوم این است که ایات این بحقیق
مقابل با ایات خداوند است که پیش فرستاده است
مثل نوره تعالی و نور هدایت که در اینجا خود را
مقابل انبیاء عظام حق خاتم انبیاء گرفته است و کلام
مشهور خود را مقابل کلمات و ایات قرآن و سایر

مفرد

منزل من السماء اگر فست است و هر کدام فقر تا نبی را
است که بعد از این انجمنهای الهیه سؤال میکنند
و هرگاه جمع شوند نفس برانیکه بیاورند مثل این کتاب
انجمن نازل که نازل کردیم ما الان او را بحقیق
الیه بنمایند و الله قادر بنفیند و اگر چه بود
با شجرین که مدد نما بدینا از این نریا و دین و خدا
قرنی و حکیم است و در این ایه غیبی مبارکه نوشته
مشهور خود را کتاب گفته است و فرستادن او را
انزال اسم گذارده است و ادعا کرده است که اگر کسی
جمع شوند و هر چند دو مقابل این مدد و بار حق
تا نما بند هر انبیاء بنمایند و قدرت بر آوردن مثل این
نوشته و کتاب نذرند تا معلوم میشود که این بحقیق
مشهور میخیزد و است و از جانب خدا است که بعد از
قرآن نازل شده است که چنان و انرا بنمایند مثل او بنمایند
و با نداد بنمایند پس برانجا ادعا نبوت کرده است
عليه لعنة الله لعنة الله لعنة الله يا ايها الاحبب قد اذ
ان الانسان والحيوان لا يستطيعون ان ياتوا بمثل ههنا

ولو كان بعضهم لبعض شهيدا واستمع لما اقر اعليكم
 والعقبات من الكلمات التي اجريت اليك واما
 اقدر منك والله على كل شيء قدير ^{الآن}
 معونة وانفك جنوبك وان اشرف قلبك نور شمس
 المعرفه والعقل ونطقك به فاذا استكلمنا كثيرا
 والذين انجولك وما بعرك وما جري والديك
 جاهدوا في سبيلك يا نصيرهم واموالهم واطفالهم
 فقد اخلصوا وفتلوا فغلبوا في انفسهم المالكه
 للكتاب المالكه فقد صرت بعد تلك الكلمات
 مقاعد ما مدقوا في هذا بعد كلامك من
 كان بشيك وديهم مشيا فاعلينا ان الذين مالوا
 الى ان ينسحبوا الدنيا وامنوا بك فقد رقدوا
 في مصابيحهم كان الله بما اكتبوا عده اجلها يا
 اهل الال قد نفيتم قد نفيتم ان نرجعوا في
 الدنيا للحكم بين الناس بالرياسة فقد جاءت اشراف
 الاوبه فقوموا وسموا الى الهيات نبي الله الحق
 قد او قد توها بين المفسر كوكا ان الله كبر نصيرهم

ان
 في
 في

يا

باري ان ابن قيس ايات حكايات حبلت حجب
 لبيته مرتبطه ورجع مرات ومارب ومقامك
 كفت اما ام حكايات واهيات حبلت احفك كيات غير
 مرتبطات ان باري كسي محيرات باهرات وخوارقها
 وكراعات خواهد شمس با نر جوي بنو جوي شمس
 شيطنت شمس او صبايم كركفت يا حن اهل الكرم اي
 محمد كيم متا عبت حكم برورد كاه خود را كين كين
 بيا ان باري عهد بقيه الله امام عادل ظاهرا الختان
 اما في كركست او است ^{فكركست} اختصار ملكوت هجره
 كه نهان عيشه وان عده وبعض جنيها نبرست كركست
 نر و خدا در كتاب حفيظ است و ان فقره خديجه
 مستفاد مشهور اولئك متا عبت تا حكم برورد كركست
 خود را و حكم خود را حكم خدا با فقره كركست دوم
 انكه بين دن بيا عبت عهد بقيه الله يا كركست و ان بقيه
 الله خود او سياست و اين غلط فاحش و كفر مذهبي
 است و ان كركست الله لعب مبارك حضرت صاحب الامر
 حجة بن الحسن العسكري است كه هزار و چهارم سال

و في حكايات غلام باب

کسی است که متولد شده است نه علی بن ابی طالب که
 قریب بچهل سال قبل از این متولد گردیده است یا مراد
 حضرت قائم میباشد و بر این فرض هم غلط است زیرا که
 لازم می آید حضرت قائم ظاهر شده باشد اگر مقصود
 او خود او نباشد و حال آنکه امامی ظاهر نیست که محمد
 او را کسی بگوید پس یا مراد از امام ظاهر که اختیاریست
 هر چه بدست او می آید خود او است غلط است و
 یا مراد امام عصر است در دفع است زیرا که هنوز آن
 حضرت غایب است و ظهور نکرده است بنیم وصف
 امام را چنین وصف نموده است که نهان از علم او
 حتی ها غیثود و این عبارت است که تریف میباشد
 از برای امام زیرا که هر فاسق فاجر جاهل بلید الحق
 هم همین وصف را دارد که بعضی حتی ها از علم او نهان
 میشود این توصیف و تریف امام عصر خواهد بود
 الحق این قدر در این حد است که اقلاً یک تریف بزرگ
 از برای امام مبین غایب بلکه مذمت امام را نموده است
 بجای توصیف و تریف سبکه اگر چه واجب شده است

بر کسیکه

بر کسیکه در روی زمین است آن مغرب و مشرق
 او که بیرون بیایند از خائهای خود و حضرت قائم
 نبوی ولایت در کاسم از برای حکم بقیه الله امام ز
 نبی که در این ابد ضلالت در راه خود میرود
 اهل مشرق و غرب را واجب نموده است که بر وی پیش
 که ولایت آن نایب است برای حکم حضرت صاحب
 الزمان بقیه حکم حضرت قائم از برای حکم او یا حکم خود
 باب که در کاسم و کاهی بقیه الله است و این حکم است
 که خواهرش با ضلالت بسیار این چنین و آنست
 که مردم را بطریق ولایت خود بخواند و هر چه بگوید
 تا آنکه کفر و ضلالت و شیطنت و ملامت و هر چه
 وجود و حق مرید را سر بریده و تنوای مال و جواهر
 و غیره بربند و محمد الله از برای ایشان مسیر نشاند
 کذب و افتراء ایشان و عالمیان معلوم و واضح شد و
 خود حضرت قائم آن مکه ظهور میکند بکسب خاصه که
 او را خواهی داشت میان الاط شیراز و شیراز
 چنان باران و آن حضرت تا ما ذون نشود آنجا بنشیند

ظهور ظاهر بخواند شد و نایب خاص خود را که
 پیش از او ظهور نماید چنانچه بعضی از مجتهدین گاهی
 از او روی دادند و با چنان مثل ملا صدوق کاظم
 و گاهی از نجف با و اصفهان مثل بعضی از اوطاف نیان
 و گاهی از شیراز طایفه مثل علی محمد باب و گاهی از
 تبریز مثل حاج محمد علی انصاری و عقل و ادراک
 عاری ظاهر میشود که کتاب نیابت خاصه حضرت صاحب
 الزمان در این عصر با دست دقایق و قلائدشان
 و قلائدشان و خزان خراسان و سکنان از راه چکان و
 احسان طریقتان و سرافشان شیراز و الوطاف اصفهان
 و مدقوعین کلاب بی تاب قزوین و زنجان افتاده
 است و بدینستیکه که آنکه بیعت نمایند ذکر اسم
 خدا را بعد از استماع بیعتکشان بیعت نموده
 اند خدا را دست خدا بالایی هر چه است بدینستیکه
 او است که نیست خدا و غیر او که قوی عید است و در آن
 فقر میشود مکتوبات که هرگز با این باب تا باب بیعت
 کند با خدا بیعت کرده است و دست خدا بالایی

در این عصر بیعت و کلامی از انصاری

چیزی است و دلیل آنکه بیعت با شیخ از بی خودی
 بیعت با خدا است عید تمام چه چیزی است چنانچه مجتهد و
 آیه و روایت و دلیل و برهان و حجت است و این
 کتب و اقتراری و مکتوبات و بیعت کبری و جبرائیل
 و جبرائیل علیه السلام است این که خدا دست او را
 غیر از دست خود قرار داده است و هر چه از بیعت تحقیق
 که واجب نموده ایم مادر کتاب با دشمنان آنستیکه
 ذکر نمایند که خدا را بیعت علی محمد باب را بعد از آن
 ذکر نمودن بقیة الله یعنی حضرت صاحب الزمان
 در اذان بیان کنند یا بیعت علی محمد بر ده راست خدا
 است در هر لوح محفوظی که در این آیه نام مبارک خود
 شده چیزی بدعت و ضلالت بیان کرده است و این
 غلطی است فاحش تر از آنکه توفیق خداوندی بر پیغمبری
 و نبی و امامی بقول خودت با ابراهیم عصری است و گویا
 ندارد واجب کردن و حرام کردن و حکم فرمودن
 این که خود را بنیاد قرار است بعد از خدا بدون و حق
 نمی نمودن و این پیش خود حلال و حرام و واجب و حرام

اگر آنکه از این عصر بیعت و کلامی از انصاری

دست مکتوب **ق** و **م** آنکه مادر کتاب با دشاهات
 کرده ایم که ذکر نماز علی محمد را بعد از ذکر یحیی
 پس باین حکم مختص باشد و در این کتاب
 حکام و مستوفیان و علماء و سایر دعا یا ند شده
 باشد و حال آنکه مقصود او این است که هر مرد
 نماز کند تا فهمیده باین عبارت حکم عام را بیان
 کرده است و غلط دیگر آنکه لوح محفوظ یکی است این
 چیست مگر بدین هر لوح محفوظ است آنکه باید در آن
 اسم نام مبارک علی را بعد از ذکر اسم جناب پیغمبر الله
 حضرت قائم در آن ذکر حق و در این حالت و حکم
 حد بدنازه بدعت و ضلالت بیان کرده است
 یکی آنکه اسم حضرت صاحب الزمان را در آن ذکر
 است بیان کردن و یکی آنکه خود را بعد از او گفته است
 پس باین صورت باید آن بگویند یا الله یا محمد
 ان لا اله الا الله شهد ان محمدا رسول الله ان محمدا
 الحسن یحیی الله شهد ان علی بن ابی طالب با او است
 و این بدعت را در آن بیان کرده است و حال آنکه

بغیر از این

در اصل

در اصل اذان میان فقهای رهبران الله علیه السلام
 است یعنی در واجب دانسته اند و بعضی تفصیل داده
 اند و مشهور میان ایشان بلکه بعضی بر او اجماع
 نموده اند که اذان واجب نیست بلکه مستحب است
 مسلمین از شیعه و سنی اتفاق دارند بر آنکه ذکر
 اسم مبارک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جزء اذان
 و اقامه نیست نه واجب است و مستحب است و لکن بعضی
 جزئی است بلکه مقصد یقین و ثبات ذکر اسم مبارک
 الجناب بعد از ذکر اسم مبارک حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و هیچ کس در واجب نگذاشته است مگر آنکه
 تبرکات محمدی را در رساله مفروضه خود در آن ذکر
 و بر رد بر شیخ الفقه شیخ جعفر نجفی اخبار عده
 بر تأکید وحث با استجواب ذکر اسم امیر المؤمنین
 میکنند اگر چه اخبار را در مقید علم و عمل بلکه ظن علی
 با اشیاء بخلاف نسبت خیالیه در محل خود ذکر
 و اما اسم حضرت قائم مخصوصه در اذان واجب باشد
 بعد از آن صلوات که باین دین اسلام است

گفتند اندر جای آنکه اسم علی محمد شیرازی را کسی
 و چون با در اذان بیان کند فعلیه الحزبی من السماء و
 ان بیان و عجب او تأکید نموده است که او را ملا
 کن در آید آن افعی هذا الکلم جهیم یعنی بر دارم علم ط
 بلند می اورا و بیرون بیا تو با کسا نیکه مناسبت
 قول در امر کرده اند که سوار بر اسب قوی و نیز کبی
 باشد با آلات مکره خلب پیش از آنکه شصت را بهم بکشد
 و بر سینه که این بیرون آمدن نور سطره بر کس
 است و هر اینها تحقیق منت بر نوا می محمد کیم کتاب
 ده ایم محکم بر و در کاس نور پیش از مردم تا آنکه بوده با
 الله توان یا و در آن و هر اینها نوشته شده است که بر
 بیانی توان خواند و دعوی مردم را بسوی دین
 خدا که خالص است و در این جا آن ملعون ادعا نموده
 است که اینچنین آورده ام دین خداست نه اینچنین
 حضرت محمد به م که در دست مردم است پس حدیث
 شده است لهذا کافی و مجز و واجب القتل است ای محمد
 کیم بر سان مثل این نوشته مرا که از برای تو فرستاده

برو

سوی شطرن مابین یغی نصف او از طرف راست
 خود و چپهاست او متوس در راه پروردگار خود
 از کشتی پس بدو سینه که فضل خدا بر تو است و خدا شایسته
 و داناست و کفایت میکند باین نوشته که حجت
 میباشد از دگر اسم پروردگار توان برای کسیکه
 در اسماء افاض است و کسیکه در زمین است و خدا
 خیر و علیم است و این نوشته افعی افعی سرشته میشود
 ملعون خود را معجزه ظاهر و مخفی قطبیه و برهان کما
 و دلیل لایح بر حقیقت خود که خداست و حال آنکه
 مجموع این کتابت از اول تا آخر او غلط محراب و نحوی
 و صرفی و صرفی و عادی و شرعی و عقلی و نقلی و
 انشائی و املائی و عاوده و تکرار دارد که هیچ یک
 در حدیث یکدیگر ندارند و یکی آسمان و یکی زمین است
 کافی ادعای الوهیت و ربوبیت در آورده است
 کافی ادعای ربوبیت و دگر بیت کرده است و کافی
 از ولایات و حقیقات در او جعل کرده است و عقبات
 را که تحفه احضار کند غیر مرطبه عین ما نوشته و

از امامت امامت

آنچه با اقسام و انواع نامربوط است
 کفر و زندقه و الحاد و مثل و بدعت و ضلالت و جهالت
 و حماقت و عرافت و سفاقت و بلاهت و غیاء و
 در او یکا و برده است بلکه قابل فهم اینها نبود و
لاعن شعور اینها بعلیه و لغت علم او آمده است
 جمیع صفات ممکنه و ممکنه مدخره در ذات
 و نفس شریه و طینت بیخود را برین داده است
 ای کاش فهم و ادراک و ذکاوت و زیرک مید
 که این دعاوی باطله را مینمود باخارف عادات و
 عیالات و تحریفات میداشت و یکی از جمله کفر و زندقه
 و جهالت و نامربوطات او که صد هزارین سرشیم
 او را غیبی و انجیب میداند که در این نوشته مینویس
 خود مینویسد و هرگاه بخوانم ماهران را زل میزند و
 حرف مثل ایات قرآن و حدیث و غیر اینها است خوب
 املعون و حکو نه عقل و عاده ممکن است تو مثل ایات
 قرآن را بدین حرف قرار بدی و یکی از ایات قرآن آن
شأنک هو الابرار است حکو نه او را در بدین حرف

مکن

ممکن است که کسی بگوید که اگر مراد لفظ او است که
 است و بخواند شد و آن معنی مراد است که هر کس
 ستواند معنی حرفات را یا کلمات را در یک کلمه
 هر قدر دهد مثل معنی نگاه بدین در لفظ قرآن
 خورده بها مخالف عقل است چرا که بدان مدعی بابت
 علم برین کند عقیده و عمل منافی لغت من السماء
 و حال آنکه ان ملعون مغر است و ساد که من بود
 کلمه و نوشتن هر چه را که بخوانم قدرت دارم او را
 باین عبارت کفر و زندقه بخریب بیان کرده است
 و جاهل بحالات عقیده بوده است و غلطها ع
 او را نوشتن محبت است که این رسال چون از برای
 فارسی دانند و از کلمات و قواعد عربیه و صریح
 عربیه و منطقیه و اصولیه و معانی بیابنه و قصصات
 و بلاغت و سجع و غلط عاریند لهذا ترک نمودم و
 علی اعلام و فضلا رخا و طلب کرام اصل نوشته را
 که ملا خطه میفرماید میداند که اغلاط او در کلمات
 جا و چند است معر و است کسی که کتاب پر از اشعار

قوله بر دزدان است شاعرین شعله که مل خطه او را
 نماند و هر جا که غلطی نظر او بیاید آنکست برود این
 غلطی که از آن شاعران هر استا چون ملا خطه
 صد مژده بل و وسط کتاب را نمود او را هم که در
 زمین نهاد و آنکست بر وسط او گذارد یعنی آن
 و آخر او غلط است و صحیفه و پیشه این نابا شمع
 قواعد هر مذهب و ملت و دین را بین باطل و غلط
 است **دوم** آنکه اختلاف در اصول مذاهب باشد
 و او خارج از مذهب است پس این نابا اختلاف
 در اصول دین نموده است که ادعای نبوت و اولاد
 و آنرا و دعوی ادعای نزول صحیفه و نبوت و پیغمبر
 میشود و انبیا اختلاف در مذهب نموده که ادعای
 مهدویت و قائمیت میشود بلکه کافیه و ادعای غایت
 و نبوت خاصه و نبوت میکرد و حال آنکه علی حسب
 اشاعه حضرت صاحب عالم نایب خاص و نایب عالم
 و کسیکه ادعای غایتان مذاهب خارج است چون این
 ملعون جنون عاقل او نمیشود است لهذا در هر مذهب

در ادعا

بل ادعای نموده است خواه ادعای ثانیه او ادنی
 آن ادعای اول او باشد یا آنکه اعلی از او باشد و
 هر نامر بوی بقلو او می رسد است منو شده است
 اینکه بفهمد چه میگوید و چه منو شد **سوم**
 آنکه اختلاف در ضروریات دین مبین حضرت علی
 الباقین صلی الله علیه و آله وسلم نموده است چند
 مسئله چنانچه آن کلمات و نوشته جات و بر سبیل
 این نابا بدین معلوم میشود که در دست این
 لی ایمان و دین میباشد اول آنکه عدد نماز بوقت
 بالضروری من دین الاسلام هفتاد رکعت است و او دو
 رکعت با و ن یاد کرده است و او را فرموده رکعت
 قیام داده است باین طریق که دو شش رکعت و یک
 چهار رکعت و یک سه رکعت و انبیا از ضروریات
 دین اسلام است که نماز بوقت شش رکعتی است
 هر کس متکلف ضروریات از ضروریات دین باشد که
 و خمس و جایز القتل است **دوم** آنکه از ضروریات دین
 است که روز و ماه را در رمضان سوره و نماز واجب است

اختلاف در نماز

و این ملعون میگوید نوزده روز و نوزده سال واجب است بر این خدان ضریب دین خاتم
 للرسولین است سیم آنکه استیجاب نماند جماعت
 فضیلت از ضریب دین اسلام است و میگوید
 نماند جماعت حرام است بلکه باید مردم جمع شوند لکن
 در زمان قیامت و قیام نماند چهارم آنکه استیجاب
 سلام نمودن در شریعت مطهره و عجب جواب
 او با شرایط شرعی و ضریب دین سلمان است
 و آن ملعون میگوید سلام نمودن مردمان این است
 که بگویند **الله اکبر** و جواب ایشان این است که بگویند
الله اعظم و سلام کردن نماند آنست که بگویند
الله اول و جواب ایشان این است که بگویند **الله**
احد پنجم این است که از ضریب دین و مذهب
 است احترام نمودن بکتاب خدا و اخبار اعدا و نبی
 هکذا و عقیده ما نورمان ایشان و بی احترامی بقرآن
 کفر و ارتداد است و بی احترامی با اخبار اعدا
 حضرت ائمه هدی و حج از مذهب است و آن ملعون

افزون

سلام

عبدالله بن

میگوید

میگوید امر است که جمیع کتب اجماعی و مین را بخواند
 مگر تحفه مشیوم باب نایاب را که باید را و را
 خواند و نوشت با اسب طلا یا سرخی خنجر ذکر آیه
 او از تحفه مشیوم و مشیور و منکر قرآن و حکما
 او بی احترامی نمودن با و کفر و شر و ارتداد
 و الحاد و وجود و شر است ششم آنکه از ضریب دین
 اسلام است که زن مسلم متولد شود هر مرد مسلمان
 نماید با کفر بودن ایشان و این ملک عین نابا میگوید
 مرد با بی باید نکاح نکند مگر زن با بی و آنست
 که عت مسخره است که ایشان جعل نموده اند هفتم
 آنکه از ضریب دین اسلام است که فاحش است
 و اجماع نمودن با زنی است که عقد شرعی بر او
 نشده باشد عدا و عالم و این طایفه صفا که میگویند
 زن و مرد بیکدیگر دلخوری نشوند محتاج به عقد نیست
 خواه صغیر فارسیه باشد یا عریقه بلکه کلمه الله کافی
 میکند و بعضی بن شد جات مشیومات ایشان است
 که این الفاظ را در عقد بگویند صحابانک صحابانک ما

افزون در نکاح

بشرایع مشیوم

الظهر خضرانك واین خلاف مذهب و دین حضرت سید
المرسلین است و نیز که در حلیت و وجه عقیدت
لازم است که چه بفارسی باشد و درین دعوی
او و کتب حلیت و درین عقد با تصرف من الدین
بالحال است و الا که تا تحقق در عالم بخواند
شد مگر نه اکل هیه و او در حقیقت از طرف مکتب
علیه و تا بنیت لهذا حد از او ساقط است و حق
نمودن یا مع عبارات جعلیه که از شارع مقدس
است در اکتفا و حلیت و وجوب و تحقق عقد
و ضلالت و احوال ما لیس فی الدین فی الدین است
هشتم آنکه احترام بقعهای شریفه ائمه هدی علیهم السلام
مثل نجف شریف و کربلا معلی و کاشان و کاشان
و مشهد مقدس و غیره با شرفی از حضرت
مذهب است و کسی که احترام نکند آنها را موجب
هتک حرمت صاحبان آنها است لهذا از مذهب
خارج میشود و این ملک عین میگویند مرتفع نموده
باب جمیع بقعهای دینی زمین را که آنها میباشند

اینها را
مذهب
مقدس

و غیره

بقعهای بقع را ائمه اطهار را زنی که این زمان باب
زمان ظهور را میباشند لهذا باب مذهب نبوی را مذهب
ظاهر شد و مذهب نبوی را ائمه عینی میباشند و از این
جهت است که تخریب داری سید الشهدا و علیه السلام
و جایز نمیدانند و نیز که میگویند این زمان انتقام
دشمنان ایشان است لهذا تخریب داری مصروف
نظاره وجه اول را باید صرف مصالح مریع باب نمود
بجهت انتقام کشیدن از دشمنان ایشان و عین
ایشان از تغییر دادن مسائل ضروری دین و مذهب
کرد لایحرج بر مذهب رسول میکنند و این
کفر و نه فرار و تداوست **چهارم اختلاف**
ایشان است در مسائل فقهیه مذهب از جمله
است مسئله طلاق که با تفاف فقهاء اثنی عشری
واقع میشود مگر با الفاظ مخصوصه مثل رجوع یا فک
طلاق یا شرایط مخصوصه و وقوع طلاق درین درو
شاهد عام و دل خالی بودن ضعیف از حقیقت نقایص
مکدر و بعضی موارد واقع شدن او در طهر میباشند

مذهب
مقدس

و غیر از اینها از باقی شرایط آنچه سنیان گفته
 در مکر در طلاق قائل شده اند و گفته این ملا عین
 طلاق هر لحظه که دلالت بر او داشته باشد واقع
 میشود و با اتفاق شیعه اثنا عشریه دعای رجوع و
 رجوع در عده و حیض همان زمان عده و است
 عبارت از سه طهر است خروجه من المذهب و این
 ملا عین میگوید مردی که زن خود را طلاق داد
 تا نوزده روز متوازی با او رجوع کند و بعد از
 او عینوا زن و بدعت دیگر هم نموده اند که میگویند
 هر که بخواند زنی را طلاق بگوید یا نوزده شب
 که ملک سال باشد در عده نگاه ندارد بعد از آن
 که دلالت بر طلاق داشته باشد و تا نوزده روز
 متوازی رجوع نماید و این احکام مذکور در طلاق
 هم بخلاف ضروری دین و هم خلاف ضروری مذهب
 و هم خلاف اجماع شیعه است پس معلوم است که خود
 این نابالین احداث دین تابع دیگر نموده اند و انشأ
 فی سبیل الله خلاف مذهب جعفریه است نظر کن

ملا عین

اجماع

اجماع و آثار در مذمت او و این ملا عین میگوید
 و زنی را شدن جان است که باعث قوه بدن است
 و حال آنکه زنی شدن و نرسیدن و زنی طبعاً و
 طبیعتاً دخل بقوه و فرجه بدن ندارد و این غلط
 الفرس است پس این ملا عین عده دو احد را که نوزده
 باشد مورد احکام جدید بدعت و بدعتی است و باید
 داده اند و غیر ضروری **ملا عین** اختلاف در مسائل اجماع
 است و در میان علماء اعلام اختلاف است که آیا
 مخالف اجماع کافر است یا خارج از مذهب است یا فاسق
 است یا نه و چون مثل اخبار را بین انکار و اقرار نموده اند
 و چون انکار تحقیق او را کرده اند و چون انکار تحقیق
 نموده اند و چون اقرار بجهت صحت میکنند و مکرر اقرار
 بخبر العین صحت میکند یا نه که بحجت او را از ضروری
 دین میگویند و چون او را خارج از مذهب از مذهب شیعه
 عشریه صحت میکند یا نه که اجماع را عبارت از اتفاق
 جمعی است که کاشفان را یکی را نفس الشیطان که معصوم
 است باشد لهذا صحت **ملا عین** اجماعیه را منکر خود

در این حدیث که در این کتاب مذکور است

در بیان اجماع صحت و کذب

و قول او صدقند و اینها از عباد است اگر چه در مسائل
اجماع کلمات بسیار میباشد و مسائل اجماعی
خلافتی که هم می رسد که حدیثی در این باب است
آنکه بخند ضربه دین و مذهب رسیده باشد با
چون رساله بحیث عوام است باید دانست که این
ملا عین در مسائل جمع علیها اختلاف کرده اند
اینکه فصله حیوان غیر ما کول اللحم و آنکه اتفاقا بحیث
الهام میگویند پاک است لهذا میگویند فضله موش
پاک است و حال آنکه حیوان غیر ما کول اللحم است و ملا
موشی زنجانی منته موش پاک است و ملا عین
میگفت موش صاحب نفس سائده است و او شبهه
موضوع نموده بود و اینها حکم صحیح بطهارت نجاست
شخصی را جماع میکنند و نصیبا با اجماع و الاتفاق طلب
بالضرره من الدین و المذاهب جایز است در ایام نو
روز و عین نور و نور روزی در دو سه حدیث با هم در این
حدیثی که نان و پیاده ها و حیوانات و سبزی و گوشت
و غیره و طعام و عینها و این ملا عین میگویند

طهارت فضله موش

غیر روز

غیر روز و نور روزی در یک حدیثی که در این
نسبت و در روز و نور روزی است که در این
و نصیبا استعمال لباس غیر و طلاق و نفقه را آن
برای مرد آن حلال می دانند مطلقا و حال آنکه
اتفاقا است که مردان لباس غیر بر بعضی نوسیدند
در عین آن ضرره و حنک حرام است و استعمال
ظروف طلا و نفقه در دنیا از برای امت حرام
است بلکه حرام در مطلق و مفسد است و گفته اند و
بعضی جایز دانسته اند اکل و شرب از آنها با عین
نور و لب و دهن را آن موضع طلاق و نفقه مالی آنها
نکستند آنکه مسائل چند اختلاف نموده اند که بعضی از آنها
این قائلند که مرد و بد عین است حادثه نان و بعضی
از آنها بعضی از علماء جایز دانسته اند اگر چه بعضی
انکار آنها نموده اند یا آنکه محل شهر و قاعا می باشد
و مسائل مستحق نه ایشان بسیار است از آن جمله
که میگویند نماز است که هر وقت اسم باب را من گویند
قلب قائم با حق تعظیم نمایند و این حکم است حدیثی

انکار حرام

بر آنکه بدعت است باب را خود حضرت صاحب
 الزمان صلی الله علیه و آله که اول اهل بقیع انحضرت نام بود
 بادی تعظیم نمود و این خلایق اصول مذاهب است
 و انقیاد میگویند مسجد الحرام محل ظهور جسد باب است
 و این نام بر وی وضع است و ادعای بلای دلیل غلط
 است و انقیاد مسموع شد که حکم کعبه را بر داشته اند
 و شهر باب که شیراز است حکم مکه دارد که محل ظهور
 خود باب است و خانه باب حکم خانه کعبه را دارد
 و مسجد لعلی خانه باب حکم مسجد الحرام را دارد
 نقطه سیاه باب است و آنها محل ظهور او است
 احترام در زمان ظهور نورانی برای محل ظهور باب
 است و آنها هم کفر و زندقه و ارتداد و الحاد و
 تجرد و شرک است و انقیاد میگویند هر وقت اشم
 مذکور شود باید صلوات فرستاد و این ملاعن
 مقابل حضرت رسول این باب را فرستاده اند که چون
 هر کس اسم حضرت رسول را صیغی یا آنکه منسوب بداند
 صلوات بر انحضرت بفرستد لهذا باب بر باب هم صلوات

فرستاد

میگویند هر کس باب را بخزند ثواب باید او را بدهد
 نمود و هر کس که ممکن شود و این حکم حلی و وضع نمود
 اند که فتویٰ نقیض عامه مسلمین بدهند و ایشان را
 نکشند و خون ایشان را بشا حق بریزند که حق بر آنها
 ایمان نیاب نیاورد و الله یا آنکه با و بدکند و الله
 باب بخزند شده است لهذا او را باید کشت و باب
 هر کس بیاب بی حقیم و دکیل و برهان ایمان نیاب
 و الا با او را دفع نمود و انقیاد باب حکم حبس است
 کرده اند که میگویند هر کس بجهت کسی بفرستد و
 بفرستد یا آنکه بدون اذن داخل خانه کسی شود
 نوزده ماه زندان او حرام است بر او و وجه حکایت این
 حکم را ندانستم که چرا نوزده ماه باید زندان او حرام
 شود و منظور از آنها حکم کردن است هر چه بنیان قلعه
 بیاید و انقیاد میگویند که هر کس بگوید قلان ملک
 یا قلان مال از من بخش ما و است و ظاهر اگرچنین
 ایشان ادعای سلطنت و ریاست میکنند و الله و الله
 خود را وعده میداده اند لهذا هر یک از این را

اموال و عقار و ضیاع و اسباب و اوضاع مسلماً
 راقحت نموده بودند لهذا چنین قرار داده بودند
 که هر کس اول چیزی را که اسم برده و گفت از آن است
 او مختص با خواهد بود که دیگری طبع با و نکند و
 خیالات فاسده هر کس فتوی برای خود وضع نموده
 بود و لامعنه ندارد این حکم و اضیاء میگویند فسد
 سبب به پاک است اگر چه این مسئل محل کلام علماء و
 مختلف فیها است و صحت کتب بر بخاست او فساد اندازن
 قبل فتاوی مسائل مختلفه در میان تحقیقین و زاهدین
 الله قتل در زمان غیبت بسیار است نظریه نظنون
 اجتهادیه حاصله از اخبار و آثار و اضیاء هر کس
 بر صندلی بنشیند بقدر شستن از حرام محبوب غشوق
 و این بدعت و جعل بدی است و اضیاء بد و فحش
 هر چه تلخ حرام است و خوردن افهام چنین است مثل
 غلیان و قهوه و قریاک و غیره از اینها بر آنکه اینها قبول
 ولایت و عهد و میثاق ندارد و زوال نموده اند و
 کل حال بخیر و بد و حال آنکه انهم بدون فتدی است
 دیگر

دیگر این حکم را با این وجه در بار چنان فرموده که
 اند بار عی از این قبیل مسائل اجتنکات بسیار دارد
 که عیاشین است آن اینکه کسی شعول این کفر چیزی
 شود و چون لازم بود فدی از ایشان نوشته و فسد
 این طاعت از محضه مشهوره او هم ذکر میکنم که بر بصیرت باشد
 ناظرین و اورا نورالحد نام گذارده است و لکن
 باید او بجای شد نیست نمیدانم او را کلام خدا میداند
 که بقلب او بخنده است یا بقلب پیغمبر بخنده است
 و امام بیاب بقدیم نموده است نمیدانم خود او را ساخته
 است خدا و رسول و امام که این نام بر وجه غشوق شد
 زیرا که قول کلام خدا است او را بدیع ایم و کلام رسول
 و امام را هم در اخبار و آثار و نشانی دیده و مشیاسم
 پس با این طاعت جعلیات خود باب باشد که آن
 هر چه الفظه را بر داشته و با هم ترکیب نموده است بلکه
 که در خطبه و نه شعر و نه نثر و نه نظم و نه عربی
 و نه عجمی و نه نثر و نه نثر و نه نثر و نه نثر و نه نثر
 و مهمل و عجمی مرتبط بسیارند و لکن کلمات مفرد او

تمام طاعات ضعیفانه و بعضی

او با امام تعلیم نموده

عرب است و اما مركبات او مهمل و بی معنی است و
معانی چندانی از مفهوم شود چه کفر و نفاق و ارتداد
و جعل و دروغ و ادعای غلطه مکتوبه فاحشه است مثل
ادعای ربوبیت و اولویت و نبوت و مهدیت
و نزول و حو و نبات خاصه و اقامت و بابت و
علو مرتبت او که از اعلی از جمیع مراتب است و کافیه
منسوب به حق و ال محمد میکند و کافیه میگوید اول
عن بیعت کرد محمد است و کافیه میگوید خدا لطیف
از زبان در مشتبه خود خلق نموده است و کافیه میگوید
بشیرات بواسطه من اولوا العزم و عینی اولوا العزم
مستلک و عینی مستلک شد و این مراتب در کلمات مختلفه
او میباشند چنانچه دانستی و اسناد این تحقیق
میگوید الحی الله الذی لا اله الا هو العلی ایما الجیب
اكتب من ابی مولی الجیب حجة الله الاکبر محمد بن
الحسن صاحب الزمان لاهل العقیقه سلام الله علیهما
لستینک ان هذه الصحیفة العظیمة فی سبیل الزیارة
لاهل العقیقه سلام الله علیهم قد فوخت من عندی لعلی

الموجیه

الموجیه سبیل المعرفة فی حق الله مولیهم الحق
تا تلحقوا بجمع اهل الارض و السموات علی ان با
حرفا مثل بعض من احرف هذه العقیقة الکرمیة لن
لستینک و لن بقدر و ن و لو کنا عندک علی سبعة
الاف غلبهم علی الحق الخالص ان هو الله و لا اله الا هو
قد کان علی کل شیء شهیدا ان این کلمات مرکبات عیسی
مفیه مفهوم نمیشود مگر اینکه میگوید این نوشته ان
حضرت صاحب الامر است که اجمع شوند اهل انما
و زین ها و بخواهند بیارند بلی حرف مثل بعض
از حرف این صحیفة نمیتوانند و قدرت ندارند و
چه دامد کنیم الشانرا بر هفت هزار مثل اشیا
با وجود این غلطهای فاحشه عریبه و حال آنکه حضرت
صاحب الزمان عرب است و از قصاص و بلاغ
است و شخص عرب فصیح و بلیغ خصوصاً که امام باشد
غلط فاحش در کلمات خود نمیکوید و حال آنکه این
کلام مفیه ندارد اصلاً زیرا که لغت عرب مرکبات
حروف هجائیة است که عبارت است از اب ت ث

ح تا آخر وهكذا نعرف بحججهم وقرائنهم
 وروحيهم وغيرهم متبوعا لنزاهة حروفهم
 ومرتبة بديان جاري كسند حوالهم متبوعا
 انهم ان يكونوا نبي الله بعض حوائجهم
 اوصفت مثل طوطي وغيره كذا في كتابه كفت
 عنوا نديا ورنده غلط فاحش فامر بوطنا
 است وحقا في حروف عقل است فاصفا صكرو
 وان تلك الحقيقة الخفية قد كانت حجة الله
 عند عبدنا هذا الحق العربي الفصيح الذي لا
 في المقام الا الله ونحن الا الله الاله
 ونا على الحق بالحق شهيد ومان نصر قد
 تلك الحقيقة الاكبر وقرائنهم قصد
 الحق لا في حروفهم في يوم الفصل حتى
 عظم هذا الامر فتمت بكل المزج بالعدل
 الله نكبر الرحمن قد كان عادلا في الحكم
 على كل شيء قد نزل لكل شيء خطا
 ولقد فصلته باذن الله على اربعة عشر ابواب

كن

كتب الله بايديه على كل باب في يوم
 لسم الله الرحمن الرحيم ولذالك فمن الله على
 طاعته ومان نصر فلا تخطفها له بالحق
 هذه الحقيقة الخفية حقا الا وقد كتب الله له
 الحجة والامن عن المخرج في يوم المخرج وان
 قد كان في تلك الحقيقة المعظمة على الحق
 ومضى ابن طلات مزج في درجته عيسى مرتبة
 اول دارم ودرجته دارم ودرجته دارم
 اننا ومفهوم مشهور ودرجته معلوم است
 است باصاحب الزمان كفت است باخو
 ملعون كفت است ابن است كذا
 حلية بفضيق بوده است تحت خدي
 ما ابن حبان عربي فصيح الجنازة عند
 مكو حذا وما كذا الاله حذا هبتم وكفات
 او حذا وبارحق حق شاهد ونبى ان
 تحقيق كذا نما حذا في ان ابن حفا
 كذا نانا برعني قصد انشاء اوليهم حذا

هرینه و امیدیم او را بر هر طریقی در رزق قیامت
 آنکه اقرار بقصیر اعظم نماید در آن هنگام خود در میان
 او را نصیب خود کند و بی عدل خالص و بی رتبه
 خدا بود و کارشما رهن است که تحقیق بوده
 عادل در حکم و او است خدا که تحقیق بوده است
 بر هر چه قادر و آن برای هر چه محیط و آن عالمیان
 بی نیاز و هر چه تحقیق که نیا دین دادیم باب
 باذن خدا بر چهارده باب که هر چهارده معصوم
 باشد و لکن ندانیم که تفصیل دهده کسب یا خدا
 یا حضرت صاحب است یا خود باب ملعون است
 و نمیدانیم این کلام کلام کتب و ظاهر کلام خدا باشد
 که بر باب ناباب نازل فرموده است پس او معجز
 شد بود و هر چه تحقیق که نوشته است خدا بدو
 دست خود بر هر بابی که در دنیا نشاء با هم نصیب خود
 لیس الله الرحمن الرحیم را و از این جهت است که خدا
 فرموده است خدا بر نویسندگان طاعت خود در
 و نسبت از نصیب که در خط و نگارند و بوی خالص
 از آنها

از حرفهای این صحیفه قدیمه حرف مکرر آنکه و نشود
 خدا از برای او وارد شدن هفت و ایمانی از
 در رزق قیامت را و بدست یک و ده خدا تحقیق
 بود و است در این صحیفه معظمه بر حق حق حکم کرد
 شده است با هر چه چون مقصود و هر چه که است
 او است بر آن قلم این ترجمه غیر مرتبه جاعل شد
 با ملک الانوار خد و لفظ که با است کتاب بما الصقر
 من الذهب الحمر و المذاذ الحمر علی لوح البیضاء
 هذه الصحیفه مستقر الاسرار و آیات الطود علی هذا
 الجبل السیاء المستقر علی نقطه وصف من وصف
 هذا الباب الاعظم المدنی منتهی سلج الشاء و المویا
 وهو الله قد کان بما یستلزم خلیل و ترجمه این اخفایا
 این است که ای گروه نو را بکبر بد نصیب خود را به
 نوشتن باب در آن طلاء سرخ و مرکب سرخ بر لوح
 سفید از این صحیفه که پنهان است اسرار او و آیات
 طو است بر این کوه سنبا که قرار گزیده است بر نقطه
 وصف از وصف این باب اعظم مدنیستهای و باغ

ترجمه

شاه و پادشاه است و او است خدا که بوده است با حق
که منبأ شد شما را تا در این جا نوشتن مرکب شما
را از میان برداشته و میگوید باید باب طلاء
یا سحر این صحیفه مشهوره را نوشت **و الله اعلم** میگوید
که انا قد فضلناك على الابواب بكتبتنا و انت صراط
على كتاب الله قد كنت حول النار مطورا و انا
اشهد انك عند خلق الاشياء اجهم و انت قد كنت
معين الله ناطرا او منظورا **بسم** درستی که ما دنیا
دادیم تو را بر سایر پادشاهان و درستی که تو را
صراط من منبأ شود در کتاب خدا تحقیق که بوده در
اطراف آتش نوشته شده و درستی که شاهد گشتی
عمر را در نزد خلق نمودن همه اشیا و درستی که تو
تحقیق که بوده بحکم خدا نگاه کسوف یا نگاه کرده
و مقصود آن ملعون از این عبارات احفانگیست
این است که این باب را خدا تفضل بر همه چهارده
باب علم خدا که چهارده معصوم با آن باشند داده است
و تو را ای باب خدا شاهد گشتی است در حق

خلف

خلفت اشیا که تو دیدی که خلق شدن همه اشیا
و تو را به من منبأ شود در کتاب خدا و تو را طرا
الشرحهم خواهی بود که هر کس را بخوانی بحکم منبأ
و هر کس را بخوانی از بحکم بیرون بیآوری و تو
در چشم خدا منبأ شوی که تو بخوان نگاه میکنی و کتاب
خدا تو نگاه میکند اینها هر کس در نزد تو و شرک
و شیطان و ملعت و کذب و افتراء و جعل
که کس از اهل بیعت مذاهب چنین حرات ها میکنند که
این کفریات را بگوید **و الله اعلم** میگوید و انا قد جعلنا
لكل وجهه و قد قدرنا لاسما بقین و جعلنا انما نكو
يات بكرا لله على ذلك الباب جميعا ان في يد السموات
و الارض و الجبال و البحار و الفلك المخر على الماء ايات
لذكر الله المذبح و كان الله عز وجل يرا قدما **بسم** درستی که
ما تحقیق که کس را دینمان برای هر چه بر او و تحقیق که
مقدر خودیم ما از برای سابقین نه تو را هر چه که
بوده با سید شما می آورده شما را خدا و این باب
بسم الله را که خدا خلق کرده است از او این و این

باید در نزد این باب جمع شوند بدینست که خلقت
اسماها و زمین و کوه و دریاها و کشتیها و صخره
اب و ابقا میباشند ان برای ذکر خلایق بی حد
نموده است خلایق نیز قدیم و آن ملعون در این
خلقت این اشیا را آید و علامت خود که ذکر است
گرفته است و ادعای اولو هیت و ربوبیت در اینجا
کرده است که خالق ناپاک بدیهان بی بال و باد
و اینها گفته است در سور حین قل یا اهل الارض
لو احببتم علی ان تعبدوا غیر ما عجل حریف من علی ان
تبدل و ان الله کان علی کل شیء شهیدا یعنی بگو ای اهل
زمین هرگاه جمع شوید شما را بشکستیم غما شد حرف
عجل حرف از عمل من عینوا نید بیا ویرید عجل او بیک
خدا بوده است بر هر چیزی شاهد **و اینها** در سور
افند خو و گفته است یا اهل الارض تا الله الحوائی
هذه الکتاب قد ملأ الارض و السموات و بالکمال الا
کبر الحجة القائم المستطیع بالحق الاکبر و ان الله قد کان علی کل
شیء شهیدا لهذا کتاب من عند الله قد حکمت حجتی لمن فی

المرق

فالمشرق و المغرب الا مقولوا علی الله الحق الا الحق
فوریکم الحق ان حق هذا قد کان علی کل شیء شهیدا
یعنی ای اهل زمین بخدا قسم بدینست که این کتاب
که بر نموده است زمین و اسماءها را و بیکه بر سر
ان برای حجة قائم مستطیع حق و رب و بدینست که
خدا تحقیق بوده است بر هر چیزی شاهد این کتاب
از نزد خدا است تحقیق که حکم کرده ام من حجة بودن
او را از برای کسی که در مشرق و مغرب است آنکه بگوید
بر خدای حق بگو حق را پس قسم بدینست که هر کس شما که
رحمن است بدینست که حجت من این تحقیق کرده است
بر هر چیزی شاهد و از این کلمات اخفکیات او معلوم
میشود که این مصحف مشیوم العباد ذاب الله کتاب من
جانب خداست و او حجت است بر اهل مشرق و مغرب
که بر نموده است میان اسماءها و زمین **و اینها**
گفته است او حی الله الذی اقامه الارض و السموات
و اوج الناس فی الحق الخالص فان الله قد کان علی کل
شیء شهیدا یعنی وحی نموده است خدا بسوی تو بر پا دا

حجته

امر در کلمه بر ذکر و بخوان مردم بسوی حق خالص
 لب بدستیکه خدا بجهت خود داده است بر تو نشانی
 و این ملعون در این امر شیطنت در انداخته اند
 و حق بر خود دعوی داده است و امر نموده است که مردم
 دعوت بدین حق خود نمایند و بدین حضرت رسیدند
 را بکنایه کذا مرده است و این ادعای نبوت حق
 کرده است واضح **حلی** میگوید و ناقد و حنا
 الحی داود و سلیمان علی حرفین من ذلک الکلمة **لله**
 الحرفین قد کا فاعلی الملك امینا وان ذالنون **و**
 واسمعیل و ذالکفل قد دخلناهم فی الطلمات حق
 شهد و فی نقطة الباب **ش** الحان لا اله الا انت
 سبحانک انما کننا علی الکلمة الا کبر حول الماء و فاعا
بعینه بدستیکه ما بجهت خود کرده و حق خودم بسوی داود
 و سلیمان بر دو حرف از این کلمه بواسطه این دو
 حرف بجهت خود داده که امین بر ملک شدند و بدست
 سبیکه ذالنون که بولس تعبیر باشد و آدم **اسمعیل**
 و ذوالکفل را بجهت خود که ما داخل خودیم ایشانرا **کذا**

طیها

در طمها تا آنکه مشاهده کردند در نقطه باب
 از برای خدای حق این که بدست خدای مکرر **ش**
 تو بدستیکه بودیم ما بر کلمه بر کنی در این باب
 متفق این کلمات که میخندند بر دمکرا آنکه مقصود این
 ملعون این است که ما دو حرف از این بحقیقه **مستفی**
 را بودیم حضرت سلیمان و داود تا آنکه باین دو حرف
 پادشاه شدند و این تعبیران بر کواکب **ش**
 داخل در طلمات نقطه بآ که دریم یعنی چون این
 انبیاء تا ملی در قبول نمودن فضیلت باب **ش**
 ما انما را مبتلا با انواع آتلات و امتحانات نمودیم
 تا آنکه مشاهده انوار جلال و جمال را باین باب ملعون
 نمایند و این ملعون مقابل هر یک و مدح و **ش**
 و فضیلت خود و آل محمد ملک نام بر روی حمل نموده
 است و آن فضایل را با الفاظ عربیه با کلمه بحقیقه **ش**
 اخفیکنه در بار خود ملعونش از زجانب خدای
 تعالی ساخته کی کرده است و اقترای بجهالت
 و حماقت بسته است و کاهی خود را خد و کاهی **ش**

کاهی امام و کاهی صاحب الزمان و کاهی باب و کاهی
 نایب خاص امام میگوید و بالنتیجه جمیع انبیاء و
 اولیاء و اوصیاء و ملائکه مقربین بادیها میکنند
 و حجاب و حجاب عوده افتراها با الفاظ غلطه
 خبیثه اخسده است **و ایضا** میگوید بادی اهل
 تائید الحق که جانشان را که بالامر الهی مع من عند الله
 الذی لا اله الا هو العلی و هو الله کان عزیزاً حکماً
 ان کل الامه فقط حول الباب واحده قد اوجبت
 الیهم الا تعبدوا الا الله الحق فی سبیل هذا الباب لا
 هو الحق انی انما العلی قد کنت بالحق قد عايناه اهل
 عرش عباد حق قسم است تحقیق که امره است شما را
 ذکر که همین ملعون باشد با امر تائید از جناب خدا
 که پروردگار شما است که نسبت خدا را میگوید که
 و بلند است و او است خدا که بوده است عزیز و حکم
 و بدین سبب که هر امتی نقطه های طریقی باب بوده اند که
 نقطه باب یکی است و خدا و جو عوده است نسبت
 امتها که عباد می کنند خدا حق را در راه این باب

بجهت

بجهت اینکه او غنی است و بدین سبب که من بلند
 هستم که تحقیق بوده ام بحق قدیم پس زاین کلام
 ملعت علامت او ظاهر میشود که باب ملعون
 معبود شده است بر امر دین بر اهل عرش و قد
 بطریق و آیین و شریعت تائید و این عین کفر و
 و که خورده است که خداوند امر نماید هر چه
 که از راه الطاعت و انقیاد باب عبادت خدا
 نمایند و آن ملعون انقبایانها نکرده در این جا
 مرجع ادعای اولو هیت و ربوبیت میکنند که خاک را
 پاک بخلق بی پاک بر چاک و با دنیا آنچه میگوید آن
 میگوید که خداوند طوی السماء و فی الباب که عبادت
 علی الحق بدینا نغید که باذن الله علی الامر بدینا
 و لقد کتبنا فی الالواح ملک الارض للذکر الاکبر و
 امر الله قد کان فام الکتاب مقصداً فی بدین سبب
 و در شما این روز تحقیق که بجهت شده است
 در دهنهای باب چنانچه خلق عودیم ما شما را
 بر حق خلق کردیم بر میکی دانیم شما را با خدا

مختصر فی باب

و این تاریخ و هر که می تحقیق که نوشتیم ما در لوحا
که ملک زمین از برای ذکر بزرگ است که مراد
باب ملعون باشد و بدستیکه از خدا تحقیق
که بوده است در مادر کتاب حکم که دیده شد
و تفرقه در اینجا میگویند اسمها را بدست بریده باب
ملعون تحقیق میشود و بدست او بر میگردد
و اینها میگویند یا عباد الله اسموا بذكر الحق من حول
الباب ان الله رب قدا و حق الی رب قدا تر لنا هذا
الكتاب على عبدك ليكون للعالمين على الحق بالحق
نذیر و بشیر یعنی ای بنده که از خدا نشوید
حجت را بعهده حضرت قائم را از الهوی باب بدست
خدا می پوزد که این تحقیق که و حق بوده است
بر ویر کار هر **یعنی** تسوی بر ویرش دهنده من تحقیق
که نازل نموده ما این کتاب را بر بنده تو نازل کرده
باشد از برای عالمیان بر حق حق در حالیکه تو شایسته
و شایسته دهنده است و ترجمه این کلمات مزبور
همین است که هیچ مرتبط بهم نیستند که این ملعون صفات

در این کتاب که از برای بنده خداست و ما می گویند که در این

جلد و حال الهی را از برای خود اثبات میکند
و هم چنین صفات نبوت و امامت را از برای خود
اثبات میکند **و اینها** میگویند در سور جین فاش
الحق ان الذکر الحق علی الصراط بالحکم و من لم یؤمن
الباطل و اتبع الذکر الحق فقد فان فیر الذکر الحق
حق بدستیکه ذکر هر این جمع میکند شما را که باب
ملعون باشد و حق و راستی پس تحقیق که مشک
شده است دستکار شدن بر کبریا و در این جا
ادعاء نبوت کرده است **و اینها** میگویند در ان
سور میشود یا اهل السما لقد نادیکم الله من
سحیح السبأ و انی انا الله الذی لا اله الا هو و ان
الذکر الحق الاکبر فقد نادى على العرش و من لم یؤمن
عن کنا به و نادى فقد ضل عن الصراط و دخل النار
یعنی ای اهل آسمان هر این تحقیق که نازل کرده است
شما را خدا از درخت سبأ بدستیکه من خدا
الچنانکه هم که بدست خدا می فرستد و کسیکه نرسد
نماید ذکر را **یعنی** باب و این نیز که تحقیق که مرا

در بابت نموده است بر عرش و کسیکه در بگوید
 آن کتاب خداوند و نداء خداوند تحقیق که گمراه شده
 است از راه و داخل شده است لیس را **و اینست**
 در آن سوره احببه میگوید ان المشرکین
 یزیدون ان یقرءوا بین الله و ذکره و ان الله
 قد امر الذکره ان یم نوره یعنی بدستیکه مشرک
 میخوانند که خداوند بیدارند میان خدا و
 ذکر او بدستیکه خداوند تحقیق که اراده نموده
 است آنکه تمام نما بد نور خود را که خود را نور
 خدا گفته است و سایر مسلمانان را مشرک گفته
 است **و اینست** میگوید در او قدر عفاک فوق
 الطور لما خد عن ما فی السموات و الارض عهد الله
 الاکبر و لئلا یدخل الناس باب المدينه الا بسجد
 لله و انما قد شهد له بالمشاق و الحق الحق علی الحق
 الحق علی غلیظا فینقضهم عهد الله و کفرهم بان کل الطبع
 علی افئدتهم بالسبب یعنی تحقیق که بلند خودیم ما
 نور را بالای طور محبت آنکه بکری از انچه در آسمانها

و زین

در مین است عهد خداوند بر آنکه نور را و آنکه
 داخل نشوند مردم باب شهر را بگو در حالیکه سجد
 نما بین برای خداوند بدستیکه من تحقیق شما عهد
 نور عیشانی در حق علی بر حق و فی غلیظا لیس بکین
 الشان عهد خداوند و کفر الشان بدانکه که باب باشد
 هر سه قفل منبر نصیب قلبهای الشان بشهرا که
 چه ترجمه این کلمات مزخرفات معنی ندارد مگر آنکه
 مقصود آن ملعون این است که خداوند او را بالای
 فرستاده است که عهد میاف از اهل اسماء و اهل
 ن منبها بگوید با نیکی الشان داخل باب نشو بدستیکه
 سجده او را نکنند در سجده خداوند این احبب کلمات الحقیقا
 است که خداوند او را بطور بالای برده باشد محبت که حق
 عهد و میثاق اهل اسماء و مین **و اینست** ان
 ملعون در آن سوره حبشه میثوم میگوید انما نحن
 اوحینا الیک کا اوحینا الی محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم و من قبله الی سل بالبنیات لئلا یكون للناس
 علی الله حجه عدا الا بواب و کلم الله علینا بالحق فی

در باب

البذخ عليها عليا وانا شهد عليك بما قد اقر
 الله من الايات البت والملة شهدا عند الله
 وكفى بالله شهيدا **بعض** ما وحى فينا
 لسوى نوحنا نوحى فينا **بعض** ما وحى فينا
 الله عليه واله وسلم وان يشاء او يرغب
 بايتمها ناسا انك بوده باسد انراى
 بوجدان بعباد بايها وكتوبه دحد على
 در طول متل وكتوبه دحد على دحد
 مديهم ما برنق بايهم تحقيق كه نازل نموده است
 خدا ان ايات لسوى نوح و ملا نكه شاهدان مياشند
 در نوح و برنق كه نازل مكنند شها
 انك در اين جا نصح نموده است بايكم خدا وحى
 داه ميفرستد چنانچه وحى محمد صلى الله عليه
 واله وسلم و ساير پيغمبران بشرا و فرستاده است
 كه ميا اداء بنوت مكنند پس پيغمبر ما محمد
 عبد الله را خاتم پيغمبران مبدلند و خود را پيغمبر
 مبعوث لسوى اهل سما و ارض و زمين و
 دن

داند و اين كفر نرند و در نداد و شر شيطنت
 و مكنند و كذب و افتراء و جنات ذات
 و نجاست صفات است و معلوم است كه مراد
 از ابواب پيغمبران گذشته است لهذا خود را با
 الابواب مكنو بد يعني من ان هر پيغمبر افضل
 و افضل **واين** در انجا مكنو بد يا اهل الارض
 لا فتوا في كلمة الذكر ولا تقولوا على الذكر الا
 الحق و ما نزل الذكر ايا نه الا الحق و كانت
 الله على كل شئ شهيدا **بعض** اى اهل زمين غلو
 در كبر ذكر مكنند و مكنو بد بر ذكر مكنو بد
 نقر ستاده است ذكر مكنو ايات خود را مكنو
 و بوده است خدا بر هر چيز شاهد را و در اين
 جا نسبت انزال ايات و لسوى ذكر داده است
 كه مراد خود باب تا باب باسد و اين ادعا الهييت
 است كه انراى نفس خود مكنند و خود را نازل
 نمايند ايات مبدلند **واين** در سوره اولياء
 خود مكنو بد يا اهل الارض كونا قوا ما على الله

و شاهدان را انهمون از انراى مكنو بد يا اهل الارض
 و شاهدان را انهمون از انراى مكنو بد يا اهل الارض

القطر شهداء الله بالذکر ولا یخرج من انفسکم من
الکتاب فان الله قد اقر فی کتابه فی الصفح الا
واسئلوا اهل الذکر من علم لتکونوا بفضل الله
المحقق علی الذکر علیما یقیم اهل ذمین بوده
باشید استیاده کما فی دین راست که شهادت
دهنده باشید از برای خدا بزرگ و خیر و کم
نقصهای خود را از فضیلت کتاب پس در سبک
خدا تحقیق که نازل نموده است در آن کتاب
و آنکه در صحیفهای بزرگتر و مستاده است و مشهور
نما شد اهل ذکر را از علم او تا آنکه بوده باشید
مفضل خدای حق بر ذکر دانایان و در این جا است
ادعا میکند آنچه در تفسیر و تفسیر و تفسیر
نازل شده است و اینها در این صحیفه مشهور
مستند است پس بدین صحیفه مشهور معلوم
قرآن کلیم الهی باشد و این کفر و کفر و کفر
عجود و شرک است و دین ملعون او تا بیخ دین
چنین است که هر چه را دعوت میکند با و میکند

با بد قائم او را بکلیه و از فضل صحیفه مشهور معلوم
او هر چه بگوید و از اینها برتر است که در حق
شهادت خود میکند و انقواله و لا تقولوا فی ذکر الله
الاکبر شیئ من دون الله فانما نحن فلاحنا فامینا فیه
عن کل یوم امین بن کره و ما نزل المرسلین الا کلام
العهد الیقین و ما حکم شیئ الا بعد عهد و فی ذلک الباب
الاعظم فوفی بکشف الله النظار عن صیغیه که وقت
المعلوم هنالک انتم لتنظرون الی ذکر الله العزیز
تیمم بر سیدان خدا و نکو شد در ذکر خدای بزرگ
چیزی از غیر خدا پس در سبک ما تحقیق که در
عهد مشایخ و ذکر و باب و از اینها پیروی و امین
بیا و از هر چه در باب و ما تقرینا دیم بعبادت اهل باری
عهد حکم و حکم نمیکند ما بجزی مکر بعد از عهد و عهد
در باره با اعظم برین و است که خدا بوده و او میداد
از صیغیهای شما در وقت معلوم در آن وقت هر
شما نظر نمیکند بری ذکر خدای بلند شدت است
ملعون در اینجا ادعا میکند که هیچ پیغمبری نبوده

کتاب المبین

است مکرر آنکه خلد عهد باب را از آنها داشته اند
 گرفته است و با این تکرار مردم در حق بابگران چندان
 که در حق خلد میگویند یعنی چندان در باب خلد قائل
 میشوند از ذات و صفات شریفه و سلیقه آنها
 را هم در حق باب ملعون از لواحق فاعل با ایشانند
 و چون خلد برده را از میان برداشت معلوم میشود
 که چه قدر مغرورانه دارد باب اعظم و ذکر اکرم که
 شدت شما با و نگاه خواهد کرد و چنین می فهمیم که
 این ملعون نیک و چسبیده و منسوبه و میکشیده
 است کلام اصفیاتیات و نقاب معزومات آنها
 کاهی خلد میشود است العباد با مشوکا و سبب خلد
 میکرده است و کاهی امام میشود است و کاهی ناب
 امام میشود است و کاهی باب علوم بوده است و کاهی
 مثل خرد در کل بوده است و کاهی لکسیکه را و بیعت
 نموده است محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده است چنانچه میگوید اول من با یحیی محمد بن
 عبد الله و کاهی عهد و میثاق او را خلد از همه

کتاب انعم

وفا

و آنها انشان میگویند است و کاهی بخت کثرت و بخت
 او را بگوید طور بالا برده که اهل اسماء را در
 بکشد و کاهی در کرا و را با ذکر خود قرار داده است
 و از آن اسم او را هم در کرا نماید و کاهی حضرت
 الحمد شده است بقوله انا لله الذي كنتم عليه
 و کاهی و خلد میشود است فایر چسب و نیک
 دماغ ناخوش و صرع حضرت را از غنود و الاغی
 کامل عاقل رسید با احوال فاسق فاجر را
 قبل از نهایی با در هوای بی معنی نیز نداشت
 پیش از این قلم حرکت از حرف نوشتن ندارد
 اصیب که مقبول درگاه حضرت داور و مطبوع
 عدالت کسب کرد عنبه وجود کسب بهمناء الاله

فی ثالث شهر فی القعدة
 المحرم من شهر ۱۲۶۸



این جلد چهاردهم کتابهای احقر است که نوشته ام
 خداوند عالمان توفیق عطا فرماید که شروع در جلد
 پانزدهم شود که بقدر الوع خدمت بشریت طاهر
 غوده باشم کتب الاخر

بنیاده الدائم
 ۱۳۶۵

الف
 مجله نشر و انجمن دانش و ادب
 در شهر تبریز در خط چهارم

